

اخبار مدینه

ترجمه

خلاصة الوفا باخبار دار المصطفی

علامه نور الدین سمهودی

([illegible] هجری قمری)

مقدمه، تصحیح و تعلیقات

دکتر سید کمال حاج سید جوادی

حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت

بسم الله الرحمن الرحیم

اخبار مدینه

نویسنده:

نور الدین سمهودی

ناشر چاپی:

مشعر

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

اخبار مدینه

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : اخبار مدینه /نور الدین سمهودی،مقدمه:سید کمال حاج سید جوادی

مشخصات نشر : تهران: مشعر،۱۳۷۶

مشخصات ظاهری : ۵۹۷ص

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : ۳۴۷۰۴۵۷

ص:۱

اشاره

مقدمه

اشاره

مدینه منوّره شهر رسول خدا- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- است. سرزمین مقدسی که زوایای آن آواز پر جبرئیل امین را شنوده و پژواکِ گامهای مبارک پیامبر و یاران و خاندان او در جای جای آن بر گوش جان طنین افکنده است.

شهری که پیکر نورانی و مُطهّر حضرت ختمی مرتبت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- صدّیقه کبری فاطمه زهرا- سلام اللَّه علیها- حضرت امام حسن، امام زین العابدین، امام باقر، امام صادق- سلام اللَّه علیهم اجمعین- و دهها صحابی و دهها و دهها بزرگ اسلام را در خود جای داده و به راستی قطعه ئی از بهشت برین است که در این خاکدان به ودیعت گذاشته شده. آری شرافت این حرم پاک بعد از مکّه مکرمه نه تنها از تمام کره خاکی برتر است که در افلاک نیز سرآمد است.

شهری که هر گوشه ئی از آن تاریخ اسلام را بازگو می کند. و این است که هر مسلمانی در چهار گوشه جهان آرزوی زیارت مزار تابناک رسول خدا و ائمه بقیع و کسب فیوضات معنوی را در دل می پرورد و با اشک و آه از قادر توانا می خواهد که او را توفیق مسافرت و زیارت مدینه عطا فرماید.

آنانی که این سعادت نصیبشان شده هر کدام برای بهره مند کردن دوستان و آشنایان، در خور توان، اطّلاعاتی مفید در اختیار مشتاقان گذاشته اند که برای

مدینه شناسی بسیار با ارزش است.

مسلمانان از صدر اسلام تاکنون، توجّه و اهتمام فراوان نسبت به این شهر و آثار ماندگار و معالم جاودان آن داشته اند، و به توصیف وجب به وجب و گام به گام این شهر پرداخته و هر رویداد آن را به تفصیل بیان کرده اند، آثار مکتوب مسلمانان به زبانهای مختلف که بیشتر آنها به زبان عربی و فارسی است، مشحون از مباحث مدینه شناسی بوده امّا مطالبشان اغلب پراکنده است. کتابهایی از قبیل:

الف: کتابهای تاریخی و جغرافیای تاریخی

(۱)

در کتابهای مانند: المسالک والممالک ابن خُرداذبه (م: ۲۵۰ ه. ق)، کتاب البُلدان یعقوبی (م:

۲۷۸ ه. ق)، و فتوح البلدان بلاذری (م: ۲۷۹ ه. ق) و الاعلاق النفیسه ابن رُسته (م: ۲۹۰ ه. ق) و واحسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم مقدسی (م: ۳۷۵ ه. ق). و مطالب ارزشمند کتاب تاریخ الرسل و الملوک معروف به تاریخ طبری که مؤلف آن ابونصر محمد بن جریر طبری است و این کتاب گرانسنگ را در اوائل قرن چهارم هجری تالیف کرده است و همچنین در معجم البلدان(۲) یاقوت حموی (م: ۶۲۶ ه. ق)، و دهها کتاب دیگر دانستنیهای بسیار مفیدی آورده شده است.

در اینجا باید به این نکته اشارت رود که مطالب موجود در این کتابها برای آگاهی از وقایع زمان پیامبر اکرم مورد استفاده کتابهای تاریخ عمومی عربی و فارسی قرنهای بعد قرار گرفته و به همین مناسبت به شهر مدینه و آثار آن نیز توجه شده است. در الکامل فی التاریخ ابن اثیر جزری (م: ۶۳۰ ه. ق) و البدایه والنهایه ابن کثیر شامی (م: ۷۷۴ ه. ق) و

۱- جهت اطلاع بیشتر ر. ک: - یاقوت، معجم البلدان، مصر، ج/ ۷، ص ۴۲۴ - الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، ۱۹۳۹ م. ج/ ۲، ص ۱۱۵ به بعد. - ابن اثیر، الکامل، چاپ اوّل، ۱۳۴۹ ه. ق، مصر، ج/ ۲ ص ۷۱ به بعد. - میر خواند، روضه الصفا فی سیره الأنبیاء والملوک والخلفاء، تهران، خیام، ح/ ۲، ص ۱۸۶ به بعد. - خواندمیر، حبیب السیر، تهران، خیام، با مقدمه استاد جلال همائی. ج/ ۱، ص ۳۲۶ به بعد.

۲- در معجم البلدان، اطلاعات فراوانی از جغرافیای مدینه وجود دارد که بر حسب مورد می توان به آن رجوع کرد. مانند: ج/ ۱ ص ۲۲۳، ج/ ۲ ص ۱۱۵ و ۳۶۷، ج/ ۳ ص ۱۸۰، ج/ ۳ ص ۷۵۳ و ج/ ۴ ص ۱۹۸ و ...

در کتابهای فارسی مانند روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوك والخلفا، میرخواند (۸۳۷– ۹۰۳ ه. ق) و حبیب السیر فی اخبار افراد بشر خواند میر که در بین سالهای ۹۲۷ تا ۹۳۰ ه. ق تألیف شده و نیز در نزهه القلوب حمداللّه مستوفی (م: ۷۵۶) مطالبی آمده اما عموم آنها خلاصه و پراکنده است.

ب: سفرنامه ها

در سفرنامه های سیّاحان مسلمان اطلاعات ذیقیمتی در این باره درج شده همچون: سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی (م: ۴۳۸ ه. ق) و رحله ابن جُبیر

(۱) (م: ۵۸۰) به زبان عربی و رحله ابن بطوطه (م: ۷۵۶)

(۲)، سفرنامه ابن بطوطه به فارسی هم ترجمه شده (۳). سفرنامه های دیگری هم به زبان فارسی و عربی موجود است که اکثر آنها بعد از قرن یازدهم هجری نگاشته شده است.(۴)

ج: کتابهای جامع و خاص

مورّخان و مُحدثان از این لحاظ که دانستن روش زندگی و سیره پیامبر و یاران و امامان معصوم، بسیار مُهمّ بوده و أسوه حسنه محسوب می شده است توجّهی خاصّ به نگارش کتابهای مستقل سیره و تراجم و اخبار شهرهای اسلامی نشان داده اند. این کار سترگ در نیمه قرن دوّم هجری آغاز شد(۵)، و در کنار کتابهای سیره نخست به حرمین شریفین پرداخته شد، اهمیّت و ذکر آثار و مقابر همراه با تاریخ سیاسی، اجتماعی، دینی، چگونگی زندگانی پیامبر اکرم اصحاب و یاران، تابعین و محدّثان، فقها و متکلّمان و دانشمندان درج گردید. تاریخ مکه از حسن بصری (م: ۱۱۰ ه. ق) و تاریخ مکّه الازرقی (م: ۲۴۴ ه. ق) از این گونه کتابها محسوب می شوند. بعدها در کنار کتابهای مربوط به مکّه و مدینه، به شهرهای دیگر نیز توجه شد مانند کتاب فتوح مصر از ابن

۱– جهت اطلاع نیز ر. ك: ابن جبیر، رحله، نشر، حسین نصار، مصر، ۱۹۵۵ م، ص ۱۷۵

۲– ترجمه محمدعلی موحّد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.

۳– مانند سفرنامه تجیبی م: ۷۶۰ ه. ق از قاسم بن یوسف بن علی بُستی تونسی.

۴– ر. ك: فهرست مشترك.

۵– ر. ك به مقدّمه فهمیم محمد شلتوت بر کتاب ابن شبّه، تاریخ المدینه، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق، ص الف– ل.

عبدالحکم (م: ۲۵۷ ه. ق). ابن الندیم در الفهرست خود تعداد ۸۵ مجلد کتاب مستقل که درباره شهرهای متمدن اسلامی نگاشته شده نام می برد، این تعداد مربوط به کتابهایی است که تا سال تألیف الفهرست (۴۳۸ ه. ق) وجود داشته است.

در اینجا به تعدادی کتاب مستقل که تا سده نهم هجری در باره مدینه نگاشته شده اشاره می شود(۱):

۱- کتاب تاریخ المدینه از محمد بن الحسن بن زَباله معروف به «ابن زَباله» تألیف در صفر سال ۱۹۹ ه. ق. وی از اصحاب امام مالک است (۲).

۲- تاریخ یحیی بن جعفر العبیدی معروف به یحیی بن حسن بن جعفر علوی (م: ۲۲۷ ه. ق) از اصحاب مالک به نام «اخبار المدینه»(۳).

۳- کتاب «امر المدینه» از علی بن محمد المدائنی(۴).

۴- کتاب «اخبار المدینه» از زبیر بن بکار (م: ۲۵۶ ه. ق.) وی شاگرد ابن زَباله است(۵).

کتابی هم درباره وادی «عقیق» دارد به نام «معارف العقیق»(۶).

۵- کتاب «امام ابو عبداللّه بن احمر اسدی» است که سمهودی از او فراوان نقل کرده است (۷).

۶- کتاب «عرّام بن الاصبغ السُلمی» که بخشی یا رساله ئی از آن به نام «اسماء جبال تهامه» در مَجلّه اورینتال کالج لاهور، دانشگاه پنجاب چاپ شده است (۸).

۷- کتاب «ابو عبیداللّه عمرو بن بشر الشکونی»: در توضیح اعلام جغرافیایی حومه مدینه مطالب او را یاقوت در معجم البُلدان آورده و شرح ابوابش را در معجم الادباء ذکر کرده است(۹).

۱- ر. ک به وفاءالوفاء، سمهودی، به تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، جزء اوّل ص ۲۵۲، ۳۶۶.

۲- سمهودی، جزء اوّل، ص ۱۱۰، سمهودی حدود سیصد و پنجاه مطلب از او در لا به لای کتابش نقل می کند.

۳- سمهودی، جزء اوّل، ص ۲۵۲، سمهودی بیش از دویست مطلب از او در کتابش آورده است.

۴- ر. ک به ابن ندیم، فهرست، ص ۱۴۷

۵- سمهودی، جزء اوّل، ص ۱۵۰

۶- سمهودی، جزء دوم، ص ۲۰۸

۷- سمهودی، حدود ۵۰ مطلب آورده است، مانند جزو دوّم، ص ۵۱ و ۵۴ و ۱۸۹

۸- ر. ک: سلسله النوادر المخطوطات، محمد عبدالسلام هارون، مدینه، ۱۳۵۷ ه. ق.

۹- ج/ ۳ ص ۸

۸- کتاب «ابو علی الهجری» منسوب به شهر «هَجَر» از بلاد بحرین و مطالب او را سمهودی در کتاب خود آورده است (۱).

متأسفانه هر هشت کتاب فوق در گذر زمان از دست رفته اند و فعلًا در گنجینه های نسخ خطّی اطلاعی از آنها نیست، گرچه مطالب آنها را مورخان و محدثان بعد استفاده و یاد کرده اند.

۹- کتاب مهم دیگر که نخستین کتاب باقیمانده درباره مدینه است به نام «تاریخ المدینه المنوره» یا «اخبار المدینه المنوره» می باشد مؤلف آن ابوزید عمر بن شبّه النمیری البصری (۱۷۳- ۲۶۲ ه. ق) است تنها نسخه منحصر به فرد این کتاب که تاکنون شناخته شده متعلق به کتابخانه مظهر الفاروقی بوده و متأسفانه از اوّل و آخر افتادگی دارد، و کُلًا دارای سه بخش است که در چهار مجلّد توسط «فهیم محمّد شلتوت» تصحیح شده و در سال ۱۹۹۰ میلادی به چاپ رسیده است. سه قسمت آن عبارت است از:

الف- بخش اوّل: زندگانی و سیره پیامبر از زمان هجرت تا انتقال آن حضرت به رفیق اعلی.

این بخش به ذکر مسجدالنّبی و روایات مربوط به مدینه، مانندِ چاه ها، چشمه ها، حدود مدینه و ... پرداخته است.

ب- بخش دوم: زندگانی خلیفه دوم

ج- بخش سوم: زندگانی خلیفه سوم و روزگار وی.

همانطور که مصحح محترم کتاب در مُقدّمه آورده است در تنها نسخه کتاب از یک کلمه تا یک صفحه جا افتادگی مطالب مشاهده می شود.

قسمت نخست کتاب که ارتباط مستقیم با تاریخ مدینه دارد، مانند دیگر قسمتهای آن به شیوه قدما موضوعات به صورت روایات در پی هم و در ذیل یک موضوع مشخص آورده شده. مثلًا ذیل «متوفی فاطمه بنت رسول اللَّه» روایات گوناگون و از طرق مختلف به دنبال هم ذکر شده است.

۱- جزء اوّل ص ۶۹

۱۰- محب الـدین محمـد بن محمود معروف به ابن النجّار (۵۷۸- ۳/ ۶۴۱ ه. ق) صاحب کتاب الـدره الثمینه فی اخبار المـدینه است. این کتاب هم یکی از مهمترین کتابهای مربوط به تاریخ مدینه است. نسـخه خطی آن در کتابخانه ملی پاریس نگهداری می شود و به نـام «اخبـار مـدینه الرسول» به تصـحیح صالـح محمّـد جمـال چاپ شـده است.(۱) ۱۱- افراد دیگری از بزرگـان محدّثین و روات درباره موضوع مدینه شناسی نوشته های فراوان دارند مانند:

رزین معاویه اندلسـی (م: ۵۳۵ ه. ق)، جمـال الـدین المطری (۶۷۶- ۷۴۱ ه. ق)، عفیـف الـدین مطری (۶۹۸- ۷۴۵ ه. ق)، زین الـدین مراغی (۷۲۷- ۸۲۴ ه. ق) در «تحقیـق النصـره بتخلیص معـالم دار الهجره» مجدالـدین فیروزآبـادی (۷۲۰- ۸۱۷ ه. ق) و سخاوی (۸۲۱- ۹۰۲ ه. ق)، در «التحفه اللطیفه فی تاریخ المدینه الشریفه».

۱۲- در اکثر کتب روایی شـیعه امامیّه به حسب ارتباط موضوع مطالب مربوط به مدینه منوره به صورت ابواب مجزا آمده است و همچنین کتابهای مستقلی در باره مدینه نوشته شده است مانند:

کتاب المـدینه و زیاره قبرالنّبی والأئمّه- ع- از شـیخ صدوق ابی جعفر محمد بن علی بن الحسـین بن موسـی بن بابویه قمی (م: ۳۸۱ ه. ق).

۱۳- درباره رویدادهای مدینه، انساب مدنیّن، کتاب اخبارالمدینه اثر سـید شریف یحیی؛ عبیداللّه اعرج (م: ۲۷۷ ه. ق) و کتاب المـدینه شـریف علی بن احمـد علوی عقیقی صـاحب کتـاب رجـال عقیقی که هر دو کتاب اخیر از کتابهای مُهمّ رجال مـدینه شناسی محسوب می شوند(۲).

پس از ذکر کتابهای فوق می رسـیم به کتاب وِفاءُ الوفاء اثر سمهودی که در بین همه کتابهای ذکر شده در بین دانشمندان اهل سنت مهمتر و معتبرتر و به عنوان مرجع نخست و مأخذ اوّل مدینه شناسی شناخته شده و در عین حال مورد عنایت علمای

۱- چاپ دوم آن در سال ۱۴۰۱ ه. ق در مکّه مکرّمه در ۱۶۶ صفحه منتشر شده است.

۲- ر. ك: علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، ۱۹۸۳ م. ج/ ۲۰، ص ۲۵۱.

معظّم شیعه نیز قرار گرفته است. در اینجا نخست درباره مؤلف کتاب مطالبی می آوریم و سپس به طور خلاصه به مندرجات کتاب می پردازیم.

شرح احوال علّامه نورالدین سمهودی

امام نورالدین، ابوالحسن علی بن القاضی عفیف الدین عبداللّٰه الحسنی، مشهور به السمهودی، منسوب به سَمهود(۱)، از شهرهای مصر است. سلسله نسب وی به حسن مُثّنی بن حسن بن علی ابی طالب- علیهم السلام-، می رسد و لذا به او حسنی هم گفته می شده است.

در صفرالخیر سال ۸۴۴ هجری قمری در سمهود متولد شد در همان شهر به علوم مقدماتی اسلامی را فرا گرفت و قرآن کریم را حفظ کرد. سپس برای تکمیل دروس به قاهره آمد و حدیث و فقه و اصول و ادبیات عرب و عرفان را نزد شمس جوهری و شریف مناوی تحصیل کرد. سپس به مدینه منوره رفت و در آنجا سی و سه سال ساکن بود. ابتدا نزد استادان مکه و مدینه مانند شهاب الابشیطی ابوالفرج المراغی حدیث و فقه و علوم اسلامی را فراگرفت و مدتی در کتابخانه مسجد پیامبر به کتابداری مشغول بود تا اینکه اجازه تدریس یافت و از علمای شافعی مذهب معروف زمان خود در مدینه شد و به عنوان مدرس تدریس می کرد و شاگردان فراوانی از او بهره می گرفتند. او فتوا نیز در ضرورت صادر می کرد، در عین حال مورّخی بود ادیب و عارف و اهل یقین و معتقد به توسّل و زیارت.

وی بیت المقدس را زیارت کرد و دوبار به مدینه منوّره بازگشت و مدینه را وطن دائمی خویش اختیار نمود، تا اینکه در همان جا در روز پنجشنبه هیجدهم ماه ذیقعده سال ۹۱۱ ه. ق به دیار باقی شتافت. عموم اصحاب تراجم از او به بزرگی یاد کرده و فضل و مرتبت او را تحسین کرده اند(۲).

۱- یا سَمهود. به ضمّ نیز صحیح است. ر. ک به مقدّمه محمد محیی الدین بر وفاء الوفا.

۲- جهت اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی ر. ک: - الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، ۱۹۶۹ م. ج/ ۵، ص ۱۲۳ - عبدالقادر بن شیخ عیدروس، النور السافر عن اخبار القرن العاشر، بغداد، ۱۹۳۴ م، ص ۵۸ - السخاوی، الضوء اللامع، مصر، ۱۳۵۳ ه. ق، ج/ ۵، ص ۲۴۵ - یوسف الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیّه و المُعرّبه، مصر، ۱۹۲۸ م، ص ۱۰۵۲

تألیفات علامه سمهودی

سمهودی در مدینه منّوره کتابهای متعددی نگاشت مانند:

۱- جواهر العقدین فی فضل الشرفین.

۲- «الافصاح» که حاشیه ای است بر «الایضاح فی مناسک الحج» اثر امام نووی.

۳- امنیه المعتنین بروضه الطالبین، که حاشیه ئی است بر کتاب «الروضه» در فقه شافعی، این کتاب تا باب ربا نگاشته شده بود.

۴- الانوارالسنیه فی اجوبه الأسئله الیمنیه، این کتاب خطّی است و در گنجینه نسخه های خطّی در رباط نگهداری می شود.

و کتابهای مربوط به مدینه منوّره و آن جمعاً سه کتاب می شود به این ترتیب:

۵- اقتضفاء الوفا، باخبار دارالمصطفی؛ این کتاب را به صورت مفصل و مشروح نگاشته، امّا موفق به اتمام آن نشده بود، در یکی از مسافرتهایش به مکّه مُکرّمه این کتاب را همراه سه کتاب فوق در حجره خود در مسجد پیامبر گذاشته بود که دستخوش آتش سوزی مهیبی که در سال ۸۸۶ ه. ق در اماکن مسجدالنبی- ص- رویداده بود شد واز بین رفت ولذا مؤلف تصمیم گرفت کتاب دیگری بنگاردوآن عبارت است از:

۶- وفاء الوفا باخبار دارالمصطفی (۱)؛ این کتاب مهمترین کتاب مربوط به تاریخ مدینه است.

کتابی است در چهار جزء که در دو مجلد ضخیم بارها به چاپ رسیده است. استاد محمد محیی الدین عبدالحمید تصحیح دقیقی از کتاب انجام داده و مجدداً انتشار یافته است.

پس از تألیف کتاب فوق برای سهولت دسترسی زوّار و علاقه مندان، سمهودی کتاب خود را در سال ۸۹۱ ه. ق تلخیص و تقریباً نیمی از آن را حذف کرد و به صورت

۱- عنوان این کتاب را به صورت «وفاء الوفی بأخبار دارالمصطفی» هم نوشته اند، هر دو صورت صحیح است.

کتاب مستقلی درآورد، اسم این کتاب گزیده عبارت است از:

۷- خلاصه الوفا باخبار دارالمصطفی.

در کتاب خلاصهالوفا تمام مطالب مُهمّ وفاء الوفا آورده شده و بعضاً از ذکر اسناد روایات طولانی و روایات گوناگون که دارای یک موضوع بوده اجتناب ورزیده است، خلاصه الوفا چابهای گوناگونی دارد(۱) و همچنین توسط شیخ ابراهیم فقیه تصحیح شده و در سال ۱۴۰۳ ه. ق در یک مجلّد در مکه مکرّمه منتشر شده است.

نگاهی به مطالب مندرج در

خلاصهالوفا

ابراهیم بن ابی الحرم مدنی (م: ۱۰۵۶ ه. ق) یکی از بزرگان عصر سمهودی در مورد کتاب خلاصه الوفا چنین سروده است:

من رام یستقصی معالم طیبهویشاهد المعدوم بالموجودِ

فعلیه باستقصاء تاریخ الوفاتألیف عالم طیبه السُمهودی

آری هیچ کس مانند وی نتوانسته آثار مدینه منوره چه آنچه در ابتدا وجود داشته و دستخوش نابودی قرار گرفته و چه آنها که در زمان حیاتش موجود بوده ثبت و ضبط کند. سمهودی از هیچ واقعه مُهمّ تاریخ مدینه منوره غافل نبوده است معتقد به توسل و تشفّع به معصوم بوده و در آخر جزء چهارم، احادیث مربوط به زیارت قبر پیامبر را آورده و فصل سوم آن را در توسّل زائر و تشفع جُستن به آن حضرت اختصاص داده است. و این درست بر خلاف اعتقادات وهابیّت است. و نیز بر حسب مورد احادیثی را که در فضائل حضرت علی بن ابی طالب- علیه السلام- و اهل بیت عصمت و طهارت- سلام اللّه علیهم اجمعین- از پیغمبر اکرم- صلی اللّه علیه وآله و سلم- روایت شده بدون تعصّب نقل کرده است.

سمهودی برای تألیف کتاب خویش عموم منابع و مآخذ مکتوب که تا آن زمان نگاشته شده بوده در اختیار داشته و از آنها بهره جُسته است. برخی از این مآخذ

۱- مانند چاپ دارالطباء قاهره سال ۱۲۸۵ ه. ق/ ۱۸۶۹ م.

متأسفانه یا در گذر زمان از بین رفته و یا تاکنون اطلاعی از آنها نداریم مانند کتاب ابن زباله، ابن النجار و مدائنی و غیره ... که خوشبختانه مطالب آنها در کتاب آمده است.

کتاب ابن شبّه هم که ناقص است با مراجعه به سمهودی تکمیل و قابل چاپ شده است.

مطالب مندرج در اخبار مدینه در هشت باب تنظیم شده است به این ترتیب:

باب اوّل: در اسامی مدینه؛

باب دوم: در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی؛

باب سوم: در اخبار ساکنان مدینه از زمان قدیم تا هنگام رسیدن قدوم شریف حضرت ختمی مرتبت به مدینه؛

باب چهارم: در بیان چگونگی معماری مسجد نبوی؛

باب پنجم: در مساجد نبویه مدینه یعنی مساجدی که در شهر مدینه پیامبر نماز گزارده اند؛

باب ششم: در اسامی چاه ها، چشمه ها و ... مدینه منوره؛

باب هفتم: در مساجدی که پیامبر در آنجا نماز گزارده اند و این مساجد در راه مکه، در راه غزوات و ... بوده اند؛

باب هشتم: در جغرافیای مدینه است.

برای هر کدام از ابواب فوق سمهودی فصل هایی ترتیب داده و مطالب را به صورتی دقیق دسته بندی و تقسیم کرده است.

ترجمه های کتاب

اشاره

خلاصه الوفاء

از خلاصه الوفا دو ترجمه وجود دارد:

۱- ترجمه ئی از شهاب الدین احمد دولت آبادی موجود است(۱) که سال نگارش آن با تاریخ مرگ دولت آبادی در سال ۸۴۹ ه. ق، مطابقت ندارد. و اطلاعاتی نیز از این

۱- ر. ک: احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطّی فارسی پاکستان، ج/ ۱۰، ص ۱۱.

ص: ۲۵

مترجم در دست نداریم.

۲- ترجمه حاضر

الف– نام ترجمه حاضر

مترجم این ترجمه را «اخبار حسینه در اخبار مدینه» نامیده است، کلمه حَسینْ بر وزن جمیل با همان معنا یعنی زیبا که در زبان فارسی امروز ایران کمتر مورد استفاده قرار می گیرد، امّا در زبانهای شبه قاره هند مانند اردو بسیار زیاد به کار می رود، و این واژه از فارسی به این زبانها راه یافته است.

ما برای جلوگیری از اطاله نام این ترجمه، قسمت دوم را که «اخبار مدینه» است انتخاب کردیم که با بخش دوّم نام عربی کتاب اصلی یعنی «اخبار دارالمصطفی» شباهت داشته و در عین حال همانند نام کتاب «اخبار مکه» نیز باشد.

ب– نام مترجم

متأسفانه در هیچ یک از منابع موجود نامی از مترجم کتاب برده نشده امّا می دانیم ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته است. از شیوه نگارش و استفاده از واژه «حَسین» چنین بر می آید که مترجم از فارسی آموختگان شبه قاره هند و یا آسیای مرکزی بوده باشد، اینکه ترجمه در شهر مکه صورت پذیرفته معلوم می شود در آن شهر مقدس زبان فارسی هم رایج بوده به هر حال این موضوع قطعی است که مترجم کتاب آشنایی کامل با زبان فارسی و عربی داشته و با دقت و وسواس عجیبی ترجمه را انجام داده است و لذا می توان این متن را یکی از گنجینه های قیمتی دُرّ دری و احیاء میراث مشترک مسلمانان محسوب کرد.

ج: تاریخ ترجمه کتاب

تاریخ ترجمه نسبتاً به زمان تألیف کتاب نزدیک بوده است زیرا مترجم در آخر نسخه متعلق به آستانه گولره شریف مورخ سال ۱۰۰۲ هجری قمری نوشته است:

«شرف اتمام یافت و آفتاب اختتام برین اوراق تافت، در آخر روز چهارشنبه هفتم ماه

شوال سنه تسع و ستین و تسعمائه (۹۶۹) در مکّه معظمه زادهما اللّه شرفاً»

با توجه به تاریخ درگذشت سمهودی که سال ۹۱۱ ه. ق است معلوم می شود که این ترجمه پنجاه و هشت سال بعد از وفات مؤلف انجام پذیرفته است. کاتب قدیمیترین نسخه مورد استفاده ما که تاریخ ۱۰۰۲ ه. ق را دارد بعد از سی و سه سال از ترجمه کتاب موفق به کتابت این کتاب شریف شده است.

معرفی نسخه های خطّی موجود ترجمه

اشاره

خلاصه الوفا

نخست به معرفی سه نسخه خطّی اصلی که در تصحیح اخبار مدینه از آن استفاده شده می پردازیم و سپس جهت اطلاع بیشتر خوانندگان اسامی نسخه های این کتاب را که در کتابخانه ها به صورت اصل و یا فیلم موجود است ذکر می کنیم.

الف: نسخه های اصلی مورد استفاده برای تصحیح

۱- کتابخانه آستانه گولره شریف، راولپندی، در گامه پیر مهر علی شاه، خطّ نسخ، مجدول، مذهب، دارای سه لوحه و عنوانهای رنگی. نام کاتب احمد بن قیا بن یوسف، تاریخ کتابت ۱۰۰۲ ه. ق. تعداد صفحات ۳۲۴ و تعداد ۱۶۲ ورق (آ و ب) و هر صفحه دارای ۲۳ سطر، (نسخه وضع خوبی دارد).

از این نسخه در تصحیح استفاده شده، برای آن علامت اختصاری «ل» در نظر گرفته و به دلیل قدمت نسخه به عنوان نسخه اصلی متن انتخاب شده است.

۲- کتابخانه دانشگاه پنجاب، لاهور، مجموعه شیرانی. ش ۳۰۴۶/ ۴۱ بدون تاریخ، خط نستعلیق، نسخه کهن، آغاز و انجام آن افتادگی دارد در هر صفحه ۱۷ سطر و تعداد ۱۷۸ ورق، (آ و ب). و علامت اختصاری آن «د» است.

۳- نسخه کتابخانه گنج بخش مرکز تحقیقات فارسی، ایران و پاکستان، اسلام آباد

هنگامی که مشغول تصحیح اخبار مدینه در پاکستان بودم، فروشنده ئی چند جلد کتاب خطّی به بنده عرضه کرد که در میان آنها نسخه ئی از این کتاب بود. با تعجب

و شوق فراوان این نسخه عزیزالوجود برای مرکز تحقیقات خریداری شد و اکنون در گنجینه گنج بخش نگهداری می شود.

شماره نسخه ۱۴۱۲۶. تاریخ کتابت حدود قرن یازدهم، نام کاتب آدینه محمد.

تعداد سطر ۱۵، تعداد صفحه ۵۷۴ و ۳۸۱ ورق (آ و ب) به خط نستعلیق خوب.

مجدول، مذهب از این نسخه نیز برای مقابله متن کتاب استفاده شده و علامت اختصاری آن «م» است.

ب: دیگر نسخه های خطّی اخبار مدینه در جهان

(۱)

۱- استوری، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، ص ۴۲۷، ۱۳۰۷.

۲- برلین، ص ۵۳۲ ()، (المدینه، سال کتابت ۹۹۸ ه. ق).

۳- برگل روسی، ج/ ۲، ۱۲۹۲ ش.، ۲/ ۱۱۶۹.

۴- اته، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (کتابت: ماه جمادی الثانی ۱۰۰۴)، در ۸ باب، نستعلیق، کرم خورده، (کتابخانه اینديا آفیس).

۵- ایوانف، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، در ۸ باب، کتابت در سده ۱۲ ق.

۲۳، ۱۱، ۱۰۵* ۲۰۵، ۱۴۵* ۲۷۰، ۱۲۲ بر کاغذ عادی، نستعلیق هندی، (نسخه وضع خوبی دارد).

۶- ایوانف، کرزن، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، در ۸ باب، (کتابت در سده ۱۲ ه. ق.). ۱۷، ۱۱، ۳* ۷، ۷۵، ۵* ۱۰، ۱۱۹، نستعلیق هند، (کرم خورده است اما وضع خوبی دارد).

۷- موزه سالار جنگ هند، (ج/ ۲، ص ۶۴۰ (۶)، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، آغاز و انجام کمی افتادگی دارد. نستعلیق زیبا، وضع خوبی ندارد، عنوانهای شنگرف، تاریخ کتابت پایان سده ۱۱ ق.. ۱۹، ۱۱، ۱۰۸.

۸- بوهار، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (ج/ ۱، ص ۷۷) ش ۱۰۱، در ۸ باب، آغاز و انجام

۱- جهت اطلاع بیشتر ر. ك: فهرست نسخه های خطّی کتابخانه های فوق و نیز احمد منزوی، فهرست مشترك نسخه های خطّی فارسی پاکستان، اسلام آباد پاکستان، ۱۳۶۷، ج/ ۱۰، ص ۹ و ص ۱۱ - جهت اطلاع از مشخصات فهرست ها ر. ك: به بخش منابع و مآخذ آخر همین کتاب.

افتادگی دارد، در نسخ زیبا، عنوانها شنگرف، کمی کرم خورده، گویا کتابت به تاریخ سده ۱۱ ه. ق. برمی گردد.

۹- بادلیان، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، ج/ ۱، ش ۱۳۸، در ۸ باب، (کتابت سال ۹۹۳ ه. ق. از غلامعلی حصاری، ساکن بیت اللَّه المبارک المعظم)، نستعلیق، ۱۵۶ برگ، اندازه ۲ ۱ ۸* ۲ ۱ ۵، (۳۶۲)، ج/ ۱، ش ۱۳۹ همان (کتابت، ذیحجه ۱۱۳۲ ه. ق.)، نستعلیق شکسته، ۷۰ برگ، (۳۰).

۱۰- کتابخانه آصفیّه هند (ج/ ۱، ص ۱۴۶)، اخبار المدینه، ترجمه خلاصه الوفا باخبار ...، ش ۵۱۶، (خط عادی بر کاغذ معمولی، تعداد صفحات ۲۸۶، هر سطر ۲۳. نام کاتب محمد اشرف، ساکن اتاوا در هند، تاریخ کتابت سال سوّم جلوس پادشاهی امّا نام پادشاه نبرده است، حدود سده یازدهم هجری.

ج: معرفی میکرو فیلم های موجود از اخبار مدینه

(۱)

فیلم ها، «اخبار حسینه در اخبار مدینه»، (در بیست باب)، فیلم از نسخه خطی «طوپقپوسرای روان کوشکو ۱۵۲۵»: نستعلیق عبداللَّه بن حسین همدانی در روز پنجشنبه ۱۸ ذیقعده ۹۹۲ ه. ق.، (قرطای ۱۱۶). و همان جا: ص ۱۰۹، ش ۴۸۱۴، «اخبار حسینه در تاریخ مدینه»، ترجمه «خلاصه الوفا باخبار دارالمصطفی» از سمهودی.

(فیلم از نسخه خطی «کتابخانه جان رایلندز در منچستر، ۴۳۶ فارسی، نستعلیق فقیر محمدی نقش بندی عطاری در ۱۵ جمادی الاوّل سال ۱۱۳۰ هجری قمری، مقابله شده در رجب و ۲۲، جمادی الاول، ۱۱۳۰ ه. ق.

روش تصحیح کتاب

همانطور که گذشت کهنترین نسخه ترجمه موجود که نسخه «ل» بود به عنوان متن اصلی در نظر گرفته و با نسخه «م» و «د» مقابله کرده و اختلاف نسخه آن را نشان

۱- محمد تقی دانش پژوه، فهرست میکرو فیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳، ج/ ۳ ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۰۹

داده ایم، خوشبختانه هر سه نسخه توسط کاتبین با دقت نوشته شده و لذا با یکدیگر اختلاف اندکی دارند. و اگر در متن لغات ویژه و اعلامی بود که نیاز به توضیح داشت؛ بر حسب ضرورت در پاورقی به آن اشاره شده است؛ برای تصحیح همواره به متن عربی وفاء الوفاء و همچنین خلاصه الوفا مراجعه شد و اگر نیاز بود و اختلافی وجود داشت در پاورقی آن را ذکر کردیم.

هیچ گونه تغییری در متن ترجمه نداده ایم و اگر در جایی برای روشن شدن ترجمه نیاز به اضافه کردن کلمه ئی بود آن را در بین دو قُلّاب [] قرار دادیم. جدا کردن «به» و «می» و از این قبیل که در آیین ویرایش امروزین مورد استفاده قرار می گیرد و، با سجاوندی مناسب، و آن را نیز در حدّ نیاز رعایت کردیم.

در بخش اضافات، اطلاعاتی مربوط به آثار مدینه که در زمان معاصر وجود داشته اند بر اساس مراجع و منابع معتبر در آخر کتاب آورده شده است و یا آنها عکس های مورد نیاز درج شده است.

در پایان فهرست منابع و مآخذ مورد استفاده در تصحیح و فهرست اعلام و اماکن برای سهولت خوانندگان قرار داده شده است.

دیگر اینکه شاکر ذات باریتعالی هستم که مرا توفیق تصحیح و چاپ این کتاب مستطاب نصیب فرمود. این کتاب دوبار تصحیح شده، بار اوّل به دلیل دسترسی به منابع و مآخذ گوناگون پانوشت های فراوان داشت که متأسفانه در دفتر ناشر نخست و یا در راه مفقود شد و مجدداً پس از موافقت ناشر محترم- نشر میقات- نگاشته شد؛ و در حدّ وسع اطلاعات لازم را در بخش اضافات آوردم.

از عموم کسانی که بنده را در این مُهمّ یاری داده اند تشکر می کنم بویژه از پژوهشگران و کتابداران انجمن آثار و مفاخر فرهنگی. از پروردگار توانا برای همگان آرزوی توفیق دارم و امیدوارم اگر در تصحیح سهوی راه یافته است با تذکر مرا قرین منّت خویش قرار دهند و به این دو بیت که سمهودی در مقدمه کتاب آورده کلام را

پایان می برم.

أمْلِیانی حدیثَ مَنْ سکن الْجَزعَ ولا تَکْتُباه إلّابِدَمعِی

فاتَنی أن اری الدیارَ بِطَرْ فی فَلَعلّی اری الدیار بِسَمعِی

سید کمال حاج سیّد جوادی

محرم الحرام ۱۴۱۷ ه. ق.

پیشگفتار

سپاس بسیار و ستایش بی شمار، پروردگاری را که مُشرّف ساخت مدینه پر سکینه (۱) به اقامتِ با استقامت حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و به این سبب مشتاق گردانید دلهای مؤمنان را به استماع اخبار مستطابه طابه (۲) و تفضیل (۳) نمود حبیبه(۴) را به زیادتی مُحبّت حبیب امین و معصوم گردانید عاصمه را به درعِ (۵) حصین از آفت طاعون و فتنه دجّال لعین. و پاک و مطّهر و مقدّس ساخت طیبه طیّبه (۶) مقدسه را از وبا و رداء(۷) و بلای حمی (۸) و(۹) به نقل آن به سوی جُحفه(۱۰) مهین.

شفا کرامت فرموده دلهای مشتاقان جمال و تشنگان زُلال کمال را به مُتوطن ساختن ایشان (۱۱) در دارالایمان شافیه. پس مُسمّا شد آن محلّ شریف و معروف گشت آن

۱- سکینه: آرامش، وقار، طمأنینه.

۲- طابّه: به فتح بای موحده نام مدینه منوره و به این معنی طیبه هم آمده است.

۳- م: تفصیل.

۴- م: ندارد.

۵- ل: ذرع.

۶- طیب: با کسر؛ بوی خوش، از اسامی مدینه منوره.

۷- رداءِ: تباه شد و فاسد گردید.

۸- حمی: تب.

۹- هر سه نسخه: حما.

۱۰- اطلاعات مربوط به جُحفِه بعداً خواهد آمد.

۱۱- ن: ندارد.

مُوطن مِبارک مَنیف به: «دارَالْاَبْرار وَ دارُالأخیار الی یَوْمَ الْقَرار.»

امّا بعد، سبب تحریر این مُختصر آن بود که بعضی از یاران عجم و دوستان مُکرّم و محترم که از زبان عربی عاری و از صنعت و صناعت و نحو مُحتجب (۱) و مُتواری بودند و شوق اطلاع براخبار قُبّه الاسلام و حرم محترم مدینه بسیار داشتند و اظهار آن می نمودند، پس در خاطر فاتر(۲) این فقیر خسته و ضعیف ناتوان شکسته افتاد که تاریخ وسیط(۳) عالم فاضل و نَحْریر(۴) و(۵) کامل سیّد الفضلا فی زمانه و رئیس العلماءِ فی اوانه (۶) و نزیل(۷) حرم الرسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- الْمُنْتَظَمْ فی سِلْکَ الْکبار ذُرّیه البتول- عَظَّمَ اللّهُ شَأنها و کرم- سید علی (۸) سمهودی که مُسّماست به: «خلاصه الوفاء بِاخْبار دارالمصطفی» آن را به زبان فارسی ترجمه کرده شود تا نفعش نسبت به عجمان که ایشان طالب این اخبارند و در طلب دُرَرِ معانی سیّاحان غوّاصان بِحار، عام گردد. و ذکر این [ا- آ] فقیر در میان طایفه همچنان ماند تا هر که این کتاب را خواند به دعای خیر، مُتصدّی آن را یاد کند.

هر که خواند دعا طمع دارم زان که من بنده گنه کارم

پوشیده نماند که صاحب تاریخ، اعنی: سید علی سمهودی مذکور- رحمهاللّه علیه- در میان علمای عرب به علم و فضل مشهور و معروف است و سخنان او در نقل کلام مُحدّثین و اقوال مُورخین اعتبار تمام دارد خصوصاً در امُوری که متعلق است به احوال

۱- محتجب: نقاب دار و حجاب دار.

۲- خاطر فاتر: کم هوش.

۳- وسیط: آنکه در نسب میانه و در قدر و منزلت بلندتر باشد.

۴- م: تحریر.

۵- نحریر: دانشمند و زیرک.

۶- م: آوانه.

۷- نزیل: مهمان، فرود آمد.

۸- ل: ندارد.

مـدینه مُشـرّفه که در آن بحری است مملو از جواهر دُرر و جنّتی است محتوی به انواع ازهار و انوار غُرر(۱)، از تواریخ مدینه- اللَّه اعلم- چیزی نمانـده الّما آنکه به نظر شـریفش رسـیده و از احـوال مسـجد شـریف و مـواطن و مواضع مُتبّرک منیف چیزی نخواهـد بود الّا آنکه به او رسـیده و او را دیده و لهذا در بیان مقصود به ترجمه کلام شـریفش اقتصار(۲) نموده به کتاب دیگر رُجوع نیفتـاد، لیکن به انـدک تصـرّف خـالی از خلـل و اجحاف که مصـلحت اختصار و ایجاز مقتضـی و موجب آن بود و آن تصـرف، اندک نیز نیست الّا تقدیم و تأخیری و حذف بعضـی از احادیث کثیره در مضمون واحد و اکتفا نمودن از آن مجموع بر یک حدیث یاد و حدیث یا بیشتر از آن به حسب اقتضای مقام و استدعای کلام.

چون بعد از تحسین نیّت و تلخیص امنیّت (۳) و تقدیم اسـتخارت در این کتاب که محتوی است بر ذکر رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و کثرت تکرار آن که:

«هُوَالْمِسْـکُ مـا کَرَّرْتَهُ یتضوع» و ذکر محلّ و مُوطن آن حضـرت- صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم- که مُحبّان مُشـتاق و گرفتاران هاویه (۴) و(۵) فراق را به آن سر منزل رسیدن و خاک پاک عتبه علیه آن رابر دیده غمدیده کشـیدن و بوی خوش آن تربت طیّبه را بر مشام دل و جان شمیدن بهترازدرآمدن جنّت عدن ودیدن حورعین و استشمام نمودن روح و ریاحین است.

یـا خَیْرَ مَنْ دفنت بالقاع (۶) اعظمه [ا- ب] فَطـاب مَن طیَبهُنَّ الْقَاعَ والأکَم نفسـی الفـداءِ لِقبرٍ أنت ساکنه فیه العفاف و فیه الجود والکرم

شروع کرده شـد، امیـد است که به حسن قبول و به حرمتِ رسول- صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم- مقبولِ قلب مؤمنان گردانیـده؛ متصدی آن را به صواب جزیل و اجر جمیل مُشرّف و ممنون گرداند- بِفَضْلَهُ و کَرمِه.

این کتاب به سبب اشتمالش بر اخبار و آثار بسیار مسما است به «اخبار حسینه در اخبار مدینه»(۷) و مشتمل است بر هشت باب.

باب اوّل- در اسمای مدینه و فضیلت آن معدن سکینه و بعضی فواید دیگر که مُتعلق است به آن بلده شریفه.

۱- غرر: ج غره. نامدار، مشهور.

۲- اقتصار: کوتاهی و ایستادگی بر چیزی.

۳- امنیت: ج امانی. آرزو و خواهش.

۴- م: بادیه.

۵- هاویه: نام طبقه هفتم از طبقات دوزخ.

۶- م: فی الترب.

۷- از اینجا نسخه «د» شروع می شود.

این باب مشتمل است بر ده فصل:

فصل اوّل- در اسمای مدینه به ترتیب حروف معجم.

فصل دوم- در فضیلت مدینه و تفضیل آن (۱) بر سایرِ بلاد.

فصل سوم- در دعای پیغمبر(۲)- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در حقّ مدینه و اهل آن و نقل وبا از آنجا و عصمت آن معدن فضل و کمال از طعن طاعون و فتنه دجّال.

فصل چهارم- در خاک پاک طیّبه و میوه های طیّبه آن.

فصل پنجم- در تَحْریض بر اقامت مدینه و ترغیب نمودن بر صبر و مردن در آن مُوطن سکینه و غیر ذلک.

فصل ششم- در تحریم حرم مدینه و احکام متعلق به آن.

فصل هفتم- در احکام حرم مدینه.

فصل هشتم- در خصایص مدینه.

فصل نهم- در بدایت و مآب(۳) شأن مدینه و شرح آنچه صورت وقوع پذیرفته از احوال آن معدن سکینه.

فصل دهم- در ظهور آتشِ حجاز که از ارضِ مقدسه مدینه ظاهر شده است.

باب دوّم- در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی و آنچه مُتعلق است به آن.

این باب مشتمل بر سه فصل است:

فصل اول- در فضیلتِ زیارت و تأکید(۴) آن و بیان «شدّرِ حال(۵)» به سوی آن.

فصل دوم- در توسّل نمودن به سَیدِ ابرار نزد حضرت پروردگار وغیر ذلک از آداب بسیار.

فصل سوم- در فضیلت مسجد نبوی و روضه و منبر.

۱- م و ل: او.

۲- ل: پیغامبر.

۳- مآب: بازگشت و رجوع و جای بازگشت.

۴- م و ل: تأکدّ: استوار شدن آنند راج.
۵- شدّر حال: شَدُّالرّحال: کنایه از سفر است.

باب سوم- در اخبار سکّانِ مدینه از زمان قدیم تا وقت قدوم [۲- آ] شریف رسول کریم- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

این باب بر سه فصل است:

فصل اول- در سکان مدینه بعد از توفان نوح- علیه السّلام- و سکنای یهود و بعد از آن انصار و بیان نسب ایشان و کیفیَّت غلبه ایشان بر یهود و آنچه اتفاق افتاده ایشان را با تبع.

فصل دوم- در بیان مُشرّف شدن اوس و خزرج به متابعت و مُبایِعَت پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در عقبه اولی و ثانیه و شمّه ای از قصه بیعت عقبتین و هجرت پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به مدینه و نزول فرمودن آن سرور به قُبا.

فصل سوم- در قدومِ پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به اندرون مدینه و ساکن شدن ایشان در خانه ابوایّوب انصاری- رضی اللَّه عنه.

باب چهارم- در بیان عمارت مسجد نبوی و آنچه به آن متعلق است (۱) و بیان احوال حُجرات ازواج طاهرات.

این باب مشتمل(۲) بر هفده فصل است:

فصل اول- در عمارت آن سرور و بیان مساحت آن در زمان آن انور افخر(۳).

فصل دوم- در بیان مقام پیغامبر- علیه السّلام- قبل از تحویل قبله و بعد از آن.

فصل سوم- در خبر جزع و منبر و آنچه مُتعلق به آنهاست و ستونهای مسجد انور.

فصل چهارم- در بیان احوال حجره های آن سرور و حجره سیّده نساء فاطمه زهرا- سلام اللَّه علیها.

فصل پنجم- در بیان سدّ ابواب مسجد و استثنا نمودن از آن جمله (۴) خوخه (۵)

۱- م و د: متعلق است به آن.

۲- ل و د: ندارد.

۳- م: انوار فخر.

۴- م: ندارد.

۵- خوخه: روزن در دیوار که از آن روشنایی به خانه رسد، ۲- ل: ابو بکر پنجره.

علی- علیه السلام- را.

فصل ششم- در زیادتی عُمر در مسجد نبوی.

فصل هفتم- در زیادتی عثمان در آن.

فصل هشتم- در زیادتی ولید بن عبدالملك و بیان تصرفّات او به اتّخاذ محراب و شرفات (۱) و منارات و منع کردن او نماز جنازه را در مسجد.

فصل نهم- در زیادتی مهدی خلیفه عباسی.

فصل دهم- در اخبار و آثاری که مُتعلّق است به حُجره شریفه که حاوی قبور مُتبرکه است و صفت قبور شریفه و بیان حائزی (۲) و(۳) که دایر است بر حجره شریفه(۴). [۲- ب]

فصل یازدهم- در علامات جهت سر مبارك و روی منیر و مقام جبرئیل و تا زیر حُجره به رُخام (۵) و تَخلیق (۶) آن مقام و مَعالیق و غیر ذلك (۷).

فصل دوازدهم- در عمارت مُجدّد و ابدال سقف حجره شریف به قبه لطیف و تصویر آنچه قرار یافته است عمارت حجره بر آن.

فصل سیزدهم- در آنچه منقول است که حوالی حجره شریفه را خندق کنده به رَصاص (۸) پرکرده اند و آنچه مُتعلّق است به این قصه پُرغصه.

فصل چهاردهم- در حریق اوّل و آنچه اعاده یافته بعد از آن و بیان حریق ثانی و آنچه مُترتّب شده بر آن.

فصل پانزدهم(۹)- در آنچه مسجد شریف مشتمل است بر آن، از رواقها و ستونها و

۱- شرفات: ج: شرف، کنگره ها.
۲- ل: حایر.
۳- حائز: در اینجا به دیواری که احاطه به حجره شریفه دارد گفته می شود.
۴- م: شریفه شریفه.
۵- رُخام: سنگی بغایت صُلْب و سخت که زرد و سپید و سرخ است، مرمر و مرمرسفید.
۶- تخلیق: خوشبو کردن.
۷- م: آن.

۸- رصاص: سرب.

۹- ل: پازدهم.

حواصل(۱) و غیر آن و تَحْصیب(۲) مسجد و مَصابیح(۳) و تَخْلیق و اجمار(۴) آن.

فصل شانزدهم- در ابواب مسجد شریف و خوخه های او.

فصل هفدهم- در بلاط(۵) گرداگرد مسجد و شرح سور مدینه و سوق آن.

باب پنجم- در مساجد نبویّه از مصلّای عید و غیر آن و شرح مقابر مدینه و بیان فضل احد و شهدای آن.

این باب مشتمل بر شش فصل است:

فصل اول- در مصلّای عید.

فصل دوم- در مسجد قُبا و مسجد ضَرار.

فصل سوم- در بقیه مساجدی که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به ادای نماز آنها را مُشرّف ساخته اند و جایهای آن معلوم است در زمان ما.

فصل چهارم- در مساجدی که به حضور شریف مُشرّف شد و جهتش نیز معلوم است لیکن خصوص مواضعش معلوم نیست.

فصل پنجم- در مقابر مدینه و تعیین مردمی که مدفون شده اند در آن.

فصل ششم- در فضیلت احُد و شهدای آن (۶).

باب ششم- در آبار(۷) مبارکات مدینه و عُیُون (۸) و غراس (۹) و صدقاتی که منسوب است به حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

در این باب دو فصل است:

۱- حواصل: محل قرار گرفتن آب، آبگیر حوض.
۲- تحصیب: ریگ در افکندن، قرار دادن ریگ.
۳- مصابیح: جمع مصباح که به معنی چراغ باشد.
۴- اجمار: آماده کردن آتش را.
۵- بلاط: سنگهایی که در سرا و جز آن گسترده باشند. و هر زمین که بر آن سنگ یا خشت پخته گسترده باشند.
۶- م: او.
۷- آبار: ج بئر، چاه ها.

۸- عیون: چشمه های آب.

۹- غراس: نهال نشاندن.

فصل اول- در آبار مبارکات. یعنی: چاه ها به ترتیب حروف تهجّی.

فصل دوم- در صَدَقاتِ نبویّه و آنچه به دست مُبارک خود نهال کرده اند.

باب هفتم- در مساجدی که منسوب است به پیغامبر(۱) [۳- آ]- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و در سفرها و غزوه ها در آن مساجد نماز کرده اند.

در این باب سه فصل است:

فصل اول- در مساجدی که در طریق مکّه است یعنی آن (۲) راهی که پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سلوک می فرموده اند برای حجّ و غیره.

فصل دوم- در مساجدی که در راه حاجّ است یعنی آن راهی که مسلوک است در این زمان.

فصل سوم- در مساجدی که در غزوات مُبارکات در آنجا نماز گزارده اند(۳).

باب هشتم- در اودیه(۴) و احماءِ(۵) و اطام(۶) و بعضی اعمال و جبال مدینه.

این باب مشتمل(۷) بر دو فصل است (۸):

فصل اول- در اودیه مدینه.

فصل دوم- در ضبط الفاظِ مُتِعَلِقه به مواضع وَ امْکنه و اطام و اعمال و جبال و در این ضمن احوال مواضع نیز فی الجمله مبین می شود- واللَّهُ المُسْتَعان وَ علیه التَکْلان و صَلی اللَّه علی سیّدنا مُحمّدٍ و آله و صَحْبِه، اوّلًا و آخِراً و ظاهراً و باطِناً.

۱- م: پیغمبر.

۲- م: ندارد.

۳- م: کرده اند.

۴- اودیه ج: وادی صحرا و بیابان.

۵- احماءِ: ج: رَحماء: چراگاه، علفزار نفیسی.

۶- اطام: ج: اطم. قلعه و خانه، هر خانه چهار گوشه مسطح؛ بیشتر به خانه هایی که در حومه شهر بنا شده است و به صورت ییلاقی بوده اطلاق می شود. اطم کلمه ای عبری است و به حایطهایی که از خارج منفذ نداشته باشد اطلاق می شود و در عربی بنای مرتفع را گویند.

۷- د و م: ندارد.

۸- م و د: مشتمل است.

ص: ۳۹

باب اول

اشاره

در اسماء و فضل مدینه مُشرّفه و بعضی فواید دیگر که به آن بلده شریفه مُتعلّق است.

این باب مشتمل بر ده فصل است:

فصل اول

در اسمای مدینه به ترتیب حروف معجم بر وجه استقصا و استیفا و آن نود و پنج اسم است

اثرب: و این لغتی است در لفظِ یثرب و آن اسم اوّل کسی است که در آن موضع ساکن شده و بعد از آن مُسما شده است (۱) جمیع زمین آن بلده شریفه با همان موضع شهر مدینه یا ناحیه ای از آن شهر به این (۲) اسم. و یثرب در قدیم «ام القری» دیار مدینه بود(۳) و آن جهتی که مسما بود در قدیم به یثرب، امروز نیز مشهور است به همان اسم و آن در جهت شمالی مدینه و جهت غربی مشهد سیّدنا حمزه- رضی اللّٰه عنه- و شرقی موضعی معروف به «برکه نخیلی» است. به روایت ثقات از رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مروی شده که از تسمیه مدینه مُشرّفه به اسم یثرب نهی فرموده اند و در بعضی روایات آمده است که گفته اند مدینه را هر که یثرب گوید باید که سه بار استغفار کند، وجه کراهیّتش به آن است که او مشتق است [۳- ب] از «ثرب» به تحریک به معنی (۴) فساد یا از تثریب به معنی سرزنش و مؤاخذه نمودن به سبب گناهان (۵)، لیکن در بعضی احادیث صحیحه اطلاق لفظ یثرب از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بر مدینه واقع شده است؛

۱- م: ندارد.

۲- م و د: شهر به اشهر این.

۳- م: بوده.

۴- م و د: ثرب به تحریک.

۵- ل و د: گناه.

پس وجه جمع آن است که آن اطلاق قبل از نهی بوده باشد- واللَّه اعلم.

ارض اللَّه، قال اللَّه: «الَمْ تَكُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعَهَ فَتُهاجِرُوا فيها»(۱) «آیا زمین خدای گشاده نبود تا مُهاجرت کنید شما در آن.»

جماعتی از مُفسّران گفته اند مراد به «ارض اللَّه» در این آیه کریمه مدینه (۲) شریفه است.

أرض الهجره: نیز در حدیثی آمده است.

اکاله البُلدان و اکاله القری: در حدیث آمده که مأمور شدم به قریه ای که مأمور شدم به هجرت به سوی آن قریه، بر تقدیری که این کلام شریف پیش از هجرت صادر شده باشد و یا مأمور شدم به سکنای آن قریه اگر بعد از هجرت باشد(۳) که می خورد قریه ها را یعنی به جهت غلبه اهل آن (۴) جمیع مواضع و اماکن را و غنیمت گرفتن و اسیر کردن اهل مدینه اهل و مال ایشان را و از این حدیث استدلال کرده اند بر افضلیّت مدینه از چند وجه؛ یکی از قول آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- مأمور شدم به قریه ای که می خورد قریه ها(۵)، دیگر از وصف قریه به آنکه او می خورد قریه های (۶) دیگر را، گفته اند که خوردن، کنایت از غلبه فضل اوست بر دیگر قُری. یعنی فضایل جای دیگر مُضمحل می شود در جنب فضل او.

الایمان: «قال اللَّه تعالی: وَالَّذينَ تَبَوَّؤُا الدّارَ وَالْايمان»(۷) حق- سبحانه و تعالی- در حقِ انصار اخیار- رضوان اللَّه علیهم- می فرماید:

«آن کسانی که منزل ساخته اند دار و ایمان را.» وجه تسمیه به ایمان بنا بر آن باشد که او مظهر و مسیر(۸) ایمان است.

۱- سوره نسا آیه ۹۷.

۲- م: است آن.

۳- م و د: از به قریه ای تا اینجا ندارد.

۴- م: ندارد.

۵- د: می خورد قریه ها را، ندارد. ل: یک کلمه نامشخص.

۶- م: قریه ها.

۷- سوره حشر، آیه ۹.

۸- ل: مصیر.

البارّه: به تشدید الرّا البرّه: ایضاً به تشدید راء.

وجه تسمیه این دو اسم کثرت برّ و نیکویی اوست بر اهل او و بر جمیع عالمیان به برکت رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

البَحْره: به فتح باءِ موحّده و سکون حاءِ مهمله.

البُحَیره: به تصغیر البَحِیره به فتح باء موّحده و کسر حاء مهمله و یا تحتانیه و راء مهمله و هاء بعد از آن.

البَلاط: بنابر کثرت بلاط که نوعی از سنگ است که به آن [۴- آ] فرش کنند یا مُسما شده است به بلاط بنابر اشتمال او بر موضعی که معروف است به بلاط.

البلد: در تفسیر آیت کریمه «لا اقْسِمُ بِهذَا الْبَلَد»(۱) قولی است که مُراد مدینه است.

چنان که گفته اند مُراد مکه است و بَلَد در لغت کلانتر ده ها(۲) را گویند.

بیت الرسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- قال اللّه تعالی: «کَما اخْرَجَکَ رَبُّکَ منْ بَیْتِک»(۳) أی: من المدینه.

تندد: بر وزن جعفر به دالین مهملتین.

تندر: نیز بر وزن جعفر(۴) به رای مهمله به جای مهمله آخر.

الجباره: و این مروی است از تورات.

جزیره العرب و الحَبیبه: به جهت دوست داشتن آن سرور.

الحرم: در حدیث آمده که مدینه حرم است.

حرم الرسول:- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در حدیث است که حرم ابراهیم- علیه السلام- مکّه است و حرم من مدینه.

حسنه: قال اللّه تعالی: «لَنُبوِّئَنَّهُمْ فِی الدُّنْیا حَسَنَه»(۵). حقّ- سبحانه و تعالی-

---

۱- سوره بلد، آیه ۱.

۲- هر سه نسخه: دیه ها.

۳- سوره انفال، آیه ۵.

۴- م و د: بر وزن جعفربه.

۵- سوره نحل، آیه ۴۱.

می فرماید: در حقّ مردمی که مهاجرت کرده اند هر آینه فرود می آریم و جای می دهیم در دنیا ایشان را در منزل حسنه، یعنی در منزل خوب و مراد مدینه است.

الخیره: بالتشدید الخیْره، بالتخفیف.

الدّار: وجهش در الایمان گذشت.

دارالابرار و دارالاخیار: وجه تسمیه ظاهر است.

دارالایمان: در حدیث آمده (۱) که: «الْمَدینَه قُبه الْاسْلام وَ دار الایمان».

دارالسُنه و دارالسلام و دارالفتح و دارالهجره: وجه تسمیه به این اسماء ظاهر است و نیز در حدیث بعضی از اینها وارد شده.

الدرع الحصینه: رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- فرموده اند: «دیدم خود را در زر [هی که] مُحکم بود و تعبیر کردم آن را به مدینه.»

ذات الحجر: از جهت اشتمال او بر سنگها(۲).

ذات الحرار و ذات النخل و السلقه: فتح و کسر و سکون لام محتمل است.

[و سیده البلدان (۳)].

الشافیه: در حدیث است که خاک مدینه شفاست و گفته اند که تعلیق اسماءِ مدینه بر محموم موجب عافیت اوست از حمی. و نیز آمده که مدینه نفی ذنوب می کند، پس او شفا و دوا بوده باشد داء ذنوب و بلای گناه را.

طابّه (۴) [همچو شامّه(۵)] و طیبه: همچو هیبه و طیّبه همچو صیبه و طایب [۴- ب] همچو کاتب، این هر چهار اسم اخوات اند لفظاً و معناً مختلف اند(۶). صیغه و مبنای این اسمها(۷) همه در حدیث وارد شده است. وجه تسمیه طهارت و خوشی آن محل شریف است به سبب حلول طیب طیّب او- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

۱- م: است.

۲- م و ل: سکنها.

۳- به نقل از ابن عمر در ص ۱۸ خلاصه الوفا آمده است.

۴- عربی، ص ۱۸. طّابه: نام مدینه منوره منتهی الارب.

۵- ل و م: ندارد.

۶- ل م: مختلفاتند.

۷- م: ندارد، ل: اسما.

ظبابا: یا به کسر مهمله(۱) است به معنی قطعه مستطیله از ارض یعنی پارچه ای دراز از زمین و یا به فتح معجمه (۲) است از ظب و «ظبظب اذا حمَّ» به جهت حُمّی و تبی که بود قبل از حلول شریف و پیش از وصول قدم مُبارك آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.

العاصمه: یا برای آنکه پناه شد مهاجرین را از آفت مشرکین و یا برای آنکه او درع حصینه است، چنان که گذشت و یا به جهت آنکه به معنی معصوم است که در نمی آید(۳) به آن دجّال و طاعون.

العذراء: منقول است از تورات.

العرّاءِ: بر وزن ماقبلش.

العروض: همچو صبور.

الغرّاءِ: با تأنیثِ اغرَّ به معنی صاحب غُرّه به جهت نورانیّت و سیادت او و نسبت به غیرش.

الغلبه: به تحریك به جهت غالبه او بر بلاد در اسلام و جاهلیّت و مدینه به این اسم.

در جاهلیّت نیز مُسمّا بود برای غلبه یهود بر عمالیق و غلبه اوس و خزرج بر یهود در آن زمین با سکینه و تمکین.

الفاضحه: به فا و ضاد معجمه و حاء مهمله به سبب فضیحت کردن آن مبتدعان و بداعتقادان را به اظهار مضمر ایشان و این احد معانی نفی کردن مدینه است خبث را.

القاصمه: به قاف و صاد مهمله به جهت درهم شکستن آن هر جبار مُتّمِرَدْ را و هر کسی که اراده بدی کند به اهل آن قُبَّهُ الإسلام.

القریه: در حدیث آمده که حق- سبحانه و تعالی- پاك ساخته است این قریه را از شرك.

قریه الانصار و قریه الرّسول:- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در حدیث به این معنی اشارت است.

۱- م: ندارد.

۲- م: از زمین و تا فتح معجمه ندارد.

۳- هر سه نسخه: نمی درآید.

قلب الایمان: در حدیث است.

المؤمنه: در خبر است که سوگند به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست به درستی که خاک مدینه، مؤمنه است؛ و در خبری دیگر است که مدینه در تورات به این اسم مکتوب است وجه تسمیه یا به سبب اتصاف اوست، حقیقتاً به قابلیّت (۱) تصدیق همچون تسبیح گفتن [۵- آ] سنگریزه یا اسناد ایمان او مجازی است همچون(۲) آیه کریمه «وَسْئل القریه»(۳) ایُ اهل القریه. به جهت اتصاف اهل آن به ایمان و انتشار ایمان از آنجا و یا به جهت دخول اهل آن در امن از اعداء و طاعون و دجّال.

المبارکه و مُبوَّأ الحلال و الحرام: ظاهر است؛ و نیز در حدیث آمده.

مُبین الحرام(۴): نیز آمده.

المجبوره: به جیم در حدیث آمده.

المحّبه: به ضم میم و حاءِ مهمله و تشدید موحده منقول است از کتب مُتقدمه.

المحبّبه: به زیادت موحده دیگر المحبوبه: نیز منقول شده از کتب متقدمه. وجه تسمیه این سه اسم و حبیبه. محبت آن سرور است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به آن محل مُکرّم مُنوّر.

المحبوره: از حبر به معنی سرور یا [از] حِبْره به معنی نعمت و [یا از] محبار از ارض سریع النبات (۵) کثیر الخیرات است.

المُحرمه و المحروسه و المحفوفه: در خبر است که زود بیاید مدینه و مکه در حالتی که محفوف باشد به ملائکه یعنی درهم پیچیده باشد به ملائکه.

المحفوظه و المختاره و مدخل صدق در تفسیر کریمه:

«رَبِ ادْخِلْنی مُدْخَلَ صِدْقٍ وَ اخْرِجْنی مُخْرَجَ صِدقٍ(۶)»

۱- م: حقیقه به قابلیت.

۲- م و د: ندارد.

۳- سوره یوسف، آیه ۸۲.

۴- وفاء الوفا و خلاصه الوفا: مبیّن الحلال و الحرام.

۵- م و د: تکرار شده است.

۶- سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۰.

گفته [اند] مدخلِ صدق مدینه است و مخرج صدق مکه.

المدینه:(۱) مدینه در لغت، یا عبارت از «خانه های» بسیار است که تجاوز کرده باشد از حدّ قریه و نرسیده باشد به حدّ مصر(۲) و یا مرادفِ مصر است و متبادر از مدینه به لام تعریف آن محل شریف و موطن منیف است به خلاف نکره که تبادر و ظهورش در مجموع مُدن علی السّویه است و منسوب به کُلّ مَدینی. منسوب به مدینه شریفه مدنی است.

مدینه الرسول:- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- جه جهت اضافت نمودن آن سرور به نفسِ نفیس و ذات با برکات خود- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

المحرومه (۳): در تورات آمده وجه تسمیه اش انزال رحمتهای حق است به آن موطن شریف به وجود لطیف آن حضرت بلکه رحمت ذات با برکات آن حضرت است که آن موضع شریف مرحوم شده به آن قال اللّٰه تعالی: «ما ارْسَلْناکَ إلّارَحْمَةً لِلْعالَمین(۴)»

المرزوقه و مسجد [۵- ب] الاقصی (۵): منقول است از صاحب «المطالع(۶)».

المسکینه: منقول است از تورات اسناد مسکنت به او یا حقیقت است به معنی خلق قابلیت آن در وی یا مجازی است بنابر آنکه اهل(۷) خضوع و خشوع است.

المسلمه: وجه اسناد اسلام حقیقتاً یا مجازاً همچو اسناد ایمان است، چنان که گذشت.

مضجع رسول اللّٰه:- صَلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در حدیث است.

۱- م: ندارد.

۲- مصر: ج امصار، شهرستان.

۳- م و ل: در حدیث آمده المرحومه.

۴- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

۵- شاید به دلیل اینکه آخرین مسجد انبیاء در زمین بوده است، مسجدالأقصی نام نهاده اند. عربی، ص ۲۱.

۶- م: مطالعه.

۷- ل: آن اهل.

المُطيّبه [و المرجبه(۱)] و المقدّسه و المقرّ: همچو ممرّ.

المکتان: در بعضی آثار آمده است یا از باب تغلیب است یا به سبب انضمام مهاجرین است با انصار- رضی اللّه عنهم.

المکینه: به جهت مکانت و رفعت شأن او.

مهاجر رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله و سلم: چنان که در حدیث آمده.

الموفّیه: به تشدید و تخفیف فا اسناد و فا به جهت وفا نمودن اهل اوست به عهد خود به صدق و صفا.

الناجیه: به جیم به جهت نجات او از طاعون و عُتاه(۲) و(۳) و دجّال.

نبلاء: کأنّه از نبل است به معنی فضل و نجات.

النحر و الهذراءِ: منقول است از تورات اگر هذراءِ به ذالِ معجمه است از یوم. هاذر به معنی شدید الحرارت است و اگر به مُهمله است از هدر الحمام، « [اذا] صوتّ و الماءِ انصب» و ارض هادره کثیرالنبات (۴) است.

یثرب: در اثرب معنی و وجه تسمیه مذکور شد.

یندد: یا از «ند» است که طیّبی است معروف یا به معنی تلّ مرتفع است یا از ناد به معنی رزق.

یندر: همچو حیدر به راء مهمله بدل دال مهمله ثانیه از یندد در حدیثی چنین آمده است.(۵)

۱- خلاصه الوفا، ص ۲۱.

۲- م: عقاه.

۳- عُتاه: ج: عاتی، متکبر و در گذرنده از حد.

۴- م: بنات.

۵- در خلاصه الوفا، ص ۱۵- ۲۱.

فصل دوم

در فضیلت مدینه و تفصیل او بر سایر بلاد

بدان که(۱) بعضی از علما نقل اجماع کرده اند بر تفضیل آن موضعی که ضمّ نموده اعضای شریفه (۲) آن حضرت را- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بر جمیع امکنه حتّی کعبه، بلکه بعضی دیگربر عرش نیز تفضیل کرده اند، امام نووی(۳) و(۴)- رحمه اللَّه علیه- می فرماید:

جمهور برآنند که سماوات افضل اند از زمین غیر موضعی که ضم اعضای مطهّر(۵) آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- نموده و اجماع کرده اند بر تفضیل مکّه و مدینه بر سایر بلاد [۶- آ] و اختلاف کرده اند در تفضیل این دو بلده شریفه بر یکدیگر(۶)، اما عمر و بعضی صحابه- رضوان اللَّه علیهم اجمعین- و اکثر اهل مدینه بر آنند که مدینه افضل است و این مذهب امام مالك است(۷).

روایتی است از امام احمد و این خلاف در ماعدای کعبه است. امّا کعبه افضل است از

۱- د: و بعده.

۲- د: شریف.

۳- د م: نواوی.

۴- امام نووی: محیی الدّین ابو زکریّا یحیی بن شرف الدّین نووی یا نواوی ۶۳۱- ۶۷۶ ه. ق محدّث معروف عامّه صاحب کتاب «الأربعون حدیثاً» الأعلام.

۵- م: است.

۶- م: ندارد.

۷- ل: ندارد.

بقیه مدینه.

اتفاقاً از دلایل افضلیّت آن موضع شریف یکی آن است که ابن جوزی (۱) روایت کرده که در آن هنگام که حق- سبحانه و تعالی- اراده نمود آفرینش محمّد را- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود جبرئیل را به احضار عنصر اطهر آن سرور، پس آورد جبرئیل قبضه ای خاک سفید که آن موضع قبر انور آن سرور است- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- پس خمیر کرده شد به ماءِ تسنیم(۲)، پس تغمیس (۳) نموده شد، یعنی غوطه داده شد در جویهای جنّت و بعد از آن گردانیدند او را در سماوات و ارضین پس شناختند ملائکه، محمد را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پیش از آنکه شناسند آدم را- علیه الصلواه والسلام.

و نیز در حدیث آمده که بنده مدفون نمی شود الّا در آن جا که مخلوق می شود از آنجا و لهذا ابن سیرین (۴) فرموده که اگر سوگند خورم صادق و بارّم (۵)و هیچ شکّی ندارم در آنکه حق- سبحانه و تعالی- نیافریده است پیغامبر را- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- الّا از یک خاک. و دیگر از امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- مروی است که در حین اختلاف صحابه در موضع دفن آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله و سلم- فرمود:

«نیست در روی زمین بقعه ای گرامی تر از بقعه ای که قبض کرده است حق- سبحانه و تعالی- نفس نفیس پیغامبر خود را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم در آن.»

و از ابن عباس مروی است که فرمود:

«اصل طینت اطهر آن سرور از ناف زمینی است که به مکه است یعنی کعبه.»

و نیز مروی شده که در آن زمان که خطاب نمود- حق سبحانه و تعالی- زمین و آسمان را به قول کریم خود «ائتیا طَوُعاً اوْ کَرْهاً(۶)» الآیه. اجابت نمود از زمین موضعِ کعبه

۱- ابن جوزی: متکلم، محدث و واعظ مشهور قرن ششم. و، ۵۰۸ یا ۵۱۰- ف. ۵۹۷ ه. ق از کتابهای اوست المنتظم وتلبیس ابلیس.

۲- تسنیم: چشمه آبی است در بهشت. آنند راج

۳- تغمیس: فرو بردن چیزی در آب. اقرب الموارد

۴- ابن سیرین: معاصر با حسن بصری و او از تابعین است. در خوابگزاری و تعبیر، مَثَل است و کتابهایی به او نسبت می دهند مانند منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، کتاب تعبیر الرؤیا و کتاب جوامع. آرامگاهش به بصره است. الأعلام.

۵- بّار: پُرخیر، مهربان.

۶- سوره فصلّت، آیه ۱۱.

و از آسـمان محاذی آن، پس آن مُجیب از زمین عنصر شریف [۶- ب] و ماده لطیف آن حضـرت بود- صلی اللّه علیه و آله و سلم- پس از آن مدحو(۱) شد زمین یعنی گسترده شد از کعبه و در مدفن شـریف. گفته اند: در توفان نوح- علیه السّـلام- آن موضع را موجِ آب از زمین کعبه جـدا ساخته به خاک طیّبه طیبه مـدینه انـداخته و بعد از آن، آن حضـرت در آن موضع ساکن شده و در همان محل شریف مدفون گشته- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

پس شـرف کعبه و آن موضع شـریف به سـبب وجود شـریف آن حضرت بوده باشد از آن خاک پاک. لیکن مخفی نیست که اگر چه ابتـدئاً از حیثیّت ایجـاد آن حضـرت از آن خـاک پـاک یعنی خـاک کعبه و آن موضع یکرنگ بوده باشـد اما انتهائاً به جهت اختصاص آن موطن شریف به ضمّ اعضای نظیف و جسد لطیف آن حضرت، آن را مزید و فضیلت ظاهر و باهر است بر کعبه- واللّه اعلم.

و نیز وارد شده که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- دعا کرده و گفته که:

«ای پروردگـار من، همچنـان که بیرون کردی مرا از جـایی که دوست ترین جایهـا بود نزدِ من، سـاکن گردان مرا در جایی که دوست ترین جایهاست نزدِتو.»

پس از آن ساکن گردانید آن حضـرت را در آن زمین با سکینه و تمکین. از این حدیث معلوم شد که مدینه عنداللّه احبّ بوده باشـد از مکه و ظاهر است که بعـد از علم این معنی نزد آن حضـرت نیز احب شـد پس «احبّه عند اللّه و عند رسوله- صـلی اللّه علیه و آله و سلم» از آن لازم می آید- واللّه اعلم.

لهـذا فرض ساخته بر رسول- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- اقامت مدینه پرسـکینه را و آن حضـرت نیز- صـلی اللّه علیه و آله و سلم- تحریض و حث (۲) نموده بر اقامت مدینه و بر مودّت در آن محل بر سکینه اقتدائاً به صلی اللّه علیه و آله و سلم.

این است بعضی از آنچه در تفضیل مدینه گفته اند بر مکه زادهما اللّه شرفاً اما آنهایی

۱- از دحو، اشاره به آیه ۹ سوره مبارکه صافات است.

۲- حث: به معنی برانگیختن و تحریض.

که تفضیل مکّه کرده اند بر مدینه- زادهما اللّه تشریفاً و تکریماً- متمسِک ایشان حدیث آن(۱) «مکه خیر بلاد اللّه» است (۲) و در روایتی «احبّ ارض اللّه الی اللّه» و نیز استدلال کرده اند به زیادتی ثواب و تضاعف [۷- آ] او در مکّه بر افضلیّت مکه بر مدینه و این مذهب ابوحنیفه و شافعی است. اما صاحب تاریخ مدینه: سید علی سمهودی- رحمه اللّه علیه- به هر دو جواب می گوید از حدیث بر آن وجه که حمل می کند حکم خیر بلاد اللّه را بر آنکه پیش از ثبوت فضل مدینه بود به اظهار دین و افتتاح بلاد از آن منبع ایمان و یقین را،(۳) امّا بعد از دعای آن حضرت، یعنی ساکن گردان مرا در زمینی که دوستر است نزد حق- سبحانه- اجابت نموده در مدینه پرسکینه، ساکن گردانید و از آنجا برکت و ظهور ایمان را به همه جا رسانید. پس مدینه افضل شد و مکّه مفضول گشت و تأیید می کند این توجیه را به آنکه در بعضی طرق این حدیث آمده که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- این سخن را در وقتی گفتند که بر عزیمت هجرت بر راحله سوار بودند.

از استدلال به زیادتی تَضاعُف ثواب در مکّه بر این وجه جواب می گوید که زیادتی تَضاعُف ثواب دلالت نمی کند بر افضلیّت. چنان که در حق متوجّه عرفات افضل آن است که پنج وقت نماز را در منی بگزارد با وجود عدم تَضاعُف ثواب در آنجا و چنان که ادای سنّت در خانه افضل است از ادای او در مسجدالحرام با وجود تَضاعُف ثواب سنت در آنجا به مذهب شافعی و لهذا عمر قائل است به مزید تَضاعُف ثواب در مکّه و به افضلیّت مدینه و غایت مایلزم آن است که گاه مفضول را مزّیتی می باشد بر افضل چنان که مُقدّر است نزد اهل علم.

امام مالک را پرسیدند که اقامت نمودن در کدام یکی از مکه و مدینه دوست تر است نزد تو؟ گفت: مدینه (۴) و چگونه چنین نباشد که در مدینه هیچ (۵) راهی نیست الّا آنکه رسول

۱- ل: مودّت.

۲- ل و م: ندارد.

۳- م: ندارد.

۴- ل: ندارد.

۵- م: ندارد.

- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در آن راه رفته و جبرئیل- علیه السّلام- بر وی نازل می شده در کمتر از ساعتی؛ و طبرانی و غیره روایت کرده که «المدینه خیرٌ من مکّه» و در روایتی «افضل من مکّه» و از جمله چیزهایی [که] می توان استدلال کرد بر افضلیّت مدینه، شدّت حُبّ رسول اللَّه (۱) است- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به مدینه چنانچه مُتبع اخبار و آثار را پوشیده نیست [۷- ب].

چنان که در احادیث است هرگاه که [پیامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.] باز می گشت از سفر نظر می کرد بر درختها و در روایتی بر درختهای کلان و در روایتی بر مرتفع مدینه و تیز می راند بارکی (۲) خود را از غایت دوستی که داشت با مدینه. و نیز صاحب تاریخ می گوید:

«اگر کسی تأمل کند در آنچه گذشت و در آنچه می آید از فضایل مدینه و خصایص آن محل سکینه، صدر او را شرح تمام و دلش را تسلّی مالا کلام حاصل می شود به تفضیل مدینه بر مکه- زادهما اللَّه تشریفاً و تکریماً.»

۱- ل: ندارد.

۲- بارك: ج بروك، شتر.

فصل سوم

در دعای آن حضـرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در حقّ مدینه و اهل آن محل سکینه و نقل و با از آنجا و عصمت آن معدن فضل و کمال از طعن طاعون و فتنه دجّال(۱) در صحیحین(۲) است:

«اللهم حَبِّبْ إلینا المدینه کُحبّنا مکّه او أشدّ» یعنی: محبوب گردان مدینه را به ما همچو مکه یا بیش از آن.

این نوع دعا از آن معـدن اسـرار به تکرار واقع شده. شکّ نیست که اجابت در بار اوّل حاصل شده پس تکرار برای طلب مزید است و نیز آمده که هر گاه که باز می گشت از سفری روی مُبارک به سوی مدینه کردی و گفتی:

«اللهم اجعل لنا بها قَرَاراً وارزقنا رزقاً حسنا» یعنی:

«قرار ده ما را در مدینه و روزی کن ما را رزق خوب.»

و در صحیحین است:

«اللهم اجعل بالمدینه ضعفی ما جعلت بمکه من البرکه» یعنی:

«برکت مدینه را دو چندان برکت مکه گردان.»

نیز در صحیحین است:

«اللهم بارک لهم فی مکیالهم و بارک لهم فی صاعهم و بارک لهم فی مُدّهم» یعنی:

۱- م: ندارد.

۲- صحیحین: مراد «صحیح بخاری» و «صحیح مُسلم» است.

«برکت ده اهل مدینه را در مکیال(۱) ایشان و صاع(۲) ایشان و مد(۳) ایشان.»

صاحب تاریخ می گوید:

یک مُدّ کافی است در مدینه کسی را که در غیر او کفایت نمی کند او را آن مقدار.»

و در صحیح مسلم است:

«اللهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم بارک لنا فی صاعنا، اللهم بارک لنا فی مُدنا، اللهم بارک لنا فی مدینتنا، اللهم اجعل مع البرکه برکتین.»

اول طلب برکت نمود در امور مذکوره بعد از آن از غایت التفات و عنایتی که به آن محل شریف و اهل آن داشت طلب نمود که با هر برکتی از آن برکاتِ مطلوبه دو برکتی دیگر زیاده کند [۸- آ] و ایضاً آمده:

«اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا و بارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مُدّنا، اللهم انّ ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انی عبدک و نبیک و انّه دعاک لمکّه و انا ادعوک للمدینه بمثل ما دعا لمکه و مثله معه.»

[پیامبر] اوّل برکت طلبید در امور مذکوره و بعد از آن اهتماماً بشأن الاجابه گفت:

«الهی، ابراهیم- علیه السلام- بنده و خلیل یعنی دوست و پیغامبر تو بود و من نیز بنده و پیغامبر توام، او دعا کرد در حق مکه من نیز دعا می کنم در حق مدینه و می طلبم از تو آنچه او طلبیده به زیادتی مثل آن.»

آمده است: هرگاه که نوباوه (۴) ثمر می رسید آن را به حضرت می آوردند و ایشان آن را می گرفتند و می گفتند:

«اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا»(۵) بنابراین(۶) شکّ نیست که این دعا بسیار تکرار یافته. فایده تکرار دعا با وجود اجابت

۱- مکیال: پیمانه.

۲- صاع: پیمانه ای است که بر آن احکام مسلمانان از کفاره و فطره و جز آن دائر و جاری است و آن چهار مد است.، ل: ضاع.

۳- مد: پُری دو کف است از طعام. در فقه نیز به کار می رود.

۴- نوباوه: هر چیز تازه و نو عموماً، میوه خصوصاً.، ل: باوه.

۵- م و ل: الحدیث.

۶- م: بنابر آن.

آن در اوّل بار طلب زیادت است، چنان که گذشت.

عَنْ ابی هریره: «أنّ النّبی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- خرج الی ناحیه من المدینه و خرجتُ معه فاستقبل القبله و رفع یدیه حتی انی لا ـ أری بیاض ما تحت منکبیه، ثُم، قال: اللهمّ إنّ ابراهیم نبیک و خلیلک دعاک لاهل مکه و انا نبیک و رسولک ادعوک لأهل المدینه، اللهم بارک لهم فی مُـدّهم و صاعهم و قلیلهم و کثیرهم ضعفی ما بارکت لأهل مکه، اللهمّ من ههنا الی ههنا حتی اشار الی نواحی الارض کلها، اللهم من ارادهم بسوءٍ فاذبه کما یذوب الملح فی الماء.» ...

امّا ادعیه که ذکر نقل حُمی است یعنی تب از آنجا، یکی این است: «الّلهم حبّب الینا المدینه کحبنا مکّه أو أشدُّ وصححها لنا و بارک لنا فی مدّها و صاعها وانقل حماها و اجعلها بالجحفه» و در حدیث قدوم آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- به مدینه مذکور است که اصحاب آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به حمی مبتلا شدند و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- بر منبر نشست و دست مُبارک برداشت و گفت:

«ای پروردگار من از ما نقل کن وبا را»

و چون صباح شد فرمود:

«امشب حمی (۱) را آوردند نزد من به صورت یک پیرزنی سیاه و آورنده او گرفته بود او را از گریبانش و می گفت این است حُمی و چیست رای جهان آرای شما [۸- ب] در حقِ او؟

گفتم: او را در خم گردان» و خم نام موضعی است و در روایتی آمده است که شخصی در آن صباح به نزد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- آمد کانّهُ که از ناحیه راه مکه می رسید به او فرمود که در راه هیچ کس را دیدی گفت ندیدیم الّا زنی سیاه برهنه. آن حضرت فرمود: که همان تب را دیده و بعد به این هرگز عود نخواهد کرد.

و در حدیث دیگر آمده:

«ان کان الوباء فی شیءٍ من المدینه فهو فی ظلّ مِشْعط کمرفق»، و این در جانب بقیع، اطمی است مر بنی حدیله (۲) را در غربی مسجد ایشان و این حدیث

۱- م و ل: حما.

۲- م: حزیله و در کل متن نیز این گونه آمده است، م: حزیله. در متن عربی حذیله امّا صحیح آن همان حزیله است.

مؤذن است به بقای بعضی از حمی(۱)، همچنان که مُشاهد است امروز.

پس آنچه منقول شده قوت و شوکت او بوده باشد و یا اعاده کرده باشند شی ء از حمای خفیه را تا حاصل شود به سبب او تکفیر سیّآت (۲) و مؤیّد این است آنچه روایت کرده است امام احمدّ و غیره به رجال صحیح که اذن طلبید حمی تا در آید به نزد رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- گفت چه کسی؟ گفت: امّ ملدم، پس او را امر شد به قبا بعد از آن اهل قبا را پیش آمد از ایشان آن محنتی که غیر خدای ندانند آن را. پس شکایت کردند به رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- پس آن حضرت فرمود:

«اگر خاطر شما می خواهد دعا کنم تا خدای تعالی این بلا را از شما کشف کند و اگر می خواهید در میان شما باشد تا کفارت کند گناهان شما. گفتند: اگر چنین است، باشد.»

اما طاعون و دجّال لعین، در صحیحین آمده که در راههای مدینه ملائکه حراست و پاسبانی می کنند مدینه را تا در نیاید طاعون و دجّال و آمده که او در پس احد خواهد نزول نمود به داعیه دخول مدینه ولیکن ملائکه روی شوم او را جانب مشرق خواهند گردانیده و نیز آمده که او در قُرب مدینه خواهد فرود آمد و هر کافر و منافقی که در آنجاست رفته به آن لعین مُلحق خواهند شد و گفته اند این است روزی که مدینه نفی خُبْث می کند از خود و غیر از آنچه مذکور شد در این باب احادیث بسیار است که بنابر شهرت آن بر همین مقدار اکتفا نموده شد.

۱- م: ندارد.، ل: حما.

۲- سیّآت: معاصی و گناهان.

فصل چهارم

در خاک پاک مدینه و میوه های آن

[۹- آ] در خبر است که غبار مدینه شفاست از جذام و آمده است که در هنگامی که رجوع کرده بودند از غزوه تبوک و تلقی کردند لشکر اسلام را جماعتی که مدینه بودند و غبار بسیار(۱) از آثار ایشان انگیخته شده بود، بعض از همراهان آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- بینی خود را می پوشیدند از غبار، پس آن سیّد ابرار- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نقاب (۲) از روی مبارک(۳) خود برداشته فرمودند:

«به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست هر آینه خاک مدینه دواست از هر داء.»

راوی می گوید: گمان می برم که از جذام و برص.

در خبری دیگر آمده: به خدایی که نفسِ من به ید قدرتِ اوست به درستی که خاک مدینه مؤمن است و به درستی که او شفاست از جذام.

صاحب تاریخ می گوید:

«مامُشاهده کردیم که مجذومی به آن خاک پاک استشفانمود و از او آن مرض بد(۴) زایل شد.»

و نیز مروی شده است که بنی الحارث با ضعف تمام به نزد آن سرور انام

۱- ل: ندارد.

۲- ل و د: لثام.

۳- ل: ندارد.

۴- م: ندارد.

- علیه السلام- آمدند، آن حضرت چون ایشان را دید گفت: یا بنی الحارث چه حال است شما را؟ گفتند: یا رسول اللّه ما را این تب به این حال رسانیده است. پس آن حضرت فرمودند که کجایید شما از صعیب، پس ایشان پرسیدند ما چه کنیم به صعیب؟ فرمود که بگیرید از خاك آن و آن خاك را در آب کنید و یکی از شما در وی تفل(۱) کند و بگوید:

«بِسْمِ اللّه تُرابُ ارْضِنَا بِرِیْقِ بَعْضِنَا شِفاء لِمَرِیضِنَا بِاذْنِ رَبِّنا»

پس کردند ایشان امتثال و خلاصی یافتند از آن بلیّه؛ و نکال تفل عبارت از نفخی (۲) است به اندك آب دهن، چنان که دعا خوانان بعد از دعا می دمند و صعیب عبارت از وادی بطحان ست که پایان ماجشونیّه است و آن باغی است معروف به مدّشونیّه و در آنجا مغاکی است که مردم از آنجا به جهت معالجه و استشفا خاك برمی دارند و به جایها می برند فایده.

صاحب تاریخ می گوید:

«آن موضع ماثور شده است از سلف.»

یعنی متأخّرین از متقدّمین شنیده و دیده اند و آن [۹- ب] محل مُقرّر و معین شده است و جماعتی از علما نیز از آنجا تجربه کرده اند و صحت آن موضع بر ایشان معلوم شده و من نیز غلامی داشتم مریض که قریب یک سال تب داشت چون آب آن خاك را خورانیدم در همان روز تب از او منقطع شد و بعضی گفته اند آن خاك را در آب می باید کرد و به آن آب از تب غسل نمود. و صاحب تاریخ می گوید:

«سزاوار آن است که همچنان که از آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله وسلم- وارد شده عمل نماید و بعد از آن غسل کند(۳).»

یعنی همچنان که الآن مذکور شد خاك آن موضع را در آب کند و بعد از آن در وی تفل کند و بعد از آن بخورد و غسل کند تا جمع کرده باشد میان فرموده آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله وسلم- و خوردن و غسل کردن که تجربه علماست.

۱- تفل: خدو انداختن و افکندن چیزی از دهان.

۲- ل: نفحی.

۳- ل: کرد.

در صحیحین است که هرگاه که کسی مریض می شد یا به کسی قرحه ای(۱) یا جراحتی می رسید رسول- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- به انگشت مبارکِ خود، همچنین می کرد(۲) و در تفسیر آن سفیان ثوری سبابه خود را بر زمین نهاد و بعد از آن گفت:

«بِسْمِ اللّٰه تُربه ارْضِنا بِرِیقَهَ بَعْضِنا یَشْفی سَقِیمُنا بِاذْن رَبِّنا.»

در بعضی روایت چنین آمده که اوّل این دعا را بخواند و بعد از گفتن بریقه انگشت در خاک کند و در حدیث دیگر آمده که مردی را به نزدیک آن سرور آوردند که در پای او جراحتی بود. پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- یک طرفِ بوریا را(۳) برداشتند و بعد از آن سبّابه مُبارک را به آب دهن شریف مالیده بر زمین گذاشتند و فرمودند:

«بسم اللّٰه ریق بعضنا بتربه ارضنا لیشفی سقیمنا باذن ربنا.»

بعد از آن انگشت میمون را بر آن جراحت نهادند.

امّا ثمار آن محل فیض و اسرار:

در صحیح مسلم است که هر که خورد در صباح هفت خرما که از مابین «لابتین» مدینه است ضرر نکند او را هیچ چیز تا بیگاه و در روایت امام احمد است که هر که خورد هفت خرمای عجوه(۴) از لابتین مدینه بر نهار، ضرر نکند او را هیچ چیز تا شب.

راوی می گوید: [۱۰- آ] گمان می برم که فرمود که اگر هنگام شام تناول نماید محفوظ باشد از ضرر اشیا تا که صبح آید و نیز در صحیحین است که هر که نهاری کند به هفت خرمای عجوه ضرر نکند او را در آن روز زهر و سَحِره، و در صحیح مسلم است که در عجوه عالیه شفاست و یا آنکه فرمود(۵) او تریاق است بر نهار و در روایت امام احمد است به

۱- قرحه: ریش و جراحت و آبله.

۲- م: ندارد.

۳- م: ندارد.

۴- عجوه: نام نوعی خرمای نیکو و مرغوب است در مدینه منوره.

۵- م و ل: همچنین گفته است.

رجال صحیح، بدانید که در «کماه» دوای چشم است و عجوه از فواکه جنّت است؛ و از عایشه مروی است که صاحب دِوام (۱) و دِوار(۲) را می فرمودند که هفت صباح هر روز هفت خرمای عجوه بر نهار خورد. دِوام و دِوار دردِ سری است که دوامی دارد(۳)، لیکن مشهور در کتب طبّ آن است که دوار گردش سر را می گویند- واللَّه اعلم.

حکمت تخصیص عجوه از انواع خرما و تنصیص عددِ سبع معلوم نیست- امنّا باللَّه و برسوله و بما جاء به.

از انس مروی است که دوست ترین خرماها بر رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- عجوه بود، لیکن امام احمد روایت کرده که بهترین تمرهای شما تمری (۴) است که درد را بیرون می کند و در او هیچ درد نیست.

در تفسیر عجوه، ابن اثیر گفته که نوعی است از تمر بُزرگتر از صیحانی که به سیاهی می زند رنگ او، و بزار بر آنچه ابن اثیر گفته زیاده کرده که (۵) او از جمله ثماری است که رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- به دست مُبارک خود نشانیده اند در مدینه؛ و در وجه تسمیه صیحانی، حدیثی روایت کرده که جابر گفت:

«روزی همراه بودم با رسول- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- در بعضی چهار دیوارهای مدینه و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- با علی- علیه السلام- دست به دست کرده بود، پس گذشتم بر یک نخلی و آن نخل فریاد برآورد که این مُحمد سید الانبیاست و این علی سیدالاولیا که پدر ائمّه طاهرین است و بعد از آن گذشتیم بر نخلی دیگر آن نیز فریاد برآورد و گفت که این مُحمد رسول اللَّه است- صلی اللَّه علیه و آله وسلم- و این علی سیف اللَّه. پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- التفات کرد به امیرالمؤمنین علی- علیه السلام [۱۰- ب] و گفت این را صیحانی نام کن، پس مُسما شد آن نخل از آن روز به این نام خجسته فرجام.»

صاحب تاریخ می گوید:

«این است سبب تسمیه آن تمر به این اسم و یا مراد تسمیه آن حایط است به اسم و در

۱- دوام و دوار بر وزن سُعال؛ دوام: گردش سر و آن را دوار نیز گویند، سرگیجه.

۲- دوار: گردش سر از علتی؛ سرگیجه.

۳- م و ل: همچنین گفته است.

۴- هر سه نسخه: برّی.

۵- م: که نوعی است زیاده کرده که.

مدینه موضعی است معروف به صیحانی.»

و می گوید انواع تمر را استقصا کردیم به صدو سی و چند رسید.

فصل پنجم

در تحریض بر اقامت در مدینه و ترغیب نمودن بر صبر و مردن در آن مُوطن سکینه و نفی کردن او خبث و ذُنوب را و وعید در حق کسی که احداث کند در آن مُحدثی را و پناه در گیرد محدثی را و یا اراده کند در حقّ اهل او بدی را و ترساند ایشان را و یا وصیّت (۱) کند به بدی نسبت به ایشان (۲) بدان که ما این فصل را تأخیر کردیم از آن فصول گذشته تا به سبب معرفت آن امور مذکوره در فضایل آن منبع حضور و سرور حاصل شود(۳) آنچه مقصود است از این فصل از ترغیب و ترهیب.

در صحیح مُسلم است که زمانی می آید بر مردم که خواهد طلبید هر کس ابن عمّ و قریب خود را که بیا به سوی رخاء(۴) و(۵) و ارزانی و حال آنکه مدینه ایشان را بهتر است از آن، اگر بدانند به خدایی که نفس من به ید قُدرت اوست رغبت نمی کند کسی از مدینه و بیرون نمی آید الّا آنکه خدای تعالی بهتری از وی را در جای او می نشاند. در صحیحین است که به درستی که می آید و التّجا می نماید ایمان به مدینه، همچنان که می آید و مُنضّم می شود مار به سوراخ(۶) خود و نیز وارد شده که هر که صبر کند بر لأوای (۷) مدینه و شدّت آن من شهید یا شفیع اویم در(۸) روز قیامت.

۱- ل: وصه.

۲- م: وصیت کند به بدی نسبت به ایشان را ندارد.

۳- م: ندارد.

۴- م: روخا.

۵- رخاءِ: فراخی زیست و توانگری.

۶- د: خانه.

۷- لأواء: سختی.

۸- م و ل: ندارد.

شخصی با ابوسعید خدری (۱) مشورت کرد در آنکه از مدینه بیرون آید به سبب کثرت عیال و شدت و ضیق آن و عدم طاقتِ صبر بر آن، ابوسعید خدری (۲) گفت: وای بر تو! من تو را امر نمی کنم بر آن و حدیثِ مذکور بر وی خواند.

شخصی نزد ابن عمر آمد در زمان فتنه و گفت: ای ابا عبدالرحمان می خواهم که بیرون روم که زمان بر ما سخت شد [ه است] [۱۱- آ] آفت: بنشین در جای خود که از رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- شنیدم و حدیث مذکور بر وی خواند.

صاحب تاریخ می گوید:

«ظاهر در آن است که یا در قول او- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- شهید یا شفیع اویم از برای شک نیست چنان که عیاض گفته، بلکه از برای تقسیم است. شهیدم یعنی گواهم از برای مطیعان و شفیعم از برای عاصیان و می گوید این شهادت و شفاعت خاصّه، غیر آن شهادت و شفاعت عامّه (۳) است و زاید بر آن.»

و در بعضی روایات دیگر به کلمه و او نیز آمده یعنی شهید و شفیع اویم و در بعضی نسخه ها و صبر کند بر گرمای مدینه نیز آمده است.

صاحب تاریخ می گوید:

«در این احادیث اشارت است به آنکه موت ساکن مدینه بر اسلام خواهد بود زیرا که شفاعت مخصوص است به مسلمین.»(۴) در حقِّ اهلِ مدینه احادیث بسیار مروی شده است از آن جمله بر مذکور اقتصار افتاده و آمده است که اول کسی که زمین از وی پاره شود یعنی اول کسی که از زمین بیرون آید منم، بعد از من ابوبکر، بعد از او عمر، بعد از آن بیایم به اهل بقیع، پس محشور

۱- ابوسعید خدری: سعد بن مالک بن سنان بن ثعلبه انصاری خزرجی صحابی است. او از حفّاظ مکثرین بود و به سال ۷۴ درگذشت. مدفون در بقیع مزاری منسوب به او به اسلامبول در محلّه ایوانسرای به حوالی جامع قعریه است. الأعلام.

۲- م: ندارد.

۳- م: عاصّه.

۴- م و ل: و در شهادت و شفاعت.

شونـد ایشـان، پس از آن انتظار کشم برای اهلِ مکّه؛ و در حـدیثی دیگر آمـده است اول کسـی را که شـفاعت کنم از اهل(۱) امّت خود اهل مدینه است بعد از آن اهل مکه و بعد از آن اهل طایف.

امام احمد به اسـناد صـحیح روایت کرده که هر گاه که رسول- صـلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به مکّه درمی آمد و می گفت: ای بار خدایا! نگردان مرگِ مرا به مکّه تا بیرون آری ما را از پنجاه و به صـحّت پیوسته از عُمر که گفت: ای خدایا! روزی کن مرا شهـادت در راه خود و گردان مرگ مرا در بلـده رسول خود، و مروی شـده که این اجل دعای آن مقتـدای اهل هـدایت بود و مروی شـده که هر که را در مـدینه باشد اصلی باید که به آن تمسّک کند و آن کس را که اصلی نیست در آن باید که برای خود اصلی پیـدا کنـد در آن و هر آینه می آید بر مردم زمانی که می باشد آن کسـی که [۱۱- ب] در آن اصل نـدارد همچو خارج مُختار(۲) به سوی غیر آن؛ و در روایتی آمده است که باید که اصلی در مدینه برای خود سازد اگر چه آن یک درخت باشد.

زُهری مرفوعـاً روایت کرده که در مکّه اتخاذ مکنیـد اموال را، بلکه اتخاذ آن کنیـد در دار هجرت خود زیرا که مرد با مال می خواهد که باشد. ظاهر در آن است که مُخاطب به این کلام مُهاجران بوده باشـند که بر ایشان نبود که در مکه ساکن شوند والّا فضـیلت مکه مقرّر است، مؤیـد این است آنچه ابن عمر روایت کرده مرفوعـاً اتخـاذ اموال مکنیـد از مـاورای روحـاء که مکانی است قریب مدینه و ارتداد مکنید بر اعقاب خود بعد از هجرت و به زنی ندهید دختران خود را به طُلقاء(۳) اهلِ مکه.

امّا نفی مـدینه خبث را، در صـحیح بُخاری وارد شـده که به درستی که مـدینه طیبه است نفی می کند ذنوب را، یعنی پاک می سـازد سـاکنش را از گناهان، همچنان که پاک می سازد کوره آتش، چرکینی نقره را و بعضـی روایات دیگر آمـده که مـدینه مردم بد را نفی می کند یعنی بیرون می کند. مُؤید است این را قول او- صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلم- در حق اعرابی که گفت اقاله کن بیعت مرا ایشان ابا نمودند پس او بیرون رفت. مدینه همچو کوره آتش

۱- ل: ندارد.

۲- م: تختار. ل: مجتاز.

۳- طلقاء: ج: طلیق، از بند رها کردگان.

است که چرکینی را دور می کند و خالص را می گذارد.

صاحب تاریخ می گوید:

«دور کردن مردم مدینه مردم بد را مخصوص نیست به زمان آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم.»

و تأیید می کند این معنی را به روایت امام احمد که بعد از این خواهد آمد و به قول خلیفه راشد و امام به حق عمر بن عبدالعزیز که وقتی از مدینه بیرون می شد با همراهان خود می گفت که می ترسم (۱) از آن مردمی باشیم که مدینه ایشان را نفی کرده از خود.

اما ابعاد حق- سبحانه- اهل خُبث کامل را که کفارند از آنجا ظاهر است و اما غیر کُفار می تواند بود که به نقل ملائکه باشد ایشان را از آن محل شریف [۱۲- آ] بعد از موت به مکانی مُناسب آن ابدان کثیف؛ چنان که بعضی علما اشارت به آن کرده اند نظر به این معنی نفی مدینه خبث و ذنوب را نفی اهل آن باشد یا مراد ابعاد اهل خبث کامل باشد که ایشان قابل شفاعت نیستند و یا مراد در ماعدای (۲) قصّه اعرابی و دَجّال باشد که مدینه به سبب لأوا(۳) و مَشِقّات و مضاعفه ثواب و تنزل رحمانی که در اوست، پاک می سازد نفس ساکنش را از ظلمات. ذنوبِ «انّ الْحَسنات یُذْهِبْنَ السَّیِّأت (۴)» و یا مراد آن است که مدینه تمیز و اظهار می کند خبث و فساد قلوب خبیثه فاسده را یعنی اظهار می کند خبائث مخفیّه مضمره او را همچنان که مشاهد است. مؤیِّد این معنی است آنچه فرموده اند رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در وقت بازگشتن منافقان از غزوه احد که مدینه همچو کوره آتش است.

صاحب تاریخ بعد از این می گوید:

«آنچه بر من ظاهر شد آن است که نفی مدینه خبث را، به هر چهار معنی است یعنی هر چهار واقع است نه آنکه بعضی باشد دون بعض.»

۱- ل: می ترسیم.

۲- ل: معدا.

۳- د: لاوا.

۴- سوره هود، آیه ۱۱۴.

امّا وعید مُحدث در صحیحین است (۱).

در احادیث تحریم مـدینه آمده اسـت(۲) که کسـی که احـداث کنـد در مـدینه حـدثی را؛ مراد به حدث فعل منکری است که معروف نباشد در سنّت، یا پناه دهد مُحدثی را، یعنی کسی که احداث مُنکر کرده لعنتِ خدای و لعنتِ ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد و خـدای قبول نکنـد از وی صـرف و عـدل را یا خـدای قبول نمی کنـد از وی صـرف و عدل را. جمهور بر آنند که صرف فریضه و عـدل نافله است و عکس نیز قولی است و قولی آنکه صـرف توبه است و عـدل فـدیه و در این حدیث اشارت است به آنکه گناه در مدینه مُطلقاً کبیره است از زجر و تعظیم حضرت نبوی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

در صـحیح مسـلم است که کسـی اراده می کنـد اهل این بلده شـریفه را به بدی، می گدازد خدای تعالی او را همچو گداختن نمک [۱۲- ب] در آب و هم مُسـلم در روایت دیگری می آرد که هیـچ کس اراده نمی کنـد اهـل مـدینه را به بـدی الّا آنکه خدای تعالی می گدازد او را در آتش همچون گداختن رَصاص در آتش و گداختن نمک در آب.

در حدیث دیگر آمده که رسول- صـلی اللَّه علیه و آله و سلم- روزی مُشرّف شد بر مدینه. پس دستهای مبارک خود برداشت تا که نمایان شد سـفیدی ابط(۳) مُبارک او(۴)، پس او(۵) گفت: ای پروردگارا هر که اراده کنـد مرا و اهل بلـد مرا به بـدی، تعجیل کن تو هلاک او را. امّا وعیـد کسـی که بترسانـد اهل مدینه را. طبرانی در اوسط خود به رجال صـحیح روایت کرده که ای پروردگارا کسی که ظلم می کند اهل مدینه را یا می ترساند ایشان را، پس بترسان تو او را و لعنت خدای و ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد مقبول نمی شود یا نشود صرف و عدل از وی.

نسائی روایت کرده که کسی که بترساند اهل مدینه را در حالتی که ظالم است بر

۱- ل: ندارد.

۲- ل: ندارد.

۳- ابط: زیر بغل.

۴- ل: ندارد.

۵- ل: ندارد.

ایشان پس بر اوست(۱) لعنت خدای.

در حدیث دیگر مروی شده که مدینه محل مهاجرت و جای خواب (۲) من است و در آنجاست مبعث من، پس حقیقت (۳) و سزاوار بر امت (۴) من آن است که حفظ حرمت همسایگان من کننـد مادامی که ایشان اجتناب (۵) می کرده باشند از کبائر و هر که حفظ ایشان بکند من شـهید یا شـفیع اویم در روز قیامت و هر که حفظ ایشان نکند سیراب می شود یا سیراب کنار او را خـدای از طینت خبال (۶) و طینت خبـال عبـارت از عُصـاره اهل دوزخ است یعنی چرکینی و زرداب اهلِ دوزخ که از افشـرده شدن ایشان حاصل می شود- نساء اللّٰه العافیه منها.

مروی شـده است که مهـدی خلیفه عباسـی وقتی که به مدینه آمد امام مالك و غیره از اشـراف مدینه مقدار میلی به اسـتقبال او رفتند چون مهدی، امام را دید به سوی او شتافت و دست در گردن او کرد و به او دریافت پس امام به او گفت: یا امیرالمؤمنین تو الآن به مدینه در می آیی [۱۳- آ] و مرور می کنی به قومی از یمین و یسار خود که ایشان اولاد مهاجرین و انصارند- رضی اللّٰه عنهم- بر ایشـان سـلام کن زیرا که در روی زمین قومی بهتر از اهـلِ شـهر ایشـان و شـهری بهتر و مبارك تر از شـهر ایشان نیست. مهـدی گفت: این را از کجـا می گویی یـا امام؟ امام گفت: زیرا که در روی زمین قبر هیـچ پیغامبری غیر محمّـد رسول اللّٰه معروف نیست و هر طایفه که قبر آن حضـرت- صـلی اللّٰه علیه و آله و سلم- نزد ایشان باشد ایشان سزاوار آنند که فضل و شرف ایشان بر همه معروف و مشـهور باشـد. پس مهدی آنچه امام فرموده بود به تقدیم رسانید و در سـخن امام مالك اشارت است به تفضیل به سبب مُجاورت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم.

مشهور است که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمودند که لا یزال جبرئیل به

۱- م: ویست.

۲- م: خوب.

۳- ل: حقیق.

۴- م: امن. د: سزاوارتر امّت من.

۵- ل: ندارد.

۶- خبال: تباهی و نقصان و هلاکی و رنج و گرانی.

من وصیّت می کرد در حق همسایه تا که گمان بردم که مگر می خواهد که وارث سازد همسایه را به همسایه و مجاورت اهل مدینه خود به آن مُوطن سکینه. واضح و لایح است که اگر کسی در این معنی تأمّل کند بی تأمل (۱) سکنای مدینه را بر سکنای مکّه ترجیح کند اگر چه مکه را به سبب تضاعف ثواب و جوار بیت اللّٰه الوهاب مزیّت است، لیکن مدینه را به جهت جوار حبیب و قُرب مریض به طبیب صد فضیلت است.

۱- ل: کند بی تأمل ندارد.

فصل ششم

در تحریم مدینه و احکام مُتعلّق به آن

در صحیحین است که ابراهیم- علیه السلام- تحریم کرد مکه را و دعا کرد برای اهل او و من تحریم کردم مدینه را همچو تحریم کردن ابراهیم مکه را.

در این معنی احادیث صحیحه بسیار است.

حدود حرم مدینه:

لیکن در تعیین حدود حرم مدینه الفاظ مُختلفه وارد شده است در بعضی ما بین لابتین(۱) است و در بعضی دیگر مابین جبلین یعنی عیر(۲) و ثور(۳) و در بعضی دیگر ما بین مأزمیها به معنی جبلین و در بعضی دیگر ما بین عیر و احد در بعضی دیگر(۴) حَرَّتین و جمام (۵) و(۶) مدینه و در بعضی دیگر لابتین و جِمام مدینه که عبارت از سه کوه است در یلی حَرّه [۱۳- ب] غربی.

امام نووی(۷)- رحمهاللَّه- چنین تعیین فرموده که لابتین یعنی حَرّتین حدّ شرقی و

۱- لابتین: تثنیه «لابه» و آن «حره» است. وفا، ج: ۱، ص ۸۹.

۲- کوه عیر: مرادف «حمار» کوه مشهوری است نزدیک ذی الحلیفه که میقات مدینه است. وفا، ج: ۱، ص ۹۲.

۳- کوه ثور: در مدینه غیر از جبل «ثور» معروف که در مکّه واقع شده است.

۴- ل: ندارد.

۵- جِمام: به کسر جیم نام سه کوه است در وادی عقیق. وفا، ج: ۱، ص ۹۱، بعداً در متن اشاره می شود.

۶- م: حمای.

۷- در متن نسخه ل نواوی گفته شده که همان نووی است.

غربی مدینه و جبلین حدّ جنوبی و شمالی آن (۱).

یکی از احادیث تحریم که بر احکام بسیار مشتمل است این است که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود که کنده و بریده نمی شود گیاه تَر مدینه و تنفیر(۲) کرده نمی شود صید مدینه و برداشته نمی شود لقطه(۳) و(۴) او مگر کسی که بردارد برای تعریف و اخبار. و صالح و سزاوار نیست هیچ مردی را که سلاح بردارد و در آنجا برای قتال و نه آنکه قطع کند در آنجا شجره ای را مگر کسی که علف دهد شتر خود را.

و حدیث دیگر در حدّ حمای(۵) رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- این است که حمای آن حضرت یک بَرید(۶) است از هر ناحیه مدینه که خَبْط کرده نمی شود شجر او و قطع کرده نمی شود الّا چوبی که به آن شتر رانند. خَبْط شجر عبارت از زدن اوست تا اوراق او بریزد.

بدان که آنچه مذکور شده است ازذکر بَرید در حد حمای رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- او غیر حرم است و قائلان به تحریم مدینه مُشرّفه تعرض نکرده اند به اجرای احکام بر موضعی که غایت برید و غایت حدّ حرم مدینه است لیکن بعضی احادیث ضعیفه وارد شده است که آن نیز داخل حرم است.

عَیر به فتح عین مهمله و سکون یاء تحتانیه کوهی است مشهور در قبله مدینه نزدیک ذوالحلیفه و عیر را عایر نیز گویند(۷) و بر بالای او نیز کوهی است مُسما به غیر و

۱- م و ل: و مراد به لابتین لابتین و ما بین لابتین، است.

۲- تنفیر: رماندن.

۳- لقطه: مالی که بر روی زمین پیدا شود و صاحب آن معلوم نباشد.

۴- م: لِقطه.

۵- حماء: علفزاری که حکام برای چهارپایان خود از غیر منع کنند.

۶- م: بریده.

۷- م: گوید.

ممیز بینهما. تقییـد اول است به لفظ وارده و ثانی به صادر یعنی اوّل را عیر وارد گویند و ثانی را عیر صادر گویند و ثور به فتح مثلثه، کوهی است خرد در پس احُـدّ و در ثور اختلاف بسـیار است. اصح و معتمد این است که مذکور شد و از اینجا لازم می آید که احُدّ از حرم است و هوالمعتمد و غیر مذکور در تحدید مواضع بسیار در حدیث آمده که با وجود ضعف ضبط و تعیین آن خالی از تَعَسُّری نیست، پس به جهت اختصار اقتصار بر همین مقدار سزاوار نمود [۱۴- آ] فایده برید عبارت از چهار فرسخ است و هر فرسـخی سه میل و هر میلی سه هزار و پانصد گز، همچنان که مرضـی صاحب تاریخ است و شش هزار گز نیز گفته اند و این را استبعاد(۱) نموده و گز عبارت از بیست و چهار انگشت است و هر انگشت عبارت از شش جو مضموم با یکدیگر.

۱- ل: استبعار.

فصل هفتم

در احکام حرم مدینه زاد هما اللّه شرفاً.

بـدان که ائمه ثلاثه غیر ابوحنیفه برآننـد که مدینه را حرم است همچو مکّه به دلیل احادیثِ سابقه در همین (۱) باب و ابوحنیفه می گوید که معنی قول معنی آن حضـرت- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- که حرام ساختم مدینه را و محترم ساختم آن (۲) را، به دلیل آنکه آن حضـرت به کسی که صید بلبل (۳)» می کرد فرمودنـد: «یا ابا عمیر ما فعل النغیر(۴)و نیز از عایشه مروی شده است که آل محمد را- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- وحوشـی بود که صید(۵)می کردند و نیز ثابت نشده است سَـلْب یا سَلبِ جانی [آن وحوش] با وجود آنکه معقول المعنی هم نیست، چه حرمِ مکّه- حرّسـها اللّه تعالی- با وجود اتفاق امت(۶)بر حرمتِ حرم او سلب یا سلب جانی در آنجا مشروع نیست و طحاوی از ائمّه حنیفه می گوید:

«احتمال دارد که نهی از صید مدینه و قطع شجر آن باشد که آن(۷) دارالهجرت بود و بقای

۱- ل: ندارد.

۲- ل: آن را است.

۳- در متن حدیث «القماری» جمع قُمری هم آمده است. وفا، ج: ۱، ص ۱۰۹.

۴- نغیر: مصغر نغر و یا نغره. گنجشک نوک سرخ خرد و کوچک.

۵- ل و م: آن را صید.

۶- ل: است.

۷- ل و م: او.

این چیزها به جهت زینت او و میل طبایع و نفوس به سوی او دخل تمام دارد، اما چون هجرت مُنقضی(۱) شد آن نهی نیز زایل شد.»

احکام حرم محترم مدینه برای ائمه ثلاثه قطع شجر حرم مدینه و صید طیور و وحوش او حرام است نزد ایشان، لیکن بعد از صدور جنایت اختلاف است که بر آن جنایت چه چیز مُتَرتِّب می شود.

اما امام احمد را در وجوب جزا دو روایت است و از امام شافعی دو قول است، قول جدید عدم الجزاست همچنان که قول امام مالک است (۲) و قول قدیم وجوب الجزاست چنان که ابن منذر و ابن نافع از اصحاب امام مالک بر آن رفته اند و جزای آن همچو جزای جنایت است در حرم مکه یا اخذ سلب و این [۱۴- ب] اصحّ است و مُختار امام نووی و غیر او، بنابر صحت حدیث سعد که بعد از این خواهد آمد.

بر این تقدیر نیز اختلاف است که همچو قتیل کفار است تا اخذ فرس و سلاح نیز کنند یا ثیاب فقط و بعد از اخذ آن اصح آن است که آن سلب حق سالِب است همچنان که از حدیث سعد معلوم می شود و یا آن سلب حق فقرای مدینه است، اما ترک ساتر عورت بر جانی باید کرد و اگر ثیاب جانی مغصوب(۳) باشد سلب آن بلا خلاف جایز نباشد.

بلقینی می گوید: نظر مقتضی آن است که عبد مسلوب نشود و همچنین است ثوب مُستعار و مستاجر پوشیده نماند که حدیث سعد که اصل این مسئله است ردِّ قول بلقینی می کند در حق عبد.

صاحب تاریخ می گوید:

«باید تفصیل کرد میان آنکه عبد مأذون باشد به آن فعل، یا نباشد و فعل سعد- را بر این باید حمل نمود و آنچه به خود می روید و غذا می شود همچو رجله اخذ آن جایز است.»

مطری فرق کرده میان حرم مکه و حرم مدینه به آنکه جایز است اخذ مایحتاج الیه همچو چوب (۴) رحل و علف دواب به خلاف حرم مکه. و صاحب تاریخ فیه نظر گفته و

۱- م: منقطع.

۲- م: از همچنان تا اینجا ندارد.

۳- ل و م: مفصوب.

۴- م: حرب.

بیان کرده.

از جمله احادیث این باب یکی آن است که سعد بن وقاص سوار شده به سوی قصری که در عقیق داشت می رفت، غلامی را دید که قطع شجر می کرد یا شجر را می زد تا ورق آن بریزد، پس سعد سلب او را گرفت. چون سعد بازگشت اهل آن غلام آمدند و گفت وگوی کردند تا سلب او را باز پس دهد سعد ابا کرد و گفت معاذ اللّه که رَدْ کنم چیزی را که تنفیل (۱) کرده است به من رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- یعنی غنیمت داده است و نیز مروی شده است سعد- جاریه ای را دید که قطع حَما(۲) می کرد، پس سعد زد او را و شمله (۳) و تبری که داشت از وی گرفت. [۱۵- آ] سیده جاریه قضیّه را به عمر عرض نمود، ایشان فرمودند که(۴) رَدّ کن آن را، سعد گفت که لاـ واللّه رَدّ نمی کنم غنیمتی را که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به من داده است و گفت شنیدم آن سرور را که فرمود هر که را می بینید که قطاع حما(۵) می کند بزنید و سلبش(۶) را بگیرید. بعد از آن، آن تبر را بیل بساخت و به آن کار می کرد تا آن زمان که به رحمت حق پیوست.

در حدیثی دیگر آمده که سعد دید مردی را که صید می کرد در حرم مدینه پس ثیاب او را سلب کرد از او، بعد از آن موالی او آمدند و گفت وگوی کردند سعد فرمود که بر شما هیچ قصّه نیست این طعمه ای است [که] رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به من خورانیده است(۷) و لیکن اگر خاطر شما می خواهد بهای آن را به شما می دهم. از جمله

۱- تنفیل: غنیمت دادن.

۲- حَما: علفزاری که حکّام برای چارپایان خود اختصاص می دهند.

۳- شمله: شالی باشد که بر دوش اندازند و بر سر هم پیچند. برهان قاطع

۴- ل: ندارد.

۵- م: ندارد.

۶- سلب: یکی از آلات کشاورزی.

۷- م: ندارد.

احادیث بسیار به این سه حدیث که هر یک به فایده مشتمل بوده اقتصار نموده شد و بعضی احکام جزییه دیگر که در این باب مذکور بود مثل نقل تراب و لقطه و غیر آن ایجاز واقتصار موجب حذف آن باشدبا وجود آنکه از شبیه آن به حرمِ مکّه حکم آن نیز معلوم می شود.

فصل هشتم

در خصایص مدینه پر سکینه

بدان که خصایص (۱) مدینه زیاده بر صد است الّا آنکه، در بعضی حرم مکه مُعظمه نیز مشارك به آن [دارد] همچون تحریم قطع شجر رطب (۲) و حشیش(۳) و اصطیاد(۴) و تنفیر صید(۵) و حمل سلاح برای قتال در آنجا و حکم لقطه (۶) و نقلِ تراب و مانند آن از آنجا و نبش کافری که مدفون شود در آنجا.

اما آن احکامی که مُمتاز شده است مدینه به آن یکی تحریم اوست به لسان افضل الانبیاء به دعوت آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

دیگر مسلوب شدن جانی است در آن حرم مُحترم همچون قتیل کافر و بنابر قول (۷)، عدم الجزا نیز ابلغ است زیرا که جنایتی است بی جایز.

دیگر جواز نقل ترابش بنابر مداوا(۸) و فضیلت آن بلده شریفه.

۱- م: این خصایص.

۲- رطب: تر.

۳- حشیش: گیاه خشك، خار.

۴- اصطیاد: شکار کردن چیزی را، ل: حشیش تر.

۵- م: ندارد.

۶- م: لقط.

۷- د: ندارد.

۸- م و ل: تداوی.

دیگر دفن افضل الخلایق- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. [۱۵- ب].

دیگر دفن افضل این(۱) امت.

دیگر دفن اکثر اهل خیر(۲) القرون.

دیگر خلقت ایشان از آن تربت بابرکت.

دیگر بعثت ایشان از آن.

دیگر محفّوفیه مدینه به شهدا-/ کما قاله مالک.

دیگر بودن افاضل شهدایی که بذل انفس مطهّره خود کردند فی ذات اللّٰه در حضرت حبیب او(۳)- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

دیگر اختیار نمودن حق- سبحانه- آن محل شریف را جهت قرار کار خیرالانبیا- صلوات اللّٰه و سلامه علیهم.

دیگر اختیار کردن حق- سبحانه- اهل آن بلده طیبه را برای نصرت حبیب خود- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

دیگر افتتاح کردن آن مُوطن مبارک به قرآن(۴).

دیگر افتتاح کردن سایر بلاد از آن محل یقین و گردانیدن آن مظهر دین.

دیگر وجوب هجرت به سوی آن مُوطن فتوّت قبل از فتح مکه.

دیگر وجوب سکنا به مدینه جهت نصرت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و مواسات نمودن به آن حضرت با نفسهای خویش. گفته اند هر که پیش از فتح مکه هجرت کرده بود، ممنوع بود او را اقامت کردن در مکّه بعد از فتح و رخصت بود در حق او سه روز بعد از قضای نسک.

دیگر حثْ و تحریض بر سکنای مدینه و بر اتخاذ اصل در آنجا و ترغیب بر موت در

۱- ل و د: آن.

۲- ل: ندارد.

۳- د و ل: ندارد.

۴- ل و د: و سایر بلاد به بلارک و سنان.

آنجا با وعده (۱) به شفاعت یا شهادت.

دیگر اسْتِحْباب (۲) دعا به موت در آنجا.

دیگر حرص آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به مردن در آنجا.

دیگر شفاعت یا شهادت او در حق صابر بر لاءوای آنجا.

دیگری طلب کردن آن حضرت زیادتی برکت را در مدینه نسبت به مکه.

دیگر دُعای آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به آنکه حق- سبحانه- قرارگاه او گرداند مدینه و روزی گرداند او را در آنجا رزقی حسن.

دیگر تحریک آن حضرت دابه خود را نزد قدوم مدینه از فرطِ حُبّ و طرح ردای شریف از مَنْکَب(۳) طاهر مَنیف(۴) به هنگام نزدیکی آن محل سکینه.

دیگر تسمیه مدینه به طیّبه و غیرها از اسماء طیبه.

دیگر از خصایص او طیب رایحه اوست چنان که [۱۶- آ] به مشام اهل آن رسیده.

دیگر خوبی و حُسن رایحه روایح طیبه است در آنجا به مثابه ای که آن خوبی مخصوص است به همان جا.

دیگر خوشی عیش است در آنجا.

دیگر کثرت اسمای اوست.

دیگرکتابت او در تورات به اسم مؤمنه و مرحومه و محبوبه و غیره از آنچه مذکور شد.

دیگر اضافت او با للَّه- سبحانه- در آیه کریمه «أَلَمْ تَکُنْ أَرْضُ اللَّه وَاسِعهً».(۵) دیگر اضافتش به رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به عنوان بیت در کریمه «کما أَخْرَجَکَ رَبُّکَ مِنْ بَیْتِک(۶)» دیگر سوگند یاد کردن حق- سبحانه- به او در کریمه

۱- م و ل: و عدبان.

۲- استحباب: مستحبّ بودن، ثواب داشتن.

۳- منکب: ج: مناکب، دوش، کتف.

۴- منیف: پاک و بزرگ.

۵- سوره نسا، آیه ۹۷

۶- سوره انفال، آیه ۵

«لا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَد»(۱) نظر به بعضی تفاسیر.

دیگر ابتدا کردن به او و تقدیم نمودن او در کریمه «رب ادخلنی مدخل صدق»(۲) با وجود تقدم مخرج به حسبِ واقع.

دیگر کثرت دعای آن حضرت در حقّ آن خصوصاً به برکت در آن و در ثمار و مکیال و بازار و اهل آن.

دیگر تنصیص نمودن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به آنکه او نافی خُبث و ذنوب است.

دیگر تصریح آن سرور- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به آنکه هر که از آنجا رغبت کند به جای دیگر ابدال کند خدای تعالی به جای او بهتر از وی را.

دیگر هر که اراده کند او را او اهل او را به بدی بگدازد خُدای تعالی او را همچو ارزیز در آتش یا نمک در آب.

دیگر وعیدِ شدید در حق کسی که احداث کند در آن بلده شریفه مُنکری را یا پناه دهد و حمایت کند مُحدِثی را.

دیگر وعید در حق کسی که بر اهل او ظلم کند یا بترساند ایشان را.

دیگر وعید کسی که اکرام نکند اهل او را با وجود آنکه اکرام و حفظ حرمت ایشان حق است بر امت یعنی واجب است.

دیگر وعده آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به شفاعت و شهادت در حقّ کسی که حفظ ایشان کند در مُحبت رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

دیگر وعید شدید به قول شریف «من اخاف اهل المدینه فقد اخاف ما بین جنبی».

دیگر اختصاص او به ملك ایمان و حیا به آنکه التجا می کند [۱۶- ب] به او ایمان.

چنان که در باب فضایل گذشت.

۱- سوره بلد، آیه ۱

۲- سوره الاسراء، آیه ۸۰

دیگر اشتباک اوست به ملائکه و حراست ایشان او را.

دیگر آنکه دار اسلام است به حدیث «أن الشیاطین قد یئست أن تعبد ببلدی هذا.»

دیگر آنکه او آخر قرای(۱) اسلام است از حیثیّت خراب شدن.

دیگر عصمت او از طاعون و دجّال با خروج مردی که خیرالناس است یا اخیار از ناس از مدینه به سوی آن معدن خبائث(۲).

دیگر نقل و با و حُمی از آنجا.

دیگر استشفا به خاک پاک و ثمار طیّبه ازهار او.

دیگر تشرّف او به شرف حقّ «علی کل مسلم زیارتُها.»

دیگر سماع آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- صلوات و سلام کسی را که در آن محل شریف در حضرت مَنیْف به ادای آن قیام می نماید.

دیگر وجوب شفاعت آن حضرت کسی را که مستسعد می کرد به زیارت قبر انور و غیر ذلک از اموری که در باب زیارت خواهد آمد.

دیگر اتّخاذ مسجد برای عامه مسلمین اوّل بار از آنجا.

دیگر تأسیس مسجد مدینه به ید مبارک و کار کردن سیّد ابرار به نفس نفیس و صدیق صدیق و سایر مهاجرین و انصار و نزول کریمه «لَمَسْجِدٌ أسِّسَ علی الْتَقْوی مِن اوّلِ یَوْمٍ(۳)» الآیه.

دیگر بودن آن مسجد شریف آخر مساجد انبیاء- علیهم الصلوه و السّلام.

دیگر بودن آن از مساجدی که مخصوص است به شدرِحال و به (۴) زیارت نساء و رجال.

دیگر مضاعفه ثواب چنان که خواهد آمد.

دیگر کتابت برائت به جهت مُصلّا که چهل وقت نماز را ادا نماید در آن مسجد شریف از آتش دوزخ و عذاب و نفاق.

۱- م: قری.

۲- م و ل: خبائث و ضغینه.

۳- سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۴- م و ل: احقیه آن به زیارت.

دیگر کسی که بیرون آید به طهارت و نمی خواسته باشد الّا ادای نماز در آن محل نیاز به منزله حج است.

دیگر آنچه ثابت شده است که آمدن به مسجد قبا و نماز گزاردن (۱) در آن موضع با بهجت و ضیا، برابری می کند به عُمره و غیر ذلک از اموری که در فضایل آن خواهد آمد.

دیگر آنچه به ثبوت پیوسته که میان خانه آن حضرت و منبر ایشان- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- [۱۷- آ] روضه ای است از ریاض جنت مع آنکه بعضی بر آن رفته اند که آن روضه نسبت به جمیع مسجد نبوی عموم و شمول دارد، پس مسجدی است که در روی زمین هیچ بقعه ای به این شرف معروف نیست.

دیگر آنکه (۲) منبر شریف بر ترعه ای (۳) است از ترع جنّت، ترعه روضه ای که بر مکان مُرتفع است یا درجه یا باب، یعنی در.

دیگر آنکه منبر او- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- مُشرف بر حوض اوست.

دیگر ورود حدیث که مابین منبر و مصلّای او- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- روضه ای است از ریاض جنّت و خواهد آمد که مراد(۴) مصلّای عید است.

دیگر قول آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- که احد کوهی است که دوست می دارد ما را و ما دوست می داریم او را و احد بر ترعه ای(۵) است از جنّت.

دیگر قول او- علیه السلام- در وادی بطحان مدینه که او بر ترعه ای (۶) از جنّت است.

دیگر وصف کردن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- وادی عقیق مدینه را به آنکه وادی مبارک است دوست می دارد ما را و ما دوست می داریم او را.

دیگر قول آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در ثمار مدینه که عجوه از جنّت است.

۱- م: کردن.

۲- م: ندارد.

۳- معنای ترعه در اینجا همان است که در متن اشارت شده: محلی که بر مکان مرتفع واقع است. ل، نزعه.

۴- ل: ندارد.

۵- ل: نزعه ای.

۶- ل: نزعه.

دیگر خواهد آمد که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- خود را در سرچاهی دید از چاه های جنّت، چون (۱) از خواب بیدار(۲) شد خود در سر چاه غرس بود و رؤیای انبیاء- علیهم الصلوات والسلام (۳)- مُقرّر که حق است.

دیگراختصاص مسجد مدینه به مزید ادب و خفض (۴) صوت تأکُد تعلّم و تعلیم (۵) در آن.

دیگر عدم جواز(۶) از خروج بعد از شنیدن ندا در آن مگر برای حاجتی و رجوع نمودن بعد از قضای آن مگر مُنافقی باشد که به این مقید نشود.

دیگر اختصاص این مسجد شریف به عدم دُخول کسی که سیر خورده باشد نزد بعضی به جهت اختصاص این مسجد به ملائکه رجاء و الّا این حُکم عام است در جمیع مساجد.

دیگر وعید شدید در حق کسی که سوگند دروغ خورد [۱۷- ب] نزد منبر شریف.

دیگر مُضاعفه سایر اعمال در مدینه دارالسلام چنان که تصریح نموده به آن حجهالاسلام.

دیگر خواهد آمد که روزه رمضان در مدینه همچو هزار ماه است در غیر او.

دیگر وقوع شفاعت در حق اهل مدینه پیشتر از همه.

دیگر اختصاص ایشان به مزید شفاعت و اکرام.

دیگر آمده که مبعوث می شود میّت مدینه در حالتی که از آمنین است.

دیگر آنکه مبعوث می شود از بقیع هفتاد هزار بر صورت قمر و داخل می شوند به جنّت بی مُزاحمت حساب و مُناقشه کتاب.

دیگر ورود مثل وعده مذکور در حق مقبره بنی سلمه.

دیگر توکُل ملائکه به مقبره بقیع که هرگاه که پُر شود از مُوتی از اطراف او بگیرند و

۱- ل: دید چون.

۲- م: درآمد.

۳- م: علیهم السلام.

۴- خفض: بلند نکردن آواز، ل: حفض.

۵- م: ندارد.

۶- م: ندارد.

اندازند به جنّت المأوی.

دیگر مبعوث شدن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و اهل مدینه از قُبور خود پیشتر از همه خلایق.

دیگر استحباب دُعا در اماکنی که دُعا کرده است آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در آنجا در مدینه و تفصیلش خواهد آمد، ان شاءاللَّه.

دیگر آمده که دُعا مستجاب است نزد استوانه مُخلق(۱) و نزد منبر شریف و در زاویه دار عقیل- رضی اللَّه عنه- و در مسجد فتح خواهد آمد.

دیگر کثرت مساجد و مشاهد و مواضع مُتبرّکه همچنان که تفصیلش خواهد آمد.

دیگر استحقاق تعزیر کسی که خاك مدینه را عیب کند. امام مالك فتوا داده به تعزیر کسی که خاك مدینه را ردی گفته و فرموده که سی درّه(۲) زده اند و در سِجْنْ کرده.

دیگر استحباب دُخول مدینه از راهی و خروج به دیگری.

دیگر استحباب غسل برای دخول (۳) آن.

دیگر تخصیص اهل آن(۴) به ابعد مواقیت.

دیگر تفضیل بعضی از سلف بدایت به زیارت مدینه (۵) بر بدایت زیارت مکه- زادهمااللَّه شرفاً.

دیگر عبدی از مالکیه گفته که مشی از برای زیارت قبر آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- افضل است از مشی برای کعبه.

دیگر خواهد آمد که کسی نذر کند [۱۸- آ] زیارت قبر آن سرور را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- واجب می شود وفای آن نذر و در وفای زیارت غیر آن سرور دو وجه است و ناظر(۶) زیارت را اتیان (۷) مسجد کافی است.

۱- یکی از ستونهای مسجد مدینه.

۲- درّه: تازیانه.

۳- م: دخل.

۴- م: مدینه.

۵- م: ندارد.

۶- ل: نازر.

۷- اتیان: درآمدن.

دیگر آمده است که جلب امتعه به بازار مدینه همچو مُجاهَده فی سبیل اللّه است.

دیگر آمده است که احتکار(۱) در مدینه همچو الحاد(۲) فی کتاب اللّه است.

دیگر اختصاص او به ظهور نار حجاز که از او انذار واقع شده و انطفای آن آتش نزد حرم مدینه.

دیگر اختصاص او به مضمون حدیث خجسته صحیح «یوشك الناس أن یضربوا أكباد الإبل فلا یجدون عالماً أعلم من عالم المدینه» یعنی نزدیک است که مردم ضرب اکباد ابل کنند و این کنایت است از کمال سعی و اجتهاد کردن در سیر برای طلب علم، پس نیابند عالمی عالمتر از عالم مدینه، گفته اند مراد به عالم مدینه امام مالك است و غیر آن نیز گفته.

دیگر امام مالك گفته که اجماع اهل مدینه مُقدم است بر خبر واحد به جهت سُکنای ایشان در مهبط وحی و معرفت ایشان به ناسخ و منسوخ.

دیگر اختصاص اهل مدینه به سی و شش رکعت غیر وتر در ماه رمضان. بنا بر مشهور از مذهبَ شافعی. و در سبب این از امام منقول است که تا حاصل شود به سبب این شانزده رکعت مساوات ایشان با اهل مکه که ایشان میان هر دو ترویحه (۳) یک اسبوع طواف می کردند رکعتین طواف می گزاردند(۴).

پوشیده نیست که(۵) مکه مُعظمه در بعضی از مذکورات مشارك است به مدینه و از جمله احکامی که هر دو در آن شریک اند قیام هر یک از ایشان است در مقام مسجد اقصی در حق کسی که نذر صلوات یا اعتکاف کرده است در آنجا. یعنی واجب می شود وفا نمودن به آن و اگر نذر کند در مسجد مدینه یکی از صلوات و اعتکاف را مجزی (۶) نیست از این نذر

۱- د: اجتکاء، ل: احتکاء.

۲- م و د: اتخاذ.

۳- ترویحه: نماز تراویح: بیست و دو رکعت نماز نافله در شبهای ماه رمضان معمول عامه.

۴- م: می گزارند.

۵- م: ندارد.

۶- م: مجزا.

ادای آن در مسجد اقصی ولیکن اگر ادای آن کند در [۱۸- ب] مسجدالحرام آن(۱) مجزی است بنابر زیادتی ثواب آن و اگر نذر مشی(۲) کند به سوی مسجدالحرام یا مسجد نبی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- لازم می شود او را مشی به سوی آن و در نذر مشی به سوی اقصی مخیر است میان آنکه مشی کند به سوی مسجد اقصی یا به یکی از این دو مسجد شریف. لیکن آنچه مرجّح است عدم لزوم مشی است در غیر مسجدالحرام. کلام امام الحرمین مُتردّد است در لزوم نذر به تطییب (۳) مسجد مدینه و مسجد اقصی، پس اگر نظر کنیم به تعظیم این دو مسجد شریف باید که الحاق کنیم به مسجدالحرام. و اگر نظر به امتیاز کعبه اندازیم فلّابد آنکه از اوّل این باب تا آنجا ترجمه کلام مُورّخ است بلا زیاده و نقصان. لیکن بنا بر غایت تمیز(۴) بر سر هر خاصه ای از خواص لفظ اندازیم دیگر به حمرت نوشته شده تا کثرت تعدد و شمردن آن(۵) ظاهر و آسان باشد.

۱- م: ندارد.

۲- مشی: روش و رفتن.

۳- د: تطیب؛ م: تظیب.

۴- د و م: تمیز ندارد.

۵- م: ندارد.

فصل نهم

در بـدایت و مـآب شأن آن بلـده غرّاء و شـرح آنچه سـمت وقوع یافته در این توده غبراء(۱) عـایشه روایت کرده است که مکه شهری است که مُعظم سـاخته خـدای (۲) تعـالی او را و مُفخّـم گردانیـد حُرمت وی (۳) را و او را آفریـده و بـه ملائـکه درهم پیچیده پیش از آنکه مخلوق شود چیزی از زمین به هزار سال و به او پیوسته است مدینه را و به مدینه پیوسته بیت المقدس را و بعـد از آن آفریـده است تمـامی زمین را بعـد از هزار سال به یکبار و این حـدیث به حسب اسـناد واهی است و از امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- مروی است که فرمودند: زمین آب بود پس خدای تعالی باد را فرستاد تا روفت آن(۴) را و مسح نمود آب را پس ظاهر شد بر روی زمین کفی پس قسمت گردانید(۵) آن را چهار قسم. از قسمی مکّه مخلوق شد و از قسم دوم مدینه و از قسم سوّم بیت المقدس و از چهارم کُوفه و این اثر را نیز واهی گفته اند(۶).

و رزین روایت کرده و رفع (۷) نموده به پیغامبر(۸)- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- که

۱- غبراء: زمین.

۲- م: او را خدای.

۳- ل: او.

۴- م و د: ندارد.

۵- م: ندارد.

۶- م: است گفته.

۷- رفع به پیامبر حدیث مرفرعاً.

۸- م: پیغمبر.

فرمود در آن هنگام که خُدای تعالی [۱۹- آ] بر طور سینا تجلی کرد آن کوه شش پاره گردید پس فرود آمد از آنها سه پاره به مکه مُعظّمه کوه حِراء و کوه ثبیر و کوه ثور و سه پاره به مدینه مُشرفه، کوه احد و کوه عیر و کوه ورقان و در روایتی کوه رضوی که در ینبع (۱) است در بدل کوه عَیر واقع شده و مروی شده که ساکن گردانیده شدم در زمینی را که کمتر است از جایهای دیگر از ممّر باران و حال آنکه آن زمین در میان دو چشمه آسمان است یعنی چشمه شام و چشمه یمن. پس «فاتخذوا الغنم علی خمس لیال من المدینه» [یمن] رمه گیرید در پنج شبه مدینه و در روایتی آنکه کمتر سازید چهار پایان خود را و بر شما باد که در زراعت کوشید و بسیار سازید جماجم را یعنی چوبی که در سر او آهن اماج (۲) را مُحکم کنند و در روایتی آمده که پیغامبر- صلی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود که یا عایشه چون خواهد بود حال تو هر گاه که مردم رجوع نمایند(۳) به سوی مدینه و مدینه باشد همچو انار پُر دانه. عایشه گفت: پس از کجا خواهند خورد یا رسول خدای. یعنی خوردنی و رزق ایشان از کُجا خواهد بود. فرمود که اطعام خواهد کرد ایشان را خدای تعالی از فوق ایشان و از شیب (۴) بامهای ایشان و از جنات عدن.

در روایتی آمده که ساعت یعنی قیامت قائم نشود تا که برسد بناهای مدینه به شجره یعنی درختی که در ذوالحلیفه است و در روایت صحیح مُسلم است که خواهد رسید مساکن اهل مدینه به «اهاب» یا «یهاب» به کسر مثناه تحتانیّه و بئر اهاب بعد از این ذکرش خواهد آمد.

گفته اند که قبل از ویرانی عمارت مدینه به آنجا رسیده بوده واز ابوذر- رضی اللّه عنه- مروی شده که گفت پیغامبر- صلی اللّه علیه و آله وسلم- فرمود: هر گاه که بنا برسد به سلع

۱- ینبع: شهری است بین مکّه و مدینه.
۲- آماج: نشانه تیر. ابزار برزیگران.
۳- م: کنند.
۴- م و ل: پایهای.

به سوی شام رحلت کن و چون بنا به آنجا رسید به شام آمدم.

در حدیثی دیگر آمده که زود باشد که بنا و معموری برسد به سلع و بعد از آن زمانی بیاید بر مدینه که مسافران بر بعض اقطار او بگذرند و گویند که به درستی که اینجا در وقتی [۱۹- ب] معمور بود. یعنی از طول زمان و خرابی آن موضع و مکان این سخنان گویند و در حدیثی دیگر آمده که آخر قریه های اسلام از حیثیّت خرابی مدینه است و ترمذی به اسناد حسن روایت کرده(۱) که معموری بیت المقدس خرابی یثرب است و خرابی یثرب خروج ملحمه است و خروج ملحمه فتح قسطنطنیّه است و فتح قسطنطنیّه خروج دجّال است و مر دجّال راست ملحمه(۲) بزرگ و فتح قسطنطنیّه و خروج دجّال(۳) در هفت ماه خواهد بود و در موطّاست که هر آینه ترک کنند مدینه را بر بهترین و خوبترین حالتی که داشت تا آن حدی که سگ یا گرگ درآید و بر بعضی از ستونهای مسجد شریف بول کند و غیر این نیز، احادیث دیگر که دلالت دارد بر آنکه وقتی بر مدینه خواهد آمد که اهل مدینه را به خوبترین احوال و رسیدن ثمرات برکت مآل آن گذاشته از آنجا ارتحال نمایند و در اینجا اختلاف است. پس بعضی گفته اند که این ترک مذکور در عصر اوّل بوده و اهل اخبار نیز در ذکر رفتن و محنتهایی که صورت وقوع یافته ذکر کرده اند که اکثر اهل مدینه از آن معدن سکینه رحلت کرده اند چنان که ثمار برکت دثار آن موطن اخیار و مسکن ابرار متروک و مُسیب (۴) مانده بود(۵) و بعد از آن باز مُعاودت نمودند و به مُوطن خود رجوع فرمودند و بدر بن فرحون گفته: قومی دیده اند که آنچه پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از آن ترسانیده یعنی بول کردن سگان برستونهای مسجد شریف سمت وقوع یافته و امام نووی (۶)- رحمه اللّٰه علیه- گفته: مختار آن است که این ترک مذکور در آخر الزمان نزد قیام قیامت خواهد بود.

۱- د: گفت.

۲- م: بلحمه.

۳- ل: و خروج دجال ندارد.

۴- مُسیّب: رها شده.

۵- م: ماند.

۶- ل: نواوی.

صاحب تاریخ می گوید: ابن شبّه (۱) حدیثی روایت کرده که هر آینه بیرون شوند اهل مدینه از مدینه و باز عود کنند به آن معدن سکینه و باز بیرون آیند از آنجا و دیگر معاودت نکنند ابداً پس این تَرک ثانی. که مراد امام نووی (۲) است هنوز واقع نشده و لهذا ابن شبّه(۳) [۲۰- آ] روایت کرده از ابوهریره موقوفاً که آخر کسی که محشور شود دو مردند یکی از «جهینه» و دیگری از «مزینه» که بگویند کجایند مردم و بیایند به مدینه و نبینند در آنجا مگر روبهان، پس نازل شود به سوی ایشان دو فرشته که ایشان را کشال (۴) کرده و ناهشته(۵) به مردم الحاق کنند و از این چنان معلوم می شود که آن دو مرد همچنان که آخر مردمان اند از حیثیت مردن آخر ایشان خواهند بود در محشور شدن (۶)- واللّٰه اعلم.

ایضاً مروی شده که قیامت قائم نمی شود، تا آنکه غلبه کند بر این مسجد من سگ و گرگ و کفتار، پس بگذرد بر دَرِ آن مردی که می خواهد در آنجا نماز کند و قادر نشود بر آن و بدین مضمون و اموری مانند این، احادیث دیگر نیز وارد شده پس ترک اوّل چنانچه ابوهریره اشارت کرده به آن خروج مردم است از آنجا به سبب امرای بد و مُؤیّد این است آنچه مروی شده از ابوهریره که (۷) گفت به خدایی که نفس من به ید قدرت اوست هر آینه در مدینه، ملحمه (۸) یعنی معرکه حربی خواهد بود که آن را حالقه گویند و نمی گویم که حالق موی است ولیکن حالق دین است. پس بیرون شوید از مدینه اگر چه مقدار بریدی باشد و

۱- ل: این شیبه، م: این شیه، درباره ابن شبّه ر. ک: مقدّمه همین کتاب.

۲- ل: نواوی.

۳- ل: ابن شیبه.

۴- کشال: کشاله: از پس چیزی کشیدن نفیسی.

۵- هشته: رها کرده و معلّق و آویخته و آویزان شده.

۶- م: ندارد.

۷- م: ندارد.

۸- ل: ملحمد.

هم از ابوهریره مروی شده که دعا کرد: «اللهم لا تدرکنی سنه ستین ولا امره الصبیّان» و گفته اند که (۱) این اشارت است به امارت یزید بن مُعاویه- علیه ما یستحق اللعن- که امارتش در سنه ستّین بود. اشارت است به واقعه حرّه که از قبل یزید واقع شد در مدینه.

مجمل قضیه (۲) حرّه آنکه یزید بن معاویه، مُسلم بن عقبه المری را به لشکر عظیم از شام به مدینه فرستاد و آن ظالم به اهل مدینه مُشرّفه مقاتله نموده ایشان را شکست داده قتل بی دریغ نموده و مدینه شریفه را سه روز به قتل و نهب و سایر فساد استباحه نمود و این حرب در حرّه مدینه بود و لهذا مسمّا شده به وقعه حرّه و مقتول شدند در آن (۳) حرب بقایای مُهاجرین و انصار و خیار تابعین ابرار- رضوان اللّٰه علیهم- مادامت [۲۰- ب] اللیل والنهار- و گویند که ایشان هزار و هفتصد کس بودند و از غیر ایشان از عوام الناس ده هزار کس، غیر زنان و کودکان و هفتصد کس از حَمَله قران که به شرف شهادت رسیدند و امام بن حزم روایت کرده که در آن فتنه اسبان را(۴) به مسجد رسول درآوردند و آن حیوانات در میان قبر شریف و منبر منیف بول و سرگین انداختند و مردم را به اکراه به بیعت یزید خواندند که ایشان بنده او باشند اگر خواهد بفروشد و اگر خواهد آزاد کند و چون یزید بن عبداللّٰه بن زمعه گفت: بیعت می کنم به حکم قرآن و سنّت، گردن او را به شمشیر زدند.

به سبب این قصّه بر وجهی که ابن جوزی گفته آن است که عثمان بن مُحمد بن ابی سفیان متولی مدینه شد و جماعتی را از مدینه به شام فرستاد چون آن جماعت فرستاده (۵) از شام برگشته به مدینه آمدند گفتند ما از نزد مردی می آییم که دین ندارد و شراب می خورد و طنبور می شنود و با سگان بازی می کند و ماگواه می سازیم شما را که بیعت او را خلع می کنیم با وجود احسان و جوایز او بر ما. پس در نزد منبر شریف بیعت یزید را خلع کرده عبداللّٰه بن حنظله الغسیل و عبداللّٰه بن مطیع را بیعت کردند که ابن حنظله امیر انصار باشد و ابن مطیع امیر قریش باشد و عامل یزید، عثمان مذکور را از مدینه اخراج کردند و از ابن حنظله مروی است که گفت خروج نکردیم تا آن زمانی که ترسیدیم که از آسمان سنگ ببارد.(۶)

۱- م: ندارد.

۲- م: قصه.

۳- ل: در این.

۴- م: ندارد.

۵- ل: آن جماعت فرستاده، ندارد.

۶- م: نبارد.

شیخ مجدالدّین و غیر او ذکر کرده اند که لشکر یزید اهل مدینه اهل مدینه را اسیر کردند و فروج زنان را مُباح ساختند و آن اولادی را که از آن حملها پیدا شده بودند اولاد حرّه می گفتند و ابن جوزی گفته که بعد از حرّه هزار زن حرّه از غیر شوهر خود بچه آورد! از جمله صحابه که در آن روز به شرف شهادت رسیده اند یکی عبداللّٰه بن حنظله الغسیل است که با هشت نفر از پسران خود و دیگر(۱) عبداللّٰه بن زید که حکایت کننده وضوی پیغمبر [۲۱- آ] است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و دیگر معقل بن سنان اشجعی است که در فتح مکّه صاحب رایت قوم خود بود. و ابن جوزی از سعید بن مُسیّب روایت کرده که گفت به تحقیق خود را دیدم در شبهای حرّه که نبود در مسجد احدی از خلق اللّٰه غیر از من، و اهل شام فوج فوج در آمدند و می گفتند که نظر کنید به این شیخ دیوانه. و هیچ وقت نماز نمی شد الّا آنکه می شنیدم از قبر شریف- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم(۲)- آواز اذان و بعد از آن اقامت می کردند. پس، پیش می شدم و نماز می کردم و حال آنکه در مسجد غیر از من احدی نبود و این مُسلم نا مُسلم بعد از این فساد شنیع به داعیه زیادتی افساد مُتوجّه مکه شریفه و قتل(۳) عبداللّٰه بن زبیر گردیده امّا(۴) در راه هلاک شد و در وقت هلاک حصین بن نمیر را وصیّت کرد و گفت که یزید تو را بعد از من به جای من ساخته و علم امارت بر سر تو افراخته باید که تیز بر سر ابن زبیر رفته منجنیق نصب کنی. و حصین به موجب وصیّت او بر سر ابن زبیر آمده منجنیق نصب نمود و شخصی از لشکریان او بر سر نیزه آتش گرفته بود که از آنجا باد برانده به کعبه شریفه رسانیده آتش در استار کعبه چسبید خانه کعبه از آن آتش سوخت و در این اثنا خبر مردن یزید بی سعادت رسید و خدای تعالی از سر اهلِ مکه آن بلا را دفع کرد و از اقبح امور و اشنع کارها که در دولت شوم یزید- لعنه اللّٰه- صدور یافته قتل امام همام سبط خیرالانام حسین بن علی- علیه السلام- است و وقعه حرّه مذکوره و رمی کعبه به منجنیق و سوخته شدن آن میان وقعه حرّه و مردن یزید، سه

۱- ل: دیگر ندارد.

۲- ل: ندارد.

۳- ل م: قتل ندارد.

۴- ل: امّا ندارد.

ماه بود یا کمتر زیرا که وفات او در نصف ربیع الآخر بود و وقعه حرّه در اوّل سال.

مروی شده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به سفری بیرون شده چون به حره رسید در آنجا ایستاده «انا لِلَّهَ وَ انا الَیْه راجِعُون»(۱) گفت [۲۱- ب] اصحاب از این امر غمگین و بد حال شدند و پنداشتند که مگر در سفر ایشان مکروهی خواهد بود پس عمر گفت: یا رسول اللَّه چیست این که دیدم؟ پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: در این سفر(۲) شما نیست پس گفتند پس آن چیست؟ فرمودند: در این حرّه، خیار امت من بعد از اصحاب کشته خواهند شد. این است مجمل این قصه شنیعه حرّه- واللَّه اعلم.

۱- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

۲- د: سفیر.

فصل دهم

در ظُهور نار حجاز از زمین مدینه و انطفای او نزد وصولش به حرم محترم آن معدن سکینه

در صحیحین است که قائم نمی شود ساعت تا که ظاهر شود آتشی در حجاز و در صحیح بُخاری است که بیرون می شود آتشی از زمین حجاز که روشن می سازد گردن اشتران را به بصری. و بصری بلدی است به شام. و طبرانی از عاصم بن عدی انصاری روایت کرده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- پُرسید ما را آن حدثان ما تقدم، پس گفت که کجاست حبس و سیل (۱) گفتیم نمی دانیم بعد از آن مردی بر من گذشت از بنی سلیم، گفتم از کجا می آیی گفت از حُبَس و سیل. پس نعل خود را طلبیدم و مُتوجه شدم به جانب رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و گفتم یا رسول اللَّه پرسیدی ما را از حبس و سیل، ما گفتیم علم نداریم به آن و این مرد زعمش آن است که اهل او در آنجاست. پس رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پرسید که کجاست اهل تو. گفت به حبس و سیل. پس گفت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که بیرون کن اهل خود را از آنجا به دُرستی که نزدیک است که بیرون شود از آنجا آتشی که روشن می سازد گردن شتران را به بصری و حبس به ضم حاء مهمله و سُکون موحده میان حرّه بنی سلیم و سوارقیه جایی است و به فتح با نیز گفته اند که یکی از حرّتین بنی سلیم است و این آتش ظاهر شده است در مدینه از قبله [۲۲- آ] مایلی مشرق در جهت طریق سوارقیه و بدر بن فرحون گفته: این نار سیلان کرد

۱- در معجم البلدان ج ۲ ص ۲۴۶ و وفاء الوفا ج ۱ ص ۱۴۰: «حبس سَیل» درج شده است.

در وادی احیلیین و موضع او شرقی مدینه است در طریق سوارقیه، و غیر او گفته که از صدر وادی احیلیین سیلان نمود و قطب قسطلانی (۱) گفته نار در شرقی مدینه ظاهر شد این نار در شرقی مدینه به یک مرحله متوسطه در موضعی که او را «قاع الهیلا» گویند نزدیک به مساکن قریظه (۲) میان مساکن قریظه و احیلیین بعد از آن ممتد شد در مشرق به سوی نزدیکی احیلیین.

صاحب تاریخ می گوید که شاید که محل ظهور این نار اولًا همان موضعی باشد که در حدیث به آن اشارت شده و مردم حاضر نشده باشند تا آن زمان که سیلان کرده باشد به محل مذکور. و امام نووی- رحمه اللّٰه- که در آن وقت بوده گفته که به این آتش یعنی ظهور او علم تواتری حاصل شد و پیش آن ظهور این آتش زلازل مهولَه واقع شده چندین روز ابتدای زلزله در مدینه در مستهل جمادی الآخر سنه ششصد و پنجاه و چهار بود لیکن خفی بوده که بعضی حاضر نشده اند با وجود تکرار آن، اشتداد یافته در روز سه شنبه و ظهور عظیم نموده در شب چهار شنبه سوم شهر مذکور در ثلث اخیر شب و حادث شده زلزله عظیمی که ترسیده اند مردم و تا آخر شب استمرار یافته و بعد از آن نیز می جنبیده تا روز جمعه. و دویّ (۳) و آوازی داشته عظیم تر از رعد و زمین موج می زده و دیوارها حرکت می کرده تا که در یک روز به غیر شبش هیجده بار حرکت کرده چنان که قسطلانی که در آن وقت بوده حکایت کرده در کتابی که در این باب نوشته و عجایب بسیار در این باب نقل کرده اند روایت کرده که روز جمعه چنان زلزله سخت شد که آوازی عظیم از سقف مسجد شنیدند و قسطلانی گفته که در روز جمعه نصف النهار آن آتش ظاهر شد در محل خود و در هوا [۲۲- ب] دودی بود مُتراکم که افق را سوادش پوشیده بود و چون مُتراکم شد ظلمات و اقبال نمود شب ساطع شد شعاع آتش و ظاهر شد همچو شهر عظیم در جهت مشرق.

قرطبی حکایت کرده که بیرون شد نار حجاز در مدینه شریفه و در ابتدای او در شب

۱- د: قسِطانی.

۲- د: قریضه.

۳- دویّ: آواز نرم و غلیظ.

چهارشـنبه سوم شهر جمادی الاخری زلزله ای بود بغایت عظیم و استمرار یافت تاضحی روز جمعه پس ساکن شد و بعد از آن ظـاهر شـد آتش و دیـده می شـد همچو بلـد عظیمی که محیط است بر وی سوری که کنگره ها و برجها دارد و دیـده می شـد رجـالی که می راندنـد آن آتش را و مرور نمی کرد آن آتش بر کوهی، الّا آنکه او را می کوفت و می گـداخت و بیرون می آمـد از مجموع آن همچو جویی سـرخ و کبود و آوازی داشت همچو آواز رعد که سـنگها را پیش انداخته می برد و جمع می شد از این سـنگها بندی همچو کوهی عظیم و مُنتهی می شد نزدیک به مدینه شـریفه و با وجود این حال نسـیم خنک به مدینه می آمـد و مُشاهـده می شـد این آتش را جوشـیدنی همچو جوشـش دریا و بعضـی اصـحاب من گفتنـد که دیـدم آتش را که نزدیک به پنـج روز مُتصاعد بود در هوا و شـنیدم که دیده شده است از مکه و از کوههای بُصـری. و قسـطلانی گفته که نور و روشـنایی آتش مُسـتولی شـد بر پستیهـا و جایهـای پنهان. پس ظاهر شـد پنهانیها تا آنکه گوییا اشـراق کرده بود آفتاب بر حرم محترم(۱) مـدینه و روشن ساخته بود آن را و مُتأثر شده بود از لهیب این آتش آتشـها و نور آفتاب، در زمین به زردی می زد و نور آتش به سـرخی مایل بود و کأنّه که منخسف شـده بود و ابوشامه نقل کرده که مرعی می شـد آن آتش از مکّه و از جمیع فلوات و از ینبع.

ابوشـامه می گویـد: اخبار کرد مرا کسـی که به صـدقش واثقم و از جمله مردی است که مُشاهـده کرده است این حالت را در مـدینه که رسـیده است وبه او در تیماء که موضـعی است که از بصـری تا آنجا همان مقدار است که از مدینه تا بصـری نوشـته شده است در آنجا کتابها به روشنایی آن آتش [۲۳- آ] و ماه و آفتاب در آن مُدت طالع نمی شده الّا منخسفاً و منکسفاً، و می گوید: در دمشق اثر آن کسوف را از ضعف نوری که بر دیوارها می افتاد مشاهده می نمودیم و حیران بودیم که چه بوده باشد تا آنکه خبر آن به ما رسید و عماد بن کثیر نقل می کنـد از قاضـی القضات صدرالدین حنفی که اخبار کرد مرا پدر من شـیخ صفی الدین، مُدرّس مدرسه بصـری که اخبار کرد مرا غیر واحد از اعراب در صـباح آن شبی که این آتش ظاهر شده که دیده اند صفحات اعناق شتران خود را در روشنایی آن آتش.

۱- ل: ندارد.

پس دانسته شد که آن آتش موعود است و سرّ ظهور آن در آن بلاد شاسعه بعیده و امتداد مدّت آن چنان که خواهد آمد آن بوده باشد که انذار تمام خواص و عوام را حاصل شود و مُنزجر شوند و از این نار تذکره نار آخرت کنند در حقیقت این نعمتی بود در صورت نِقْمَت و بلا. زیرا که مردم را خوف عظیم دست داد و روی انابت به درگاه مُحب السائلین آوردند و تشفّع به حضرت سیّدالمرسلین- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- کردند و آمده که در آن روز امیر مدینه جمیع غلامان خود را آزاد کرد و ردِّ مظالم نمود و ابطال مکس(۱) کرد و توجه به حضرت سیدالمرسلین- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- نموده شب او و جمیع اهل مدینه از رجال و نساء و کبار و صغار و اهل نخل در مسجد نبوی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به گریه و تضرّع سر برهنه از روی اعتراف استغفار و استجاره به رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- کردند پس صرف نمود حق- سبحانه تعالی- از ایشان آن بلیه عظیمه را به جانب شمال مدینه و مُستمر بود این آتش مدّت سه ماه چنان که مورخان گفته اند و روایت کرده اند که امیر مدینه سواران فرستاد تا حال آتش معلوم کنند هیچ اسبی نزدیک آن نرفت.

چندی پیاده شده پیش رفتند و نزدیک شدند دیدند که شرارها [۲۳- ب] می اندازد همچو قصر یعنی درختهای غلیظه بزرگ، پس نتوانستند که حقیقت حال معلوم کنند. امیر خود عزیمت نمود و دو سنگ انداز راه به آن نزدیک رسید و زیاده از آن نتوانست پیش رفت به سبب حرارت زمین و سنگها همچو مسامیر که در ته آن آتشی روان بود و تصاعد لهب نار از مقابل پس مُشاهد نموده است امیر، آتشی همچو جبال راسیات یعنی کوههای ثابت و همچو تلهای مجتمعه سایرات، یعنی روان که می برتابد سنگها را همچو برابیدنی دریای مُتلاطم الامواج کف خود را و عقد لهیب خود کرده است در افق همچو غبار. بیننده از غایت تیرگی پندارد که آفتاب و ماه مگر منخسف شده اند و مطری خلاف این ذکر کرده از یکی غلامان امیر مدینه که امیر او را فرستاده است به شخصی از عرب که نزدیک آتش روند، بینند که هیچ کس تاب نزدیکی او دارد یا نی که مردم از او بسیار ترسانند. پس گفت نزدیک رفتیم حرارتی در وی نیافتیم و من فرود آمدم از اسب خود و رفتم سوی او تا که

۱- مَکْسْ: ج: مکوس؛ باج و خراج گرفتن.

رسیدم به او دیدم که سنگهای خُرد و بُزرگ را می خورد پس تیری از ترکش خود بیرون گرفتم و پیش داشتم تا پیکانش به او رسید هیچ المی و حرارتی نیافتم دیدم که پیکان فرو رفت و چوبش نسوخت و نیز مطری گفته است که بر هر کوهی و سنگی که مرور می کرد آن را می خورد لیکن بر شجر ضرر نمی کرد و می گوید که از این ظاهر شد که این به سبب حرام ساختن نبیّ است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که شجر آن حرم محترم را ممنوع شده از اکل آن به جهت وجوب طاعت آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- بر همه مخلوقات.

لیکن قسطلانی تصریح کرده به آنچه رَدِّ این قول می کند، زیرا که می گوید: لایزال مرور می کرد بر سبیل خود، سحق(۱) می نمود و می گداخت آنچه به او می رسید از شجر اخضر و حصی (۲) و حجر و طرف شرقی او متوجّه جانب جبال بود و چون به جبال رسید ایستاد و طرف شامی او که یلی حرم محترم بود متصل [۲۴- آ] شد به کوهی که وعیره گویند و نزدیک است به جانب شرقی احُد و گذشت که در طرف اوست وادی حمزه تا آنکه مُستقر شد و ایستاد در برابر حرم محترم نبوی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و مُرد.

و گفته است که شخصی که بر وی اعتماد دارم خبر داد و گفت که سنگی بُزرگ که بعضی از وی داخل حرم بود و بعضی خارج چون آتش به او رسید به طرف خارجش مُتعلق شد چون به جانب داخلش رسید فی الحال مُرد و مورخان گفته اند که این آتش سیلان می کرد به سرعت در وادیی که طول او چهار فرسخ و عرضش چهار میل و عمق او یک و نیم قامت و دوان دَوان بود بر روی زمین و سنگ آب می شد از وی همچو سُرب و لایزال مُجتمع می شد در آخر وادی نزد منتهی حرّه یعنی در جانب مشرق تا که منقطع شد در وسط وادی شظاه به سوی جهت جبل وعیره و سدّ نمود وادی مذکور را به سدّی عظیم از سنگ گداخته شده به آتش و گفته اند که این آتش از در روی زمین مقدار قدّ نیزه ای دراز جمع کرد تا که مُنقطع شد وادی شظاه به سبب آن و بعد از آن سیل مُنحبس می شد در

۱- سحق: سودن و کوفتن یا ریزه ریزه کردن و محو و ناپدید کردن.

۲- ل: ندارد.

پس آن و همچو بحری می شد طولًا و عرضاً.

از عجایبی که در آن سال صورت وقوع و سمت حدوث یافته یکی احتراق مسجد نبوی است- صلی اللّه علیه و آله وسلم- یعنی حریق اول در عقب انطفای این آتش مذکور، دیگر زیاده شدن دجله بغداد است به حیثیتی که بسیاری از اهل بغداد غرق شده اند و مُنهدم شده دار و زیر.

دیگر طامه کبرای واقعه تتار است که گرفته اند و خلیفه و اهلش بذل سیف شربت شهادت چشانیدند و از تخریب و فساد آنچه مناسب شأن کفار است همه را به تقدیم رسانیدند و بعد از این آتش عظیم در بغداد افتاده عموم و شمول این آتش معموره شهر به خرابه گورستان خلفا رسیده و در بعضی دیوارهای گورستان [۲۴- ب] این ابیات را مُشاهده نموده اند.

ان ترد عبره فهذی بنوا العباس دارت علیهم الدائرات

استبیح الحریم ادقتل الأحیإمنهم واحرق الاموات

باب دوم

اشاره

در فضیلت زیارت و فضل مسجد نبوی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و آنچه مُتعلق است به آن

و این باب مشتمل است بر سه فصل(۱)

۱- م و ل: فصول ثلاثه.

فصل اول

(۱) در فضیلت زیارت و تأکدّ آن و شدّ رحل برای آن یعنی بار بستن و عزیمت نمودن به سوی آن و صحّت نذر زیارت و حُکم استئجار(۲) برای آن

فضل زیارت: دار قطنی و بیهقی از ابن عمر روایت کرده اند که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: هر که زیارت کند قبر مرا واجب می شود مراو را شفاعت من (۳)، یعنی شفاعت در حقّ او ثابت و لابُدست و دراین (۴) معنی مراو را سه قول است یکی آنکه مخصوص می شود به شفاعتی که غیر او را نیست آن شفاعت- دیگر آنکه متفرد می شود به شفاعتی که آن شفاعت دیگران را نیز هست. لیکن، این نسبت شفاعت به سوی او و برای تشریف و تَنْویّت(۵) شأن اوست. دیگر آنکه لابُدست او را دُخول در شفاعت و بر این تقدیر مؤکّد است معنی واجب می شود او را در اینجا بشرای عظیم است به آنکه موت او بر اسلام خواهد و بر این تقدیر حاجت نمی افتد به تضمین شرط وفات بر اسلام به خلاف احتمالین اولین و در قول او- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- شفاعت من اشارت است به آنکه به نفس نفیس خود شفاعت خواهد فرمود و شك نیست که اعظم شفاعت به قدر عظمت شافع خواهد بود. طبرانی و غیره از ابن عمر روایت کرده اند که هر که بیاید به من در حالتی

۱- د: ندارد.

۲- استئجار: به مزد گرفتن کسی را.

۳- ل: شفاعت من واجب می شود.

۴- م: ندارد، ل: و در این ندارد.

۵- تنویت: بر وزن تربیت روا کردن حاجت.

که زیارت کننـده باشد مرا و حال آنکه هیچ حاجتی او را بر این نداشـته باشد الّا زیارت من، حق است بر من که شـفیع باشم او را در روز قیـامت. دار قطنی و طـبرانی و غیر همـا از ابن عمر [۲۵- آ] روایت کرده اند که رسول- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- فرموده انـد: هر که حج کند، پس زیارت کند قبر مرا بعد از وفات من، می باشد آن کس همچو کسـی که زیارت کرده است مرا در حیات من و ابن جوزی به این نوع روایت کرده که کسـی که حج کند، پس زیارت کند مرا در مسـجد من بعد از وفات من، می باشد همچو کسی که زیارت کرده است مرا در حیات من و صحبت داشته است به من.

پوشیده نیست که از این تشبیه که(۱) مساوات من کلّ وجه لازم نمی آید تا مُعارض شود به حدیث «لو انفق احدکم مثل احد» الحـدیث. ابن عـدی و غیره از ابن عمر روایت کرده انـد: هر که حـج بیت اللّٰه کنـد و زیارت نکنـد مرا به تحقیق که جفا کرده است مرا و در روایتی از علقمه، از عبـداللّٰه مروی است که کسـی که حج اسـلام به جای آرد و زیارت قبر من کند و غزاتی(۲) به تقـدیم رسانـد و نمازی در بیت المقـدس گزارد خدای غزّوجل سؤال نکند او را در آنچه بر وی فرض کرده و در روایتی از انس مروی است که کسـی که زیـارت کنـد مرا در حالتی که مَیِّتَمْ گوییا که زیارت کرده است مرا در حالتی که زنـده ام و هر که زیارت کنـد قبر مرا واجب می شود مر او را شـفاعت من و هیـچ یک از امت من که او را وسـعتی و دسـتگاهی باشـد و مرا زیارت نکنـد هیچ عذری نباشد او را و از امیرالمؤمنین علی- علیه السـلام- مروی است که رسول- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- فرمود که کسـی که زیارت کند قبر مرا بعد از موت من گویا که زیارت کرده است مرا در حیات من و کسـی که زیارت نکند مرا به تحقیق که او(۳) جفا کرده است مرا.

ابوداوود به سـند صـحیح از ابوهریره روایت کرده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمودند: سلام نمی کند بر من احدی الّا آنکه رد می کند خدای تعالی روح مرا بر من تا آنکه رد سـلام کنم آن شـخص را. بیهقی به این حدیث اسـتدلال [۲۵- ب] کرده است بر

۱- ل و م: ندارد.

۲- غزاتی: غزاه بالفتح: جنگ با دشمن دین. منتهی الارب

۳- م: ندارد.

حیات انبیا- علیهم الصلوات والسلام- و بعضی گفته اند این خطابی است به قدر فهم مُخاطبین که در رَدِ جواب رَدِ روح را لازم می دانند کأنّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- می فرماید: می شنوم شنیدن تمام و جواب می دهم جواب دادن مالا کلام. مقصود نه آن است که به اعتبار تعدد و کثرت سلام کنندگان رد و قبض روح می شده باشد زیرا که هیچ کس بر این نرفته یا آنکه رد، عبارت است از باز آمدن و التفات نمودن از استغراق در شهود حضرت ودود و در آنکه آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در قبر شریف زنده اند و سلام مُسلّم را می شنوند(۱) و جواب سلام می گویند اخبار و آثار بسیار است که بعضی به صحت پیوسته و بعضی دیگر اگر چه ضعیف است اما از طرق بسیار مروی شده، بعضی مُساعده بعضی دیگرمی کند ازآن جمله یکی حدیث امیرالمؤمنین علی است- علیه السلام- که روایت کرده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: کسی که صلوات فرستد بر من نزد قبر من می شنوم و هر که صلوات گوید به نیابت (۲) رسانیده می شوم. یعنی آن نیز می رسد بر من و می شنوم آن را.

دیگر ابوهریره روایت کرده که کسی که صلوات گوید بر من نزد قبر من خدای تعالی مُوکّل ساخته است ملکی را که برساند(۳) به من و کفایت می کند خدای تعالی امر آخرت و دنیای آن شخص را و من شهید و شفیع اویم.

دیگر در احیاءالعلوم است که حق- سُبحانه- مُوکّل ساخته است ملکی را بر قبر شریف آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که تبلیغ کند اسلام امتش را و می فرماید که این در حق کسی است که غایب است چگونه باشد حال کسی که از روی اشتیاق فراق وطن مألوف و قطع بادیه های مخوف اختیار نموده به حضور پرسرور مُشرف شود.

دیگر حافظ منذری روایت کرده که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که علم من [۲۶- آ] بعد از وفات من همچو علم من است در حیات من.

۱- م: می شنود.

۲- ل: نیابد.

۳- م: آنکه.

دیگر حدیث صحیح مرفوع(۱) است که پیغامبران زنده اند، در قبور خود نماز می گزارند.

دیگر حدیث بزار(۲) است به رجال صحیح از ابن مسعود که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود: به درستی که خدای را عزّوجل فرشتگان اند که تبلیغ می کنند سلام امت مرا و فرمود که حیات من بر شما خیر است که شما به من سخن می کنید و من به شما سخن می کنم و وفات من به شما خیر است که معروض می شود بر من اعمال شما آنچه می بینم که خیر است حمد می گویم بر آن و آنچه می بینم که شر است استغفار می کنم برای شما.

آنکه از رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- روایت کرده اند من گرامی تر از آنم بر پروردگار خود که بگذارد مرا در قبر من بعد از سه روز، اصلی ندارد و آنکه از سعید بن مُسیّب مروی است که چون دیدم که مردم به خانه رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- می درآمدند فرمود که چه احمق اند اینها پندارند که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در خانه خود است. نمی ماند نبی اولوالعزم بیشتر از چهل شب حتّی که مرفوع می شود اگر این به صحت رسد(۳) مع ذلک قبر را علاقه تام و نسبت مالا کلام است و حال آنکه وضع آن حضرت در آن موضع مقطوع الیقین قاطع دیگر باید که بر خلافش تا معارضه تواند نمود و حال آنکه دلّالت می کند بر خلاف آن، آنچه منقول است از او که در ایام حرّه آواز اذان و اقامت از قبر شریف می شنید و قول عثمان در ایّامی که او را محاصره کرده بودند که می گفت مفارقت نمی کنم دار هجرت خود را و مُفارقت نمی کنم مجاورت رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و آنچه منقول است از امام عادل و خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز که از شام [۲۶- ب] قاصدی (۴) می فرستاد که به رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از قبل او سلام کند و مروی شده است از عمر چون قدوم شریف ارزانی فرمود از فتح

۱- م: مرفوع صحیح.

۲- ل: بزّاز.

۳- م: اگر این به صحت رسد، ندارد.

۴- م و د: قاصد.

بيت المقدس اوّل بار به مسجد آمد و سلام كرد به رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- و به صحّت رسيده است از ابن عمر كه هر گاه كه از سفرى به مدينه بازگشتى آمدى به قبر رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- و گفتى «السلام عليك يا رسول اللَّه، السلام عليك يا ابابكر، السلام عليك يا ابتاه» و گفته اند زيارت قبر انور آن حضرت- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- سنت مجمع عليهاست ميان مسلمين و فضيلت مرغب فيهاست بين عامهالمؤمنين و سبكى- رحمه اللَّه- امر اجماع را به زيارت آن حضرت- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- قولًا و فعلًا ايضاح تمام كرده و كلام ائمه را آورده و بيان نموده كه زيارت قربتى است ثابت به سنت و در آنچه گذشت از اخبار و آثار مقنع است بر طالب دليل ستيّت، و حال آنكه در سُنّت صحيحه امر به زيارت مطلق قبور است فضلًا عن قبره- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- كه سيد قبور است و نيز ثابت شده كه آن حضرت- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- زيارت بقيع و شهدا مى كرده اند و نيز علما اجماع كرده اند بر زيارت كردن مردان قبور را و اختلاف نموده اند در زنان «اما قبر نبوى- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- به ادله خاصّه مستثناست از آن خلاف و در كتاب نيز به اين معنى دلالتى هست در آيه كريمه

وَلو أَنَّهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَهُمْ جاؤُك»(۱) الآيه، چه اين معنى به موت آن حضرت- صلى اللَّه عليه وآله وسلم (۲)- مُنقطع نشده و مؤيّد اين است آنچه خواهد آمد از قصه اعرابى و قرائت اين آيت و استغفار نمودن آن و استحباب علما قرائت اين آيت را نزد زيارت آن حضرت- صلى اللَّه عليه وآله وسلم(۳)- و آنچه روايت كرده است ابوسعيد سمعانى [۲۷- آ] از اميرالمؤمنين على- عليه السلام- كه بعد از دفن رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- به سه روز اعرابى آمد و خود را بر قبر انور انداخت و خاك پاك آن را بر سر پاشيد و گفت: يا رسول اللَّه گفتى تو و ما شنيديم قول تو را و تو فرا گرفتى و حفظ كردى از حق- سبحانه- و ما حفظ نكرديم از تو و هست در آنچه منزل شده بود بر تو «وَلَوْ انَّهُمْ اذَظلَمُوا انفسَهُم جَاؤك الآيه» به تحقيق كه ما ظلم كرديم بر نفس خود و آمده ايم به حضرت تو كه استغفار كنى براى ما، پس ندايى شنيده شد از قبر شريف كه آمرزيدند تو را. اما شدّرحال و بار بستن

۱- سوره نساء، آيه ۶۴

۲- ل: صلى اللَّه عليه وآله وسلم، ندارد.

۳- ل: آن حضرت صلى اللَّه عليه و آله وسلم، ندارد.

به سوی آن موضع فیض و افضال و مشروعیّت (۱) سفر برای زیارت آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از آیه کریمه و اخبار و آثار سابقه بر این مطلوب استدلال می توان نمود زیرا که مَجی ء عامتر از آن است که از نزدیک باشد یا از دور، و هرگاه که زیارت قبر آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- ثابت شد که از جمله قربات است، سفر برای او نیز چنین خواهد بود و نیز سلف و خلف بر این معنی اطلاق کرده و اجماع نموده اند و وارد شده که «لا تَشدّ الرحال الا الی ثلاثه مساجد»(۲) یعنی باربسته نمی شود برای فضیلت دریافت ثواب الّا به سوی سه مسجد یعنی، مسجدالحرام و مسجد نبوی علیه افضل السلام و مسجد الاقصی و در شدّرحال به سوی غیر مساجد ثلاثه اختلاف است، بعضی گفته اند حرام است و بعضی دیگر نه و بعضی گفته اند که شدّرحال در غیر مساجد ثلاثه در حق کسی است که نذر کرده باشد و آنچه مروی شده است از حسن بن الحسن که دید جماعتی را نزد قبر انور پس نهی (۳) کرد ایشان را و گفت که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- فرموده که قبر مرا عیدگاه نسازید و خانه های خود را گورستان نکنید و صلوات فرستید بر من هر جا که بوده باشید که صلوات شما بر من می رسد و آنچه منقول است از امام زین العابدین- علیه السلام- که دید [۲۷- ب] مردی را که می آمد به فرجه ای که نزد قبر انور اطهر(۴) بود و می درآمد در آنجا و دعا می کرد، پس نهی کرد او را از آن و حدیث مذکور بر وی(۵) خواند محمول است بر آنکه اکثار وقوف ایشان از حد تجاوز کرده بود و مؤید این

۱- ل: عیّه.

۲- این حدیث را علمای امامیّه ره صحیح نمی دانند.

۳- ل: نی.

۴- ل: ندارد.

۵- ل: بر وی ندارد.

است آنچه مروی شده است که مردی هر صباح و بیگاه می آمد و زیارت قبر اطهر می کرد و صلوات می فرستاد و در آن باب مبالغه می نمود تا آنکه امام زین العابـدین زجر نمود و حدیث مذکور از پدر(۱) خود بر وی خوانـد و موافق این است آنچه از امام مالک- رحمهاللَّه- خواهـد آمد مکروه داشـته(۲) است اکثـار وقوف را مطلقاً یا در حق کسـی از سـفری نیامـده باشـد و یا حمـل کنیم بر آنکه آن شـخص مبالغه می نمود در نزدیک ایسـتادن به دخول در آن فرجه پس اعلام نمودنـد که سـلام، از هر کجا که باشـد می رسد و به این گسـتاخی و جرأت حاجتی نیست و از امام زین العابدین- علیه السـلام- مروی است که هرگاه که به سـلام کردن آمدی نزد اسـتوانه ای که در یلی روضه شـریفه است ایسـتادی و سلام کردی و گفتی اینجا سر آن حضرت است- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- و مطری گفته که از این موقـف سـلف بود پیش از ادخـال حجره منیفه به مسـجد شـریف و گفته انـد پیش از ادخـال حجره شـریفه به مسـجد شـریف مردم دَرْ دَرِ حجره ایسـتادندی و سـلام کردنـدی و در حجره را نمی پوشیدند تا مادامی که عایشه زنده بود و در معنی حدیث «لا تجعلوا قبری عیدا».

حافظ منـذری گفته که احتمال دارد که مراد از این حدیث حث و تحریض بوده باشد بر کثرت زیارت یعنی قبر مرا همچو عید نسازیـد که در سالی یک بار زیارت کنیـد و در سایر اوقات اهمال نماییـد و تأییـد کرده این معنی را به تتمه حدیث «لا تجعلوا بیوتکم قبوراً» یعنی خانه های خود را همچو گورستان نسازید که نماز نمی کرده باشید در آنجا و سبکی- رحمهاللَّه- گفته که [۲۸- آ] و احتمال دارد همچو عیـد نسازیـد به کثرت عکوف (۳) و وقوف و اظهـار نیّت و اجتمـاع عام و غیره از اموری که در عیدها معتاد و معروف است بلکه زائر باید که به سلام و دعا آید و بعد از فراغ مُنصرف شود.

اما نذر کردن زیارت: قاضی ابن کج(۴) از اصحاب شافعیّه گفته که هرگاه که نذر کند که زیارت قبر اطهر آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماید نزد من آن است که او را وفا لازم می شود وجهاً واحداً، و در غیر آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دو وجه است و

۱- م: باب مبالغه می نمود تا آنکه از پدر خود.

۲- م: ندارد.

۳- عکوف: مُعتکف شدن. بر اساس آداب اعتکاف

۴- در هر سه نسخه ابن کح، در متن عربی قاضی ابن کج ص ۹۶

در تأیید لزوم نذر می گوید از جنس این عبادتی نیز هست که واجب است و آن هجرت است در حیات آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- چنان که در لزوم نذر اعتکاف گفته اند که از جنس اوست وقوف به عرفه و عبدی [از] مالکیه گفته: نذر مشی به مسجدالحرام و مشی به مکه او را اصلی هست در شرع که آن حج و عمره است و مشی به سوی مدینه برای زیارت آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- افضل است از کعبه و بیت المقدس، پس هر گاه که نذر کند مشی را به این مواضع ثلاثه مشرّفه لازم می شود وفای به آن، اما کعبه متفقٌ علیه است و آن دوی دیگر مختلف فیهماست و سبکی گفته که اختلاف در آن است که نذر کرده باشد مشی به این دو مسجد را، اما اگر زیارت آن حضرت نذر کرده باشد در آنجا خلافی نیست. در تهذیب الطالب شیخ عبدالحق است که شیخ ابی محمد بن ابی زید گفتند که چه می گویی در حق کسی که اجرت گرفت برای آنکه از برای کسی حج کند و بر وی شرط کردند که (۱) زیارت رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- کند و او نتوانست در آن سال زیارت کردن؟ گفت: رد می کند از اجرت مقدار مسافت زیارت را و غیر شیخ محمد گفته که بر وی است که بار دیگر رجوع نماید برای زیارت و شیخ عبدالحق گفته اگر استیجار در سنه مُعیّنه باشد ساقط می شود و آنچه مخصوص است به زیارت و اگر مُعین نیست رجوع می کند ثانیاً [۲۸- ب] برای زیارت و سبکی گفته که آنچه اصحاب ما یعنی شافعیه ذکر کرده اند استیجار برای زیارت صحیح نیست زیرا که عملی است غیر مضبوط و غیر مقدّر به حسب شرع پس اگر جعاله یعنی آنچه می گرداند در برابر فعل اجیر برای نفس وقوف است نیز صحیح نیست و اگر برای دُعاست نزد قبر شریف صحیح است زیرا که نیابت در آن صحیح است و اما ابلاغ سلام شکی نیست در صحت اجاره برای آن.

۱- م: ندارد.

فصل دوم

در وسیلت نمودن به سیّد ابرار در حضرت پروردگار تبارك و تعالی و استقبال نمودن به جانب او در سلام و دعا و دیگر آداب زیارت و مجاورت

بدان که توسل و تشفع به آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از سنن مرسلین و سیر سلف صالحین است: در حدیث صحیح آمده که در آن زمان که آدم- علیه السلام- اقتراف(۱) خطّیه و ارتکاب آن نمود گفت: الهی به حق محمد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- سؤال می کنم و می طلبم از تو که مرا بیامرزی. خدای تعالی فرمود ای آدم، محمد را چه دانستی و از کجا شناختی که من هنوز او را نیافریده ام. گفت: یارب در آن وقت که مرا آفریدی و روح خود را در من دمیدی سر خود را برداشتم دیدم بر قوایم عرش نوشته که «لا اله الا اللَّه محمد رسول اللَّه» دانستم که تو اضافت نمی کنی و نسبت نمی دهی به خود الّا دوسترین خلق را. گفت خدای تعالی که راست گفتی ای آدم که او دوسترین خلق است به سوی، من چون به حق او سؤال کردی تو را آمرزیدم و اگر او نمی بود(۲) تو را نمی آفریدم.

حدیث حسن صحیح دیگر مروی شده که(۳) مرد کوری(۴) به نزد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آمد و گفت: یا سیّدنا دعا کُن که خدای مرا عافیتی دهد و آن حضرت- صلی اللَّه

۱- اقتراف: گناه ورزیدن و گناه کردن.

۲- م: شد.

۳- ل: مردی شده که ندارد.

۴- ل: کردی.

علیه وآله وسلم- فرمود که اگر می خواسته باشی دعا کنم و اگر خواهی صبر کن که تو را بهتر است. گفت یا رسول اللَّه دعا کن. پس فرمود او را که وضوی خوب [۲۹- آ] سازد و به این دعا از خدای تعالی حاجت خود خواهد «اللَّهُمَ انی اسئَلُکَ وَ أَتَوَجَّهُ الَیْکَ نَبِیِّکَ مُحَمَّدٍ- صَلی اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمْ- نبی الرحمه یا مُحَمَّد انّی توجهت بِکَ الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللّهم شفعه فی» ترجمه دعا این است: ای خدای من از تو می خواهم و به تو توجه می کنم به وسیله پیغامبر تو محمد رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که نبی رحمت است و ای محمد توجه نمودم به وسیله تو به سوی پروردگار خود در حاجتی که دارم تا قضای حاجت من نماید، ای پروردگارا شفیع من گردان محمد را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و در روایت صحیح دیگر آمده که فی الحال برخاست و چشمش روشن شد و هم راوی حدیث عثمان بن حنیف روایت نموده که مردی برای حاجتی به در خانه عثمان بن عفان تَرَدُّد می کرد و او به او التفات نمی نمود و در نظر حاجتش نمی فرمود. به من از حال خود شکایت کرد فرمود که به آن خانه (۱) رو وضو ساز بعد از آن به مسجد آی و دو رکعت نماز گزار بعد از آن بگو: «اللهم إنّی اسئَلُکَ وَ اتَوَجَّهُ الَیْکَ نَبِیِّنا مُحَمَّد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نَبِی الرَّحمه یا مُحَمَّد انّی اتوجَّه بِکَ الی رَبِّک فتقضی حاجَتی.» پس ذکر حاجت خود کن پس آن مرد رفت و آنچه فرموده شده بود به تقدیم رسانید و بعد از آن به در خانه عثمان رفت فی الحال دربان آمده و دست او را گرفته به نزد عثمان درآورد و عثمان او را بر بساط خود نشانید و گفت: حاجت تو را یاد نکرم الّا در این ساعت و هر حاجت که داری بگوی. بعد ازآن از آنجا بیرون آمد و به ابن حنیف گفت (۲)- جزاک اللَّه خیراً- که نظر نکرد در حاجت من تا تو به او نگفتی و ابن حنیف گفت: واللَّه که من به او سخن نکردم، لیکن رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مُشاهده کردم که کوری (۳) به حضرت او آمده و از حال خود شکایت نموده و قضیّه(۴) به تمام گفت [۲۹- ب] به زیادت آنکه واللَّه که

۱- و ل م: آن خانه ندارد.

۲- ل: واخورد و گفت.

۳- ل: اعمایی.

۴- ل: قصه.

هنوز مُتفرق نشده بودیم و حدیث ما با هم دیگر هنوز دراز نشده بود که آن مرد درآمد گویا که در چشم او هیچ ضرری نبود. از این احادیث ثابت شد که توسّل به آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- سنت حسنه و سیرت صالحه است با معقولیت آنکه ذکر محبوب محبوب است و توسّل و تَشَفُّع به آن مرغوب و عادت نیز به آن جاری است که توسّل و تشفّع کنند نزد بزرگی دیگر و چه کس محبوبتر و بزرگتر باشد نزد حق- سبحانه- از آن سیّد اوّلین و آخرین- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و همچنین جایز است توسّل و تشفّع کردن به سایر صالحین و صریح است در این معنی استسقا نمودن عُمر به حضرت عباس- عمّ رسول اللّه- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و باریدن به آن سبب چنان که در حدیث وارد است. امام ابوبکر بن المقری حکایت کرده که من و طبرانی و ابوالشیخ در حرم رسول بودیم- صلی اللّه علیه وآله وسلم- وجوع در ما تأثیر تمام کرد و آن روز چیزی نخورده بودیم چون وقت عشا شد به حضور قبر شریف رفتیم و گفتیم یا رسول اللّه الجوع و بازگشتیم و خواب کردم من و ابوالشیخ و طبرانی نشسته بوده در چیزی نظر می کرد ناگاه علوی زاده ای(۱) حاضر شد به دو غلام با هر یک زنبیلی که در آن چیزی بسیار بود پس نشستیم و خوردیم و باقی را پیش ما گذاشت و گفت: ای قوم مگر شما به رسول اللّه- صلی اللّه علیه وآله وسلم- شکوه کرده اید که ایشان را در خواب دیدم و مرا امر کردند به آنکه پیش شما چیزی بیاورم.(۲) ابوالعباس بن نفیس مقری ضریر حکایت کرده که گرسنه شدم در مدینه سه روز، پس آمدم به قبر اطهر و گفتم یا رسول اللّه گرسنه شدم و بعد از آن اندک خواب کردم جاریه ای آمد و به پای خود مرا زد برخاستم و با او به خانه رفتم نان گندم و پاره ای خرما و روغن به من داد و گفت یا اباالعباس به تحقیق که [۳۰- آ] جدّ من مرا به این امر فرمود هر گاه گرسنه(۳) می شوی پیش ما بیا و در این معنی وقایع بسیار و حکایات بی شمار است.

۱- م: زاده ای ندارد.

۲- د و ل: برداشته، آرم.

۳- ل: ندارد.

ابو سلیمان داود شاذلی در کتاب بیان و انتصار در عقب ذکر مثل وقایع مذکوره گفته: در اکثر این چنین وقایع کسی که مأمور شده به ایصال خیر اکران خیر طعام بوده به دست یکی از اهل بیت بوده زیرا که از اخلاق کرام آن است که هرگاه که از ایشان کسی طعام خواهد یا به نفس خود متولی آن نواله شوند یا یکی از اهل بیت خود را به رسانیدن آن حواله فرمایند.

در شفاست که ابوجعفر منصور خلیفه عباسی با امام مالک در مسجد رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- مُناظره کرد امام مالک گفت: «یا امیرالمؤمنین آواز خود را بلند مکن در این مسجد زیرا که خدای تعالی تأدیب کرده قومی را و گفته آواز خود بلند نسازید از آواز پیغمبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و مدح کرد طایفه [ای] را که خفض صوت(۱) کرده اند نزد آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و جماعتی را مذمت نموده که از بیرون حجره ایشان را می طلبیدند و فریاد می کردند و حرمت او- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در مُردگی همچو حرمت اوست در زندگی.» پس ابوجعفر خلیفه تواضع نمود و گفت: یا ابا عبداللّٰه استقبال قبله کنم یا استقبال آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- امام گفت که روی خود را از سوی او مگردان که او وسیله تو و وسیله پدر تو آدم است تا روز قیامت بلکه استقبال آن حضرت کن و تشفع کن به او که خدای تعالی او را شفیع تو سازد که خدای تعالی می فرماید:

«وَلَو انَّهَمْ اذْ ظَلَمُوا أنْفُسَهُمْ جَاؤُکَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّه واسْتَغْفَرَ لَهُمُ الْرَسُوْل لَوَجَدُوا اللَّه تَوَّاباً رَحِیْماً.»(۲) یعنی: اگر ایشان بیایند نزد تو در آن وقتی که ظلم کرده اند بر نفسهای خود و بعد از آن استغفار نمایند به توبه و اخلاص و رسول نیز [۳۰- ب] برای ایشان استغفار کند هر(۳) آینه خدای را تواب و رحیم می یابند.

اگر چه مورد این آیه خاص است لیکن حکمش عام است.

طریق زیارت بروجه اجمال:

۱- ل: حفض.

۲- سوره نساء، آیه ۶۴

۳- ل: بر.

باید که به ادب تمام در مواجه مستقبل قبر شریف و مستدبر قبله ایستاده سلام و دعا کند و از جمله ادعیه باید که یکی این دُعا باشد:

«اللهم انّک قُلَت فی کتابک لنبیّک علیه السلام (۱) وَلو انَّهُم اذْ ظَلَموا انْفُسهم جاؤک فاستغفروا اللَّه (الآیه) و انّی اتیت نبیّک- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مُستَغْفِراً فَاسألُکَ ان توجب لی المغفره کما اوْجَبْتَها لِمَنْ اتاهُ فی حیاتِه، اللّهم إنّی اتوجَّه الیک بنبیّک صلی اللَّه علیه وآله وسلم.»

و وقوف نماید نزد قبر شریف و نزدیک شود. و در روایتی آنکه وقوف و دعا نکند و بگذرد و باید که مُتعلق نشود به شبّاک. همچنین مروی است از امام مالک و از امام ابوحنیفه مروی است که ایوب سختیانی به مدینه آمد ملاحظه کردم نزدیک شد به قبر شریف، استقبال قبر و استدبار قبله نمود و گریه کرد بی تکلّف، مخالف این است آنچه از ابواللیث روایت کرده اند که زایر باید که استقبال قبله کند در سلام. سروجی و کرمانی نیز همچنین گفته اند، لیکن محقق تمام شیخ کمال الدین الهمام(۲)- رحمه اللَّه- می گوید: روایت ابواللیث مردود است به آنچه در مسند ابوحنیفه است. از ابن عمر که گفت: از سنت است که این که بیایی به قبر رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- از جانب قبله و پشت خود را به قبله کنی و روی خود را به سوی قبر انور سازی و بعد از آن بگویی که السلام علیک یا ایها النبی و رحمه اللَّه و برکاته و ابن جماعه نیز در مناسک خود کرمانی را به شذوذ نسبت کرده و مذهب حنفیّه را نقل کرده که باید که از برای سلام نزد سر آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بایستد به حیثیتی که در جانب یسار باشد و از دیوار دور شود مقدار چهار گز [۳۱- آ] و بعد از آن بگردد تا برسد به مقابل وجه مقدس و واقف شود آنجا مستدبر القبله.

همچنین است مذهب شافعی و غیره گفته اند که پیش از آنکه حجره های شریفه را به مسجد شریف درآورند از برای سلام مردم بر در حجره می ایستادند و سلام می کردند بنابر آنکه استقبال وجه شریف متعذر بود. پس از ناحیه خانه و از ناحیه سر مبارک استقبال

۱- ل: علیه الصلوات والسلام.

۲- در متن عربی کمال بن الهمام آمده است. ص ۱۰۲.

قبر انور می نمودند وسلام می کردند بر وجهی که وقوف ایشان مستقبل بود ساریه ای را که در آنجا صندوق است و مستدبر روضه و مذکور شد که امام زین العابدین- علیه السلام- از برای سلام نزد استوانه ای که در یلی روضه است وقوف می نمود. و نیز گذشت که آن موقف سلف بود پیش از ادخال حجرات و اما بعد از آنکه حجره ها را به مسجد شریف ادخال نمودند وقوف در مواجه آن حضرت بود- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

آداب زیارت و مجاورت:

[که آن] بسیار است از آن جمله یکی آن چیزهاست که مُتعلق است به سفر زیارت از تقدیم استخاره و تجدید توبه و وصیّت و ارضای هر کسی که رضای او مطلوب است و طیب و حلال بودن نفقه و توسعه در زاد راه و عدم مشارکت در زاد و تودیع اهل و اخوان و وداع منزل به دو رکعت نماز و بعد از آن دعا کردن و تصدق نمودن به چیزی در هنگام خروج و غیر ذلک از اموری که در آداب سفر حج مذکور است.

دیگر اخلاص نیّت است باید که نیّت تقرب کند نه زیارت و باید که نیت شدّرحل کند به مسجد نبوی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و نیّت نماز گزاردن در آن مسجد شریف و این منافی حدیث «لا تُعمِله حاجه الازیارتی» نیست زیرا که امتثال امر شارع است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در اینها و مقصود از آنکه هیچ حاجتی او را بر آمدن نداشته باشد غیر زیارت حاجتی است که شارع [۳۱- ب] بر آن نخوانده و ترغیب ننموده باشد و باید که نیّت اعتکاف در آن مسجد شریف و تعلم و تعلیم و ذکر و اکثار صلوات و سلام و صدقه بر همسایگان آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و ختم قرآن و غیر ذلک از اموری که مُستحب است زائر را نیّت کند و نیّت اجتناب از مکروهات کند. فضلا عن المحظورات نیز باید کرد.

دیگر باید که به عزم زیارت شوق و غرامش(۱) زیادت شود و هر چند که قرب و دنوّ او پیشتر گردد صبابت و حنّو(۲) او بیشتر از پیشتر کرد زیرا که از لوازم حبّ است کثرت شوق به

۱- غرام: عشق و شیفتگی.

۲- حنّو: شفقت کردن مهربانی.

سوی محبوب و طلب قرب و نزدیکی به معاهد و اثار و آثار و اماکن و مهابط مرغوب مطلوب:

تلك الديار التی قلب المحب له شوق اليها و تذكار و اشجان

وانه و حنین كلما ذكرت ولوعه و شجی منه واحزان

دیگر وقتی که از خانه بیرون می آید بگوید که:

«بسم اللّه، آمنت بـاللّه، حسبی اللّهُ توکلت علی اللّه، لاحول ولاقوه الا باللّه، الّلهم الیك خرجت و انت اخرجتنی، الّلهم سلّمنی و سلّم منی وردنیِ سالماً فی دین کما اخرجتنی، اللهم انی اعوذبک ان اضِلّ او اُضل او ازِل او ازل او أظلم أو اظَلَم او اجَهْل اوْ یجهل علیّ عزّ جارك و جلّ ثناؤك و تبارك اسمك ولا اله غیرك، اللهم انی اسَالك بحق السائلین علیك و بحق ممشای هذا الیك الی آخر الذكر المستحب لقاصد المساجد.»

دیگر اکثار صلوات و سلام بر آن خیرالانام در راه رفتن بلکه باید که اوقاف فراغتش مُستغرق صلوات و سلام و سایر قربات بوده باشد و باید که در راه تتبع نماید و زیارت کند آن مساجد و مواضع و آثاری که منسوب است به آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و در مساجد منسوبه نمازگزارد و در چیزی از امر معروف و نهی منکر، مداهنه و مساهله ننماید و نزد تضییع حقوق شرع او- صلی اللّه علیه وآله وسلم- غضبناك شود چه لازم مُحبت محب صادق غیرت اوست نزد فوات و تلف حقوق محبوب و ادعای [۳۲- آ] مُحبت یفقد لازمش کذب روشن و دروغ مُبرهن است.

دیگر چون به حرم محترم نزدیك رسد و علامتهای آن را ببیند باید که خضوع و خشوع او زیاده شود و آن را بشارت هَنا(۱) و بلوغ مُنا(۲) پندارد و اگر سوار باشد دابه خود را از روی شوق تیز راند و اگر دابّه ضعیف باشد و قوت (۳) تیز رفتن نداشته باشد او را بجنباند ولِلّهِ درّ القایل:

۱- هَنا: گوارا.

۲- مُنا: آرزو.

۳- م: ندارد.

قرب الدیار یزید شوق الواله لاسیّما ان لاح نور جماله

او بشر الحادی بان لاح النقاوبدت علی بعد روؤس جباله

فهناک عیل الصبر من ذی صبوهوبدا الذی یُخفیه من احْواله

و در این زمان باید(۱) که در ازدیاد صلوات و سلام اجتهاد تمام نماید و اگر قوت پیاده رفتن داشته باشد پیاده شود که در حق مردان قوی مُستحب داشته اند بعضی و تأکید نموده برای اجلال و تعظیم رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.

دیگر چون به حدّ حرم رسد بعد از صلوات و تسلیم بگوید:

«اللهم إنّ هذا هُو الحَرَمُ الّذی حرمته عَلَی لِسان حبیبک و رسُولک- صَلی اللَّهِ علیه وآله وسلم- وَدَعاک انْ تَجْعَلَ فیه من الخیر والبرکه مثلی ما هو بحرم بیتک الحرام فحرّ منی عَلی النار و آمنی مِنْ عَذابِکَ یَومَ تَبعث عَبادِک وارْزُقنی مارَزَقْتَه اولیائک واهل طاعَتک و وفّقنی فیه لِحُسنِ الأدَب و فِعْل الخیرات و تَرْک المُنْکَرات.»

و اگر ممرّش به ذوالحلیفه باشد چون به مسجد مُعرَّس رسد شتر خود را بخواباند و آنجا نماز گزارد و در مسجد ذوالحلیفه نیز نماز گزارد.

دیگر غسل کند از برای دُخول مدینه شریفه و پاکیزه ترین جامه های خود را بپوشد و اگر در خارج مدینه غسل میسّر نشود بعد از دُخول غسل به جای آرد و اجتناب کند از آنچه بعضی جهله عوام می کند که در وقت دخول تشبه به محرم نموده برهنه می شود.

دیگر چون به مدینه شریفه مُشرف شود و قبه منیفه نمودار گردد باید که استحضار عظمت [۳۲- ب] و افضلیّت آن نموده تصور کند که این بقعه ای است که حق- سبحانه وتعالی- برای حبیب خود اختیار فرموده و در نظر خود دارد که به هیچ جایی قدم نمی نهد الّا که قدمگاه آن حضرت است- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پس خضوع و خشوع و مسکنت و ادب تمام را شعار و دثار خود سازد به ملاحظه آنکه مبادا به سبب قلّت ادب چیزی از دقایق حرمت آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فروگذاشته شود که سبب

۱- م: که باید.

خُسران دنیا و آخرت گردد.

دیگر وقت دُخول آن بلده(۱) شریفه بگوید:

«بسم اللّه، ما شاء اللّه و لاـ حول و لاـ قوّه الّا باللّه، رَبِّ ادخلنی مُدخل صدقٍ و اخرجنی مخرج صدقٍ و اجعل لی من لدنک سلطاناً نصیراً، آمنت باللّه حسبی اللّه» تا آخر.

آنچه مذکور شد الآن در ذکر وقت خروج از خانه و در این زمان باید که تقویت استحضار شرف و فضل و احاطه نمودن آن زمین با تمکین اعضای شریفه سیدالمرسلین را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- کند.

دیگر تقدیم صدقه کند بین یدی آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و اول بار به مسجد شریف آید و به هیچ کاری و حاجتی التفات ننماید و چون مُشاهده مسجد شریف کند پیش نظر خود آرد که به مهبط ابوالفتوح جبرئیل رسیده و پای به سر منزل ابوالغنایم میکائیل کشیده و این موضع وحی و تنزیل است و این مکان جمیل سید جلیل است و از برای دخول قصد باب جبرئیل کند نظر به قول بعضی و چون خواهد که درآید(۲) دل ازهمه چیزها(۳) خالی ساخته به صفای ضمیر استحضار عظمت حضرتی که به او متوجّه است نموده، پای راست پیش نهد و بگوید:

«اعوذ باللّه العظیم و بوجهه الکریم و بنوره القدیم من الشیطان الرجیم بسم اللّه والحمد للّه ولاحول ولا قوه الا باللّه، اللهم صل عَلی [سیدنا(۴)] محمّد عبدک و رسولک و علی آله و صحبه و سلّم تسلیماً کثیراً، اللهم اغفرلی ذنوبی وافتح لی ابواب رحمتک و وفّقنی و سدّدنی واعنّی علی [۳۳- آ] ما یرضیک و منّ علیّ بحسن الأدب، السلام علیک ایها النبی و رحمه اللّه و برکاته، السّلام علینا و علی عباد اللّه الصالحین»

و باید که این دعا را در وقت خروج و دخول مسجد ترک نکند الّا آنکه در وقت

۱- ل: بلد.

۲- م: ندارد.

۳- د و ل: ها ندارد.

۴- خلاصه الوفا، ص ۱۰۶.

خروج «و افتح لی ابواب فضلک» گوید و بعضی گفته اند چون به در رسد ساعتی همچو کسی که اذن می خواسته باشد توقف نماید و بعد از آن درآید چنان که در دَرِ خانه های پادشاهان و بزرگان مُعتاد و متعارف است. دیگر چون در مسجد شود نیّت اعتکاف کند اگر چه زمان مکثش قلیل بود، بعد از آن به روضه شریف مُتوجه شود از روی خشوع و خضوع تمام و باید که چشم خود را از نظر کردن برنقوش و زینت مسجد و غیره نگاه داشته به هیبت و وقار و خشیت و انکسار و خضوع و افتقار در مُوقف نبوی اگر خالی باشد و الّا در موضعی که نزدیک بود به آن دو رکعت تحیّت مسجد به «قل یا أیها الکافرون»(۱) و «قل هواللّٰه احد»(۲) بگذارد و بعد از تحیت مسجد حمد و ثنا گوید و از خدای تعالی توفیق و رضا و خیر آخرت و دنیا جوید و سجده شکر به مذهب حنفیه (۳) ادا نماید و اگر صلوات مکتوبه قایم شده باشد به جماعت ملحق شود که تحیّت مسجد در ضمن آن مؤدی می شود و اگر مرور او اولًا به قباله وجه شریف است زیارت در حق او مستحب است و الّا اوّل تحیّت مسجد به طریق مذکور و بعد از آن زیارت کند و بعضی از مالکیه گفته اند که تقدیم تحیّت بر زیارت و تقدیم زیارت بر تحیّت هر یک از این دو رخصت است. لیکن نجمی از امام مالک، تقدیم تحیّت را نقل کرده بر زیارت.

دیگر بعد از تحیت مسجد متوجه ضریح شریف شود و از حق- سبحانه- استعانت خواهد در رعایت ادب این موقف منیف.

[از خدا جوئیم توفیق ادب بی ادب محروم گشت از فیض ربّ]

(۴) پس ایستاده شود در برابر مسمار فضه مقدار چهار گز دورتر [۳۳- ب] از سر قبر انور در غایت تواضع و انکسار و در نهایت مسکنت و افتقار از روی سکینه و وقار چنان که پندارد آن حضرت را- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در زندگی زیارت(۵) می کند و سرخود را

۱- سوره کافرون، آیه ۱.

۲- سوره اخلاص، آیه ۱.

۳- م: ابو حنیفه.

۴- این بیت فقط در نسخه م آمده در متن عربی و دیگر نسخ نیست.

۵- م: ندارد.

شیب انداخته نظر بر اسفل حجره نموده، حذر کند از اشتغال بر نقوش و زینت و غیره و بعد از آن به آواز معتدل سه بار بگوید(۱):

«السلام علیک ایها النبی و رحمه اللَّه و برکاته، السلام علیک یا رسول ربّ العالمین السّلام علیک یا خیرالخلایق اجمعین، السلام علیک یا سیدالمرسلین و خاتم النبیین، السلام علیک یا امام المتقین، السلام علیک یا قائد الغرّ المحجلین، السّلام علیک ایها المبعوث رحمهً للعالمین، السلام علیک یا شفیع المذنبین، السلام علیک یا حبیب اللَّه، السلام علیک یا خیره اللَّه، السلام علیک یا صفوه اللَّه السلام علیک ایها الهادی الی الصراط مستقیم، السلام علیک یا من وصفه اللَّهُ بقوله «و انک لعلی خلق عظیم» و بقوله «بالمؤمنین رؤف رحیم» السّلام علیک یا سبّح الحصی فی یدیه و حنّ الجذع الیه، السلام علیک یا من امرنا للَّه بطاعته و الصلوه والسّلام علیه السلام علیک و علی سائر الانبیاء والمرسلین و عباد اللَّه الصالحین و ملائکه اللَّه المقربین و علی آلک وازواجک الطّاهرات امّهاتِ المؤمنین و اصحابک اجمعین کثیراً دائما ابدا کما یحبّ ربنا و یرضی جزاک اللَّه و عنّا افضل ما جزی به رسولًا عن امته و صلی اللَّه علیک افضل واکمل و ازکی و انمی صلوه صلّاها علی احد من خلقِه و اشهد ان لا اله الا اللَّه وحدهُ لا شریک لهُ واشهد انک عبدهُ و رسوله و خیرتهُ من خلقه، اشهد انک قد بلغت الرّساله و ادیت الامانه و نَصَحْت الّامَه و کشَفْتَ الغمه وَاقمْت الحجّه واوْضَحتَ الحّجه وجاهدت فی اللَّه حق جهاده و کنت کما نَعتکَ اللَّه فی کتابه حیث قال «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنّتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» فصلوات اللَّه و ملائکته وجمیع خلقه [۳۴-آ] فی سمواته وارضه علیک یا رسول اللَّه، اللهم اته الوسیله والفضیله وابعثه مقاماً محمودا الذی وعدتهُ وآته نهایه ما [ینبغی أن(۲)] یسألهُ السّائلون، ربّنا امنا بما انزلت واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آمنتُ باللَّه و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر وبالقدر خیره و

۱- آنچه که در فوق آمده از آداب زیارت نزد عامّه است. در کتابهای ادعیه شیعه، مفصّل تر آمده است.

۲- م: ندارد، ل: الترب.

شرّه، اللهم فثبتنی علی ذلک ولا تردّنا علی اعقابنا ولا تزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وَهَبْ لَنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب، الّلهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک النبیّ الامیّ وعلی آل محمد و ازواجه و ذرّیته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمدکمابارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید.»

و اگر کسی عاجز شود از حفظ این مذکور یا وقتش تنگ باشد بر بعضی اقتصار نماید و اقلش السّلام علیک یا رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- است و از امام مالک «السّلام علیک ایّها النبی و رحمه اللَّه و برکاته» منقول است و امّا اکثر تطویل را اختیار کرده اند و اگر کسی وصیّت سلام کرده باشد بگوید: «السلام علیک یا رسول اللَّه از فلان بن فلان» و یا بگوید «فلان بن فلان بر تو سلام می کند یا رسول اللَّه».

وبعد از آن باید که در مواجه شریفه توسل وتشفع نماید و بگوید: در کلام اللَّه است که «وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُم جاءُوْکَ فاسْتَغْفُروا اللَّه وَاسْتَغْفَرَ لَهُم الرَّسُوْلُ لَوَجُدُوا اللَّه [۳۵- ب] تَوَّاباً رُحِیْماً»(۱) به تحقیق که به حضرت تو آمدم و استغفار می کنم از گناهان خود و تشفع و توسّل می کنم به جاه و جلال تو به پروردگار خود، و این دو بیت خواند:

یا خیر من دفنت فی التُراب(۲) اعظمه

فطاب من طیبهن القاعُ والاکم

نفسی الفداء لقبر انت ساکنهُ فیه العفافُ و فیه الجودُ والکرمُ

و این ابیات نیز مناسب حال است:

انت الشفیع وآمالی معلقهوقدر جوتک یا ذالفضل تشفَعُ لی

هذا نزیلک اضحی لا ملاذله الّا جنابک یا سؤلی و یا املی

ضیف ضعیف عزیبٌ قد اناخ بکم و مستجیر بکم یا ساده العرب

یا مکرمی الضیف یاغوت الزمان ویاغوث الفقیر و مرمی القصد و الطلب

هذا مقام الذی ضاقت مذاهبه وانتم (۳) فی الرجا من اعظم السبب

۱- سوره نساء آیه ۶۴.

۲- م: فی الترب امّا در متن عربی دفنت بالقاع، ص ۱۱۰، در مقدّمه مؤلف همین کتاب به گونه ای دیگر درج شده.

۳- خلاصه الوفا ص ۱۱: وانتمو.

اگر زائر ضعیف باشد و طول قیام بر وی شاق نماید بنشیند و از والدین و برادران و یاران و دوستان خود خیر دنیا و آخرت طلبد.

گفته اند رجوع نمودن ثانیاً به مواجه شریفه اگر چه حنفیّه و شافعیّه گفته اند لیکن از صحابه و تابعین- رضوان أللّه علیهم اجمعین- زیاده (۱) منقول نیست لیکن صاحب تاریخ توجیه وجیه می کند که مقصود کسی که به این قائل شده آن است که تأخیر کند دعا و سؤال و تضرع و زاری را که مُستلزم امتداد است از سلام شیخین و نیز تا جمع کند میان موقف سلف پیش از ادخال حجره های شریفه ومیان موقفی که مُختار است بعد از ادخال آن.

دیگر به منبر شریف آید و نماز گزارد و دعا و استغفار نماید و حمد و ثنا گوید و در نزد استوانه های مُتبرکه که ذکرش خواهد آمد دعا کند خصوصاً در روضه شریفه اکثار نماید دعا و صلوات را.

دیگر مکروه است الصاق و چسبانیدن پشت و شکم به آن و دست مالیدن. این است [۳۵- آ] آنچه علما بر آن اتفاق نموده و اطباق کرده هر که برکت و تواضع را در کردن اشیاء مذکوره پندارد، در غرور نفس و خدعه شیطان افتاده باشد چه برکت در موافقت شرع و اتّباع علماست.

دیگر باید که استدبار قبر شریف نکند در نماز و غیر آن و در نماز استقبال نیز نکند و اجتناب کند از اکل تمر صیحانی در مسجد و انداختن دانه آن در آن چنان که عوام می کنند.

دیگر بلاسلام باید که بر قبر شریف مرور نکند اگر چه مرورش از بیرون مسجد بوده باشد بلکه وقوف نماید و سلام کند آنگاه بگذرد و ابوحازم روایت کرده که شخصی پیش من آمد که رسول را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در خواب دیدم که به ابوحازم می گفت که تویی که بر من می گذری روی خود را گردانیده (۲) و سلام نمی کنی و نمی ایستی. بعد از آن هرگز ترک وقوف و سلام نکرد. به مذهب امام مالک کثرت زیارت بر وجهی که

۱- م: اجمعین زیاده، ندارد.

۲- ل: گورانیده.

مفضی(۱) شود به محذوری، مکروه است و مذاهب ثلاثه دیگر زیارت و اکثار آن مستحب است زیرا که اکثار خیر، خیر است و امام نووی گفته که اکثار زیارت و اطالت (۲) وقوف نزد قبور اهل فضل و صلاح محض خیر و فلاح است.

دیگر اکثار صلوات و سلام و غنیمت داشتن صیام و صلات خمس در مسجد نبوی با جماعت علی الدوام و اکثار نماز نافله (۳) در آن به قصد آنکه نمازش در موضع مسجد اوّل واقع شود و هرگاه که درآید تجدید نیّت اعتکاف کند و باید که حریص باشد بر احیای لیل در آن مسجد شریف اگر چه یک شب باشد و حریص باشد بر ختم قرآن عظیم و گفته که مُستحب است ختم قرآن به زائر مساجد ثلاثه [۳۵- ب] در مساجد ثلاثه. و باید که دائم در مسجد نظرش بر حجره شریفه بوده باشد و در خارج بر قبه منیفه.

دیگر باید که هر روز بعد از سلام آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به جانب بقیع بیرون آید خصوصاً روز جمعه و چون به حدّ قبور شریفه رسد بگوید:

«السَلامُ عَلَیکَ یا دَارَ قَوْم المُؤمِنِین وَ انا إن شاءَ اللّٰه بِکُم لا حِقُوْن یَرْحَم اللّٰه المُسْتَقْدِمِیْن مِنْکُم وَ المُسْتَأخْرِیْن، أللّٰهمَّ اغْفِر لأهْلِ بَقِیْع الغَرْقَد، اللهم لاتَحْرِمْنَا أجْرَهُمْ ولا تفْتِنَّا بَعْدَهُم وَ اغْفِر لَنا وَلَهُم.»

و بعد از آن زیارت کند قبور طاهره ای را که به تفصیل مذکور خواهد شد.

بعضی گفته اند ابتدا به زیارت سیدنا ابراهیم بن رسول- صلی اللّٰه علیه و آله وسلم- کند و بعضی دیگر گفته اند چون از در شهر برآید به قبه حضرت عباس ابتدا کند و ختم زیارت به صفیّه بنت عبدالمطلب کند.

صاحب تاریخ می گوید:

«قبه حضرت عباس اول چیزی است که خارج از بلد را پیش می آید پس بر وی گذشتن و سلام ناکردن جفا است در حق مردمی که در آن قبه پرنورند پس باید که اول آنجا آید و بعد از آن به هر که مرور کند سلام نماید و ختم به صفیّه چنان که مذکور شد کند چون

۱- مفضی: رساننده و مباشرت کننده.

۲- اطالت: دراز کردن چیزی را.

۳- د و ل: نفل.

بعد از فراغ رجوع نموده، از در شهر درآید قصد تربت مطهّر سیّدنا اسماعیل نماید و بعد از آن به زیارت مالک بن سنان و نفس زکیه رود که ایشان در بقیع نیستند. و زیارت شهدای احد نیز کند.

ابن همام- رحمهاللّه- گفته که نفس جبل احُد را هم زیارت باید، که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود که احُد کوهی است که ما را دوست می دارد و ما او را دوست می داریم و ابتدا به زیارت سیدالشهدا [۳۶- آ] حمزه- رضی اللّه عنه- نماید و گفته: افضل آن است که روز پنجشنبه زیارت شهدای احد کند گویا این از برای تنگی روز جمعه است از برای وظایف و آداب آن روز. و محمد بن واسع گفته که به من رسیده است که اموات در روز جمعه و روز پیشین او و روز پسین او، زائران خود را می بینند و می دانند و مستحب است بر وجه تاکید به قُبا آمدن و در روز جمعه اولی است از سایر ایام و به سایر مساجد و جایهایی که به آن حضرت منسوب است رفتن مستحب است و بعضی از مالکیه گفته این چنین زیارت در حق کسی است که در مدینه مشرفه اقامت بسیار نموده باشد والّا غنیمت داشتن مسجد نبوی و مُشاهده حجره شریفه احسن و افضل است. صاحب تاریخ می گوید:

«افضلیت این در حق کسی است که به دوام حضور و عدم ملال مُشرف شده باشد والا تنقل در آن بقاع و امکنه مُتبرکه افضل است.»

دیگر باید که در مدت اقامت خود ملاحظه جلالت مدینه و نزول آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در امکنه و بقاع آن موضع سکینه و نزول جبرئیل به وحی در آن و کثرت محبت آن حضرت را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- نسبت به آن تصور نماید و مادامی که بر مشی قادر است سوار نشود چنان که از امام مالک مروی است که فرمود: از خدا شرم می دارم که به سُم ستور خود زیر کنم زمینی را که رسول- صلی اللّه علیه و آله وسلم- در آن راه رفته و بعضی چُنین روایت کرده اند که می ترسم که سم ستور من واقع نشود در محلی که در آن محل رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- راه رفته باشد و باید که در مدت اقامت، نفس شوم را به زمام خشیّت و مهار تعظیم افسار نموده غضّ (۱) صوت و خفض (۲) جناح را شعار و دثار خود سازد.

کما قال اللّه تعالی: «انّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ اصْواتَهُم عِنْدَ رَسُوْل اللّه اوْلئکَ الَّذِیْنَ

۱- غض صوت: فروداشتن آواز و صدا.

۲- ل: حفض.

امْتَحَنَ اللّه قُلُوْبُهُمْ لِلّتَّقْوَی لَهُم مَغْفِرَه وَ أجْرٌ عَظِيْم.(۱)»

گفته اند: چون این آیت نزول کردابوبکر [۳۶- ب] گفت که: سوگند خوردم که به رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سخن نکنم الّا همچو کسی که پنهانی سخن می کرده باشد.

دیگر مُحبت سُکّان مدینه با سکینه است خصوصاً علما و صلحا و اشراف و خدام و بیایدکه درترک مُحبت واکرام بعضی احتجاج به ابتداع یا عدم اتباع نکنند که به اینها از حکم همسایگی بیرون نمی آید و شرف مساکنت آن محل شریف از وی زایل نمی گردد خصوصاً سُکان این مکان شریف که امید خاتمه خیر و حسنی در حق ایشان بسیار است وللّه درّ القایل.

فیا ساکنی اکناف طیبه کلکم الی القلب من اجل الحبیب حَبیبُ

و گفته اند که مُستحب است «تصدق بما امکن و در شرح مهذّب گفته که: تخصیص کند اقارب رسول را- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به زیادتی احسان.

دیگر استحباب مجاورت است بر کسی که قادر باشد به مجاورت با رعایت و انشراح صدر و دوام سرور و کمال فرح و حضور و طلب توفیق شکر این نعمت عظمی و اعتراف به تقصیر در آن و حرص بر انواع خیرات به حسب امکان و باید که بر اهل آن بلده شریفه به سکنای اربطه و اخذ صدقه تضییق نکند مگر آنکه مُحتاج باشد. پس به قدر حاجت بی اشراف نفس و بی تعرض از روی مسکنت اقتصار نماید و به بعضی اموری که صورتش عبادت و فایده اش دنیاست همچو امامت و اذان و تدریس و قرائت و خدمت حرم و غیره التفات ننماید مگر آنکه تخلیص نیت کرده باشد تا حاجتی داعی شده باشد. به آن دیگر چون خواهد که رُجوع نماید مسجد شریف را به دو رکعت نماز در مصلّای نبوی یا جایی که نزدیک آن باشد و وداع کند بعد از نماز و تقدیم حمد و ثنا(۲) و صلوات و سلام بگوید:

«اللهم انانسألك فی سفرنا هذا البرّ و التّقوی و من العمل ما تحبُّ و ترضی.»

و غیر ذلك از ادعیه ای که مُسافر را مستحب است و بعد از آن بگوید: «اللهم لا تجعله آخر العهد بهذا المحل الشریف» و ختم به حمد و صلات و سلام نموده بعد از آن

۱- سوره حجرات، آیه ۳.

۲- م: ندارد.

به قبر شریف [۳۷- آ] آید و به دستور سابق سلام و دعا نماید و بعد از آن بگوید:

«یـا رسول اللّه نسألـک، ان تسـال اللّه تعـالی ان لاـ یقطع آثارنا من زیارتک و انَ یعیـدنا سالمین و ان یبارک لنا فیما وهب لنا و یرزقنا الشـکر علی ذلک، اللّهم لا تجعله آخر العهد بحرم رسولک صـلی اللّه علیه و آله و سلم و حضرته الشریفه و یسّرلی العود الی الحرمین سبیلا سهله و ارزقنی العفو و العافیه فی الدنیا و الآخره.»

و بعـد از آن برای فراق و فـوت برکـات آن مواضع شـریفه متـبرکه که متـألم و مُتحزن بوده از دیـده غم دیـده و سـینه بی کینه قطرات غبرات (۱) و زفرات(۲) بلاـ تکلّفـات ظـاهر و متبادر سازد و چیزی از خاک آن حرم محترم و یا چیزی که از خاک آن حرم سـاخته باشـند همراه خود از آنجـا بیرون نکنـد بلکه برای هـدیّه از آنجا چیزی بگیرد که خاطری به آن خوش شود همچو تمر و آب چاه های متبرکه که ذکرش خواهد آمد.

دیگر در وقت بیرون شـدن آنچه میسّر شود به اهل آن بلـده مبارکه تصـدق کند و نیّت ملازمت تقوی(۳) و استعداد لقاءاللّه و رسـول اللّه- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- در دل مُحکم سـازد و دل خـود را از داعیه مفـارقت و ذنوب و مُباشـرت آن به کلّی پردازد که نکس(۴) اشـدّ و اصـعب از مرض است و بعـد از پـاک شـدن، خود در این نجـاست آلودن، کمـال قباحت و غایت شناعت است و بعـد از آن بایـد که خود را دائماً به وفای این عهد راسخ و ثابت دارد و از نکث و نقض آن حذر کلی نماید تا خوّان اثیم (۵) و ناکث(۶) لئیـم نباشـد و از روی خـوف و رجـا تأمـل در آیت کریمه «فَمَنْ نَکَثَ فَإنَّمـا یَنْکُثُ عَلی نَفْسِهِ وَ مَن أوْفی بِمَا عَاهَدَ عَلِیْهُ اللَّهَ فَسَیُؤْتِیْهِ أجْراً عظیماً»(۷) نماید.

۱- غبرات: گرد.

۲- زفرات- زفره: بانگ کردن.

۳- م: نکس.

۴- نکس: بازگشت کردن مرض.

۵- اثیم: گنهکار و دروغگو.

۶- ناکث: عهدشکن، پیمان شکن.

۷- سوره الفتح آیه ۱۰.

فصل سوم

در فضل مسجد نبوی و در روضه و منبر

اما فضل مسجد:

کما قال اللّه تعالی: «لا تَقُمْ فِيْهِ أَبَداً لَمَسْجِدٌ اسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ أوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أنْ تَقُومَ فِيْهِ فِيْهِ رِجالٌ يُحِبُّوْنَ أنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ المُطَّهرِّيْن (۱)»

می فرماید: هر آینه آن مسجدی که اساس او بر تقوی است [۳۷- ب] از اول روز [یعنی ایام قدوم آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به مدینه] سزاوارتر است به آنکه قیام نمایی تو در آن و نمازگزاری: در آنجا مردانند که دوست می دارند پاکی را در آیت و حال آنکه اللّه تعالی دوست می دارد پاکان را.

احادیث متعدده دلالت می کند بر آنکه مراد از این مسجد مذکور در آیه مذکوره، مسجد مدینه نبوی است از آن جمله یکی حدیث ابی سعید خدری است- رضی اللّه عنه- در صحیح مسلم که از رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- پرسیدم از این واقعه فرمود که مراد این مسجد شماست که در مدینه است و آنکه رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نزد نزول این آیت به اهل قبا فرمود: خدای بر شما ثنا(۲) گفت الی آخر الحدیث، منافاتی ندارد به آنکه مراد مسجد مدینه باشد زیرا که ایشان نیز در مسجد مدینه می بودند الّا آنکه قوله تعالی

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۸

۲- م: ندارد.

«من اول یوم» در آیه مذکوره ظاهر در مسجد قباست زیرا که اول مسجدی که عند قدوم مدینه بنا شده اوست مگر آنکه گوییم معنی آیه آن است که هر آینه مسجدی که اساس او بر تقوی است از اول روز تأسیس و نظر به این معنی هر دو مسجد شریف مصداق «لمسجد اسِّسَ عَلَی التقوی»(۱) می افتد و جمع می شود میان احادیثی که به حسب ظاهر مُتعارض اند چه بعضی صریح است در آنکه مراد مسجد مدینه است و بعضی در آنکه مراد مسجد قباست- واللّٰه اعلم- و در صحیحین است که «لا تشدّ الرحال الا الی ثلاثه مساجد، مسجدی والمسجدالحرام والمسجد الاقصی»(۲) یعنی باربسته نمی شود برای زیارت و تبرک جستن الّا به جانب سه مسجد یکی مسجد من دیگری مسجدالحرام دیگر مسجد اقصی و همین مضمون را مسلم به لفظ دیگر و امام احمد و ابن حبّان و طبرانی و بزار(۳) به اندک اختلافی در لفظ حدیث روایت کرده اند و در روایتی نیز آنکه بهترین جایهایی که به سوی او رحلت کنند این مسجد من و بیت العتیق یعنی کعبه است بی ذکر [۳۸- آ] مسجد اقصی و در صحیحین است که یک نماز در این مسجد من بهتر از هزار نماز است در غیر آن از مساجد مگر مسجدالحرام زیرا که من آخر پیغامبرانم و مسجد من آخر مساجد انبیاست- صلوات اللّٰه و سلامه علیهم. پس نظر به این حدیث یک نماز در این مسجد شریف بهتر از هزار نماز باشد در مسجد اقصی زیرا که در استثنا داخل نیست.

چنین استنباط کرده است صاحب قاموس به تعبیّت ابو سلیمان داود شاذلی- رحمهااللّٰه.

و صریح است در این معنی حدیث ارقم- رضی اللّٰه عنه- که گفت آمدم به نزد رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که وداع کنم به داعیه خروج به سوی بیت المقدس. گفت: تو را چه بر این می دارد مگر تجارتی در خاطر داری. گفتم: نی می خواهم که در آنجا نماز گزارم.

گفت که یک نماز در اینجا بهتر از هزار نماز در آنجاست و طبرانی از ثقات روایت کرده که نمازی در بیت المقدس همچو هزار نماز است در سایر مساجد غیر مسجدالحرام و مسجد نبوی به قرینه احادیث گذشته. پس نظر به این حدیث، نمازی در مسجد مدینه بهتر از

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۸.

۲- عامّه و خاصّه در باره این روایت بحث کرده اند. ر. ك به پخش اضافات.

۳- ل: بزاز.

هزار نماز در مساجد دیگر باشد و در استثنا یعنی قوله (۱)- صلی اللّه علیه وآله وسلم- الّا المسجدالحرام گفته که احتمال دارد که نماز در مسجدالحرام مساوی باشد(۲) به نماز در مسجد مدینه و یا مفضول بود و یا افضل. ابن بطال (۳) ترجیح اول کرده و گفته که نقض و زیادت معلوم نمی شود الّا به دلیل و ظاهرش مساوات است و از امام مالك اختیار ثانی مروی است و مؤید قول ثالث آنچه مروی است از ابن زبیر- رضی اللّه عنهما- موقوفاً و مرفوعاً که نمازی در مسجدالحرام بهتر از صد نماز است در مسجد مدینه و ابن حزم گفته که زبیر از عمر روایت کرده به سند روشنتر از آفتاب با وجود عدم مخالفت صحابه- رضی اللّه عنهم- پس همچو اجماع باشد از ایشان [۳۸- ب] طبرانی و بزاز از ابودردا- رضی اللّه عنه- روایت کرده اند که نمازی در مسجدالحرام برابر است به صد هزار نماز و نماز در مسجد من مساوی است به هزار نماز و نمازی در بیت المقدس به پانصد نماز و این روایت موضّح و مبیّن است آن را که مراد تفضیل مسجدالحرام است بر سایر مساجد. لیکن خدشه ای دیگر است که از اینجا معلوم می شود که زیادتی مسجد مدینه از بیت المقدس پانصد درجه است نه هزار، چنان که گذشت، پس دفع این خدشه با حد و جهین است یا می گوییم مفهوم عدد حجت نیست پس این حدیث نفی زیادت نمی کند و یا می گوییم که در صحیحین و غیرهما آمده که نمازی در مسجد مدینه به هزار نماز جایی دیگر است و این زیادتی است که نمی داند مقدار آن را مگر خدای تعالی و در روایت صحیحین مقدم است بر غیرش، و اما دفع آنکه گذشت که نمازی در بیت المقدس به هزار نماز جایی دیگر برابر است، آن است که اول چنان وحی شده بود که فرمود: ثانیاً در مخیر شد به زیادتی همچنان که در دفع تعارض مانند این مواضع گفته اند مذهب شافعیه. چنان که امام نووی گفته، آن است که مضاعفه ثواب شامل فرض و نفل(۴) است به خلاف طحاوی از حنفیه و غیره از مالکیه که تضاعف ثواب مخصوص است بر فرض به دلیل قول رسول- صلی اللّه

۱- ل: بزاز.

۲- م: ندارد.

۳- ل، د: ابن ابطال.

۴- نفل: عبادت مستحبی.

علیه وآله وسلم- افضل نماز مرد آن است که در خانه ای ادا کرده شود مگر نماز فرض و شافعیّه از این حدیث جواب گفته اند که نفل با وجود آنکه در مسجد ثوابش مضاعف است لیکن مفضول است و بسیار است که مفضول را مزیتی می باشد بر فاضل و مزیّت فاضل از حج است از مزیّت مفضول و تضعیف مذکور را مآلش راجع به ثواب است نه آنکه او مجزا باشد از آنچه در ذمت است از قضاها به اجماع علما و نیز این ضعف با قطع نظر است از آنچه حاصل می شود [۳۹- آ] از ثواب جماعت و فضیلت نماز به مسواک و از آنچه موعود است که یک حسنه را ده حسنه جزاست و نیز تضعیف مخصوص نیست به نماز بلکه عام است در جمیع حسنات چنان که در مکه تصریح کرده اند و مخصوص نیست به همان موضعی که مسجد بوده در زمان رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- چنان که امام نووی گفته بلکه عام و شامل است همه بقاع مدینه را و شاهد این است آنچه مروی شده از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که اگر کشیده شود این مسجد تا صنعا مسجد من است و صنعا شهری است از شهرهای یمن و در این مضمون اخبار و آثار کثیره وارد است و شیخ تقی الدّین ابن تیمیه (۱) گفته که کلام متقدمین نیز بر این دلالت می کند و عمرو عثمان هر یک چیزی در مسجد نبوی افزودند هیچ کس بر ایشان انکار نکرد و صف اوّل که مقام امامت ایشان بود در زیادتی مسجد بود و این اعظم دلیل است بر آنکه زیادتی داخل است در اصل نه خارج- واللّٰه اعلم بالصّواب.

امام احمد و طبرانی به رجال ثقات از انس بن مالک روایت نموده اند که کسی که در مسجد من چهل نماز بگزارد و از او نمازی فوت نشود مکتوب می شود برای او براتی از ریا و براتی از عذاب و بری می شود از نفاق. و ابن حبّان در صحیح خود از ابوهریره روایت کرده که از آن زمان که یکی از شما از خانه خود بیرون می شود به سوی مسجد من، پس کسی است که حسنه او مکتوب می شود و کسی است که خطیه او محطوط(۲) می گردد و یحیی از سهل بن سعد- رضی اللّٰه عنه- روایت کرده کسی که داخل می شود به این مسجد

۱- ابن تیمیه: متکلّم و فقیه متصلّب حنبلی ۶۶۱- ۷۲۸ ه. ق با آراء خاصّی که چند قرن بعد سرچشمه پیدایش وهابیّت شد.

۲- محطوط: گم کرده شده.

و حال آنکه او تعلیم خیر می کند و یا تعلیم خیر می دهد به منزله مجاهد فی سبیل اللّه است و کسی که داخل می شود از برای غیر مذکور همچو کسی است که می بیند چیزهایی را که خوشش می آید و دلش را [۳۹- ب] می رباید و حال آنکه آن چیزها از آن غیر اوست و او را از آن هیچ بهره نیست و در این معنی احادیث بسیار وارد است و هم یحیی روایت نموده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که خیال نمی کنم و گمان نمی برم الّا آنکه هر مردی را از شما مسجدی است در خانه خود، گفتند آری یا رسول اللّه گفت: واللّه که اگر در خانه خود نماز می گزارید هر آینه ترک مسجد پیغامبر خود می کنید(۱) و اگر ترک مسجد پیغامبر خود می کنید(۲) هر آینه ترک سنت پیغامبر خود می کنید(۳) و اگر ترک سنّت او می کنید(۴) گمراه می شوید و غیر مذکور در فضل مسجد نبوی احادیث دیگر هست.

فضل روضه و منبر

در صحیحین از عبداللّه بن زید مروی است که ما بین خانه و منبر من روضه ای است از ریاض جنّت و بخاری در روایتی زیاده آورده که منبر من بر حوض من است و نیز در صحیحین است که ما بین قبر و منبر من روضه ای است از ریاض جنّت و در این مضمون احادیث بسیار وارد است در بعضی «مابین قبری و منبری» و در بعضی دیگر «مابین بیتی و منبری» و در بعضی دیگر «ما بین بیتی الی منبری» از مجموع مراد یک چیز است و در معنی هیچ اختلافی نیست زیرا که قبر شریف در خانه آن حضرت است- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و امام احمد به رجال صحیح روایت کرده که منبر من بر ترعه ای است از ترعه های جنت. مراد به ترعه یا در است یا روضه است بر بالای جایی مرتفع یا درجه.

طبرانی روایت کرده که پایه های منبر(۵) من در جنّت است(۶) یعنی ثابت و پای بر جای است در بهشت و از ابوسعید خدری- رضی اللّه عنه- مروی است که رسول- صلی اللّه علیه

۱- ل: می کند.

۲- ل و د: می کند.

۳- ل و د: می کند.

۴- ل و د: می کند.

۵- ل و م: منبر من روایت.

۶- م: ندارد.

وآله وسلم- شنیدم که می گفت و حال آنکه بر بالای منبر ایستاده بود که من در این اوان (۱) بر عُقر(۲) حوض خود ایستاده ام و نیز مروی شده که یکی از طرفین منبر شریف بر عُقر حوض است الآن. پس کسی که سوگند دروغ خورد و نزد منبر می خواسته باشد که حق مرد مسلمانی را به آن سوگند [۴۰- ب]، دروغ قطع کند باید که آماده سازد منزل خود را از آتش. و عقر حوض مفسر شده است از موضعی که آب از آنجا می ریزد به حوض، و نسائی به رجال ثقات روایت کرده که کسی که سوگند دروغ خورد نزد این منبر من و می خواسته باشد که به آز استحلال کند مال مسلمی را، لعنت خدای و ملائکه و جمیع آدمیان بر وی باد و خدای قبول نکند از وی صرف و عدل را یعنی فریضه و نافله را یا توبه و فدیه را. و طبرانی روایت کرده که میان حجره من و مصلّای من روضه ای است از ریاض جنّت و در روایتی میان خانه و مصلای من و در روایتی میان منبر و مصلای من روضه ای است از ریاض جنت.

قولی است که مراد به مصلّا جای نماز کردن آن حضرت است از مسجد نبوی و قولی آنکه مراد مصلّای عید است و مؤید این است آنچه بعضی از روات این حدیث گفته که شنیدم از غیر واحد. یعنی جماعتی کثیره که چون سعد بن وقاص این حدیث را استماع نمود هر دو خانه خود را در مابین مسجد و مصلّا بنا فرمود و نیز مؤید این است آنچه روایت نموده جناح نجار، که بیرون شدم با عایشه دختر سعد بن وقاص به سوی مکه و عایشه گفت که منزل خود را بنا کن گفتم به او که در بلاط بنا کنم. گفت: تمسک کن به بلاط که شنیدم پدر خود را که گفت که شنیدم رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- که می گفت میان این مسجد من و مصلّای من روضه ای است از ریاض جنّت.

صاحب تاریخ گفته:

«بلاط آن امری ممتد است از مسجد تا مصلّا چنان که زیادتی تفصیلش خواهد آمد.»

و گفته که مؤید(۳) آن است که جمیع مسجد نبوی روضه است.

۱- ل: آن.

۲- عُقر: دنباله حوض یا جای آب خوردن ستور از حوض ج: اعقار. کنایه از داخل خانه.

۳- م: این مؤید.

در زواید مسند به رجال صحیح از عبداللَّه بن زید- رضی اللَّه عنه- مروی شده که میان این خانه ها یعنی خانه رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- تا منبر شریف روضه ای است از ریاض جنّت و منبر شریف [۴۰- ب] بر ترعه ای است از ترعه های جنّت.

و صاحب تاریخ می گوید که:

«حاصل و مفاد این حدیث نسبت به منبر شریف آن است که منبر شریف بعینه معاد می شود روز قیامت همچنان که اعاده کرده می شود جمع خلایق و می باشد به جای خود از این مسجد شریف نبوی به ناحیه ای از جنّت نزد عُقر حوض و در این اخبار ترغیب و تحریض مالا کلام است بر عبادت کردن در آن محل شریف و دلالت است بر آنکه آن اعمالی که در آن محل ادا می یابد موجب ورود حوض است و شرب از آن.»

بعضی دیگر گفته اند که منبری که در دنیا بود بعینه فردای قیامت بر حوض خواهد بود. این منبر شریف (۱) است.

ابن نجار بر این قول اعتماد نموده و ابن عساکر گفته که این اظهر است و اکثر مردم بر اینند و بعضی دیگر گفته اند که مراد آن است که فردای قیامت خدای تعالی یک منبری خواهد آفرید.

امّا آنچه در باب روضه شریفه وارد شده:

امام مالک- رحمهاللَّه- بر ظاهرش حمل نموده و گفته که او روضه ای است از ریاض جنّت که منقول می شود به سوی جنّت و مثل سایر زمینها نیست که فانی شود و جماعتی از علما موافقت کرده اند به امام مالک و قولی آنکه معنی آن است که عبادت در آنجا مؤدی است به جنّت با آنکه او همچو روضه ای است از جنّت در نزول رحمت و حصول سعادت به ملازمت عبادت در آن محل، خصوصاً در عهد حضرت رسالت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و تأیید این می کند آنکه مُقرّر شده است در شرع که اخبار به برکت بقاع و اماکن مُتبرّکه را فایده نیست غیر از آنکه تعمیر آن کرده شود به طاعات. لیکن بر ضمیر منیر پوشیده نیست که بر این تقدیر هیچ اختصاصی نیست حکم مذکور را به آن بقعه شریفه زیرا که عبادت در

۱- ل و د: این منبر شریف است ندارد.

هر جا که واقع شود موجب دُخول جنّت می شود چنان که «من قال لا اله الا اللّه دخل الجنه» و غیره.

از احادیثی که در فضایل اعمال وارد شده غیر مقید به موطنی مخصوص و محلّی معیّن این احادیث شریفه مسوق شده از برای بیان مزید شرف (۱) آن بقعه بر غیرش از اماکن. پس او [۴۱- آ] الآن از جنّت است همچو حجرالاسود و باز روضه ای خواهد شد از جنّت و مُستوجب روضه ای خواهد شد عاملش از جنّت و در اینجا شبهی است به حضرت خلیل- علیه الصلوه والسلام- در آنکه او مخصوص شد به حجر جنّت و فرزند بزرگوارش اختصاص یافت به انعام روضه ای از جنّت و از برای آنکه حدیث شریف را بر ظاهرش حمل کرده اند استدلال کرده اند بر افضلیّت مدینه به ضمیمه حدیث «لقاب قوس احدکم فی الجنه خیر من الدّنیا و مافیها(۲).»

حدود روضه شریف: روضه شریفه یا مُسامت(۳) حایط حجره منیفه است از جهت قبله و شمال و لا یزال کوتاه می شود در جهت عرض تا منبر شریف و مُنتهی می شود بر آن قریب به هیئت مثلث و مسامت مستولی است و بر این تقدیر داخل می شود و بعضی مواضعی که مسامت شمال حجره شریفه است اگر چه مسامت منبر نیست و آنچه مسامت طرف قبلی منبر است اگر چه مسامت حجره شریفه نباشد زیرا که منبر اندکی در جهت قبله متقدم است از محاذات(۴) دیوار قبلی حجره شریفه پس مجموع بر هیئت مربع می شود چنان که رواق مصلای شریف و در رواق ما بعد آن که مسقف مقدم مسجد شریف بوده در زمان آن سرور- صلی اللّه علیه وآله وسلم- عبارت از مجموع روضه می شود. لکن بر تقدیر احتمال اول آن مقداری از منبر که از محل اصلی پیشتر شده و مصلّای شریف به تمام یا مقدم او خارج روضه شریفه می شود زیرا که نه محاذی منبر است و نه مقابل حجره شریفه

۱- م: شریف.

۲- وفاء الوفاء: ج ۲، ص ۴۳۳. اشاره به قاب قوسین سوره نجم، آیه ۹.

۳- مُسامِت: مقابل، رو به رو.

۴- محاذات: رو به رو.

و این احتمـال مردود است به جهت خروج مصـلّای شـریف که محل سـجود جبهه (۱) مبارک است و هیـچ کس قائل نشـده به خروج چیزی از مصلّای شریف از روضه منیف.

ذرع ما بین قبر شـریف و منبر منیف پنجاه و چهار گز و سُدس است. ظاهراً که این مبنی است بر ادخال جدار حجره شـریفه که عرضش پنجاه ذراع و سُدس است و بعضی گفته اند که پنجاه و سه گز و یک شبر(۲) است- واللّٰه اعلم.

۱- ل: جبه.

۲- شبر: وجب.

باب سوم

اشاره

در اخبار سُکّان مدینه از قدیم تا زمان [۴۱- ب] حلول قدوم شریف رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم.

این باب مشتمل است بر سه فصل:

فصل اول

در سکّان مدینه بعد از توفان نوح- علیه الصلوات والسلام- و سکنای یهود و بعد از آن انصار اخیار و بیان نسب ایشان و کیفیّت غلبه ایشان بر یهود و آنچه اتفاق افتاده با تُبع(۱) کلبی از ابن عباس اسناد نموده که مردم در وقت خروج از سفینه به طرف بابل نزول نمودند و در آن زمان هشتاد تن بودند پس مُسما شد آن موضع به سوق ثمانین و بعد از آن مکث کردند در آن محل تا که بسیار شدند و نمرود ملک ایشان گشت (۲) و چون کافر شدند اختلاف زبان در میان ایشان پیدا شد پس مُتفرق شد زبان ایشان به هفتاد و دو زبان و حق- سبحانه- از این میان تفهیم زبان عربی کرد به عمالیق و طسم پسران لاوذ(۳) بن سام و عاد و عبیل پسران عوص بن ارم بن سام و ثمود(۴) و جدیس پسران جاثق (۵) بن ارم بن سام و قنطور بن عابر بن شالخ بن ارفخشد بن سام پس عبیل و یثرب بن عبیل به زمین یثرب نزول کردند و بعد از آن مُخرج شدند از آنجا و به جُحفه نزول کردند پس سیلی آمد در آنجا ایشان را اجحاف کرد یعنی اخذ کرد و رمی نمود و لهذا مُسمّا شد آن زمین به جحفه و قولی آنکه اول کسی که ساکن زمین مدینه شد یثرب بن قائنه(۶) بن مهلاییل بن ارْم بن عبیل بن عوص بن ارم بن سام بن نوح- علیه السلام- بود و قولی آنکه اول کسی

۱- تُبع: ج تابع. پیروان.

۲- ل: کشت.

۳- م: لود.

۴- م: ثموده.

۵- م: خالق.

۶- م: قاینه، ل: فاینه.

که در زمین مـدینه عمارت خانه و حصن نمود و زراعت کرد و نهال نشانید عمالیق پسـران عملاق بن ارفخشد بن سام بودند و ایشان گرفتنـد ما بین(۱) بحرین و عمـان و حجـاز را تـا شام ومصـر واز ایشان است جبابره وفراعنه وملک ایشان درملک حجاز ارقم بود و در مدینه بنوهف (۲) و بنو مطرویل و در مکه مشرّفه (۳) جرهم و در یمامه قنطور وطسم و جُدیس(۴).

از زید بن اسلم مروی است که کفتاری را با بچّه های او دیده اند که در سوراخ [۴۲- آ] چشم مردی خانه کرده بود و نیز از او مروی است که چهارصد سال می گذشت و جنازه ای در میان ایشان مسموع نمی شد.

ابوالمنذر از دو مرد ثقه روایت کرده است که گفته اند:

«بر رسـیده اسـت کـه موسـی- علیه السـلام- در آن هنگـام که حـج نمـود جمـاعتی از بنی اسـرائیل بـا او حـج کردنـد در وقت بازگشت به مدینه با سکینه رسیدند، موضع مدینه را دیدند به صفت بلد پیغامبری که صفت او را در تورات می یافتند به عنوان آنکه از خاتم الانبیاست- صـلی اللَّه علیه وآله وسلم- پس طایفه ای از ایشان به عهد و پیمان در آنجا نزول کردند در سوق بنی قینقاع بعـد از آن به ایشان جماعتی از عرب پیوست و ملحق شـد و ایشان کسـی بودند که در مدینه ساکن شده بودند و این نیز مذکور است که قومی از عمالقه پیش از ایشان ساکن شده بوده اند.»

ابن شبّه(۵) به سـندی که بد نیست روایت کرده از جابر- رضـی اللَّه عنه- مرفوعاً که موسـی و هارون- علیهما السّـلام- به حج اقبال نمودنـد و چون به مدینه مرور فرمودند از یهود ترسـیده پنهان شدند و به احد بیرون رفتند، هارون را- علیه السّـلام- موت دریـافت، پس موسـی- علیه السّـلام- برای او قـبر و لحـد کنـد و گفت: ای برادر تو می میری. پس هـارون برخـاست و به لحد خویش درآمد و آنگاه روح پاکش مقبوض گشت. پس موسـی- علیه السـلام- بر وی خاک پاشـید و دفن نمود. این قصه دالّ است بر بودن یهود در مدینه

۱- م: ما.

۲- ل: بنواهف.

۳- ل: ندارد.

۴- هر سه نسخه: جدسین.

۵- ل: ابن شیبه.

در زمـان موسـی- علیه السّـلام- [است] و خواهـد آمـد در اسـمای بقـاع، ذکر وجود قـبری به حمـا که مکتوب است بر وی «انا رسول، رسول اللّه سـلیمان بن داوود- علیهماالسـلام- الی اهـل یـثرب» و در روایـتی «رسول رسول اللّه عیسـی بن مریم الی اهل قری عرینه». و ابن زباله از پیران اهل مـدینه روایت کرده که گفته انـد که ساکن مـدینه در زمان گذشـته صـعل (۱) و فالج(۲) بودنـد، داوود- علیه السـلام- ایشان را غزا کرد واز ایشان صدهزار دختراسـیر گرفت [۴۲- ب] و گفته انـد که خـدای تعالی بر ایشان کرم را مسلط ساخت تا هلاک شدند و قبور ایشان این است که در کوه و دشت است به ناحیه جُرف.

زنی از ایشـان بـاقی مانـده بود معروف به زهره که ساکن مـدینه بود از مردی کرایه کرد که به جایی بیرون رود، چون نزدیک رسـید که سوار شود کرم او را فرو گرفت پس بـا او گفتنـد که ما می بینیم که کرم تو را فرو می گیرد گفت به همین کرم قوم من هلاک شدند و بعد از آن گفت که «ربّ جسَدٍ مصون و مال مدفون بین زهره و رانون» و بعد از آن کرم آن زن را کشت.

گفته انـد: قومی بودنـد که ایشـان را بنوهف و بنومطر و بنوالازرق می گفتنـد در ما بین مخیض تا غراب الصَّایله تا قصّاصبن تا طرف احد پس این آثار ایشان است در آنجا و از عروه بن الزبیر مروی است که عمالیق منتشر شده بودند در بلاد و ساکن شده بودند در مکّه و مدینه و جمیع حجاز، پس اسـتکبار کردند و از حد تجاوز نمودند و در آن هنگام که خدای تعالی موسـی را- علیه السلام- بر فرعون لعین نصرت داد و شام را پاکوب لشکر او گردانید و مفسدان آن دیار را هلاک ساخت، لشکری از بنی اسـرائیل به سوی مـدینه تعیین فرمود و امر نمود که هیـچ بالغی را زنـده نگذارنـد. پس لشـکر بنی اسـرائیل به مـدینه رسـیدند و خـدای تعـالی ایشـان را نصـرت داد و ایشـان آن قوم مُتمرد را هلاـک ساختنـد و پسر ملک ایشان ارقم را که به غایت صاحب جمال بود اسـیر کردند و گفتند که او را زنده نگاه می داریم تا به موسـی- علیه السّـلام- برسیم ببینیم (۳) که رأی شریفش در حق او چیست؟

۱- صعل: باریک گردن و کوچک سر.

۲- فالج: از فَلَجْ.

۳- م: ندارد.

پس او را گرفته متوجه خدمت حضرت موسی شدند و آن حضرت پیش از قدوم ایشان به جوار حق- سبحانه تعالی- واصل شده بود. چون ایشان نزدیک رسیدند مردم به ایشان تلقی نمودند و احوال ایشان پرسیدند و ایشان احوال خود را بیان نمودند. پس بنی اسرائیل گفتند که شما معصیت کرده اید که خلاف پیغمبر خود نموده اید [۴۳- آ] و به میان ما نیایید و به شهر ما ندارید و گفتند اگر چه از این بلاد ممنوع شدید اما آن بلدی که از آنجا برآمده اید هیچ جایی بهتر از آن نیست و در آن زمان حجاز اشرف بلاد و اطهر آن بود از حیثیّت آب و علف(۱).

پس از این قصّه معلوم شد که اول سکنای یهود این بود بعد از عمالیق و جمیع یهود در زهره ساکن بودند میان حرّه و سافله در پهلوی قفّ و اموال ایشان در سافله بود و جمهور ایشان در یثرب نزول کرده بودند در مجتمع سیلها در پهلوی زغابه و از محمد بن کعب قرظی مروی است که قریظه و برادران ایشان بنی هدل و عمرو پسران صریح و نضیر بن النحام بن الخزرج بن الصریح از ذریت هارون- علیه السّلام- بیرون آمده اند در مذینب(۲) و در مهزور نزول کرده اند.

از ابوهریره مروی است که گفته است که به من رسیده که در آن هنگام که بنی اسرائیل را رسید آنچه رسید از بخت النصر متفرق شدند و ایشان حال آنکه در تورات و صف و نِعَت محمد را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- می یافتند و می دانستند آن را که ظُهور شریف او در دیهی از دیه های عرینه که خرماستان باشد خواهد بود چون از شام بیرون شدند در میان شام و یمن به هر دیهی که می رسیدند ملاحظه می کردند و نظر می نمودند که وصف و نعت یثرب را دارد یا نی تا نزول کنند در آنجا به امید لقای شریف و دریافت مجلس منیف حضرت سیّدالمرسلین- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- تا آنکه نزول کردند جماعتی از فرزندان هارون نبی- علیه السلام- که حاملان تورات بودند به یثرب. پس بعد از آن ایشان به رحمت حق واصل شدند و به محمّد- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- ایمان

۱- ل: ندارد.

۲- م: مذینت.

داشـتند که او خواهد مبعوث شد و فرزندان خود را ترغیب و تحریض می نمودند به اتباع آن حضـرت- صـلی اللّه علیه و آله و سلم- پس دریافت از ذریّت ایشان محمّـد را- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- طایفه ای و کافر شدند [۴۳- ب] و حال آنکه می دانسـتند و می شـناختند آن حضـرت را- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- و این کُفر ایشان از برای حسـد شوم ایشان بود بر انصار اخیار- رضی اللّه عنهم- که چرا پیش از ما به شرف اسلام مُشرف شدند.

مجمل اخبار انصار اخیار آنکه اصل ایشان که اوس و خزرج است بعـد از یهود به مـدینه آمدند و در آنجا مُتفرق شدند در بالا و پایان مدینه و بعضـی از ایشان در قرای یهود با یهود ساکن شدند و بعضـی دیگر تنها در جایی علی حده مُتوطن شدند، لیکن ریاست و سـروری، یهود را بود و اوس و خزرج مـدتی در آنجا بودنـد و از یهود عهـد و پیمان خواسـتند که به سـبب آن ایمن شوند از شر غیر و مُدّت مدید حال ایشان بر این منوال بود تا که قوت و شوکت و اموال و املاک ایشان بسیار شد پس قریظه و نضیر که یهود بودند رسیدند و قطع عهد و پیمان خود کردند و ملک یهود فطیون (۱) را که بکارت دختران اوس و خزرج اولًا او ازاله می کرد و آن گـاه به شوهرانشـان می گـذاشت. شخصـی مالـک نـام ازایشـان که خواهر خود را به شوهر داده بود این دنائت را نمی خواست پنهانی به صورت زنی درآمـد و کشت او را و بعـد از آن به میان قوم خود درآمـد و ایشان به ملک شام که از قوم ایشان بود کسـی فرسـتادند و از تغلّب و تسـلّط یهود شـکایت کردند و او ابوجبیله نام شخصـی را به جمع کثیر به سر یهود فرسـتاد و ایشـان آمدنـد و اکـابر یهود را قتل کردنـد و بعـد از آن عزت و شوکت از آن اوس و خزرج شـد و قولی آنکه مالک مـذکور نزد تُبّع اخیر که اسـمش کرب بن حسّان بن اسـعد الحمیری است رفت برای شـکایت چون به او رسـید و عرض حال خود کرد او سوگنـد خورد که به هیـچ زنی نزدیک نشود و خوشـبویی اسـتعمال نکند و شـراب نخورد تا به مدینه نیاید و یهود را اذلال (۲) نکنـد. پس به مدینه آمد و به احد نزول نمود و یهود را پیش خود طلبید و از ایشان سـیصد [۴۴- آ] تن را به عذاب کشت و اراده تخریب مدینه

۱- در نسخه: فطیوزْ، اساس متن عربی ج ۱ ص ۱۶۴ و معجم البلدان ج ۵ ص ۱۰۱ تصحیح شد.

۲- ل: ازاله.

کرد. شخصی از یهود که دویست و پنجاه سال عمر یافته بود پیش آمد و گفت: ای ملک کار تو بزرگتر از آن است که به اندک چیز غضب بر تو راه یابد و به درستی که تو نمی توانی که مدینه را خراب سازی زیرا که او محل هجرت پیغامبری است از نسل اسماعیل- علیه السلام- که از کعبه خواهد برآمد پس تبع ترک آن داعیه نموده آن یهودی را با یهود دیگر گرفته به جانب مکه آمد و خانه کعبه را جامه نو پوشانید و به آن دو یهودی به جانب یمن رجوع نمود و به دین ایشان درآمد.

در خبر است که خانه ابو ایّوب انصاری- رضی اللَّه عنه- که ذکرش خواهد آمد بنای تبع اول است که نامش تبان (۱) أسعد بن کلکیکرب است و گفته اند که او به مدینه مرور کرد و به او چهار صد کس از علما همراه بودند و علما با همدیگر عهد کردند که از مدینه بیرون نشوند. تبع سبب آن از ایشان پرسید، ایشان گفتند که ما در کتاب خود می یابیم که این محل هجرت پیغمبری است که نام شریفش محمّد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- است پس ما در آنجا اقامت می کنیم به امید آنکه آن حضرت را دریابیم. پس تبع برای هر یک از ایشان خانه ای بنا کرد و هر یک را جاریه ای به زنی داد و مال بسیار به ایشان بخشید و نامه ای که مُتضمّن اسلام او بود نوشت و پیش ایشان گذاشت و ختم نمود و فرمود که اگر پیغامبر را دریابند یا فرزندان ایشان دریابند نامه را به آن حضرت رسانند و از آن نامه است این دو بیت:

شهدت علی احمد انّه رسول من اللَّه باری النَّسَم

فلو مدَّ عمری الی عمره لکنت وزیراً له وابن عم

و خانه ای برای آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بنا کرد که هر گاه به مدینه قدوم شریف ارزانی دارند در آن خانه نزول فرمایند. گفته اند که خانه ابوایّوب همان خانه است و ابو ایّوب- رضی اللَّه- از فرزند همان عالم است که نامه نزد او بود و انصار فرزندان علمای دیگرند و گفته اند که نامه نزد ابو ایّوب بود و در وقت قدوم به نظر شریف [۴۴- ب] آن حضرت رسید.

۱- م: بیان، ل: تبان بن سعد.

فصل دوم

در بیان منازل اوس و خزرج و جنگهای مابین آنان(۱)

گفته اند که اوس و خزرج مدت مدید در غایت موافقت و اتحاد بودند آخر در میان ایشان خلاف شد و منازعت و مشاجرت ایشان منجر به حروب و قتال بسیار گشت آخر جنگهای ایشان حرب یوم البُعاث (۲) است که قبل از هجرت به پنج سال وقوع یافته بنا بر قول اصّح و در این جنگ غیر ابن ابیّ جمیع سرداران اوس و خزرج کشته شدند و این سبب هدایت ایشان شد و لهذا، عایشه گفته است که روز بعاث روزی است که خدای تعالی مقدمه فتح و نصرت رسول خود کرده به دخول انصار در زمره مسلمین.

اهل سیر گفته اند که سیّد اوس و خزرج در روز قدوم حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- ابن ابیّ، بود و قبل از آن و بعد از آن این دو قبیله در تبعیت یک کس هرگز جمع نشده بودند و مردی دیگر از اوس اعنی، ابوعامر(۳) فاسق که ترهب (۴) نموده (۵) و منتظر قدوم شریف می بود هر دو به شرف و ریاست (۶) اغترار(۷) نموده به شقاوت ابدی درمانده ساکن وادی ضلال شدند.

۱- در ترجمه ندارد، از متن عربی گرفته شد. ص ۱۵۱.

۲- یوم بُعاث: روز جنگ اوس و خزرج.

۳- ابو عامر پدر حنظله، غسیل الملائکه است، عربی، ص ۱۵۸.

۴- ترهب: وعده بد کردن و ترسانیدن.

۵- م: کرده.

۶- ل و م: دیاست.

۷- اغترار: فریفته گردیدن. م: اعتزار.

فصل سوم

(۱) در بیان تکریم و تشریف حق- سبحانه و تعالی- اوس و خزرج را به متابعت و مبایعت حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در عقبه اولی و ثانیه و شمّه ای از احوال هجرت آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از مکه به مدینه و نزول نمودن آن حضرت به قبا.

چون حق- سبحانه و تعالی- اراده اظهار دین رسول خود کرد، رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در موسمی که (۲) نفری از انصار را ملاقات کرد بیرون آمد و نفس شریفش را به قبایل عرب عرض نمود چنان که عادت مُبارکش بود در هر موسم حج ناگاه در نزد عقبه، رهطی (۳) و(۴) از خزرج را ملاقات نمود و به ایشان گفت که آیا شما از موالی یهودید؟

گفتند آری! پس ایشان را به اسلام دعوت کرد چون ایشان از دیار یهود بودند و هر گاه که میان ایشان و یهود جنگ می شد، یهود می گفتند که هر آینه زود باشد که نبیّ ما مبعوث شود [۴۵- آ] و ما به همراهی او با شما مقاتله کنیم همچو عاد و ارم. چون رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به ایشان سخن کرد بعضی از ایشان به بعضی دیگر گفتند که این همان نبیّ است که یهود؛ شما را از او می ترسانیدند پس باید که یهود به شما پیش دستی نکنند به دریافت صحبت شریفش. پس ایشان اجابت دعوت کردند و گفتند که ما ترک قوم خود کردیم بنابر آنکه هیچ قومی نیست که عداوت و شرارت در میان ایشان باشد چنان که در میان قوم ما. اگر خدای تعالی قوم ما را به برکت مجتمع سازد هیچ مردی

۱- در متن، فصل دوم.

۲- م: ندارد.

۳- رهط: مردان از سه یا هفت تا ده و یا کم از ده و یا از سه تا چهل بودن زنان.

۴- ل: عقبه منا رهطی.

عزیزتر از تو نخواهد بود و رجوع نمودند به مدینه چون به خانه های خود آمدند هیچ خانه ای نماند از خانه های ایشان الّا آنکه در آنجا ذکر شریف آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- بود و این جماعت شش کس و در قولی هفت کس بودند. و در قولی دو کس از اوس بود و چون سال دوم شد در موسم حج دوازده تن از ایشان آمدند شش اول و شش دیگر هم از خزرج، پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به ایشان بیعت فرموده، مصعب بن عمیر را با ایشان همراه کرد(۱) تا تعلیم دینِ اسلام (۲) کند و قولی آنکه بعد از رفتن ایشان به مدینه به طلب ایشان مصعب و ابن ام مکتوم را فرستاد و مُصْعَب امامت می کرد و قرآن تعلیم می کرد به ایشان و او اوّل کسی است که به «مقری» مُسمّا شده و چون به مدینه آمدند به خانه اسعد بن زراره که از آن شش تن اول است نزول نمودند و مسلمانان نزد ایشان جمع شدند.

چون سعد بن معاذ و اسید بن حُضیر که هر دو سید بنی عبد(۳) الاشهل بودند این قصه را شنیدند، سعد به اسید گفت: روان شو به سوی این دو مردی که آمده اند ضُعفای ما را سُفها سازند و زجر و نهی کن ایشان را پیش (۴) از آنکه به دار ما آیند اسید حربه خود را به دست گرفته روان شد چون اسعد، اسید را دید [۴۵- ب] به معصب گفت که سید قوم خود است این که به تو می آید، راستی را در حضور او بگوی. اسید آمد و بر سر ایشان ایستاده شد و دشنام می داد و می گفت که شما را چه چیز به اینجا آورده که ضُعفای ما را سفاهت می آموزید، دور شوید از اینجا اگر شما را به جان خود بایستی هست. مصعب به او گفت: آیا نمی نشینی تا بشنوی که چه می گوییم. اگر راضی شوی به آنچه می گوییم قبول کن و اگر گفته ما را مکروه داری مکروه را از خود دور کن، مصعب گفت: واللّه که پیش از آنکه سخن کند در روی او نور اسلام را مُشاهده نمودیم، پس اسید گفت: «ما احسن هذا و اجمله» یعنی چه خوب و زیبا سخن گفتی، بعد از آن پرسید که چه کار می کنید هر گاه که به این دین

۱- م: ساخت.

۲- ل: دین و اسلام.

۳- م: ندارد.

۴- د: کن پیش ایشان.

خواهید که درآیید، مُصعب و ابن ام مکتوم گفتند که غسل کن و پاک شو و جامه پاک بپوش بعد از آن گواهی حق بده و بعد از آن نماز بگزار. پس اسید فرموده ایشان را به جای آورد و بعد از آن گفت که در پس من مردی است که اگر او تبعیت شما بکند هیچ کس از قوم او نخواهد تخلف کرد از او، و من او را زود به شما می فرستم چون به سوی سعد بن معاذ برگشت دید که او و قوم او در مجتمع (۱) خود نشسته اند چون سعد در روی اسید نظر کرد، سوگند خورد که اسید می آید اما آن روی که به آن رفته بود تغییر کرده و دیگر شده. چون اسید رسید، سعد گفت که چه کردی. اسید گفت: به آن دو مرد سخن کردم واللّٰه که چیزی بدی در ایشان ندیدم و ایشان را نهی کردم، گفتند هر چه تو را خوش می آید چنان سازیم و در این اثنا اسید به سعد گفت که شنیدم که بنی حارثه بیرون آمده اند که اسعد بن زراره را بکشند بنابر آنکه به قتل او که پسر خاله توست بر تو تحقیر کنند. سعد چون این سخن را شنید از روی غضب به سوی ایشان مُبادرت [۴۶- آ] نمود چون مُصعب و ابن مکتوم را فارغ البال و مطمئن القلب دید دانست که اسید چه خواسته. پس بر سر ایشان ایستاد و دشنام چند داد و گفت ای ابوامامه اگر میان من و تو قرابت نمی بود می دیدی آیا چیزی را که ما مکروه می داریم به دار ما می آری و در این زمان اسعد به مصعب گفت که واللّٰه که آمد سیّد جماعتی که در پس اویند، اگر او به تو تبعیت کند هیچ کس تخلف نمی کند پس مصعب (۲) گفت: آیا نمی نشینی تا استماع کنی اگر راضی شوی چیزی را و رغبت نمایی در وی قبول کن و اگر مکروه داری چیزی را ما آن چیز را از تو دور کنیم. سعد گفت: انصاف دادی. پس مصعب عرض اسلام کرد و بر وی قرآن خواند و گفتند که واللّٰه که پیش از آنکه سخن کند در روی او اشراق و بهجت اسلام را مشاهده نمودیم، سعد گفت چه می کنید هر گاه که اراده اسلام کنید چنان که در قصه اسید مذکور شد تقریر نمودند و سعد به جای آورد و بعد از آن سعد و اسید قصد مجتمع قوم خود کردند. چون قوم سعد را دیدند سوگند خوردند که سعد به روی دیگر است نه آن رویی است که به آن رفته بود. چون سعد به

۱- م: مجمع.

۲- ل: معصب.

ایشان رسید در سر ایشان ایستاده شد و گفت: ای بنی عبدالاشهل مرا چگونه می دانید در میان خود گفتند: تو را سیّد خود می دانیم و افضل خود از روی رأی و عقل، و امین خود می دانیم از جهت نقابت. سعد گفت: پس دانسته باشید که حرام است بر من که سخن کنم به مرد و زن شما تا آنکه آن زمان که ایمان آرید به خدای و رسول او. گفتند واللّٰه که هنوز شب نیامده بود به مرد و زن بنی عبدالاشهل الّا آنکه مسلم و مسلمه بوده. پس مصعب- رضی اللّٰه عنه- به سوی اسعد رجوع نموده نزد او اقامت فرمود و مردم را به اسلام دعوت می نمود تا که هیچ خانه ای از خانه های انصار نماند که به شرف اسلام نرسیده باشد الّا، دار بنی امیّه بن زید و خطمه(۱) و وائل [۴۶- ب] و واقف از اوس به سبب آنکه قائد ایشان شاعری بود که او را بسیار اطاعت می کردند و او ایشان را از این باز می داشت تا که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- هجرت نمود و بعد از گذشتن غزوه بدر و احد و خندق همه به شرف اسلام رسیدند و طبرانی از عروه در قصه اسلام بنی عبد الاشهل، روایت کرده که بعد از اسلام بنی عبدالاشهل، بنی النجار بر اسعد بن زراره اشتداد نمودند و مصعب را اخراج کردند، پس مصعب به سوی سعد بن معاذ انتقال نمود و لا یزال به دعوت و هدایت مشغول بود تا آن زمان که کم خانه ای از خانه های انصار ماند که در آنجا جماعتی مسلمانان (۲) نبوده باشند و عمر بن جموح نیز مسلمان شد و بتهای خود را شکستند و بعد از آن مسلمانان عزیزترین اهل مدینه بودند.

ابن اسحاق گفته بعد از آن مصعب با جمعی از انصار که به شرف اسلام مُشرّف شده بودند در قافله حج مُشرکان قوم انصار که به عزیمت حج متوجه مکه شدند تا به لقای مبارک حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مُشرّف شده به سعادت بیعت مستسعد کردند چون به مکه رسیدند به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- میعاد نمودند که در میان ایام تشریف در عقبه به آن حضرت جمع شوند- مراد از عقبه آن شعبی است که در یسار کسی است که به منی متوجه است پیش از جهت مکه از رسیدن به عقبه کعب

۱- ل و م: حطمه.

۲- م: ندارد.

بن مالک گفته که چون شب میعاد رسید در میان قوم خود اندک خواب کردیم و حال آنکه حال خود را از ایشان پوشیده می داشتیم و چون ثلث شب گذشت از رحال خود بیرون شدیم از برای میعاد و راه پنهانی پیش گرفتیم تا که مجتمع شدیم نزد شعبی که نزدیک عقبه است هفتاد و سه مرد و دو زن با ما همراه بود. ام عماره بنت کعب و اسماء بنت عمرو بن عدی و در روایتی از اوس یازده کس و از بنی الحارث بن الخزرج شصت و دو تن و چهار تن [۴۷- آ] از خلفای خزرج و بر این تقریر عدد از هفتاد، سه زیاده می شود اگر توفیق کنیم بین الرّواتین خلفای خزرج را در عدد شصت و دوی خزرج، ادخال کنیم و علی حده آن چهار حساب بکنیم- واللّه اعلم- و بعد از این رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- با عمّ بزرگوار خود عباس نزد ایشان آمد و عباس تکلم نمود و فرمود که محمد نزد ما چنان است که می دانید و به تحقیق که ما او را منع کردیم از آنکه به میان شما رود و او ابا کرد و نمی خواهد الّا جانب شما را، پس اگر شما می دانید که به او وفا خواهید کرد و اعدا و مخالفان او را از تعرض و ایذای او منع خواهید فرمود شما دانید و او و الّا از این زمان احوال خود را ملاحظه نمایید و گرد این کار مگردید. ایشان به عباس گفتند که هر چه گفتی شنیدیم، یا رسول اللّه تو سخن کن برای خود و برای پروردگار خود هر چه دوست می داری عهد و پیمان گیر.

پس رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- ایشان را به خدای تعالی دعوت کرد و قرآن بر ایشان خواند و ترغیب نمود ایشان را به اسلام و بعد از آن فرمود که بیعت می کنم به شما به شرط آنکه دفع کنید و منع کنید از من آن چیزی را که دفع و منع می کنید از زنان و از فرزندان خود. براء بن معرور، دست مبارک آن حضرت را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- گرفت و گفت: آری یا رسول اللّه منع می کنیم از تو آن چیزی را که منع می کنیم از ذریّه خود و ابوالهیثم بن تیهان(۱) گفت یا رسول اللّه میان ما و یهود عهد و پیمان است و ما آن را خواهیم نقض کرد اما تو را خدای تعالی وقتی که نصرت دهد و دین تو را ظاهر گرداند ما را خواهی گذاشت و به قوم خود رجوع نمود. آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- تبسم

۱- م: یتهان.

نموده فرمود که بلکه خون شما خون من است و منزل شما منزل من و من از آن شمایم و شما از آن من. جنگ می کنم با کسی که با شما جنگ می کند و آشتی می کنم با کسی که با شما آشتی می کند. امام احمد و حاکم روایت نموده اند که(۱) عبداللّٰه بن رواحه [۴۷- ب] گفت که یا رسول اللّٰه برای پروردگار خود و برای خود آنچه می خواهی شرط(۲) بکن. گفت شرط می کنم برای پروردگار خود آنکه او را بپرستید و به او چیزی را شریک نسازید و برای خود شرط می کنم که از من منع کنید آن چیزی را که منع می کنید از نفسهای خود. گفتند:

اگر ما آنچه فرمودی بکنیم جزای ما چه خواهد بود. گفت: جزای شما جنّت. گفتند: سودای ما سود کرد هرگز این بیع را اقاله و استقاله نکنیم. پس نازل شد آیه کریمه:

«انَّ اللّٰه اشْتَری مِنَ المُؤمِنینَ انْفُسَهُمْ وَ امْوالَهُمْ بِانَّ لَهُمْ الْجَنَه(۳)»

یعنی: «خدای تعالی خرید از مومنان نفسها و مالهای ایشان را به جنّت.»

و رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به ایشان گفت که از میان خود برای من، دوازده تن را بیرون کنید برای نقابت قوم خود تا مهتر و سردار باشند. پس ایشان نه تن از خزرج و سه تن از اوس تعیین کردند.

در روایتی آنکه رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بانقبای نجبا فرمود: شما کفیل قوم خودید همچون کفالت حواریین عیسی بن مریم را ایشان گفتند آری. از عباده بن الصامت مروی است که ناگاه در این اثنا شیطان لعین فریاد برآورد که ای اهل منازل به تحقیق که اجتماع نمودند برای حرب شما. رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- گفت هر آینه در فزع(۴) سازم تو را ای دشمن خدای و به انصار اشارت فرمود که به جانب منازل خود روند.

کعب گفته که پس برگشتیم به سوی خوابگاه خود و چون صباح شد اجله قریش به منازل ما آمدند و گفتند ای معشر خزرج، به ما رسید که شما آمده اید که صاحب ما را از

۱- ل: که ندارد.

۲- ل: ندارد.

۳- سوره توبه، آیه ۱۱۱.

۴- فزع: هر چیز هولناك، و هر آنچه مردم از آن بترسند.

میان ما بیرون برید و بیعت کنید به وی از برای محاربه ما، واللَّه که در میان عرب هیچ قبیله را مکروه نمی داریم که میان ما و ایشان آتش حرب افروخته شود چنان که شما را و جنگ شما ابغض امور است نزد ما. چون سخن قریش را مُشرکان قوم(۱) ما شنیدند پیش رفتند و سوگند خوردند که از این چیزها که شما [۴۸- آ] می گویید هیچ چیز واقع نیست و ما نمی دانیم و راست گفتند که نمی دانستند و انصار اخیار- رضی اللَّه عنهم- با رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- گفتند یا رسول اللَّه با ما به در نمی روی. آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که مأمور نشده ام به خروج. و اصحاب خود را اذن داد که به مدینه هجرت نمایند و خود به انتظار اذن خروج اقامت نمود و جماعتی از میان دو عقبه به مدینه توجه نمودند یکی از آنها ابن ام مکتوم(۲) است و گفته اند اول کسی که به مدینه مهاجرت کرد ابو سلمه مخزومی(۳) بود شوهر ام سلمه- رضی اللَّه عنهما- و بعد از عقبه متوالی شد خروج اصحاب به سوی مدینه پرسکینه و از این جمله است عمر و برادر او زید و طلحه و صهیب و حمزه و زید بن حارثه و عبدالرحمان بن عوف و زبیر و عثمان بن عفان و گفته اند غیر علی- علیه السلام- و ابوبکر به آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- کسی نماند.

چون قریش این حالت را مشاهده کردند از بیرون شدن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در حذر شدند و در دارالندوه اجتماع نمودند و شیطان لعین به صورت پیری نجدی به میان ایشان آمد و قول ابوجهل را تصویب نمود و قصه آن بود که در آن مجمع میان قوم اختلاف شد در آنکه در حق رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- چه کار کنند.

ابوالبختری گفت که رای من آن است که او را در خانه ای حبس کنید غیر یک سوراخی که از آنجا به او آب و نان می داده باشید هیچ منفذی در آنجا نگذارید و او در آنجا باشد تا آن زمان که او بمیرد. شیطان گفت چه بد رأیی است این رای، فردا قوم او خواهند آمد و به جنگ او را از دست شما خلاص خواهند کرد. پس هشام بن عمرو گفت رای من آن است که او را بر شتری سوار سازید و از شهر خود به در کنید ضرری به شما نخواهد کرد آنچه او

۱- م: قوم ندارد.

۲- م: ابن مکتوم.

۳- همان ابو سلمه بن عبدالأسد مخزومی است.

می کنـد. باز شـیطان گفت چه بـد رأیی است این رای، خواهـد رفت [۴۸- ب] و قوم دیگر را افسـاد کرده به سـر شـما خواهد آورد و با(۱) شما مقاتله خواهد(۲) کرد. پس ابوجهل گفت رای من آن است که از هر بطنی یک جوان خردسال را بگیریـد و شمشـیری به دست او دهیـد و جوانان جمع شـده همه به یک بار حمله نموده به یک ضـربه او را هلاک سازنـد که خون او در قبایل متفرّق می شود و بنی هاشم به حرب جمیع قریش قادر نیسـتند، پس اگر خون بها می طلبند خون بها بدهیم. شیطان گفت راست می گوید این جوان، پس به این رای اتفاق نموده مُتفرّق شدند.

جبرئیل- علیه السـلام- نزد رسول- صـلی اللّٰه علیهما و آله و سـلم- آمـد و خبر به ایشان رسانید و به هجرت امر فرمود پس آن حضـرت- صـلی اللّٰه علیه و آله و سلم- علی را- علیه السلام(۳)- در جامه خواب خود خوابانیـده به همراهی ابوبکر به عزیمت هجرت به سـوی غـار ثور بیرون رفت. این قصّه به این خصوص از تفسـیر قاضـی منقول شـد. و چون علی- علیه السـلام- را در جامه خواب خود امر کرد که خواب کنـد خود به نزد ابوبکر آمـد و گفت که به خروج امر شـد و حال آنکه ابوبکر نفسـش را برای رفـاقت و صـحبت شـریف آن حضـرت- صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلم- آمـاده سـاخته بـود و دو راحله مهیّا سـاخته، چون حضرت رسالت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از هجرت خبر داد از آن حضرت التماس مصاحبت نموده یکی از دو راحله را به ایشان عرض نمود و ایشان فرمودنـد که راحله را به بهایش قبول کردم. پس آن حضـرت- صـلی اللّٰه علیه و آله و سـلم- راحله قصوی(۴) را و در روایـتی راحله جـدعا(۵) را اختیار فرمودنـد و گفته انـد که قیمت راحله هشتصـد(۶) درهم بـود و ابوبکر به سوی عبـداللّٰه بن اریقـط، که از بنی کنـانه بود و راه را خوب می دانست رفت و او را برای راهبری اجاره نمود، میعاد فرمود که بعد ازسه روز به غار ثور بیاید. بعد از آن رسول- صلی اللّٰه [۴۹-

---

۱- ل و م: به.

۲- ل و م: ندارد.

۳- م و ل: کرم اللّٰه وجهه.

۴- قصوی: شتر ماده ای که کنار گوشش آن بریده باشد.

۵- جدعا: شتری که بریدگی بینی، گوش و غیر آن دارد.

۶- ل: هفتصد.

آ] علیه وآله وسلم- به جانب منزل خود رجوع فرمودند، دید که علی- علیه السلام- آمده و قریش دَرْ دَرِ خانه جمع شده اند و ابوجهل به آن پنج تن که برای قتل آن حضرت مُقرّر شده بودند می گوید که تا همه جمع نشوند نکشید. رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- مشتی خاك بر روی شوم ایشان پاشید که چشمهای ایشان را پوشید بعد از آن به منزل ابوبکر آمد. پس هر دو از آنجا به غار ثور آمدند و مردی بعید از مشرکان به نزدیک ایشان آمد و گفت که انتظار چه می برید؟ گفتند می خواهیم که صبح شود تا محمد را بکشیم.

گفت: خدای شما را قبیح و بد گرداند که ندیدید که خاك بر شما پاشید و از میان شما بیرون رفت. ابوجهل گفت این که به بُرد خود درهم پیچیده، افتاده است و سخن می گوید نه اوست. چون صباح شد علی- کرم اللّه وجهه و علیه السلام- از فراش مبارك برخاست.

چون ابوجهل دید گفت: راست گفته بوده است آن مخبر، پس قریش جمعیت نمودند و راه ها را گرفتند و وعده کردند که هر که آن حضرت را بیاورد مال دهند و چشم ایشان خیره شد، ندانستند که چه کنند به در غار گذشتند و دیدند که عنکبوت بر در او خانه کرده، بعد از سه روز آن شخص به هر دو راحله به میعاد آمد و این واقعه بعد از عقبه به دو ماه و ده روز و چیزی بود و خروج آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در روز دوشنبه غره ربیع الاول بود و در قولی پنجشنبه بود و عامر بن فهیره به هر دوی ایشان خدمت می کرد در راه و به پس ابوبکر سوار می شد. پس راه پایان مکه را گرفتند تا که به راه ساحل بحر از پایان عُسفان توجه نمود در قُدَید به خیام امّ معبد خزاعیّه نزول(۱) فرمودند و روز شنبه در قدید قصّه سراقه روی نمود و قریش چندین روز هیچ نمی دانستند که ایشان به کدام جانب [۴۹- ب] توجّه نموده اند، روزی آوازی شنیدند از کوه ابوقبیس که این بیت را انشاد می کرد:

فَان یَسْلم السعد أن یصبح محمدمن الأمن لایخشی خلاف المخالف

یعنی اگر سعد بن معاذ و سعد بن عباده مسلمان شوند محمد- صلی اللّه علیه وآله وسلم- چنان خواهد شد که از خلاف هیچ مخالفی نترسد.

۱- م: ندارد.

از این آواز قریش دانستند که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به جانب مدینه توجه فرموده. چون بر مدینه مُشرّف شدند، ابو بُریده اسلمی با هفتاد کس از قوم خود به ایشان آمد. رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- پرسیدند که چه کسی؟ گفت:

بریده، ایشان به ابوبکر التفات نموده گفتند که «بَرَد امْرُنا و صَلَحَ» یعنی کار ما خوش شد و صلاح یافت. بعد از آن بُریده پرسیدند که از کدام قبیله و قومی گفت: از اسلم. باز به ابوبکر گفتند که سلامت یافتیم بعد از آن باز پرسیدند که از کدام جماعتی گفت: از بنی سهم. به بریده گفتند سهم یعنی نصیب و حصّه تو بیرون شد پس بریده- رضی اللّه عنه- به رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- گفت که یا رسول اللّه به مدینه باید که بی علم (۱) نه درآیی و در حال دستار خود را گشاد و بر سر نیزه بسته پیش پیش رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- درآمد و گفت یا رسول اللّه به خانه که خواهیم نزول نمود. ایشان فرمودند که ناقه من مأمور است یعنی- واللّه اعلم- به هر کجا که مأمور شده آنجا خواهد نزول نمود.

گفته اند که زبیر بن العوام با جماعتی که به تجارت به شام رفته بود در راه با ایشان ملاقات نمود به رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و ابوبکر جامه های سفید پوشانید، چنان که در صحیح آمده و قولی آنکه طلحه بود- واللّه اعلم. چون مسلمانان خبر بیرون شدن آن حضرت را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از مکّه شنیدند هر صباح از مدینه به جانب حرّه می برآمدند و انتظار می کشیدند تا آن زمان(۲) که حرارت آفتاب ایشان را [۵۰- آ] به خانه های خود باز می گردانید.

روزی بعد از آنکه به جانب خانه ها بازگشته بودند یهودیی برای حاجتی بر بالای بلندی برآمده در آن جانب نظر(۳) می کرد، ناگاه رسول را- صلی اللّه علیه و آله و سلم- با اصحاب ایشان به جامه های سفید دید، بی اختیار به آواز بلند فریاد برآورد یا «بنی قیله»! یعنی. انصار! جدّ شما که انتظار آن می کشیدید آمد. یعنی حظّ شما رسید، پس مسلمانان دست به سلاح خود برده متوجّه استقبال آن حضرت شدند و در پشت حرّه ملاقات نمودند،

۱- ل: علمی.

۲- ل: وقت.

۳- م: حاجت خود.

پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به همراهی ایشان به جانب دست راست خود میل فرمودند که به همراهی ایشان در قبا در میان بنی عمرو بن عوف به خانه کلثوم بن هدم نزول نمودند و قولی آنکه قدوم آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در شب بود. لیکن اکثر برآنند که در روز بود. و در آن زمان مردم رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نمی شناختند و تمیز نمی کردند از ابوبکر تا آن زمان که آفتاب بر ایشان تافت و ابوبکر برخاسته بر سر مبارك آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سایه انداخت به ردای خود و چون به خانه کلثوم تشریف نمودند کلثوم غلامی داشت نجیح نام، او را ندا کرد گفت: یا نجیح. آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به ابوبکر التفات نموده فرمودند که نجاح یافتی و نجاح یافتیم و فرمودند که برای ما رطب بیار، پس کلثوم خوشه خرما که پاره ای منصّف و پاره ای زُهو(۱) بود آورد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- پرسید که این چیست؟ گفت که عذقی (۲) است از امّ جردان. پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- گفت: «اللهم بارك فی امّ جردان» و اکثر برآنند که روز نزول ایشان دوشنبه بود و بعضی دیگر بر سبیل شذوذ گفته اند که جمعه بود بعد از گذشتن دوازده شب از ربیع الاول.

از ابن عباس مروی است که در بنی عمرو سه شب اقامت نمودند و مکان نزول خود را مسجد ساختند بعد از آن بنی عمرو بنا کردند و همان [۵۰- ب] مسجد است که اساس او برتقوی است.

بُخاری از عروه روایت کرده که اقامت ایشان در بنی عمر و ده روز و چیزی بود و در قولی بیست و دو روز و در قولی چهارده شب. صاحب تاریخ قول اخیر را گفته که به قول اولی است از غیرش و حضرت (۳) علی- کرم اللَّه وجهه و علیه السلام- بعد از آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- سه روز اقامت نموده و ودایع مردم را به ایشان رد نموده مُتوجّه مدینه شده در قبا به آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- مُلحق شده در خانه کلثوم بن هدم نزول فرمود و گفته که چون میان اوس و خزرج عداوت بود خزرج

۱- زُهو: غوره خرمای زرد و سرخ.

۲- عَذق: شاخه های خرما.

۳- ل: ندارد.

می ترسیدند که مبادا که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به میان اوس درآید و اوس نیز این خوف را داشتند و اسعد بن زراره به سبب آنکه شخصی را در روز بُعاث کشته بود، در آن روزهای اوّل نتوانست به صُحبت شریف رسید تا که آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- پرسیدند که اسعد بن زراره کجاست. سعد بن خیثمه و مُبشر و رفاعه گفتند که او از ما کسی را کشته بود یعنی، از برای این حاضر نشده تا شبی اسعد بن زراره میان شام و خفتن روی خود را پوشیده به خدمت آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- رسید و شب در خدمت ایشان بود چون صباح شد رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به سعد بن خیثمه و مُبشر و رفاعه فرمود که اسعد را در جوار خود گیرید. ایشان گفتند که یا رسول اللّه تو در جوار خود گیر که جوار در جوار توست. ایشان فرمود که باید که بعضی از شما او را در جوار خود گیرد، سعد بن خیثمه گفت: او در جوار من است و به خانه اسعد رفت و اسعد را گرفته دست به دست و دوش به دوش تا بنی عمرو آورد و بعد از آن اوس گفتند که یا رسول اللّه ما همه جار اوییم و بعد از آن اسعد نزد آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بی اندیشه آمد و رفت می کرد و تأسیس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- مسجد قبا را در باب خامس خواهد مذکور شد.

فصل چهارم

اشاره

(۱) در قدوم آن حضرت [۵۱- آ]- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به درون مدینه و ساکن شدن در خانه ابو ایّوب انصاری و چیزی از اخبار که در سنین هجرت سمت وقوع و صورت صدور یافته.

در خبر است که بعد از آنکه مدتی در میان بنی عمرو بن عوف اقامت نمودند به سوی بنی النجار کس فرستادند و ایشان شمشیرهای خود را بسته به خدمت حضرت شدند و در روایتی آنکه آمدند و به رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و ابوبکر سلام کردند و گفتند سوار شوید که ایمن و مُطاع الامرید. چون ایشان جانب مدینه مُتوجّه شدند بنی عمرو گفتند تو را مگر از ما ملال شد، یا داری می خواهی از دار ما بهتر؟ ایشان گفتند که من مأمور شده ام به قریه ای که قریه ها را می خورد- و معنی این در صدر کتاب در اسمای مدینه مذکور شد- بگذارید ناقه مرا که او مأمور است. در همین سخن بودند که وقت جمعه رسید در میان بنی سالم، پس در بطن الوادی اقامت نماز جمعه نمودند و از آنجا متوجّه مدینه شدند و در روایتی آنکه مسلمانان در رکاب مبارک بعضی سوار و بعضی پیاده یمین ویسار پیش و پس می رفتند پس انصار اخیار پیش راه را گرفتند و به هیچ خانه ای نمی رسیدند الّا آنکه اهل آن خانه می گفتند که بیایید به سوی عزّ و بزرگی و آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- می گفت خیر است و دعا در شأن او می کرد و می فرمود که ناقه من مأمور است راه او را بگذارید تا به بنی سالم مرور فرمود.

۱- م و ل: فصل سوّم.

عتبان بن مالك و نوفل بن عبـداللّٰه بن مالك بن (۱) عجلان برخاسته مهار شتر را گرفتند و گفتند(۲) كه يا رسول اللّٰه در ميان ما نزول فرماى كه عَدَد و عُدّه(۳) كثير در ميـان ماست و ما صاحب حلقه ايم و ما اصـحابَ فضا و باغها و دَرَكيم، يا رسول اللّٰه وقتهـا بوده كه مردى خائف به اين شـهر درآمـده و در خانه ما امان يافته و آن حضـرت- صـلى اللّٰه عليه وآله وسـلم- تبسّم مى فرمود و مى گفت كه نـاقه مرا بگذاريـد كه او(۴) مأمور است [۵۱- ب] و عبـاده بن الصامت و عبّاس بن الصامت بن نضـله نيز برخاسـته التمـاس نزول كردنـد و ايشان نيز همان جواب شـنيدند تا آنكه ركاب مبارك به مسـجد بنى سالم كه در وادى اسـت رسـيدند، آنجا نماز جمعه گزاردنـد و آن حضـرت- صـلى اللّٰه عليه و آله و سـلم- خطبه خوانـد و بعد از آن به جانب يمين راه ميل كرده به بنى حُبلى آمدند و مى خواستند(۵) كه به نزد عبداللّٰه بن ابىّ نزول فرمايد چون او آن حضرت را ديد و حال آنكه احْتِباء(۶) كرده نشسته بود گفت:

برو به نزد يك مردمى كه تو را طلب كرده آوردند و به ميان ايشان فرود آى. سـعد بن عباده گفت بايد كه در دل شريف خود از اين بى دولت چيزى نيابى، كه بر ما آمده اى.

پس به بنى ساعده(۷) مرور فرموده سعد بن عباده و منذر بن عمرو و ابودُجانه گفتند اينجا بيا يا رسول اللّٰه كه محل عزّ و ثروت و مكان جلادت و قوت است و اين است جاى حلقه. آن حضـرت- صـلى اللّٰه عليه و آله و سـلم- باركَ اللّٰه گفتند و فرمود كه اى ابا ثابت راه

۱- م: ندارد.

۲- م: ندارد.

۳- عُدّه: شمار و شماره ل: عُدد. و جمعيت.

۴- د: ندارد.

۵- ل: مى خواست.

۶- احتباء: دست را گرد زانو حلقه كرده نشستن.

۷- م: مساعده.

ناقه را بگذار که او مأمور است چون از آنجا گذشت سعد بن ربیع و عبداللّٰه بن رواحه و بشیر بن سعد از بنی الحارث بن الخزرج پیش شده التماس نمودند که به نزول قدوم شریف منزل ایشان را مُشرف سازد، ایشان همان جواب که به همه گفته بودند به ایشان گفتند و بارک اللّٰه گفتند و بعد از آن ازبنی بیاضه، زیاد بن لبید و فروه بن عمرو التماس و ترغیب نمودند و عرض قوّت و کثرت عدد کردند و جواب مذکور شنیدند بعد از آن به بنی عدی بن النجار گذشت و حال آنکه ایشان اخوان آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- بودند(۱).

پس از ایشان ابو سلیط و صرمه بن ابی انیس با قوم خود برخاستند و گفتند یا رسول اللّٰه از ما تجاوز مفرمای که ما اخوان توایيم در میان ما قوت و عدد بسیار است و هیچ کس از ما به تو اولی (۲) تر نیست به جهت قرابتی که به تو داریم گفت راه ناقه [۵۲- آ] را بگذارید که مأمور است و در قولی آنکه اول جماعتی از انصار که پیش راه گرفتند و التماس نزول کردند بنی بیاضه بودند و بعد از آن بنی سالم و بعد از آن میل به جانب ابن ابی واقع شده بود و بعد از آن مرور بر بنی عدی بن النجار تا آنکه مُنتهی بر بنی مالك بن النجار شد و غیر این نیز گفته اند. الحاصل آنکه بعد از همه بر در خانه ابو ایّوب ناقه خواب کرد.

در روایتی آنکه چون به محله ابو ایّوب رسید ناقه خوابید و مردم در تلاش شدند که در آن محلّه به خانه که فرود آیند. ابو ایّوب بار ناقه را برداشت و به خانه خود درآورد، پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود: «المرءُ مع رَحلِه» یعنی مرد با بار خود می باشد و به خانه او درآمدند و در روایتی آنکه ناقه به در خانه ابو ایّوب خواب کرد و قوم در تلاش شدند. رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود که ناقه را بگذارید پس ناقه از آنجا برخاست و به موضع منبر شریف خوابید و آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرود آمدند و ابو ایّوب آمد که خانه من نزدیکترین خانه هاست به اینجا، اذن فرمای تا بار تو را به خانه خود برم. پس نقل کرد و ناقه را در در خانه خود خوابانید و در روایتی آنکه چون به موضع مسجد رسید ناقه خواب کرد و آن حضرت سوار بود بر وی. پس آن حضرت را آن حالتی که در وقت وحی دست می داد دریافت، پس بی آنکه زجر کنند ناقه از آنجا برخاست و اندك راهی رفت و باز به همان جای التفات نموده عود کرد و در آنجا خوابید.

پس آن حالت از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- مُترفع شد. پس امر فرمود که بار را فرود آرند و در روایتی آنکه چون ناقه بر در خانه ابوایّوب خواب نمود، جوار(۳) و(۴)

۱- ل: ندارد.

۲- ل: الی.

۳- جوار: ج: جاریه: کنیز.

۴- م: و ل: ذاهان.

بنی النجار بیرون شده دفهای خود را زده به این بیت ترنم می نمودند:

نحن جوار من بنی النجاریا حَبَّذا مُحمّدٌ من جار

پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- فرمود که آیا مرا(۱) دوست می دارید [۵۲- ب]؟ گفتند: بلی دوست می داریم تو را. آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که من هم شما را دوست می دارم و سه بار تکرار نمود و مروی شده که دختران بر بامها برآمده می گفتند:

طلع البدر علینامن ثنیّات الوداع

وجب الشکر علیناما دعی لّلهِ داع

ایها المبعوث فیناجئت بالامر المطاع

(۲) بچّگان (۳) خرد از غایت فرح می گفتند که رسول خدای آمد رسول خدای آمد. و نیز مروی شده که در آن روز قدوم، حبشیان به حراب(۴) بازی و فرح می نمودند به قدوم شریف.

ابن ماجه روایت کرده که روزی که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به مدینه دُخول فرمود همه چیز از جمال با کمال او روشن شد و در آن روزی که از این عالم رخت بر بست از مُوت او همه عالم تاریک شد.

از ابوایّوب- رضی اللّه عنه- مروی شده است که گفت که چون رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- منزل مرا به حلول ذات شریف مُشرّف گردانید، در خانه پایین (۵) ساکن شد من و مادر ایوب در بالا خانه بودیم، گفتم پدر و مادر من فدای تو باد به درستی که مکروه

طلع البدر علینا من ثنیات الوداع وجب الشکر علینا ما دعی اللّه داعی

ایها المرسل حقا جئت بالامر المطاع جئت تمشی هینا یا مرحبا یا خیر داع

۱- م: ندارد.

۲- در نسخه ل به صورت زیر نوشته شده است:

۳- ت و ل: خردیکان.

۴- حراب: ج: حربه، آلت جنگ و چوب دستی، و تازیانه و نیزه زنی.

۵- م و د ل: پایان.

می دارم و سخت عظیم می شمارم این را که من بالای خانه باشم و تو در پایین (۱) من باشی پس تو بالا بیای(۲) تا من در زیر پای تو باشم (۳) آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود: ای ابوایوب بر من و بر کسی که نزد(۴) من می آید رفق کن یعنی پایین انسب است برای ما. پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- در پایین می بود و ما در(۵) بالا می بودیم تا روزی که خم آب در بالاخانه شکست من و ام ایوب به قطیفه ای که آن را می پوشیدیم و غیر آن پوشیدنی نداشتیم آب خم را به آن خشک می ساختیم از ترس آنکه مبادا ازاین آب به سر حضرت قطره ای بچکد(۶) وایذا کند وقولی آنکه ابوایوب- رضی اللَّه عنه- لایزال تضرّع و زاری می کرد تا آن زمان که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بالا برآمدند و او در شیب ایشان می بود و گفته اند که [۵۳- آ] اقامت آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در خانه ابو ایوب هفت ماه بود و کمتر و بیشتر نیز روایت کرده اند و خانه ابو ایوب را مغیره بن عبدالرّحمان بن الحارث خریده و تصدق نموده و بعد از آن او را ملك مظفر شهاب الدین غازی پسر مالك عادل سیف الدّین ابو بکر بن ایّوب بن شادی خریده و مدرسه ای ساخته از برای مذاهب اربعه و در ایوان قائمه(۷) و(۸) غربی او خزینه خُردی(۹) است که در آنجا محرابی است که می گویند که تبرّك (۱۰) ناقه آن حضرت است- صلی اللَّه

۱- م و د ل: پایان.

۲- م و د: بپای، ل، برای.

۳- م: باشیم.

۴- م: بر.

۵- م: ندارد.

۶- م: ندارد.

۷- ل و د: قاعه.

۸- قائمه: ستون.

۹- م و ل و د: خورد.

۱۰- ل و م: مبرک.

علیه وآله وسلم.

صاحب تاریخ گفته: او امروز مشهور است به مدرسه شهابیه و اوقاف بسیار در ولایت خود در دمشق به او تعیین فرمود و در مدینه نیز نخیلی که معروف است به ملیکی وقف اوست، لیکن به تصرّف ناظران وقف حال او و سایر اوقاف عجیب است و زید بن حارثه و ابورافع به جهت فاطمه زهرا- علیها سلام- و ام کلثوم دختران آن حضرت و سوده حرم محترم او- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و امّ ایمن زن زید بن حارثه و پسر او اسامه فرستاد چون باز آمدند در خانه حارثه بن النعمان فرود آوردند و عبداللَّه بن ابی بکر نیز به عیال او از مکه همراه ایشان به جانب مدینه بیرون شد.

اما بعضی امور که در سنین هجرت صورت وقوع یافته:

در سنه اولی:

غیر آنچه مذکور شد یکی آن است که نامه ای نوشت میان مُهاجرین و انصار و عهد کرد در آن نامه به یهود و به ایشان صلح نمود و تقریر کرد ایشان را بر دین ایشان به شرطی چند که بعضی ضرر ایشان بود و بعضی دیگر فایده.

دیگر موآخات(۱) نمودن به میان مهاجرین و انصار یعنی میان هر دو کس از مهاجرین و انصار عهد برادری بست.

دیگر به برکت آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- میان اوس و خزرج که عداوت قدیم بود التیام و اتّحاد مالا کلام حاصل شد.

دیگر بنای مسجد شریف است چنان که خواهد مذکور [۵۳- ب] شد.

دیگر زیاده شدن دو رکعت نماز حضری بنا بر قولی.

دیگر بیماری اصحاب به تب و انتقال تب از مدینه به دعای آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- چنان که در فضل مدینه مذکور شد.

دیگر عقد نمودن(۲) لواء(۳) از برای عبیده بن الحارث ابن عم آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و امیر ساختن او بر شصت کس از مهاجرین و آن اوّل عَلَمی بود که در اسلام بر پای شد و تیر انداختن سعد بن وقاص در آن میان و آن تیر اول تیری بود که در اسلام از شصت مسلمانان برجسته و این گروه مبارزان به ابوسفیان بن حرب در قولی به عکرمه بن ابی جهل که صد کس از مشرکین همراه او بودند در بطن رابغ ملاقات نمودند و

۱- موآخات: برادری و برادر گرفتگی و اخوت و دوستی صمیمی.

۲- د: ندارد.

٣- د: كوا.

قولی آنکه این واقعه در سنه ثانیه بود.

دیگر عقد کردن لواء برای حمزه عمّ النبی- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و امیر کردن او بر سی نفر از مهاجرین و در قولی بر بعضی انصار نیز تا تعرض نمایند بر قافله قریش بعضی این را بر اول تقدیم کرده اند و گفته که لوای حمزه- رضی اللَّه عنه- بر لوای عبیده بن الحارث مقدم بود.

دیگر بنا نمودن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- با عایشه یعنی زفاف نمودن.

دیگر عقد لواء برای سعد بن وقاص به بیست تن از مسلمانان برای قافله قریش.

دیگر عداوت احبار یهود به آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به جهت اسلام عبداللَّه بن سلام در اول قدوم آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- از جمله آنها یکی حُیَیُّ بن اخطب و ابورافع اعور و کعب بن اشرف و عبداللَّه بن صوریا(۱) و الزبیر بن باطا و لبید بن اعصم است و بعضی از ایشان از روی نفاق در زمره مسلمانان درآمده اند.

دیگر خواب دیدن عبداللَّه بن زید اذان را و حال آنکه پیش از آن ندای نماز «الصَلوهُ جامعه (۲)» بود و در قولی آنکه این قصّه در سنه ثانیه بود.

سنه ثانیه: یکی از وقایع این سال [۵۴- آ] تزویج فاطمه زهرا است- سلام اللَّه علیها- به علی- علیه السلام- و حال آنکه عمر شریف هر یک از ایشان پانزده سال بود و در قولی هیجده.

دیگر غزا(۳) نمودن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به نفس نفیس خود و توجّه نمودن او به سوی ابْواء(۴) که در شش فرسنگی ودّان است و آن غزوه را غزوه ابواء و غزوه ودّان نیز گویند.

دیگر غزا نمودن آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- با دویست نفر ناحیه رضوی

۱- م: صور.

۲- م و ل: جماعت.

۳- د: غزاه.

۴- ابواء محلّ رابغ فعلی و محل دفن مادر پیامبر اکرم نیز هست. ر. ك: عربی، ص ۱۷۶

را به قصد تجّار(۱) قریش و این مسماست به غزوه بواط.

دیگر غارت نمودن کُرز(۲) بن جابرالفُهْری چهار پایان مدینه را و بیرون شدن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به جماعتی از مُهاجرین از پی او تا بدر و خلاص شدن او.

دیگر فرستادن عبداللّه بن جَحْش به لشکری که در شهر الحرام، عمرو بن الحضرمی را کُشتند و شتران را از نخله(۳) و(۴) که یک شبانه روزه راه است از مکّه، راندند و آن اوّل غنیمتی بود که مسلمانان گرفتند.

دیگر بیرون شدن به قصد تعرض قافله قریش به عشیره و خلاص شدن ایشان و صلح نمودن به بنی مُدلج (۵) و خلفای ایشان.

دیگر نزول فرضیت روزه رمضان و شعبان.

دیگر غزوه بدر(۶) است در رمضان. حقّ- سبحانه- به آن غزوه، اعزاز دین اسلام نمود و در آن غزوه، انصار در رکاب مبارک بودند و پیش از آن به همراهی ایشان از مدینه بیرون نشده بودند.

دیگر خطبه نمودن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- قبل از فطر به دو روز و تعلیم کردن صدقه فطر.

دیگر فرضیّت زکات اموال و در قولی در سنه ثالثه بوده و قولی در رابعه و در قولی قبل از هجرت.

دیگر غزای بنی قینقاع است که یکی از سه طایفه یهودند و بنی قینقاع بعد از آنکه صلح نموده بودند به قتل یکی از مسلمانان نقض عهد کردند و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- ایشان را مُحاصره کرد و حق- سبحانه و تعالی- در دل ایشان رُعبی و ترسی

۱- م: بجار.

۲- د: کرد. ل: کرر.

۳- م: نحله.

۴- نخله: مکانی است در راه طائف. ر. ک: عربی، ص ۱۷۶.

۵- ل: فدیح.

۶- ل: ندارد.

انداخت که قلعه را دادند که هر چه رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- خواهد آن کند پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- [۵۴- ب] می خواست که ایشان را قتل کند، عبداللّٰه بن ابیّ از ایشان درخواست نمود که خلفای او بودند و آن حضرت به او بخشید و ایشان را از مدینه به سوی اذرعات(۱) و(۲) اخراج نمود و از جمله چیزهایی که از ایشان گرفت یکی زره سغدیّه (۳) است، که می گویند که داوود- علیه السّلام- آن را پوشیده، جالوت را کشته.

دیگر غزوه سویق است در ذیقعده (۴).

دیگر گزاردن نماز عید است.

دیگر قربانی کردن اوست- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به گوسفندی.

دیگر بنا کردن امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- به فاطمه زهرا- سلام اللّٰه عنهما.

دیگر وفات رقیّه بنت رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

سنه ثالثه:

در این سال آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- فرمود: «من لکعب بن الاشرف؟» یعنی که کیست که او را بکشد؟ مجمل قصّه او آنکه او شاعری [کعب بن اشرف] بود از احبار یهود. بعد از بدر مسلمانان را هجو کرده به سوی مکّه رفت و قریش را بر حرب مسلمانان تحریض کرد، پس آن حضرت- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- این سخن را در حق او فرمود و مُحمّد بن مسلمه با نفری چند رفته او را به قتل رسانید.

دیگر غزوه کدر است که قرقره الکدر نیز گویند.

دیگر غزوه انمار است، ابوحاتم غزوه ذات الرّقاع و غزوه نخل را ذکر نکرده بنابر اتحاد آن دو غزوه به مذکور.

دیگر سریه قَرْدَه است که امیر ایشان زید بن حارثه بود- رضی اللّٰه عنه- که در قرده

۱- اذرعات: مکانی است در احد. ر. ك: عربی، ص ۱۷۷.

۲- م و د: ادرعا.

۳- ل: سعدیه.

۴- د و ل: ذوالقعده.

که آبی است درنجد با ابوسفیان (۱) بن حرب که نقره بسیارداشت، ملاقات نموده آن را از او گرفت.

دیگر غزوه احد است در شوال و قولی آنکه در سنه رابعه است.

دیگر تزوّج حَفْصَه دختر عمر است در شعبان بنا بر قول اصّح.

دیگر تزوج زینب بنت خِزیمه در رمضان.

دیگر ولادت حسن بن علی است- علیه السلام- در منتصف رمضان، دیگر حامله شدن مادر او- علیها سلام- به حسین بن علی است- علیهماالسلام [۵۵- آ].

دیگر تزوج عثمان است به ام کلثوم بنت رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

دیگر حرمت خمر است و در قولی در رابعه و در قولی در سنه ثمان بوده.

سنه رابعه:

در محرم این سال در بئر مَعُونه قتل قرّاء صورت پذیرفت.

دیگر در صفر این سال غزوه رجیع در بلاد هذیل روی نمود(۲) و ابن اسحاق این غزوه را در سنه ثالثه ذکر کرده.

دیگر غزوه بنی النضیر است که در این سال واقع شده و زهری این غزوه را در سنه ثالثه پیش از احُد ذکر کرده.

دیگر [ولادت حسین بن علی- علیه السلام- است](۳) دیگر بدر(۴) موعد(۵) است.

دیگر تزوج امّ سلمه است وقولی آنکه در سنه ثالثه و قولی آنکه در خامسه بوده است.

سنه خامسه:

از وقایع این سال یکی آزادی سلمان فارسی است از بندگی.

۱- م و د: بوسفیان.

۲- م: داد.

۳- ر. ك: وفاء، ص ۲۹۹.

۴- م: غزوه بدر.

۵- غزوه بدر موعد غزوه بدر سوّم است، ر. ك: وفاء، ص ۲۹۹.

دیگر خسوف قمر در جمادی الآخر و نماز خسوف گزاردن آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- با مسلمانان.

دیگر قدوم بلال بن الحارث المزنی است و این اول وافدی(۱) است از مسلمانان به مدینه.

دیگر غزوه مریسیع (۲) است در شعبان، دیگر نزول آیه تیمم است به سبب احتباس(۳) عایشه در آن غزوه و اشبه آن است که غزوه مُریسیع و غزوه بنی المُصْطلق یکی بوده باشد- واللّه اعلم.

دیگر بعد از این غزوه، قصّه خندق است بنا بر اصح اقوال و قولی آنکه در سنه رابعه بوده.

دیگر بعد از این قصّه غزوه بنی قریظه است و این اوّل فی ء(۴) است که به هر مسلمی دو سهم رسید و اخراج خُمس نموده شد و آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- از برای خود ریحانه بنت عمرو بن خنافه(۵) را از ایشان برگزید.

دیگر بعد از این غزوه موت سعد بن معاذ است- رضی اللّه عنه- به سبب تیری که در خندق به او رسیده بود.

دیگر سریه عبداللّه بن انیس است.

دیگر اسلام خالد بن الولید و عمرو بن العاص است.

دیگر تزوج زینب بنت جحش است. [۵۵- ب] و در قولی آنکه در ثالثه بوده.

سنه سادسه:

در اول این سال ثمامه بن اثال را اسیر آوردند.

۱- وافد: از وفد: گروه، به نمایندگی آمدی.

۲- م: مریسع.

۳- احتباس: گرفتاری، مترجم آن را به جای واژه عِقد که در متن عربی آمده است، به سبب عقد عایشه آورده است ج ۱، ص ۳۰۰.

۴- فی ء: غنیمت.

۵- م: طاهره.

دیگر از وقایع این سال انکساف آفتاب است.

دیگر حکم ظهار(۱) است.

دیگر قتل نمودن مُشرکان است سریه محمد بن مُسلمه را به حیثیتی که غیر او هیچ کس خلاص نشد.

دیگر سریه امیرالمؤمنین علی است- علیه السلام- به صد کس به سوی فدک.

دیگر سریه عبدالرحمان بن عوف به دومهالجندل.

دیگر قحط و تنگی معاش مردم و استسقا نمودن آن حضرت است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و آمدن باران.

دیگر سریه زید بن حارثه است به وادی القری.

دیگر قصّه حدیبیّه.

دیگر غارت نمودن عُیَیْنه(۲) بن حِصن الفرارز(۳) است اشتران آن حضرت را که در غابه می چریدند و قصه ابن الاکوع به ایشان.

دیگر قصه عُرنیین است که دستها و پایهای ایشان را بُریدند و چشمهای ایشان را کنده خُودهای ایشان را آویختند.

دیگر غزوه بنی المصطلق است که در وقت رُجوع از آن به مُریسیع مرور واقع شد و آنجا قصه افکْ روی نمود و اشبه آن است که در غزوه مریسیع که مذکور شد افک واقع شده باشد.

دیگر تزوج آن حضرت است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- جویریه مصطلقیه را و آزاد کردن مردم جمیع اسیران را به این سبب.

دیگر فرضیّت حجّ است بنا بر قول اصّح و قولی آنکه قبل از هجرت بوده و قولی آنکه در سنه خامسه و قولی سنه ثامنه و قولی تاسعه.

۱- د: طهار.

۲- م: عینه.

۳- ل و م: الفراری.

سنه سابعه:

در این سال واقع شد کتابت آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- به ملوک و پادشاهان آن زمان و ارسال رسولان به ایشان و از آن جمله است قصه هِرَقْل و ابوسفیان.

دیگر غزوه خیبر است و اصطفاء(۱) نمودن صفیه بنت حُیَی از غنیمت و اعتاق و تزوج او.

دیگر آمدن ماریه قبطیه است و دلدل بر سبیل هدیّه.

دیگر زهر دادن زینب بنت الحارث است آن حضرت را- صلی اللّه [۵۶- آ] علیه وآله وسلم.

دیگر قدوم امّ حبیبه بنت ابی سفیان است- رضی اللّه عنها- و تزوج نمودن آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- او را.

دیگر عُمره قضیّه است.

دیگر تزوج میمونه بنت الحارث هلالیه است.

سنه ثامنه:

از وقایع این سال یکی غزوه موته است.

دیگر قصه فتح مکه معظّمه- زادهما اللّه شرفا.

دیگر غزوه هوازن.

دیگر غزوه طائف.

دیگر ولادت ابراهیم بن رسول اللّه- صلی اللّه علیه و آله و سلم- از ماریه قبطیه.

دیگر وفات زینب دختر رسول اللّه است- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

سنه تاسعه:

در این سال است هجرت و عُزلت نمودن آن سرور- صلی اللّه علیه و آله و سلم- از ازواج طاهرات.

۱- اصطفاء: برگزیدن.

دیگر متتابع و متوالی شدن مردم است به سوی اسلام.

دیگر امیر ساختن ابوبکر است به حج.

دیگر نزول سوره برائت است و ارسال آن سوره کریمه به دست امیرالمومنین علی- علیه السلام- تا(۱) بر مردم بخواند.

سنه عاشر:

از حوادث این سال یکی قدوم عدی بن حاتم است به وفدطی.

دیگر وفد بنی حنیفه.

دیگر وفد غسّان.

دیگر وفد نجران و قصه مُباهله (۲).

دیگر آمدن جبرئیل به صحبت رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- و تعلیم نمودن او دین را بر مردم.

دیگر غزوه تبوک است که آخر غزوات است، ابن اسحاق این غزوه را در سنه تاسعه ذکر کرده.

دیگر حجهالوداع است.

دیگر مریض شدن آن حضرت است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- در تاریخی که ده روز مانده بود از صفر و انتقال نمودن آن سرور انبیاء- علیه و علیهم الصلوات و السّلام- در روز دوشنبه در دوازدهم ربیع الاول (۳)اجماعاً.

۱- م: به.

۲- م: مبایله.

۳- بر اساس روایات صحیح از ائمه معصومین، شیعه بر آن است که وفات آن حضرت بیست و هشت صفر بوده است

باب چهارم

اشاره

در عمارت مسجد نبوی و آنچه مُتعلق است به آن و بیان احوال حجرات ازواج طاهرات [۵۶- ب]

و این باب بر چهارده فصل است:

فصل اول

در عمارت آن سرور- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- آن مسجد شریف را و آنکه او چند گز بود در زمان آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که به آن مقدار متمیز می شود از غیرش.

بدان که آنچه مُلَّخص شده است از کلام اهل سیر آن است که چنان که سبق ذکر یافت در دُخول مدینه مُشرفه ناقه مبارک در محل در مسجد شریف خوابید و آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود این است منزل ان شاءاللَّه و بُنیاد فرود آمدن کرد و گفت:

«ربّ انزلنی مُنزلًا مُبارکاً و انت خیرالمنزلین(۱).»

و پیش از آن مِربَـدْ تمر بود یعنی جایی که در آن خرما خشک می کنند و مُتعلق بود به دو یتیمی که در حجر اسعد بن زراره بودند- رضی اللَّه عنهم- و اسعد- رضی اللَّه عنه- در آنجا با مسلمانان(۲) نماز می کرد و به ایشان اجتماع می نمود، چون آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- آن را از برای مسجد اختیار فرمود از آن دو یتیم خریداری نمود. ایشان عرض کردند و گفتند که نمی فروشیم بلکه می بخشیم. آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- قبول نفرمود الّا به طریق بیع و شرا و بعد از آن به ذات شریف و نفس نفیس خود به موافقت اصحاب خشت می کشید و می گفت:

۱- سوره مُؤمنون، آیه ۲۹

۲- م: به مسلمان.

[اللهمّ] انّ ألاجر اجرا الآخرهفارحم الانصار و المهاجره

و در روايتی آنكه به بنی النجار گفت كه بها كنيد به من اين حايط خود را، ايشان گفتند: لا واللّٰه! ما بها نمی طلبيم بلكه آن را می دهيم از برای خدای و موافق اين است آنكه مروی شده است كه آن دو يتيم همچنان به رسول- صلی اللّٰه عليه و آله و سلم- دادند و بها نگرفتند و در روايتی آنكه اسعد بن زراره- رضی اللّٰه عنه- نخلی به ايشان در عوض داد و در روايتی آنكه آن دو يتيم در حجر ابو ايّوب بودند و ابوايوب ايشان را راضی ساخت و به آن حضرت- صلی اللّٰه عليه و آله و سلم- داد و در روايتی [۵۷- آ] آنكه آن حضرت- صلی اللّٰه عليه وآله وسلم- به ده دينار خريد و ابوبكر آن را داد.

وجه جمع آنكه آن دو يتيم همچنان دادند، ليكن آن حضرت- صلی اللّٰه عليه وآله وسلم- قبول نكرد و ابوبكر و آن مردمی كه اين دو يتيم در حجر ايشان بودند چيزی دادند از نزد خود بی آنكه ايشان طلب كنند برای طلب خير و صله يتيم يا آنكه بعضی از آن مربد را در اوّل قدوم گرفته بود و بعضی ديگر را در وقت بنای ثانی گرفت و دفع ابوبكر آن ده دينار را در يكی از آن بود و از آن ديگران در بار ديگر- واللّٰه اعلم.

در روايت صحيح است كه در آن زمان كه آن حضرت- صلی اللّٰه عليه وآله وسلم- آن زمين را برای مسجد شريف گرفت در آنجا نخل و قبور كافران و خرابه بود و قبور را كندند و خرابه را هموار ساختند و نخل را بريده در قبله مسجد چيدند يعنی جانب قبله را به آن مسقف ساختند و در صحيح است كه مسجد شريف در زمان آن حضرت- صلی اللّٰه عليه وآله وسلم- به خشت مبنی شده بود و سقف آن جريد(۱) بود و ستونهای آن تنه خرما.

از خارجه بن زيد- رضی اللّٰه عنهما- مروی شده است كه رسول- صلی اللّٰه عليه وآله وسلم- بنا كرد مسجد خود را هفتاد گز در شصت گز يا زياده تر از آن، و خشت زد از بقيع الخبخبه (۲) و ديوار كرد و ميان او را رحبه گردانيد و از برای دو زن خود دو خانه بنا كرد و گفته اند كه بقيع خبخبه موضعی است ميان بئر ابو(۳) ايّوب و آن نواحی در يسار بقيع غرقد

۱- جريد و جريده: شاخ و برگ نخل.

۲- م و د و ل: حبحبه.

۳- م: ندارد.

یعنی مقبره مشهور.

صاحب تاریخ گفته که آنچه نزد ما راجح شد آن است که بئر ابوایّوب همان چاهی است که امروز مشهور است به بئر ایّوب و آن در یسار کسی است که بیرون می آید از شهر مدینه از راه بقیع چون برسد به مشهد سیدنا ابراهیم در یسار او راهی است که مروی می کند به خاک توده که از آنجا توصل (۱) کرده می شود به حدیقه ای که معروف است به اولاد الصِّیفی(۲) و چاه مذکور در آن باغ است و درجها(۳) دارد که از آن درجها به آن چاه فرود می آیند و همان نواحی ناحیه [۵۷- ب] خبخبه (۴) است و آنچه در باب ذرع مسجد مذکور شد محمول است بر بنای اول چه از روایت دیگر معلوم می شود که صد گز درصد گز بوده باشد بر هیئت تربیع، این است مرضی و مختار.

صاحب تاریخ چنان که تصریح نموده بر این معنی. و مسجد را اول سه در بود یکی در جانب پس، یعنی کعبه و دوم دری دیگر که باب عاتکه و باب الرحمه گویند، سوم دری که آن سرور- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- از آنجا در می آمد و آن را باب آل عثمان گویند و امروز مشهور است به باب جبرئیل- علیه السلام- و این دو در به حال خود است و تغییر نیافته اما آن دری که در جهت کعبه بود بعد از تحویل قبله از جانب بیت المقدس به جانب کعبه تغییر یافت و در محاذی او دری دیگر گشادند و ابن زُباله تصریح کرده به آنکه مسجد شریف را در زمان شریف او دوبار بنا کردند یکی در اوّل قدوم و آن کمتر از صد در صد بود و چون فتح خیبر شد یک مثل اول در جمیع اطراف زیاده کردند چون در این روایت تصریح و تنصیصی نیست بر آنکه در این دو بنا مسجد شریف چند گز بود باید بر آنچه سابقاً مذکور شد که هفتاد در شصت بود و بعد از آن صد در صد شد، حمل نمود تا توفیق

۱- توصل: ۱ رسیدن، وصول.

۲- ل، م: الصفی.

۳- درج: پله.

۴- هر سه نسخه: حبحیه.

بین الروایات حاصل شود و تایید می کند تعدد بنای مسجد شریف را آنکه مروی شده است که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- به صاحب آن بُقعه که به ادخال اومسجد زیاده شد گفت که تو را در مقابله این زمین خانه ای است در جنّت و او راضی نشد. بعد از آن عثمان به ده هزار درهم آن زمین را خریده به نزد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آمد و گفت یا رسول اللَّه از من بخر آن خانه ای را که از انصاری می خریدی و آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آن زمین را به خانه [ای] از جنّت از عثمان طلبید(۱) و خشتی به دست مبارک خود بر آنجا نهاد. بعد از آن ابوبکر را طلبید پس او خشتی نهاد. بعد از آن عمر و بعد از آن [۵۸- آ] عثمان و بعد از آن به مردم دیگر اشارت فرمود تا هر کس خشت خود را در آنجا کار فرمود(۲). احادیثی که تجدید بنا و تعدّد او را تایید می کند از صحاح و غیر ذلک بسیار است اگر اطلاع خواهد کسی، بر اصل رجوع کند.

بیهقی در دلایل النبوه روایت کرده که انصار- رضی اللَّه عنهم- مال جمع کرده به نزد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- آوردند و گفتند(۳) که یا رسول اللَّه این مسجد را بنای تازه کن و زینت فرمای. تا چند در زیر این جرید یعنی شاخ خرما نماز گزاریم. آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود مرا رغبت نیست از کرده برادرم موسی- علیه السلام- عریشی (۴) می خواهم همچو عریش (۵) موسی. و در بیان عریش از حسن بصری- رضی اللَّه عنه- روایت کرده اند که هر گاه که دست خود بالا برمی داشت بر سقف عریش می رسید.

در حدود مسجد شریف بر آن وجهی که در زمان آن سرور بوده- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آنچه مخلص می شود از کلام صاحب تاریخ که مرضی او است آن است که حدّ قبلی مسجد شریف در آبزین (۶) یعنی پنجره ای است که در جهت قبله روضه شریفه است و در پس در آبزین مذکور زیاده از یک گز سنگ مرمری است که عرضش سه گز است و

۱- ل و د: خرید.

۲- در اینجا مترجم قسمت مربوط به فعالیت عمار یاسر را حذف کرده است. سمهودی در کتاب، روایت مربوط به گفتار پیامبر را نقل می کند که عمار دو خشت دوخشت بر می داشت و پیامبر به او فرمود «ویح عمار تقتله الفئه الباغیه» عمار یاسر در جنگ صفین شهید گردید و معلوم شد که فئه باغیه همان معاویه و یارانش هست.

۳- در اینجا مترجم علّت آمدن مردم خدمت پیامبر را ترجمه نکرده است که السمهودی ذکر می کند که باران کف مسجد را گل آلود می کرد و نماز مشکل می شد. ص ۱۹۲

۴- و د: عرایش.

۵- عریش: خانه از چوب و گیاه ساخته شده، هر پوششی که سایه افکن، سایبان، ل: بلکه عریشی.

۶- آبزین: ظاهراً همان آبزن است به معنای حوض کوچک.

طولش طول مسـجد به حیثیّتی که منبر شـریف در وسط آن بوده باشد و آن سـنگ مرمر محل دیوار مسـجد شریف بوده و این زمان آن سـنگ ظاهر و نمایان نیست. و حدّ شامی که مقابل حدّ قبلی آن مسـجد شریف است دو چوبی است که در آن جهت نشانـده اند و امروز چوب معدوم (۱) است و به جای او دو سـنگ است در صـحن مسجد شریف نزد بالوعه و امّا حدّ شرقی و غربی آن از حجره شـریفه نبویّه است تا اسـتوانه ای که بعد از منبر شـریف است در آخر بلاط یعنی از مشرق حجره شریفه و از مغرب اسـتوانه مذکور، این است بر سبیل اجمال و اقتصار آنچه ملخص می شود از کلام متفرقه بسـیار، هر که زیاده می خواهد بایـد که تاریخ مدینه را به مدینه برده(۲) در حرم در حضور اهل آن حرم مباحثه و مـذاکره نمایـد [۵۸- ب] تـا حال آن مکان شریف منکشف و معاین او شود- واللّه اعلم.

۱- ل: معدودم.

۲- ل و م: رفته.

فصل دوم

در مقام آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- قبل از تحویل قبله و بعد از آن و آنچه مُتعلق است به این معنی.

بـدان که آن حضـرت- صـلی اللَّه علیه و آله و سـلم- بعـد از هجرت در مدینه مُشـرّفه به روایتی شانزده ماه و به قولی هفده ماه روی مُبارک به سوی بیت المقدس نموده نماز می کرد و خاطر شـریفش مایل توجه بود به سوی کعبه مُشرّفه تا که در نصـف رجب علی الصحیح مأمور شد که روی به سوی کعبه(۱) کنند. در اثنای صَلات متوجه کعبه شدند.

اختلاف است در آنکه کدام نماز بود بعضـی گفته اند نماز پیشـین بود و بعضی دیگر گفته اند نماز دیگر یعنی عصر بود. و نیز خلاف است در آنکه (۲) در کجا بود. قولی آنکه در مسـجد ذوالقبلتین بود و در روایتی آنکه در مسجد نبوی بود و اول اصّح است.

حافـظ عصـر بن حجر گفته که تحقیق آن است که اول نمـازی که در میان بنی سـلمه گزارده انـد یعنی مسـجد ذوالقبلتین نماز ظهر است و اول نمـازی که در مسـجد نبوی گزارده [نمـاز] عصـر. و عباد بن بشـر که در نماز ظهر به آن حضـرت بود در نماز عصـر به بنی حـارثه عبور کرد که نمـاز عصـر می کردنـد روی به سوی بیت المقـدس و خبر داد که قبله تحویـل یافت به سوی کعبه، ایشان در نماز روی خود را به سوی کعبه کردند و در نماز صبح تحویل به اهل قُبا رسید.

۱- م: ندارد.

۲- م: از آنکه کدام .... تا اینجا ندارد.

فایده: گفته اند که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- در مکه اولًا نماز را روی به سوی کعبه می کرد بعد از آن هم در مکه مأمور شد به آنکه قبله بیت المقدس را گرداند و بعد از این باز مأمور شد به آنکه کعبه را استقبال نماید.

ابن عبدالبر گفته که اختلاف است در آنکه قبله آن حضرت در کعبه مکه بود یا بیت المقدس و استحسان کرده قول آن کسی که گفته در مکه استقبال قبلتین می کرد یعنی کعبه را در میان گرفته استقبال بیت المقدس می کرد.

فایدت آخری: مروی شده است که [۵۹- آ] در آن هنگام که رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- تعدیل قبله می کرد، جبرئیل- علیه السلام- آمد و گفت که به کعبه نظر کرده وضع قبله نمای و به دست خود اشارت کرد که کوههای میانه مُرتفع شد پس آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- نظر به آن اساس مسجد شریف را نهاد و چون از آن تأسیس فارغ شد باز جبرئیل- علیه السلام- آنچه برداشته بود بر جای خود نهاد و حال آنکه بر محاذی میزاب شده بود و در این فصل بعضی فواید دیگر هست که ان شاءاللّه تعالی اگر توفیق واسعاد حق- سبحانه و تعالی- زیارت مدینه مُشرفه کرده شود از روی تحقیق آن فواید به تحریر رسانیده خواهد شد.

اما مقام و مصلای نبوی که تحرّی آن بر زایر کالواجب است. آنچه از سخن صاحب تاریخ فهم می شود مجملًا آن است که در همین مصلّایی که امروز مشهور و معروف است در روضه شریفه در جهت منبر او است، چنان که می گوید که کسی که در این مصلّا در میان ایستاده نماز کند مصلّای نبوی در یمین او می ماند، پس کسی که قصد آن مقام داشته باشد باید که در جانب منبر آن محل بایستد.

فصل سوم

در خبر جذع و منبر و آنچه مُتعلق است به آنها و س تونهای مسجد نبوی- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

امّا اصل خبر جذع و حدیث حَنین و ناله او مشهور و متواتر است. زیاده از ده تن از صحابه روایت کرده اند هر کس این خبر را به کیفیّتی و خصوصیّتی ذکر کرده انـد از جمله طرقی که خیلی خصوصیات را شامل است حدیث بریده است که نبیّ- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- هر گاه که خطبه خوانـدی برخواستی و اطاله قیام کردی و طول قیام بر وی شاق آمدی پس جذعی یعنی تنه خرمایی آورده در پهلوی آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- ایستاده ساختند که هر گاه که خطبه خواندی و اطاله قیام کردی بر آن جذع [۵۹- ب] استناد و اتکا نمودی.

روزی مردی که به مدینه ورود کرده بود آن را دید و گفت که اگر دانم که محمّد را ستایش می کند از جهت کاری که راحت او در آن است هر آینه آن را به جای آورم و مجلسی برای او سازم که اگر خواهد بر بالای او ایستاده شود و اگر خواهد بنشیند. چون سخن آن شخص به سمع شریف رسید، او را طلب نمودند و او منبری که سه پایه داشت یا چهار پایه برای آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- ترتیب نمود و آن سرور از آن ضیع راحت یافت و چون بعد از این از جذع مفارقت نموده قصد منبر فرمود از جذع، جزع و حنین ظاهر شد همچون حنین ناقه که بچه او را از او جدا کرده باشند و راوی بر سبیل گمان گفته که نبیّ- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- چون استماع حنین او کرد به سوی او

برگشته دست مبارک بر وی نهاد و گفت اختیار کن یکی از این دو را که یا تو را بنشانم در جایی که بودی تا می بوده باشی در آنجا چنان که بودی و یا آنکه بنشانم تو را در جنّت که آب از انهار(۱) جنّت می خورده باشی و حُسن تو زیاده می شده باشد و میوه می کرده باشی و میوه تو را اولیاء اللّٰه می خورده باشند و تو در آنجا مخلد می بوده باشی و راوی زعم کرده که از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- مسموع شد که می گفت «نعم قد فعلت» دو بار پس از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- پرسیدند. فرمود که اختیار جنّت کرد و حسن بصری- رضی اللّٰه عنه- هر گاه که به این حدیث تحدیث می کرد، می گریست و می گفت که چوبی از روی شوق به سوی رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- حنین و ناله می کند و شما اولی و احقید به آنکه مشتاق باشید به سوی لقای شریف آن سرور- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و در بیان موضع این جذع گفته اند که در یمین مصلّا به دیوار قبلی مسجد چسبیده بود در موضع کرسی شمع که در یمین امام است.

و در روایتی آنکه بعد از آن به منبر انتقال فرمود آن جذع فریاد کرد و پاره شد ابی بن کعب او را گرفته [۶۰- آ] در آن زمان که مسجد را هدم(۲) کردند و لا یزال نزد او بود تا آنکه کهنه و پوده(۳) شد و در روایتی آنکه رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که زمین را کندند و او را در آنجا دفن نمودند و در موضع دفن او چند قولی است یکی آنکه در تحت منبر دفن کردند، دیگر آنکه نزدیک به منبر در جانب یسار او دفن کردند، دیگر آنکه در جهت شرقی منبر در خلف او، دیگر آنکه در موضعی که در آنجا بود. و در آنکه صانع منبر که بود و چه نام داشت نیز اختلاف بسیار کرده اند در قول اشهر آنکه مردی باقوم نام که برای قریش بنای کعبه کرده بود این منبر را راست کرد و باقول نیز گفته اند بدل میم به لام و اشبه اقوال به صواب آنکه میمون نام داشت و قولی آنکه صباح نام غلام عباس- رضی اللّٰه عنه- این خدمت را به تقدیم رسانید و بعضی گفته اند که نام غلام، کلاب بود و قولی آنکه صانع منبر، مینا، نام غلام زنی از انصار بود.

۱- م: نهار.

۲- هدم: خراب کردن.

۳- پوده: کهنه، پوسیده.

این منبر شریف مشتمل بود بر دو درجه و مجلسی که در آنجا نشینند و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آن مجلس می نشست و پای مُبارک خود را بر درجه دوم می نهاد چون ابوبکر خلیفه شد در درجه دوم می نشست و پای خود در درجه سفلی می نهاد و عمر در درجه سفلی نشسته پای خود بر زمین می نهاد و عثمان شش سال از خلافت خود به طریقه عمر می نشست. بعد از آن بلند قدم نهاد و به جای آن حضرت نشست.

الحق در اینجا مصلحتی بود که به آن دفع حرج نمود.

از منصور خلیفه حکایت کرده اند که روزی می گفت که به عثمان مردم بنابر آن بد شدند که او بر خلاف شیخین بر جای آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نشست، یکی از ظرفای حضار مجلس او(۱) گفت که ای امیر پس عثمان بر تو حق عظیم داشته است که اگر او نه چنان کردی تو امروز بایستی که در ته چاه خطبه خواندی و عثمان اول کسی است که منبر [۶۰- ب] شریف (۲) را کسوت پوشانید و چون معاویه خلیفه شد منبر را شش درجه ساخت و چون به حج آمد منبر شریف را از جایش جنبانید و می خواست که به شام ببرد ناگاه آفتاب منکسف شد به حیثّیتی که ستاره ها مرئی گردید. پس معاویه به مردم عذرخواهی کرد و گفت که می خواستم که ته منبر شریف را نظر کنم و ملاحظه نمایم که مبادا کرم خورده باشد و در روایتی آنکه معاویه به مروان نوشته و امر کرده بود که منبر شریف را به شام فرستد و او به موجب فرموده چون منبر را کند، بادی تاریك تند برخاست که ستاره ها در روز نمایان شد چون مروان آن حال را مشاهده کرد گفت که معاویه به من نوشته بود که منبر شریف را بلند سازم و در حال درودگران (۳) طلبید و فرمود که شش درجه زیاده کردند و حال آنکه قبل از آن هیچ کس چیزی بر منبر شریف زیاده نساخته بود و چون مهدی خلیفه عباسی به مدینه مُشرّفه قدوم نمود به امام مالك گفت: می خواهم که منبر شریف را به حالت اولی اعاده کنم، امام فرمود که منبرش از چوب گز است و این زیادتی را به آن میخ دوز کرده و محکم ساخته اند، می ترسم که چون زیادتی را از آن

۱- ل و د: ندارد.

۲- م: ندارد.

۳- ل: دودگران.

بکشی و دور سازی اصل ریخته و از هم پاشیده گردد و مهدی خلیفه به این سخن امام از آن داعیه برگشت و گفته اند که طول منبر نبی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دو گز بود و عرض او گز در گز بود بر هیئت تربیع و زیادتی معاویه چهار گز وصفه رُخامی(۱) که منبر بالای او است یک گز، پس مجموع هفت گز باشد و چون این منبر شریف به طول زمان کهنه و از هم پاشیده شد بعضی از خلفای بنی عباس آن را تجدید نموده و بعضی بقایای که از چوب منبر شریف نبوی بوده مانده بود آن را برای تبرک شانه ها ساخت.

صاحب تاریخ می گوید: در آن زمان که برای تأسیس این منبر نو(۲) دّکه قدیمه منبر را کافتند چوب پاره های [۶۱- آ] سوخته بسیار در جهت قبه آنجا یافتند که از آن منبر قدیم که مشتمل بود بر منبر شریف و در حریق اول سوخته بود و آن چوب پاره ها را برای تبرک و ابقاء علی ما کان در ته محلّ منبر نو نهاده منبر نو را بر بالای آن بنا کردند.

صاحب تاریخ می گوید: چون در سنه ست و ثمانمائه مسجد نبوی سوخت اهل مدینه به ظن و تخمین (۳) خود به جای منبر شریف منبری از خشت بنا کرده به نور مطلّا نمودند و خطیب در آنجا خطبه می خواند تا آنکه در اثنای رجب سنه ثمان و ثمانین از قبل ملک اشرف قایتبای، آمده دکه ای که در ته منبر اول بود از جانب شامی او را ویران کرده ته او را کافتند و به نهایت او نرسیدند و چون اوضاع و اطوار منبر معلوم ایشان شد ترک حفر کردند و من بسیار حرص ورزیدم و اهتمام نمودم که جانب قبله و جانب روضه منبر بر آن وجه واقع شود که در زمان نبیّ بود- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و مُتقدمین حریص بودند در اتباع آن وضع متولی عمارت به سبب حفظ نفس خود بر این نشد و زعم نمود که معتمد و معوّل مکان همان منبری است که در زمان ما محترق شد نه آنچه اخبار نموده اند مورخین متقدّمین و نه آنچه مُشاهده شد در زمان حال از ظهور حوض دکه منبر و آثار پایه های منبر بر بالای دکه. پس وضع کرد منبر را به حیثیتی که در جانب قبله مقدار بیست قیراط گز متقدم شد و در جانب روضه شریفه پنج انگشت پیش آمد و محل عمود منبر که

۱- ل: رخالی.

۲- ل م و د: نو ندارد.

۳- ل: تحمین.

در آن جانب بود آن را پوشید و به سبب این فعل او مقدار مذکور از زمین روضه شریفه نقصان یافت- و لاحول ولا قوه الا باللّه العلی العظیم.

اما اساطین شریفه، از جمله آنها یکی استوانه ای است که علامت مصلّای شریف است و معروف است به مخلق و جذعی که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بر وی تکیه فرموده خطبه می خواند در پیش این استوانه است و جذع مذکور شد که در محل [۶۱- ب] کرسی شمع است در یمین امام که در مصلّای شریف ایستاده باشد.

دیگر استوان عایشه است و به استوانه قرعه و استوانه مهاجرین نیز معروف است و این استوانه را مطری وصف کرده است به مخلقه و ابن زباله گفته است که این استوانه سوم است از منبر و سوم است از قبر مُنّور معطّر و سوم است از قبله و سوم است از رحبه مسجد، یعنی قبل از زیادتی دورواقی که مذکور خواهد شد و در میان روضه است و بعد از تحویل قبله رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- ده روز و چیزی در نمازهای مکتوبه روی شریف به سوی این استوانه می کرد و بعد از آن تقدم نمود به مصلّای شریف که رو به روی محراب است در صف میانه و ابوبکر و عمر و زبیر و عامر بن عبداللّه به سوی او نماز می کردند و مهاجرین قریش نزد آن اجتماع می نمودند و لهذا او را مجلس مهاجرین گویند.

طبرانی از عایشه روایت کرده است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که در این مسجد من در پیش این بقعه هست که اگر مردم فضیلت آن را دانند هر آینه از برای آن قرعه اندازند جماعتی از فرزندان صحابه در نزد عایشه بودند گفتند: یا عایشه کدام است آنجا. جوابی نامشخص به ایشان گفت. چون ایشان از نزد او برآمدند عبداللّه بن زبیر نشسته ماند. پس ایشان گفتند که هر آینه به ابن الزبیر خواهد گفت و او را پاییدند چون بعد از ساعتی بیرون آمد در نزد این استوانه که عامر بن عبداللّه به سوی او نماز می کرد نماز گزارد. و در روایتی که در جانب یمین او نماز گزارد و در خبری آمده که اسماعیل بن عبداللّه از پدر خود نقل کرده که گفته که به ما رسیده است که دعا در نزد این استوانه مُستجاب است.

دیگر استوانه توبه است و استوانه ابولبابه [۶۲- آ] نیز گویند و ابولبابه به احد نقبای

اوس است و او حلیف بنی قریظه بود. چون بنی قریظه با او مشورت کردند در نزول به حُکم رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و او چون گریه بچگان و زنان را دید رقّت نموده نعم گفت و به دست خود اشارت به حلق خود کرد یعنی ذبح خواهند کرد شما را، و ابولبابه گفته است که واللَّه که هنوز قدمهای من از جای خود زایل نشده بود که دانستم که خیانت کردم به خدا و رسول او، لیکن به این حال به نزد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- رجوع نکرد، بلکه به مسجد آمد و خود را در موضع استوانه توبه به جذعی به سلسله کران و بزرگ بربست ده شب و چیزی تا آنکه سامعه اش رفت و باصره اش نیز نزدیك بود که برود و چون وقت نماز شدی یا به قضای حاجت محتاج گشتی دخترش سلسله را وا کردی و چون فارغ شدی باز سلسله را رد کردی و در بند شدی تا آنکه آیه کریمه:

«یا أَیُّهَا الَّذِیْنَ آمَنُوا لا تَخُوْنُوا اللَّهَ وَالرّسول (۱).» الآیه

نازل شد و سوگند خورد که خود را وا نسازد تا رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- وا نسازد و رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که اگر پیش من می آمد من برای او استغفار می کردم لیکن چون که خود را بسته است من او را اطلاق نمی کنم تا آن زمان که خدای بر وی توبه دهد. سحری بود که در خانه امّ سلمه- رضی اللَّه عنها- توبه او نازل شد و آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آمده او را وا کرد و در قولی آنکه سبب ارتباط او به این استوانه تخلف (۲) او بود از غزوه تبوك ومروی شده است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نوافل را مستقبل این استوانه ادا می فرمود و بعضی دیگر گفته اند که چون آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- ازنمازصبح منصرف می شد به سوی این استوانه [۶۲- ب] می آمد و حال آنکه ضعفا و مساکین و ضعیفان (۳) آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و مُؤلّفه القلوب و مردمی که غیر مسجد مبیتی نداشتند در حوالی این استوانه جمع شده حلقه زده بودند، پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نزد ایشان می نشست و به ایشان مکالمه و محادثه می کرد و اگر آیتی در آن شب نازل شده بودی بر ایشان می خواند تا

۱- سوره انفال آیه ۲۷

۲- م: خلف.

۳- ل: ضیفان.

آفتاب بر(۱) می آمد و اهل طول و شرف و غنی می آمدند و مجلسی برای خود نمی یافتند و نفس ایشان به سوی حضرت و نفس نفیس حضرت به ایشان مشتاق می شد تا آنکه- حق سبحانه- آن را فرمود. آیه کریمه:

«واصبر نَفْسَکَ مَعَ الّذَین یَدْعُونَ رَبَّهُم بِالغداوه وَالعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَه ولا تَعْدُ عَیْنَاک عَنْهُم(۲).»

مروی شده است: هر گاه که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- معتکف شدی فرشی یا سریری برای ایشان در پس استوانه توبه نهادندی و در روایتی آنکه در پیش استوانه نهادندی تا بر وی استناد نمودی و مستقبل قبله بودی.

دیگر استوانه سریر است مع ماسبق. مروی شده است که رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- سریری بود از جرید خرما که میان استوانه که در رو به روی قبر شریف و میان قنادیل است نهادندی و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آنجا اضطجاع (۳) نمودی در اعتکاف.

صاحب تاریخ می گوید: این استوانه امروز لاحق است به شبّاک (۴) که قُبّه شریفه و سریر را گاهی نزد استوانه توبه می نهادند و گاهی نزد این استوانه و یا آنکه قبل از آنکه در جانب شرقی مسجد شریف چیزی زیاده کنند، سریر را در نزد استوانه توبه می نهادند، و بعد از زیادتی در موضع این استوانه مذکور می نهادند و این وجه را تایید نموده.

دیگر استوانه محرّس است که مسَمّاست به استوانه علی- علیه السلام- زیرا که در آنجا نماز می کرد [۶۳- آ] و در جانبی که یلی قبر شریف است نشسته حراست رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- می کرد و این استوانه در مقابل خوخه ای بود که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از خانه عایشه از این خوخه به روضه درمی آمد و این در پس استوانه توبه است از جهت شمال.

۱- ل: می بر.

۲- سوره کهف، آیه ۲۸

۳- اضطجاع: خواب، راحتی جامع.

۴- شُبّاک: پنجره.

صاحب تاریخ می گوید: امروز امرای مدینه در نزد این استوانه نماز می کنند.

دیگر استوانه وفود است در پس استوانه محرس از جهت شمال. رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به جهت وفود عرب نزد این استوانه می نشست و با ایشان در آنجا ملاقات می نمود و این استوانه قبل از آنکه رواقین را زیاده کنند در یلی رحبه مسجد بود و سراه(۱) و افاضل صحابه اینجا می نشستند و میان این استوانه و مربعه قبر شریف یکی استوانه دیگر است که ملاء حق است به شبّاک و این استوانه را مجلس قلاده نیز گویند.

دیگر استوانه مربعه قبر شریف است و این را مقام جبرئیل- علیه السلام- نیز گویند و این استوانه در حایز حجره شریفه است نزد منحرف صفحه غربیه(۲) او به جانب شمال و میان این استوانه و استوانه وفود یک استوانه ای است که ملاصق (۳) شبّاک است و گفته اند که محل این استوانه در خانه (۴) حضرت فاطمه است- علیهاالسلام- از مربعه قبر شریف که آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به آنجا می آمد و در را گرفته می گفت که «السلام علیکم اهل البیت انما یُریدُ اللّهِ لِیذهب عَنْکُم الرِجْس اهَلَ البیت و یُطَهِّرُکُم تطهیرا»، و در روایتی آنکه هر روز آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- این کار را می کرد و امروز به سبب آنکه شبّاک دایر بر حجره مانع است از وصول به این استوانه و استوانه ای سریر مردم از تبرک جستن به این دو استوانه محروم اند.

دیگر استوانه تهجّد است، مروی شده است که- رسول صلی اللّه علیه وآله وسلم- هر شب بوریایی بیرون می آوردند و چون مردم می رفتند آن بوریا را در پس خانه [۶۳- ب] امیرالمومنین علی- علیه السلام- می انداخت و بعد از آن در آنجا نماز شب می کرد یک مردی این را دید و به نماز آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نماز کرد بعد از آن دیگری دید و به ایشان نماز کرد تا آنکه بسیار شدند و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به ایشان نظر کرد و ایشان را دید پس امر فرمود که بوریا را در نوردیدند و خود به

۱- ۱- سراه: بزرگان و مهتبران قوم.

۲- ل: عربیه.

۳- ل: ملاحیق.

۴- د و م: ندارد.

خانه درآمـد چون صـباح شـد آن جماعت آمدنـد و گفتند يا رسول اللّٰه شـما در شب نماز می كرديد و ما نيز به شـما نماز می كرديم. فرمود كه ترسـيدم از آنكه نماز شب بر شـما نازل شود يعنی فرض شود و شـما را قوت قيام بر آن نبود و عاجز شويد و اين موضعی است امروز معروف به متهجّد.

صاحب تاريـخ گفته: بعد از حريق ثانی در موضع اين اسـتوانه دعامه ای نهادند و محراب مُرخمی بنا نمودند و مقتضای تحديد ماسبق خروج اين موضع است از مسجد.

فصل چهارم

در حُجره های(۱) شریفه آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و حجره منیفه حضرت (۲) فاطمه- سلام اللَّه علیها.

در بنـای مسـجد شـریف مـذکور شـد که از برای دو حرم خود دو خانه بنا فرمود یعنی عایشه و سوده چه (۳) در اول قدوم غیر ایشان زن دیگر نداشت و به عایشه هنوز زفاف نکرده بود. بعد از آن در همان سنه اولی زفاف واقع شد و بعد از آن عندالحاجه برای ازواج طاهرات- رضـی اللَّه عنه- حجره ها بنا نمود و ابن جوزی ذکر کرده که حارثه بن نعمان در نزدیک مسـجد شریف و حوالی آن منزلها داشت و هرگاه که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- اهلی به عصمت خود درآوردی او محلّ حجره ای به ایشـان دادی تـا آنکه جمیع منـازل او از آن سـرور و ازواج ایشـان شـد و در روایتی آنکه بیوت ازواج طاهرات در جهت قبله و مشـرق و شـام بود و در غربی مسـجد هیـچ حجره نبود و حجره هـای ازواج طـاهرات از شـاخه های خرما بود به پلاس پوشـیده بودنـد و درهای آنها یک طبقه بود و [۶۴- آ] در روایتی آنکه بیوت ازواج طاهرات- رضـی اللَّه عنهن- بعضی به خشت بود و بعضی دیگر به جرید بود که به گل اندوده بودند و مجموع نه خانه بود و همه در ما بین خانه عایشه و باب الرحمه بود و حسن بصـری- رضـی اللَّه عنه- گفته که به خانه های رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- می درآمدم و حال آنکه قریب بلوغ بودم و دست من به سقف آنها می رسید و

۱- م و د ول: حُجرهای.

۲- م: ندارد.

۳- م: ندارد.

در روایتی آنکه چون در برابر امام ایستاده شوی در نماز، همه حجره ها در یسار تو بُوَد.

امام مالک از ثقه روایت کرده که بعد از وفات رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مردم به(۱) حُجره های ازواج طاهرات- رضی اللَّه عنهن- می درآمدند و نماز می کردند در روز جمعه و مسجد تنگ می شد بر اهلش و این حجره ها از مسجد نبود لیکن درهای آنها در مسجد بود.

ابن سعد گفته: سوده خانه خود را به عایشه وصیت کرد و اولیای صفیه خانه او را به معاویه فروختند و خانه عایشه را نیز خرید و شرط کرد که مادام که عایشه در حیات است ساکن باشد.

در روایتی آنکه ابن زبیر خرید به شرط مذکور اما حُجره شریفه فاطمه- رضی اللَّه عنها- در این موضع بود که میان او و میان خانه رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- یعنی حجره عایشه خوخه ای بود و گفته اند که طهارت خانه آن سرور در آن جانب بود، هر گاه که به طهارت خانه رفتی از آن خوخه به فاطمه- رضی اللَّه عنها- نظر کردی و حال او را دانستی، یک بار عایشه نیم شبی به طهارت خانه درآمد و میان او و فاطمه گفت و گوی شد. پس فاطمه- رضی اللَّه عنها- از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- درخواست کرد که آن خوخه را سدّ کند. پس به التماس او مسدود گشت (۲) و عایشه گفت یا رسول اللَّه ما در شب به طهارت خانه می رویم و چیزی را از اذی (۳) نمی یابیم. فرمودند که از انبیا ظاهر می شود اذی [اما آن را] زمین فرو می برد.

مخلّص سخن در شأن [۶۴- ب] حجره فاطمه(۴)- رضی اللَّه عنها- آنکه در میان مربعه قبر شریف و استوانه تهجّد بود و عُرس او- رضی اللَّه عنها- در نزد استوانی که محراب متهجّد یلی آن شد در موضع خانه او- رضی اللَّه عنها- غیر این نیز گفته اند و آن بعید است و موضعی که مردم احترام آن می کنند و می گویند که قبر مبارک فاطمه-

---

۱- م: در. ل: به ندارد.

۲- ل: منسد شد.

۳- اذی: پلیدی.

۴- م: ندارد.

رضی اللَّه عنها- آنجاست.

بنابر خلافی که خواهد آمد و در وقت حفر اساس آن قبه شریفه در آنجا لحدی برآمده و مُتولی عمارت دعامه ای در آنجا بنا نمود و آن معروف است و مطری گفته: عمر بن عبدالعزیز بعضی از خانه فاطمه را- رضی اللَّه عنها- داخل ساخت در حایزی که بنا کرد بر گرد قبر شریف و قبه آن از جهت شمال بیرون ماند.

طبرانی روایت کرده است: هرگاه که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از سفری قدوم فرمودی ابتدا به مسجد کردی و در آنجا دو رکعت نماز گزاردی و بعد از آن به خانه فاطمه- سلام اللَّه علیها- آمدی و بعد از آن به خانه های ازواج طاهرات رفتی.

فصل پنجم

در درهایی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- امر فرمود به سدّ آن و استثنا نمود از آن بابی را که خواست

بدان که در صحیحین بخاری و مسلم و غیرهما آمده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: که «سدّوا الابواب الّاباب ابی بکر» یعنی: «بربندید درهارامگر درابی بکر را.»

در روایت مسلم به جای باب، خوخه است به فتح خای معجمه و آن عبارت از تاقی است در دیوار که برای روشنی گذارند و ممکن باشد از آن به پایان نظر کردن و این قصه چنان که ابن عباس- رضی اللَّه عنهما- بیان نموده در مرض موت- رسول صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از جُندب- رضی اللَّه عنه- روایت کرده که رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- شنیدم که می گفت قبل از موت به پنج شب و حدیث را ذکر کرد.

از جمله احادیث یکی این حدیث بخاری است از ابو سعید خدری [۶۵- آ]- رضی اللَّه عنه- که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- خطبه خواند و گفت که خدای تعالی بنده ای را مخیّر ساخت میان دنیا و میان آنچه نزد اوست پس آن بنده اختیار کرد آنچه نزد اوست و ابوبکر گریست و ما از گریه او تعجّب کردیم و حال آنکه رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آن بنده مُخیّر بوده و ابوبکر اعلم ما بوده و در آن خطبه فرمود «امن ناس علی» یعنی:

منّت دارترین مردم بر من در صحبت خود و در مال خود ابوبکر است و اگر من غیر پروردگار خود کسی را دوست می گرفتم هر آینه ابوبکر را دوست می گرفتم ولیکن اخُوّتّ اسلام و مودت اسلام است

میان ما و او و هیچ دری نماند الّا آنکه بسته شود مگر در ابوبکر(۱).

در طبقات ابن سعد است که جماعتی از مردم گفتند که درهای ما را بست و در دوست خود را گذاشت. پس رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که رسید به من آنچه گفتند در باب ابوبکر به درستی که من می بینم بر در ابوبکر نوری و بر درهای شما ظلمت.

در روایتی آنکه چون رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب امر فرمود الّا باب ابوبکر، عمر گفت که یا رسول اللَّه مرا بگذار که سوراخی واکنم که نظر می کرده باشم از آنجا به سوی تو هر گاه که بیرون می آیی به نماز. رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- گفت که نی. گفته اند که در اینجا کنایت از خلافت است و سد او اشارت به سد باب خلافت، یعنی غیر ابوبکر کسی طلب آن نکند.

روایتی که آن خانه که ابوبکر از آنجا به مسجد خوخه گذاشته بود، در کوچه بقیع بود در رو به روی دار صُغرای عثمان.

در روایتی آنکه آن خوخه ای که شارع است در دارالقضا همان خوخه ابوبکر است و دارالقضا رحبه قضاست میان باب السلام و باب الرحمه بود، و چون مسجد را توسعه کردند و زیاده [۶۵- ب] ساختند و درهایی که آنجا بود همه را بستند آن خوخه را در محلّی ساختند که در مسجد بود و چون مدرسه اشرفیه را بنا کردند در مابین باب السلام و باب الرحمه، متولی عمارت، آن محل را سه در گذاشت به جانب مسجد، در سوم از آن سه در، در یسار داخل از باب السلام محل آن خوخه است.

حافظ عصر ابن حجر- رحمه اللَّه- گفته که منافی ظاهر احادیث به سدّ ابواب است.

حدیث سعد بن ابی وقاص که امر کرد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب شارعه در مسجد و گذاشت باب علی را- رضی اللَّه عنه- امام احمد و نسائی(۲) اخراج این

۱- روایات سدّ ابواب در مورد خانه حضرت علی ع نیز آمده است. سمهودی در ادامه آن را نقل می کند که، حدیث فوق را علمای امامیّه وضعی می دانند.

۲- ل: نسای.

حدیث کرده اند و سندش قوی است و طبرانی در اوسط زیاده کرده و گفته که رجال این حدیث ثقات اند و گفته که گفتند یا رسول اللَّه درهای ما بستی فرمود که من نبستم درهای شما را و لیکن خدای تعالی درهای شما را بست و آنچه مروی شده است از زید بن ارقم که گفت جماعتی از صحابه را- رضی اللَّه عنهم- ابواب شارعه بود در مسجد. پس رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود بربندید(۱) همه درها را مگر در علی. پس مردم در آن باب سخن کردند و آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که واللَّه دری نگشادم و دری نبستم، لیکن مأمور شدم و تبعیت امر کردم.

امام احمد و حاکم و نسائی تخریج این حدیث کرده اند و رجالش ثقات اند و از ابن عباس- رضی اللَّه عنهما- نیز مروی شده است که امر کرد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به سدّ ابواب پس همه مسدود شد مگر باب علی و در روایتی آنکه امر شد به سدّ ابواب مسجد غیر باب علی و حال آنکه علی بنابر آنکه غیر آن دری نداشت جنب به مسجد می درآمد و این دو حدیث را امام احمد و نسائی به رجال ثقات تخریج نموده اند و طبرانی از جابر بن سمره (۲) مثل حدیث مذکور روایت کرده و از ابن عمر مروی است که گفت در زمان رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- می گفتیم که خیرالناس رسول اللَّه است [۶۶-آ]- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بعد از آن ابوبکر بعد از آن عمر و به تحقیق که علی را داده سه خصال که هر آینه اگر یکی از آن سه از آن من باشد دوستر است به سوی من از شتران سرخ موی(۳). تزویج کرد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به او دختر خود را و او برای او فرزند آورد و سدّ ابواب مردم کرد مگر باب او را به او داد رایت را در روز فتح خیبر.

روایت کرده است این حدیث را امام احمد- رحمه اللَّه- به اسناد حسن و نسائی از طریق علاء بن عرار روایت کرده که به ابن عمر گفتم که مرا اخبار کُن از علی- علیه السلام- و عثمان و حدیث گذشته را ذکر کرده است تا آخر و در آنجاست او را از هیچ کس میرس و نظر کن و به منزلتی که داشت از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به تحقیق که همه درها را بربست و در او را تقریر فرمود و رجال این حدیث رجال صحیح است الّا علاء که او را هم ابن معین و غیره توثیق کرده اند.

۱- م: ببندید.

۲- ل: جابر ابن سحره، م: ثمره.

۳- م: ندارد.

حافظ بن حجر می فرماید:

با وجود آنکه همه طرق قابل احتجاج است، بعضی از اینها تقویت بعضی دیگر می کند و ابن جوزی بعضی از این طرق را در موضوعات آورده و تعطیل نموده به بعضی از روات آنکه در حق او تکلّم کرده اند و حال آنکه آن مقدار در صحت آن قادح (۱) نیست و ایضاً تعطیل نموده به آنکه مخالف احادیث صحاح است که در باب ابوبکر وارد شده و زعم کرده که این از اوضاع رفضه است و می گوید که ابن جوزی خطای شنیع کرده است که ردّ نموده احادیث صحیحه را به توهّم معارضه با وجود امکان جمع. و در وجه جمع از بزّار روایت کرده که اگر ثابت شود روایات احادیث باب علی جمعش به حدیث ابی سعید خُدری است که ترمذی روایت کرده است از وی که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمود که حلال نیست احدی را که مرور کند بر این مسجد در حالت جنابت غیر من و علی و این بنا بر آن بود که در خانه علی- علیه السلام- در مسجد بود و غیر آن در دیگر [۶۶- ب] نداشت پس مأمور نشد به سدّ آن به خلاف ابوبکر که غیر خوخه مسجد در دیگر داشت پس او محتاج بود به استثنا نه علی- علیه السلام- که مخصوص بود به چیزی که زیاده از ابقای باب است و اما روایت استثناء علی- علیه السلام- بنا بر دفع توهم سدّ بوده باشد یا آنکه اول مأمور شدند به سدّ ابوابی که در مسجد داشتند الّا باب علی- علیه السلام- و بعد از آن به استیذان هر کسی دریچه از خانه خود وا کرد و بعد از آن مأمور شدند به سدّ این دریچه ها الّا خوخه ابوبکر و می گوید که این وجه اوضح است و تأیید می کند به آنکه مروی شده است که حمزه بن عبدالمطلب- علیه السلام- بیرون آمد و حال آنکه قطیفه خود را می کشید از غایت اضطراب و بد حالی از خانه به حدّت و سرعت برآمده بود و پاره ای از قطیفه او در زمین بوده او را می کشید و چشمان او از گریه پر شده بود و می گریست و می گفت یا رسول اللّٰه عمّ خود را بیرون کردی و پسر عمّ خود را ساکن گردانیدی آن سرور- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرمودند که من بیرون نکردم تو را و من ساکن نساختم پسر عم خود را بلکه خدای تعالی او را ساکن ساخت. و این قصه ای صریح است در تقدّم باب

۱- قادح: عیب کننده.

علی بر قصه خوخه ابوبکر زیرا که حمزه- رضـی اللّٰه عنه- در اوایل شهید شد و قصه ابوبکر چنان که سبق ذکر یافت در مرض موت آن سـرور بود- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- و به غیر این نیز اخباری چنـد که دلالت می کند بر تقدّم امر باب علی بر امر خوخه ابوبکر و ما اقتصار کردیم بر ذکر حدیث مذکور.(۱)

۱- سمهودی در نقل این حدیث سرانجام عادلانه نظر خویش را در تقدم امر باب علی بن ابیطالب علیه السلام ابراز کرد.

فصل ششم

در زیادتی عمر که بر مسجد نبوی افزوده و اتخاذ بطیحاء در ناحیه آن.

بـدان که ابوبکر چیزی در بنای مسجد شریف زیاده نساخت مگر آنکه ستونهای مسجد کهنه شده بود به جذوع نخل، آن را تجدید فرمود [۶۷- آ] و عمر زیاده کرد و به خشت بنا نمود و در جانب قبله زیاده کرد از حدّ ستونهایی که در قبله مقصوره است و ستونها را از چوب ساخت و معارضه نمی کند به این خبر صحیح آنچه مروی شده است که در زمان عمر ستونها را از خشت بنا کرد و چوبها را بیرون آورد.

از ابن عمر مروی شده است که در زمان عمر طول مسجد از قبله تا جهت شامی صد و چهل گز بود و عرضش صد و بیست گز و از این سخن ملخص می شود که زیادتی عمر در جانب مغرب مقدار دو ستون بوده باشد که به این زیادتی صد و بیست گز نزدیک می شود و نهایت زیادتی در جهت مغرب ستون هفتم است و از جهت مشرق به سبب ابقای حجره های شریفه نبویّه چیزی نیفزود و زیادتی جهت قبلی چنان که مذکور شد تا حد ستونهاست و آن مقدار ده گز باشد. پس باید که سی گز دیگر در جهت شامی زیاده شده باشد و مروی شده است که بلندی سقف از زمین یازده گز بود و اساس مسجد را مقدار طول قامت به سنگ بنا نمود و شش در گذاشت، دو در یمین قبله، یعنی باب مروان مشهور به باب السلام و باب عاتکه معروف به باب الرّحمه و دو در از یسار قبله، یعنی بابی که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از آن در می آمد و باب النساء و دو در از پس قبله

یعنی، در جهت شامی، از عمر مروی شده است که گفت اگر نمی شنیدم از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که می گفت سزاوار آن است که در مسجد من زیاده کنی، زیاد نمی کردم و هم از وی مروی شده که گفت اگر مسجد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- تا ذوالحلیفه کشند و زیاده کنند آن زیادتی هر آینه از مسجد نبوی است چنان که ابوهریره از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- روایت کرده که اگر این مسجد را برد تا صنعا که بلدی است از یمن هم مسجد [۶۷- ب] من است و ایضاً مروی شده است که روزی رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در مصلّا بر سبیل تمنّا فرمود که اگر این مسجد را زیاده می ساختیم و به دست مُبارک خود به جانب قبله اشارت کرد پس در وقت زیادتی مردی را در مصلّای آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نشانیده دست او را بالا برمی داشتند و پایین(۱) می گذاشتند تا آنکه آن وضع را شبیه اشارت آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پنداشتند پس عمر جهت قبله راپیش برد وامام یافعی گفته که این قصه در سال هفدهم بود.

ابن سعد و یحیی روایت کرده اند که چون مسلمانان بسیار شدند عمر به عباس- رضی اللَّه عنه- گفت به درستی که مسجد تنگ شد و من از برای توسعه مسجد منازلی که در حوالی مسجد بود خریدم مگر خانه تو و حجره های امهات المؤمنین اما حجره های امهات المؤمنین راهی ندارم به گرفتن آن و اما خانه تو با آن است به هر بهایی که می خواهی بفروشی به من و یا تصدّق کنی خانه خود را به مسلمانان. عباس- رضی اللَّه عنه- گفت هیچ یک را نمی کنم که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- این خانه را به دست خود خط کشیده برای من و همراه با من (۲) بنا کرده. پس میان ایشان اختلاف شد بعد از آن ابی بن کعب را- رضی اللَّه عنه- میان خود حَکَمْ ساختند و پیش او رفتند و قصه خود به او عرض نمودند و او برای ایشان قصه داوود را- علیه السلام- خواند و گفت از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت خدای تعالی به داوود- علیه السلام- وحی کرد که برای من خانه ای بنا کن تا در آنجا ذکر من کنند. پس او بیت المقدس را خط کشید بر

۱- ل: به شیب. م: شیب.

۲- ل: با من همراه.

هیئت مربع و یک کُنج آن مربع بر خانه یکی از بنی اسرائیل واقع شد وداوود- علیه السلام- هر چند خریداری کرد او ابا نمود و داوود- علیه السلام- را بر خاطر عاطر گذاشت که آن خانه را به هر وجهی از وی بگیرد. پس خدای تعالی وحی [۶۸- آ] فرستاد که من تو را امر کردم که برای من خانه ای بنا کنی و تو خواستی که مغصوبی (۱) را در آنجا در آری و حال آنکه غضب(۲) از شأن من نیست و عقوبت تو آنکه این خانه را نتوانی بنا کرد. پس داوود- علیه السلام- گفت: یا رب پس (۳) از فرزند من و خدای تعالی دعای او را اجابت نموده این کار را به دست سلیمان- علیه السلام- تمام ساخت و چون ابی بن کعب این قصه بر ایشان خواند، عباس گفت که این خانه را برای مسلمانان تصدّق کردم اما برای مخاصمت تو، نی.

و نیز در میزاب این خانه میان عباس و عمر مخاصمت اتفاق افتاده و آن این است که از ناودان این خانه عباس بر مسجد یا بر در مسجد آب می ریخت عثمان آن ناودان را از آنجا کند. پس عباس- رضی اللّه عنه- گفت: واللّه این ناودان را در این مکان ننشانده است الّا رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به دست مبارک. پس عمر گفت که واللّه این میزاب را در اینجا محکم نمی کنی الّا آنکه دو قدم (۴) تو بر کتف من بوده باشد. یعنی قسم یاد کرد که دو پای خود [عباس] را بر دوش او نهاده بالا- شود و ناودان را در جای خود محکم سازد و موضع آن خانه. چنان که از ابن عمر منقول است آن است که در ما بین موضع استوانه مربعه است که در یلی خانه مروان است و در موضع خانه مروان امروز میضات (۵) باب السّلام است و این استوانه مذکور پنجم، اساطین است از منبر شریف و در حریق آخر تربیع این استوانه غریق بحر عدم گردید.

اما اتّخاذ بطیحاء: به سند معتبر از سالم بن عبداللّه بن عمر مروی شده است که عمر در ناحیه مسجد رحبه ای بنا کرد که آن را بطیحاء خوانند و گفت هر که لفظ خواهد یا انشاد شعر هوس نماید یا خواهد آواز بلند کند باید که به سوی این رحبه بیرون شود.

۱- م: مغضوبن.

۲- م و د: غصب.

۳- ل: بشی.

۴- م: پای.

۵- میضات: جای وضو گرفتن، و آبی که از آن وضو می گیرند و مطهره.

فصل هفتم

در زیادتی عثمان و مقصوره گرفتن ایشان

مروی شده است که در سنه اربع [۶۸- ب] و عشرین چون عثمان مُتولی خلافت شد مردم به ایشان گفتند که در روزهای جمعه مسجد تنگی می کند و مردم در رحبه ها(۱) نماز می کنند و از این معنی اظهار شکایت کردند و عثمان به صحابه ای که اصحاب رأی بودند مشاورت نمود و ایشان اجماع نمودند بر آنکه دیوار مسجد را هدم کرده در مسجد افزاید. پس عثمان چون نماز پیشین را با مردم ادا نمود بر منبر صُعود فرمود، حمد و ثنا گفت و بعد از آن فرمود: ایهاالناس به درستی که من اراده نمودم که مسجد رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- هدم نموده زیاده سازم و گواهی می دهم از رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت هر که برای خدا مسجدی بنا کند خدای تعالی برای او خانه ای بنا کند در جنّت و به درستی که در این کار سلف و امام من عمر بن الخطاب است و به درستی که به اهل رأ ی اصحاب رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در این باب مشاورت کردم ایشان اجماع نمودند بر هدم و بنا و توسعه آن. پس مردم را در آن روز تحسین کردند و دعا کردند.

چون صباح شد مرد کار طلبید و به نفس نفیس خود مباشرت نمود و حال آنکه صایم الدهر و قائم اللیل بود و از مسجد بیرون نمی آمد و فرمود که گچ پُخته (۲) از بطن نخل آرند و

۱- ل: درجها.

۲- ل: نپخته.

ابتـدای عمل او در ربیع الأول (۱) بود از سـنه تسع و عشـرین و فراغش در مستهل محرم سنه ثلاثین. پس مدّت کار ده ماه بوده باشد و در کتاب صحیح و سنن ابوداود از ابن عمر مروی شده است که بعد از بنای عمر، عثمان آن را تغییر داد و بسیار چیز در آن زیاده ساخت و دیوار مسـجد را به سـنگ منقوش و گچ بنا نمود و ستونهای آن را سنگ منقوش گردانید و به ساج مُسقف ساخت. و در صـحیح مسـلم است که عثمان بن عفان اراده کرد که مسجد نبوی را بنا کند و مردم آن را مکروه داشتند. مرضی و محبـوب [۶۹- آ] ایشـان آن بـود که بر همـان هیئـتی که بـود بگذارنـد پس عثمـان گفت که از رسول- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- شنیدم که می گفت هر که برای خدای مسجدی بنا کند خدای تعالی برای او خانه ای بنا کند مثل آن در جنّت و گفته اند که مردم، بنا را به سنگِ (۲) منقوش مکروه می داشـتند و می خواستند که به همان جذوع نخل و خشت بگذارد؛ چنان که عمر کرده بود نه اصل زیادتی و توسعه را و در تجدید زیادتی عثمان این مُستفاد می شود.

از روایت کثیره آن است که دیوار قبله را تقدیم نمود به حدی که امروز دیوار قبلی مسـجد است و از جانب مغرب یک سـتون زیاده نمود و آن سـتون هشـتم است از منبر شـریف و در مواجه داخل باب السّـلام استوانه ای است که پایان آن را مربع ساخته اند ظاهراً که همان ستون نهایت زیادتی عثمان باشد و ابتدای زیادتی ولید.

اما زیادتی جانب شام، در روایتی پنجاه گز و از روایت دیگر لازم می آیـد که ده گز بوده باشـد. چه مروی شده است که طول مسـجد شـریف را صـد و شـصت گز سـاخت معلـوم است که نظر به آنکه در زمـان رسـول- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- علی الصحیح صد گز بود و چهل گز در زمان عمر در مجموع طول زاید شد.

صاحب تاریخ می گوید: توفیق بین الرّواتین آن است که مجموع زیادتی زمان عمر و عثمان صد و شصت گز است و از جانب مشرق چیزی زیاده نساخت و از حجره های شریفه

۱- ل: ربیع الرسول.

۲- ل: سندله.

چیزی را ادخال نکرد و از روایتی معلوم می شود که خانه حفصه را- رضی اللّه عنهما- داخل ساخته باشند- واللّه اعلم- و زیادتی توضیح این در بیان خانه هایی که در حوالی مسجد شریف است خواهد آمد، انشاءاللّه.

اما مقصوره، در قاموس است که «المقصوره الدار الواسعه المحصنه اوهی اصغر من الدار لایدخلها الا صاحبها» بدان که آمده است که اول کسی که [۶۹- ب] به خشت مقصوره ساخت (۱) عثمان بن عفان بود و در دیوار مقصوره سوراخها نهاد که از آنجا مردم به امام نظر کنند و بر احوال او مطلع شوند و عمر بن عبدالعزیز در وقتی که از قبل ولید مسجد را بنا کرد و آن مقصوره را از چوب ساج عمارت نمود و اما از امام مالک- رحمه اللّه علیه- مروی است که گفت چون عثمان خلیفه شد مقصوره ای برای خود ساخت از ترس آنچه رسید به عمر و در آنجا از برای مردم امامت می کرد و نیز از امام مالک- رحمه اللّه- منقول است که اول کسی که مقصوره ساخت مروان بن حکم بود در وقتی که یمانی او را طعنه زد و از امام نووی- رحمه اللّه- منقول است که گفت اول کسی که مقصوره ساخت معاویه است بعد از ضربه(۲) خارجی.

۱- ل: ندارد.

۲- ل: خربئه.

فصل هشتم

در زیادتی ولید و اتّخاذ او محراب و شُرفات (۱) و منارات(۲) و منع کردن او نماز(۳) جنازه را در مسجد

رزین (۴) نقل کرده که بعد از عثمان، علی و معاویه و پسر او یزید و پسر او عبدالملک در مسجد نبوی چیزی نیفزودند تا آنکه ولید بن عبدالملک خلیفه شد و عمر بن عبدالعزیز را که برادرزاده و نایب او بود در مکه و مدینه امر کرد و مال فرستاد و گفت که هر که خانه خود را به تو فروشد از او بخر و بهایش بده و هر که نفروشد و ابا نماید خانه او را هدم کن و مال به او ده و اگر قبول نکند به فقرا صرف نمای و امر کرد به ادخال حجره های شریفه.

واقدی از عطاء خراسانی روایت کرده که گفت حجره های ازواج طاهرات نبی را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- دریافتم و حاضر شدم به مجلس که کتابت ولید بن عبدالملک را می خواندند، امر کرده بود که حجره های ازواج طاهرات- رضی اللّٰه عنهن- را داخل مسجد سازند، هیچ روزی را ندیدم به بسیاری گریه مثل آن روز و سعید بن مسیب را دیدم که می گفت [۷۰- آ]- واللّٰه- که دوست داشتم که این حجره ها را به حال خود گذارند که بعد از این از مدینه مردمی خواهند پیدا شد و از آفاق عالم مردم به مدینه خواهند آمد یعنی بایستی که مردم ما بعد این حجره ها را(۵) آن حضرت را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در زمان

۱- شُرفات: ج: شرفه؛ کنگره که در بالای ساختمان ساخته می شود.

۲- منارات: ج: مناره: مأذنه، گلدسته.

۳- ل: وضع.

۴- م: ندارد. ل: زرین.

۵- م: حجره ها را و اکتفا نمودن.

حیات خود به این مقدار می دیدند و از این دیدن در امور دنیا زهد و تورع اختیار می کردند.

در گرفتن خانه های مردم کرهاً و تشدّد نمودن ولید اخباری، که اسائت ظن می کند در حق او بسیار وارد شده، اما چون به مُباشرت امام عادل و خلیفه راشد عمر بن عبدالعزیز بوده شاید که خدای تعالی مسامحه و عفو فرموده باشد و ما از جهت اختصار از ترجمه آن اخبار صرف قلم نمودیم هر که خواهد به اصل رُجوع کند. و آنچه محرّر می شود از اخبار و روایات کثیره مختلفه در تجدید زیادتی ولید بر سبیل اختصار و اجمال آن است که در جانب مغرب دو ستون زیاده ساخت و در جانب مشرق چهار ستون و ادخال حجره های(۱) شریفه از این جانب نمود در جانب شام چهارده ستون، چهار از این در زیر مُسقف متصل مربعه قبر شریف و ده از آن در رحبه مسجد و از روایت دیگر فهم می شود که این چهارده همه در رحبه بود و چهار دیگر غیر آن در تحت مُسقف بوده باشد و ذرعی که در تحدید زیادتی ولید ذکر کرده اند مؤید این است و ابن زباله خبری روایت کرده که ولید به ملک روم نامه ای نوشت که مسجد اعظم نبوی را می خواهم که عمارت نمایم امداد و اعانت فرمای مرا به کارگران و به فسیفساء(۲) یعنی شیشه های رنگین (۳) رومی که در دیوار به کار برند پس ملک با ده نفر کارگر احمال (۴) فسیفساء(۵) فرستاد و صد و هشتاد هزار دینار و قنادیل با سلاسل ارسال نمود و گفته اند که نوره ای(۶) را که به آن فسیفساء(۷) را به کار برند یک سال خمیر کردند و اساس را به سنگ برآوردند و دیوار را به سنگ و گچ بنا نمودند و ستونها را از

۱- م: حجره ها را و اکتفا نمودن.

۲- م: حجرات.

۳- فسیفساء: قطعات کوچک از کاشی و یا سنگ و یا شیشه که به صورت معرّق چینی کنار هم قرار داده می شوند. ل: شیشه های رنگین رومی.

۴- احمال: یاری دادن کسی را به برداشتن بار، یاری دادن در باربر نهادن.

۵- ل: شیشه ها.

۶- نوره: آهک.

۷- ل: شیشه ها.

سنگ بنا کرده میان [۷۰- ب] آن را با عمودهای آهنین و رصاص حشو کردند و جمیع دیوارهای مسجد را از درون به رُخام و فسیفساء(۱) ها و طلا مزخرف ساختند و سرهای ستونها را و ابواب را به طلّا مُذهب و منقّش(۲) کردند و گفته اند که عمر بن عبدالعزیز اول کسی است که احداث محراب و شُرفات کرد و طنف (۳) مسجد و میازیب(۴) آن را از رصاص ساخت و چهار مناره در چهار زاویه مسجد بنا کرد هر یکی شصت گز یا چیزی کمتر و در خبری آنکه دو مناره شامیه پست(۵) تراز آن دوی دیگر بود و سلیمان بن عبدالملک مناره ای که در باب السلام بود و مشرف بود بردار مروان و در زمان اذان سایه مؤدن بر وی افتادی.

امر کرد که آن را هدم کردند و بعد از آن لایزال مسجد بر سه مناره مشتمل بود تا زمان محمد بن قلاوون (۶) و در زمان او و به امر او در سنه سته و سبعمائه، آن مناره تجدید یافت و آن اطول مناره ها بود. طولش نود و پنج گز لیکن مناره مقابل او معروف به رئیسیّه در عمارت آخر صد و بیست گز شد به امر قایتبای در سنه اثنین و ثمانین و ثمانمانه و در تاریخ عمارت ولید روایتی آنکه در سال نود و یک، عمر بن عبدالعزیز دیوار مسجد قدیم را هدم نمود و در روایتی آنکه در هشتاد و هشت مُتولی عمارت شد و در روایتی آنکه در سنه ثمانیه و ثمانین ابتدای عمارت کرد و در سنه احدی و تسعین از آن فارغ شد.

اما منع صلات جنازه در مسجد، مروی شده است که حارسان عمر بن عبدالعزیز مردمی را که در مسجد، نماز جنازه می کردند از مسجد می راندند و ابن نجار نیز قصه حارسان عمر بن عبدالعزیز را ذکر کرده و گفته که این سنت تا زمان ما جاری است مگر در حق علویان و کسی که اراده کند از امرا و اعیان که در مسجد جنازه او را نماز کنند و جنازه باقی مردم را در خلف حایط شرقی مسجد نماز می کنند.

صاحب تاریخ می گوید: در زمان ما بر جنازه در مسجد نماز [۷۱- آ] می کنند و تخصیص می کنند جنایز(۷) اعیان را به روضه شریفه مگر جنایز شیعه غیر اشراف ایشان که از ادخال مسجد شریف ممنوع است.

۱- ل: شیشه ها.

۲- ل: شش.

۳- طنف: هر چه بلند و بیرون آمده باشد از بنا گوشه های دیوار از خشت فروگرفته ل: طیف.

۴- میازیب، ج میزاب، ناودان.

۵- ل: پستر.

۶- الناصر ناصرالدّین محمّد بن قلاوون از ممالك بحری است که بین سالهای ۶۹۳ تا ۷۴۱ سه بار در مصر به حکومت رسید.

۷- جنایز: جنائز. ج: جنازه.

فصل نهم

در زیادتی مهدی

بدان که بعد از عمارت ولید مسجد شریف لایزال به رسم آن عمارت بود تا آنکه ثانی خلفای عباسی ابوجعفر منصور اراده آن کرد که چیزی در آن افزاید لیکن توفیق نایافته از این دار فنا رحلت نمود و بعد از او پسر او مهدی در سنه ستین و مائه چون از حج مُنصرف شد به مدینه مُشرّفه آمد و جعفر بن سلیمان را والی مدینه ساخت به زیادتی مسجد شریف امر فرمود و عبداللّٰه بن عاصم بن عبدالملک بن شبیب (۱) الغسانی را مُتولی عمارت ساخت و چون عبداللّٰه بن عاصم وفات کرد عبداللّٰه بن موسی الحمصی را به جای او نصب نمود و ایشان در جانب شامی مسجد ده ستون دیگر زیاده ساختند و در سه جهت دیگر چیزی زیاده نساختند.

صاحب تاریخ می گوید: از خبری چنان معلوم می شود که عمارت مهدی نیز به شیشه های رنگین مزخرف بود و ما نیز بقیه ای از آن یافتیم که شاهد این معنی بود و آن در حریق آخر به آخر رسید و در حدّ عمارت مهدی [صاحب تاریخ] می گوید که در مُسقف شرقی ستونی است که اسفلش مربع به قدر جلسه است و آن نهم ستون است از مربعه قبر شریف و آن علامت ابتدای زیادتی مهدی است که از آنجا تا آخر مسجد بنای اوست و بعد از او علی الصحیح کسی در مسجد شریف چیزی زیاده نساخته و فراغ از برای زیادتی مهدی در سنه خمس و ستین و مائه بوده.

۱- در متن خلاصه الوفا: خبیب امّا در پاورقی ذکر شده که در نسخه دیگر شبیب آورده شده است.

فصل دهم

اشاره

در اخباری که متعلق است به حجره شریفه که حاوی قبور متبرّک است و صفت قبور منوره(۱) مطهره و حائزی که دایر است بر حجره منیفه.

بـدان که به کرّات مـذکور شـد که مـدفن رسول- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- در خـانه عـایشه بود و این خانه را گفته انـد که عرضـش مقـدار شـش گز بود و سـمکش یعنی بالاـ تا پایان او میان هشت گز و نه گز و گفته انـد که یکی [۷۱- ب] یـا دو در داشت و از عایشه منقول است که لایزال در آن خانه می بودم تا آنکه عمر در آن خانه مـدفون شـد بعـد از آن دائم جامه های خود را مُحافظت می نمودم یعنی در تستر(۲) می کوشیدم تا آنکه میان خود و میان قبور شریفه دیواری بنا کردم. و مروی شده است که مردم از خـاک پاک قبور شـریفه می گرفتنـد پس عایشه فرمود که دیواری زدنـد بعـد از آن از سوراخی که در دیوار بود خاک می گرفتنـد. آن را نیز امر کرد که سـد کنند و مروی شده است که آن خانه که مدفن شـریف است لایزال مکشوف بود تا آنکه عمر بن عبـدالعزیز در خلافت ولیـد، حایطی بر آن بنا کرد و آن حایط مـدوّر بود و مربع نساخت تا که مشابه کعبه نشود و مردم آن را قبله نسازنـد و در صـحیح از هشـام بن عروه منقول است که از پـدر خود عروه روایت کرد که در آن زمان که حایط ساقط شـد شـروع کردنـد در بنای آن و در آن وقت قـدمها از موضع اساس ظاهر شـد و مردم در فزع شدنـد و گمان بردند که قدمهای مُبارک رسول است- صلی اللّه علیه وآله

۱- ل: ندارد.

۲- تستر: پوشیده گشتن، در پرده شدن، روی نهفتن، پرهیز کردن.

وسلم- و کسی نیافتند که آن را می شناخته باشد و عروه به ایشان گفت واللّه که این قدم آن سرور نیست و قدم عُمر است.

در روایتی آنکه عمر بن عبدالعزیز، ابن وردان بنّا را امر کرد که در آید و او برای نزدیک کس طلب نمود و عمر ساق خود را برهنه ساخت که به مدد اندرون رود و قاسم بن محمد و سالم بن عبداللّه- رضی اللّه عنهما- نیز ساقهای خود را برهنه ساختند که همراه درآیند عمر پرسید که چه می شود شما را. گفتند که می خواهیم به همراهی تو اندرون رویم.

عمر گفت که به کثرتِ خود نمی خواهیم که آن حضرت را ایذا نماییم. پس مزاحم را گفت که اندرون رود و خود با ایشان اندرون نرفت و در روایتی آنکه عمر بن عبدالعزیز

ابن وردان را فرمود که اساس خانه را نظر و ملاحظه کند و چون او اندرون رفت که [۷۲- آ] ملاحظه نماید ناگاه دست خود را برداشته مضطرب وار برکناره شد. پس عمر بن عبدالعزیز از روی فزع برخاست چون عبداللّه بن عبیداللّه را(۱) دید گفت مترس که این دو، قدم جدّ تو عمر بن الخطاب است که از تنگی خانه در زیر دیوار مانده. پس در اساس خانه برای قدمهای مبارکیش موضعی راست کردند.

مروی شده است که در حدود سال پانصد و هفتاد تقریباً و تخمیناً، اهل مدینه آواز افتادن دیوار از آن منبع انوار شنیدند و آن را به خلیفه وقت یعنی مستضیء باللّه ظناً و قیاساً عرض کردند و او با فقها و علما مشورت نمود و ایشان افتاء(۲) نموده اند که یک مردی صالحی فاضلی (۳) از قائمان به خدمت مسجد شریف اندرون شود. پس بدر نام شخصی را از جوانان بنی العباس که به صیام نهار و قیام لیل موصوف و از روی اخلاص کمر به خدمتکاری بسته بود به این کار اختیار نمودند و او آویزان شده اندرون رفت و دید که حایط غربی خانه اندرون افتاده پس از خاک مسجد خشت ساخت و آن دیوار را کماکان اعاده نموده و در آنجا طغاره چوبینی یافت که افتادگی دیوار به آن رسیده و او را شکسته و آن طغاره را به پاره ای از خاک دیوار افتاده به همراهی خود به بغداد برد و آن روز دخول او روز

۱- ل: این را.

۲- افتاء: فتوی دادن، حکم صادر کردن.

۳- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د: ندارد.

مشهودی بود که به استقبال او مردم اجتماع نموده بودند و صناعات شهر معطل شده بود.

ابن نجّار گفته که می دانم در سنه ثمان و اربعین و خمسمائه (۱) آواز دیوار افتادن شنیدند و امیر مدینه قاسم بن مهناالحسینی را خبر کردند و او گفت که شخصی به آنجا نزول نماید تا ببیند که صورت حال چیست؟ مردم فکر کردند و غیر شیخ شیوخ صوفیه موصل عمرالنسائی(۲) که در مدینه مجاور بود کسی را لایق این کار ندیدند و او فتقی داشت که مانع بود از دخول. پس مهلت طلبید که روزی چند نفس خود را به ریاضت معالجه نموده قابل دخول سازد و اورا بعداز روزی چند به ریسمان بسته از خوخه که از آن [۷۲- ب] به درون روند انداختند و او از آن خوخه به حظیری(۳) که عمر بن عبدالعزیز بنا کرد و فرود آمد و از آنجا به حجره شریفه درآمد و به او شمعی همراه بود، دید که پاره ای از گل سقف بر قبور شریفه افتاده پس آن را برداشت و به محاسن خود آن را جاروب کرد. و در شهر ربیع الاخر از سنه اربع و خمسین نیز در ایام قاسم از جهت حجره شریفه رایحه کریهه ای استشمام نمودند پس امیر قاسم فرمود که کسی پایین(۴) رود. بیان اسود خصی که یکی از خدّام حرم محترم بود با متولّی عمارت و هارون شادس(۵) صوفی اندرون رفت، گربه ای یافتند که میان حایز عمر و حجره شریفه مرده و گندیده بود و ابن نجار گفته که از این تاریخ تا زمان ما دیگر کسی به اندرون فرود نیامد.

صاحب تاریخ می گوید: ظاهر در آن است که قضیه گذشته و آنچه ابن نجار نقل کرده متحد بوده باشد و آن را بیان نموده.

در تصویر حجره شریفه صاحب تاریخ می گوید: شکی نیست در آنکه بنایی که در اندرون حایز ظاهر است مربع است و ابن نجار و اتباع او که مخمس تصویر کرده اند خطاءست و من حجره شریفه را از اندرون ذرع کردم مقدم او که یلی قبله است ده گز و

۱- ۵۴۸.

۲- خلاصه الوفا: عمر النشائی. ص ۲۵۷.

۳- حظیره: محوطه ای که پیرامونش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار پست.

۴- ل، م: پایان.

۵- ل، م: هارون شاذلی.

ثلث گز بود و موخر او که یلی شام است یازده گز و ربع و سدس و ذرع عرض او از جانب مشرق و مغرب هفت گز و نصف و ثمن و عرض دیوار آن از همه جوانب یک گز و نیم و دو قیراط مگر جانب شرقی مجدد که ذراع و ربع و ثمن است و عرض جدار حایز ذراع و ربع و ثمن است و ارتفاع او از زمین مسجد تا جهت آسمان سیزده گز و ثلث و در بعضی جهات اندکی زیادتی می کند بر سیزده گز و این حایز مبنی بود به حجر غشیم (۱) غیر مطابق و رؤیت (۲) آن شاهد است به آنکه مقدار نیم گز در بالای او به جهت ستره سقف- که بعد از این خواهد مذکور شد- با آجر(۳) یعنی با خشت (۴) پخته بنا کرده اند و ابن نجار ذکر کرده که جمال الدین(۵) اصفهانی- رحمه اللّه- از برای حایز حجره شریفه شبّاکی از صندل و آبنوس ساخت و حوالی آن را به این شبّاک [۷۳- آ] اراده (۶) نموده تا سقف مسجد و صاحب تاریخ می گوید که این است صورتی که ما حجره شریفه را بر آن یافتیم.

جای نمودار

۱- حجر غشیم: سنگ تراش نخورده.

۲- م: روایت.

۳- م: جرد.

۴- ل: با ندارد.

۵- در متن عربی جمال.

۶- م: ارّه.

بعد از این خواهد آمد آنچه احداث کرده از تغییرات متولی عمارت ابن زمن و آنچه قرار یافته است بر آن و آنکه بعضی گفته اند که قبر شریف را غیر مسجد سقف دیگر نیست مردود است بلکه در صدر اول مسقوف بود و لهذا دارمی در صحیح خود روایت کرده که اهل مدینه را قحط سخت رسید، به عایشه شکایت کردند و او فرمود که به قبر شریف نظر کنید و از آنجا سوراخی به آسمان واکنید که تا میان او و آسمان سقفی حایل نباشد پس آن را کردند و آن مقدار باران بارید که گیاهان روييد و شتران فربه شدند و از فربهی و کثرت شحم، شحم بعضی شتران دریده شد و منفتق گردید و آن سال را به این سبب عام الفتق [۷۳- ب] نامیدند و زین مراغی گفته که «فتح سوراخ عندالقحط» سنت اهل مدینه است الی الآن.

صاحب تاریخ می گوید: سنت ایشان امروز فتح دری است که مواجه وجه شریف است از مقصوره محیط به حجره شریفه و اجتماع مردم در آنجا.

امّا صفت قبور شریف در حجره متبرّکه منیفه

بدان که در آنجا اختلاف بسیار است و مجموع آن به هفت صورت می رسد و آن صور به ادله اش در تاریخ کبیر صاحب تاریخ مذکور است و می گوید که از آن صور سه صورت را اسناد و طریقش بد نیست و قابل اعتبار هست اما بقیه ضعیف است بنا بر آن در این تاریخ ذکر نکردیم و آن صورتی که اکثر بر آنند آن است که قبر رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در قبله قبر شیخین است بر وجهی که سر ابوبکر مقابل دوش مبارک رسول است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و سر عمر محاذی دوش صدیق و صورتش این است:

النبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم.

ابوبکر

عمر

و مراغی نقل کرده که رزین (۱) و یحیی- رحمهما اللّٰه- بر این صورت جزم کرده اند:

النبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم.

۱- ل: زرین.

ابوبکر

عمر

و صورت دیگر از قاسم بن محمد بن ابی بکر(۱) منقول است که گفت به عایشه. گفتم:

ای مادر من قبر رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و قبر صاحبین او را به من بنمای پس او کشف کرد سه قبری را که نه مشرف بود و نه به زمین چسبیده و بر آن بطحای عرصه حمرای انداخته. یعنی ریگ سرخ موضعی که مسماست به عرصه و این ریگی است سرخ و بزرگ همچو سنگ ریزه و گفت دیدم رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- که مقدم بود و سر ابوبکر میان دو کتف مبارك او و نیز عمر نزد پای مبارك او- صلی اللّه علیه وآله وسلم و علی صاحبیه- و صورتش این است:

النبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم. عمر

ابوبکر

صاحب تاریخ می گوید: روایت اولی اشهر است (۲) و روایت ثانیه را حاکم به صحیح نموده پس این روایت ارجح روایات است.

صورت دیگر که در بعضی [۷۴- آ] از روات او از قبل حفظه (۳) طعن کرده اند و بقیه ایشان ثقات اند. این است که می گوید که عمره گفت که عایشه قبور رسول و صاحبین او را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- برای ما وصف کرد و این قبور در سهوه(۴) خانه او بود یعنی صفّه یا مانند مخدع (۵) جایی بر این وجه که سر رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به سوی مغرب بود و سر ابوبکر نزد پای مبارك او و قبر عمر در خلف رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و موضع یك قبر در آنجا خالی مانده بود و صورتش این است:

النبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم. ابو بکر

۱- ل، د: ابی بکر و عمر.

۲- م: روایت اولی اشهر است ندارد.

۳- ل: حفظ.

۴- سَهْوَه: دالان خانه.

۵- مُخدع: گنجینه و خانه خود در خانه کلان.

عمر

و ردّ می کند این قول را آنچه مروی شده است در صحیح که در وقت هدم جدار حجره شریفه به جهت بنای اساس اقدام عمر ظاهر شد چنان که سبق ذکر یافت.

در کیفیت قبور شریفه:

قولی آنکه مسنّم بود یعنی مسطح و به زمین چسبیده نبود و قولی دیگر آنکه مسنّم نبود و توفیق بین الرّواتین آنکه اول مسنم نبود. ثانیاً بعد از افتادن دیوار حجره شریفه مسنم ساختند- واللّه اعلم.

از سعید بن مسیب- رضی اللّه عنه- و غیره مروی شده است که عیسی نبیّ- علیه السلام- در حجره شریفه مدفون(۱) شد. این نیز دالّ است بر آنکه در حجره شریفه یک قبر و ارجای باقی است چنان که دلالت می کند بر این معنی آنچه مروی شده است که عایشه آن را بر عبدالرحمان بن عوف در حینی که محتضر شد عرض کرد. و آنچه مروی شده که ازبرای دفن [امام] حسن- علیه السلام- نیزاذن کرد، لیکن بنیّ امیّه مانع شدند از آن.

۱- ل، م: خواهد مدفون.

فصل یازدهم

اشاره

در(۱) علامت جهتین رأس شریف و وجه (۲) نیّر لطیف او- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و مقام جبرئیل- علیه السلام- و تأزیر(۳) حجره شریفه به رُخام و تخلیق حجره شریفه و معالیق و مقصوره دایر بر او و قُبّه محاذی او یعنی از جهت بالای سطح.

اما علامت جهت رأس شریف:

بدان که علامت جهت رأس شریف صندوقی است مصفّح به صفایح نقره یعنی صندوقی که به تنکه نقره [۷۴- ب] آن را پوشیده اند و این صندوق در ته ستونی است که آن ستون ملاصق است به حایز قبر شریف در نهایت صفحه غربیه حایز که منتهی می شود به جهت قبله در محاذی صف استوانه سریر و استوانه توبه.

صاحب تاریخ می گوید: ابتدای حدوث این صندوق را نمی دانم و می گوید که اول در بالای این صندوق قائمی بود از چوب، محیط به ظاهر ستون تا بالای رخام حجره و این قایم مختم و مصفح بود به صفایح (۴) فضّه ممّو(۵) و چون در حریق آخر همراه با صندوق (۶) سوخت صندوق را از سر ساخته به جای آن قائم چوبین از رخام ساخته و در آنجا بسمله و صلات و سلام و غیر ذلک نوشتند و اما علامت روی مبارک مسمار فضّه(۷) است که میان

۱- م: از.

۲- ل: وجه ندارد.

۳- تأزیر: پوشاندن.

۴- صفایح: پهن گردانیدن، پوشاندن.

۵- فضّه مُمّوه: نقره زراندود شده.

۶- ل: با صندوق همراه.

۷- در حاشیه متن عربی آورده که اکنون به جای «مسمار فضّه» قطعه ای از الماس به اندازه «تخم کبوتر» در صفحه ای ازطلّا مزین به احجار کریمه یاقوت و زمرد قرار دارد که این قطعات را سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۱۱۱ فرستاده و آنجا نصب کرده اند، ص ۲۶۶.

او و میان صفحه غریبه مقدار پنج گز بوده باشد، این است امروز معتبر و اما آنکه پیش از این چه بود و چگونه بود اگر کسی خواهد به اصل رجوع نماید.

اما مقام جبرئیل- علیه السلام- در نزد مُربّعه قبر است و در آنجا چنانکه مراغی ذکر کرده مسمار فضه بوده در محل انحراف مربعه به سوی زاویه شمالیه حایز حجره شریفه و گویا که آن مسمار افتاده و اعاده نکرده اند اما تا زیر حجره به رخام چنان معلوم می شود که در خلافت المتوکل علی اللّٰه که در سنه اثنتین و ثلاثین و مأتین (۱) بوده باشد و فرش رخامی که در حوالی حجره شریفه است هم ظاهر در آن است که از اوست و ابن نجّار ذکر کرده که در خلافت المقتضی در سنه ثمان و اربعین و خمسمائه (۲) وزیر بنی زنگی جمال الدین اصفهانی (۳) تجدید نمود و حوالی حجره شریفه را مقدار قامتی مُرُخّم ساخت و ظاهر در آن است که این تجدید بعد از حریق اوّل بوده باشد.

صاحب تاریخ می گوید: در زمان ما در دولت قایتبای دو بار تجدید نمودند اوّل: در سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه(۴) قبل از حریق و ثانیاً بعد از حریق در سنه سبع و ثمانین و ثمانمائه (۵). هر رخامی که بعد از این در حجره شریفه و غیرها دیده می شود و همه در عمارت ثانی حادث شده است [۷۵- آ] و بعد از حریق اول در دیوار قبلی مسجد در غیر محراب عثمانی و اندکی از پهلوهای او در هیچ جا رُخام نبود و عمارت ثانیه قایتبای که اکنون بنای مسجد بر آن است (۶) و مناره شرقی را و باب السلام را و منبر و دکّه مؤذنان را و

۱- ۲۳۲ ه. ق.

۲- ۵۴۸ ه. ق.

۳- جمال الدین اصفهانی: از رجال و وزرا عهد سلاجقه که یک چند وزارت اتابک عمادالدین زنگی دوران حکومت ۵۴۱- ۵۲۱ ه. ق. حاکم موصل و حلب و پسر او سیف الدین غازی دوران حکومت ۵۴۴- ۵۴۱ ه. ق. را داشت. این وزیر ایرانی خدمات گرانسنگی به شهر مدینه نمود.

۴- ۸۸۱.

۵- ۸۸۷ ه. ق. د و ل: ثمانمائه ندارد.

۶- ل و م: می گوید که مناره.

دعایمی را که مُحدث شده است در حوالی حجره مُرخم ساختند.

امّا کسوت حجره شریفه:

ابن نجّار بعد از ذکر ترخیم حُجره و شبّاک صندل و آبنوس اصفهانی که مذکور شد گفته که لایزال بر همین وضع بود تا آنکه حسین بن ابی الهیجا داماد صالح وزیر ملوك مصر ستارت از دبیق(۱) ابیض که طراز و الجامات مرقوقه داشت و به حریر سرخ، سوره یس را بر وی نوشته بودند فرستاد و می خواست که آن را بر حجره شریفه تعلیق نمایند، امیر مدینه قاسم بن مهنا آن را منع کرد تا آنکه از خلیفه المستضی بامراللّه (۲)، اذن گرفت و مقدار دو سال آنجا مُعلّق بود و بعد از آن از قبل خلیفه ستارت از ابریشم بنفسجی (۳) مطّرز که در طراز او اسم مستضی بامراللّه را نوشته بودند آمد و آن ستارت اول را گرفته او را پوشانیدند و آن ستارت را به مشهد علی- علیه السلام- برده پوشانیدند و بعد از آن ستار ناصرلدین اللّه را بر بالای آن ستارت پوشانیدند و بعد از آن ستاره مادر او را بر بالای او.

ابن نجّار گفته که: در زمان ما سه ستاره بر بالای هم است و ظاهر در آن است که ابوالهیجا(۴) اوّل کسی است که حجره شریفه را کسوت نموده. و در عشر ستین و سبعمائه سلطان صالح اسماعیل بن ناصر قریه ای از مال بیت المال مصر خریده وقف کرد که با حاصل آن، کعبه شریفه را هر سال و حجره شریفه نبویّه و منبر نبوی را در هر پنج سال یك بار کسوت پوشانند بر همین نعت و صفت که امروز مشاهد است.

و عادت تقسیم کسوت کهنه است نزد ورود کسوت جدید و علائی (۵) می گوید که در جواز قسمت کسوت تردّدی نیست زیرا که وقف بعد از استقرار عادت بوده بر قسمت.

اما تخلیق یعنی مالیدن خلوق که خوشبویی است مرکب از زعفران و خوشبوییهای دیگر بر حجره شریفه و مسجد شریف.

مروی شده است که در سنه سبعین و مائه (۶) خیزران [۷۵- ب] به مدینه آمد و فرمود

۱- دبیق: پارچه ای از حریر منسوب به شهر دبیق مصر. ستارت از دبیق: پرده حریر.

۲- ل: المستضی بامراللّه دوبار تکرار شده است.

۳- بنفسجی: بنفشه ای.

۴- م: ابوالیجا.

۵- م و ل: علای.

۶- ۱۷۰ ه. ق.

که مسجد را تخلیق کنند و مؤنسه نام جاریه خود را متولی این خدمت گردانید و بعد از آن قبر شریف را به تمام و استوانه توبه و استوانه علم مصلّا را به آن اشیایی که در اول فصل مذکور شد خلوق می مالیدند.

صاحب تاریخ می گوید: اما امر خلوق در زمان ما متروک است.

امّا معالیق حجره شریفه یعنی آن چیزهایی که در حوالی حجره شریفه آویخته اند از قنادیل ذهب و فضه و غیر ذلک.

صاحب تاریخ می گوید: بر ابتدای حدوثش واقف نیستم لیکن ابن نجار ذکر کرده که در سقف مسجد میان دیوار قبلی و حجره شریفه مُشرف بر سر زائران چهل و چند قندیل است خرد و بزرگ، بعضی منقوش و بعضی ساده. یکی طلا و دو بلور و باقی نقره و این قندیلها را پادشاهان و بزرگان از اقالیم و بلدان بر سبیل تحفه می فرستند.

صاحب تاریخ می گوید: امروز این قنادیل در اندرون مقصوره است و عادت ارسال آنها از اطراف و اکناف مستمر است، لیکن هر گاه که بسیار شود یکی را بردارند و به جای آن دیگری را تعلیق کنند و آن برداشته را در قبه ای که در میان مسجد است بنهند و در آن قبه چیزبسیار از این مقوله جمع شده بود ناگاه چنان افتاد که در سنه احدی عشر و ثمانمائه سلطنت جمیع حجاز به حسن بن عجلان حسنی مفوض شد و حسن مذکور ثابت بن نغیر(۱) منصوری را امیر مدینه ساخت و قبل از آن جماز بن هبه الجمازی امیر مدینه بود قبل از آنکه مراسیم امارت به ثابت واصل شود، ثابت وفات یافت و در این اثنا جماز اظهار عصیان نموده آنچه در آن قبه بود از قنادیل فضه به وزن هفده قنطار و دو خوشخانه(۲) که می گفتند که در آنها طلاست و بیوت مردم مدینه را نهب و غارت کرد و از برای انزال قنادیل حجره شریفه نردبان آورد لیکن خدای تعالی او را از این صرف نمود و می گویند که این اشیاء را دفن کرده و در سنه اثنی عشره و ثمانمائه (۳) مقتول شده و کسی [۷۶- آ]

۱- د و م و ل: نفیر.

۲- خوشخانه: واژه فارسی به معنای نوعی دیگ. ل و د: حوشخانه.

۳- ۸۱۲.

نمی داند که کجا دفن کرده [است].

بعد از این واقعه نیز اشیای بسیار جمع شده بود و در سنه اربع و عشرین و ثمانمائه، امیر عزیز بن هبازع بن هبه الجّمازی(۱) پاره ای از آن را بر سبیل قرض گرفت و لایزال قنادیل در زیادتی بود تا آنکه برغوث بن بتیر الحسینی و دبوس بن سعد الحسینی الطفیلی در سنه ستین و ثمانمائه بر طایفه ای از این قنادیل در موسم حج گُذر کرده اند و آنها دیده اند طامعه ایشان در حرکت آمده به حیله به دیوار مسجد بالا می رفته اند و از سقف فرود می آمده تا آنکه چیزی بسیاری از آنها گرفته اند و هیچ کس مطلع نشده الّا بعد از مدتی و بعد از آن ایشان را گرفتند و بعضی از آن چیزها را رد نموده ایشان را کشتند.

صاحب تاریخ می گوید: به ما رسید که متولّی عمارت ابن زمن(۲) به قایتبای تزیین و تحسین نموده که آنچه در قبه جمع شده آن را به مصر برده در عمارت مسجد صرف نمایند و به سخن او پاره ای را قبل از حریق بردند اما مقصوره ای که در دور حجره شریفه و بیت فاطمه است- رضی اللّه عنها- سلطان بیبرس آن را احداث نموده از پنجره چوبین به قد قامت در سنه ثمان و ستین، و سه در نهاده قبلی و شرقی و غربی از حد ستونهایی که در یلی حجره است و از جانب شامی تا مسجد نبی- صلی اللّه علیه و آله و سلم- و پاره ای از روضه شریفه را به این شباك حجره داخل (۳) کرده که از صلات در آن مانع است و از هیچ کس از علما و صلحا مسموع نشد که او را از این منع کرده باشند و آنکه گفته اند که سلف او در این کار عمر بن عبدالعزیز است غلط است زیرا که چنان که بالا گذشت چیزی از روضه را ادخال نکرده وی را تقدیری که کرده باشد بنا بر ضرورت محافظت قبر شریف و برای آنکه مخالف بنای کعبه شود بوده نه آنکه به غیر ضرورت بوده، لیکن از کلام شیخ مجدالدین لغوی (۴) چنان معلوم می شود که در او دائماً مفتوح بوده که هر که می خواسته در آنجا نماز می کرده و از کلام ابن جماعه [۷۶- ب] نیز معلوم می شود که در غیر ایام موسم حج مفتوح بوده [است].

۱- ل: عزیز بن هیازع بن هبه الخماری. وفاء الوفا ج: ۱، ص ۵۸۷: غُریر بن ... الجمازی

۲- م: زمبن.

۳- ل: ندارد.

۴- م: لغوی ندارد.

صاحب تاریخ می گوید: بعد از این حادث شد بستن در به حیثیتی که متمکن نمی شود از دخول به آن محل شریف الّا کسی که چاهی دارد یا از او دنیایی متوقع است و سایر مردم محروم اند از تبرک جستن به آن مواضعی که داخل آن شباك است و این در دولت [اشرف] برس بیك (۱) حادث شده و بعد از آن زین الدین کتبغا(۲) در سنه اربع و تسعین و ستمائه شباکی که بر سقف منتهی می شد بر دایر آن عمارت کرد و بعد از آن در چهارم بر آن، افزودند، در دولت ناصر نزد مؤخر مسقف قبلی سنه تسع و عشرین و سبعمائه و بعد از آن در دولت ظاهر(۳) جقمق در پیش این در رابع سقفی لطیف که مقدار شش گز باشد احداث نمودند و فرش او را از رُخام ساخته به بساط زینت نمودند در سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه و در حریق ثانی چون همه این امور مذکور احتراق یافت در جهت قبلی شباکی ساختند از نحاس و در بالای آن شبکه ای از نحاس همچو زره بافته(۴) تا بالا گرفتند به جهت منع کبوتر از دُخول به آن محل منور معطّر و سایر جهات ثلاثه را شباکی از آهن ساخته بالای او را به طریق مذکور شبکه گرفتند و درها را نیز از آهن ساخته بالای او را به طریق مذکور شبکه گرفتند و درها را نیز از آهن ساختند مگر در قبلی که آن را از ساج مشبك ساختند و مشبك دیگر که فاصل (۵) است میان حجره شریفه و میان رحبه ای که در خلف مثلث حجره شریفه است ساختند به حیثیتی که بعضی از آن مثلث در آن داخل شد و محل شد مستقل که دو در دارد و از پنجا به مقصوره در می آیند و کأنّه که موضع خانه فاطمه- علیهاالسلام- است.

امّا قبه ای که محاذی حجره شریفه است از جانب بالا در قدیم نبوده تا زمان منصور قلاوون بلکه در قدیم در محاذی حجره از جانب بالاـ در سطح مسجد به خشت پخته خطیره ای جهت علامت به قدر قامت ساخته بوده اند و در سنه ثمان و سبعین و ستمائه(۶)

۱- سیف الدین برس بیك، اشرف: از سلاطین ممالیك برجی مصر دوران حکومت: ۸۴۲- ۸۲۵ ه. ق..

۲- ل و م: کیبقا.

۳- م و د ول: طاهر حقمق.

۴- م: بافتند.

۵- م: مفاصل.

۶- ۶۷۸.

قُبّه ای که ته او مربع [۷۷- آ] و بالای مثمن و چوب کاری بوده و بالای آن را به تختهای رصاص مسمّر ساخته بوده اند بنا کرده اند و در ایام ناصر حسن بن قلاوون به جهت اختلال الواح رصاص تجدید این قُبه مذکوره کرده اند و در ایام اشرف برس بای (۱) نیز تجدید و احکام نموده اند در سنه خمس و ستین و سبعمائه (۲) و در زمان قایتبای نیز پیش از حریق بعضی اصلاح و احکام یافته و آنچه بعد از حریق شده در فصلی که بعد از این خواهد آمد به تفضیل مذکور خواهد(۳) شد.

۱- بای: بیک، برس بیک.

۲- ۷۶۵ ه. ق.

۳- ل، م: خواهد مذکور.

فصل دوازدهم

در عمارت مجدد و ابدال سقف حجره شریف به قبه مختصر لطیف در تحت سقف مسجد و تصویر آنچه قرار یافته است قُبّه شریفه (۱) بر آن.

بدان که چون احتیاج مسجد نبوی را عرض کردند به قایتبای سلطان مصر و بلاد عرب، در سنه احدی و ثمانین و ثمانمائه(۲) قبل از حریق، شمس بن زمن را به نظارت این خدمت فرستاد و نظر او چنان اقتضا نمود که رُخام حجره شریفه را تجدید کرده و استوانه صندوق را که ترقیده بود بعد از اخراج بعضی خرزات (۳) او استوانه ای که در مسجد قبا بود شکسته به خرزهای (۴) این اصلاح نمود و چون خواستند که رُخام صفحه شمالی را از کُنجی که متصل حایز عمر بن عبدالعزیز است با صفحه شرقی بکنند و در نزد ملتقای جدار شامی و شرقی ترقیدگی قدیم بوده که مردم پیش آن را به گچ و خشت پر و مُحکم ساخته بوده اند و به نوره سفید ساخته و بعد از آن از ازاره رُخام تا سر دیوار شق شده، چون به اینجا رسیده اند و آن ترقش را پاک ساخته و آنچه در میان ترقش بوده بیرون کرده اند، بنای مربع حجره شریفه ظاهر شده و از آنجا دیده اند که در نزد ملتقای جدار شامی و شرقی حجره شریفه نیز خللی و ترقیدگی هست و چون متولی عمارت این حال را مُشاهده کرد در

۱- م: ندارد.

۲- ۸۸۱

۳- و ل د: حزرات.

۴- ل: خررهای.

سیزدهم شعبان در درون مقصوره مجلس عقد نموده در این باب گفت و گوی کرده اند.

رای متولی و مردم دیگر به موافقت او بر آن میل کرده که سبب ترقش [۷۷- ب] دیوار ظاهر دیوار درون است. پس در صباح چهاردهم شعبان در هدم شروع کرده از ملتقای صفحه شامی و شرقی حایز مقدار پنج گز از زمین تا بالا انداختند و در بین جدارین از آثار حریق اولی همچو سرهای چوبهای نیم سوخته و غیرها چیزهای مهول ظاهر شد که در تنظیف آن به بیل و میتین (۱) محتاج شده تا زمین کافتند و در آنجا سنگریزه سرخ یافتند و ته آن معلوم شد که به سنگ مبنی است و نیز معلوم شد که خانه درون مربع است و به سنگ سیاه مبنی است و هیچ در ندارد و در خلف جدار شامی او استوانه ای است در صف مربعه قبر که بعضی از آن استوانه داخل جدار است و چون متولی این امور را مشاهده نمود، عزیمت کرد که جدار شامی خانه درون را هدم کرده تجدید نماید و به جای سقف قبه بربندد.

صاحب تاریخ می گوید: من این کار را بنا بر آنکه موجب هدم اکثر دیوارهای حجره می شد و ایضاً مستلزم اتسّاع(۲) بود در مکانی که اقتصار لایق است مکروه داشتم لیکن متولی بر عزیمت خود راسخ و ثابت شده جدار شرقی و شامی بود منهدم شد و در این هدم در جهت غربی و مایلی او از قبلی و شام خشتهای خام که طولش از یک گز زیاده و عرضش نیم گز و چیزی باشد یافتند ظاهراً که این خشتها از بنای اول است که در وقت تجدید حجره بنابر استحکام به سنگ این خشتها را تبرکاً در میانه گذاشته بنا کرده اند و به برکت آنها آن جهات سالم مانده از خلل و چون دیوار شامی را تا زمین انداختند به تنظیف افتادگیهای دیوار که بر بالای قبور شریفه افتاده آن را پوشیده بود یک روز تمام به کثرت و رخام در آن موطن سکینه و آرام اشتغال نمودند.

صاحب تاریخ می گوید: از ترس آنکه در ورطه سوء ادب بیفتم (۳) از حضور [در] این

۱- بیل و میتین ترجمه «عُتل و المساحی» است عُتل به معنای دیلم آهنی که بدان زمین و دیوار کنند، و مساحی و مسحاهبیل آهنی و کلنگ را گویند.

۲- ل: ایساع.

۳- ل: نیفتم.

واقعه اجتناب نمودم و صباح آن متولی کس را فرستاده مرا طلب نمود تا به مشاهده وضع حجره شریفه مُشرّف شوم پس داعی شوق غالب و نفس مشتاق به دیدن آن موطن طالب شد- و للّه درّالقایل [۷۸- آ]:

ولو قیل للمجنون ارض اصابهاغبار ثری لیلی لجدّ و أسرعا

به استحضار عظیم (۱) قدر و ملاحظه جلالت شأن آن سید عالمان- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از حق- سبحانه و تعالی- حسن ادب و الهام حق آن مقرّب ربّ و قبول و رضا طلب نموده بعد از استیذان از مؤخر حجره به درون آمدم و هنوز از آنجا تجاوز ناکرده به مشام جانم رایحه ای رسید که به خوشی آن بویی هرگز به دماغم نرسیده و به حلاوت او چیزی ذائقه جانم نچشیده. چون سلام کردم و تشفّع و توسل جستم بصر خود را نیز از برای آنکه به غایبان تحفه بردارم به نظر کردن در آن موطن عظیم القدر ممتّع ساختم.

دیدم که ساحت آن حجره عنبر سرشت زمینی است هموار از آثار قبور شریفه، هیچ چیز در آنجا پیدا نیست و در میانه موضعی است مرتفع که گمان بردند مگر موضع قبر شریف آن است و جهال بنابر این زعم از خاک آن موضع برای تبرک برداشتند و این زعم مردود است بنا بر ثبوت بودن قبر رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در ته دیوار و بودن لحد در زیر دیوار از اخبار و آثاری که در این باب مروی و منقول شده از آن جمله یکی حدیث جابر است- رضی اللّٰه عنه- که ابن عساکر روایت کرده از او که بر قبر رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- آب پاشیدند و آب پاشنده بلال بن رباح بود که از قبل سر ابتدا کرد تا به جانب پای منتهی شد و جابر تصریح کرده بر آنکه بنابر آنکه بر گرد قبر گشتن میسّر نبود بر دیوار آب پاشید.

ابن سعد در طبقات خود از محمد بن عبدالرحمان نقل کرده که عبدالرحمان گفت که در آن زمان که حایط قبر رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- حافظ شد در زمان ولایت ولید، من در میان مردمی بودم که اول بار به دیدن آن برخاستند، پس نظر کردم به قبر نبی

۱- م: ندارد.

– صلی اللّٰه علیه وآله وسلم– دیدم که میان قبر شریف او و میان حایط خانه عایشه نیست الا یک شبر و دانستم که او را– صلی اللّٰه علیه وآله وسلم– از جانب قبله به قبر اندر(۱) آورده اند [۷۸– ب] و بعد از این اموری که مذکور شد در هفدهم ماه شعبان در اعاده حجره شریفه شروع کردند و رأی ایشان چنان اقتضا نمود که ستونی که ملاصق جدار شامی بود او را در عرض جدار درآرند پس بنابراین مصلحت پاره ای در عرض دیوار زیاده نموده آن را متفاوت العرض ساختند، چنانچه عرض جانب شرقی مقدار سه گز شد و عرض جانب غربی مقدار نیم گز از آن کمتر و در ثلث آخر حجره که جانب مشرق و طرف پایه های مبارک است قبوی(۲) بنا کردند تا آنچه بر بالای او خواهند قبه بست مربع باشد زیرا که حجره چنان که مذکور شد طولانی است از مغرب به مشرق و فرجه میان جدارین جانب مشرق او را در عرض دیوار قبوی مذکور درآوردند و جانب قبله را همچنین ساخته بین الجدارین فضایی نگذاشتند پس فضایی نماند بین الجدارین الّا در جهت شامی و سطح قبوی مذکور، اعنی میان قبه و جدار شرقی و جدار قبلی فضایی شد و از جانب شامی نیز ستره ای بنا کردند و در جهت رئوس شریفه حجره به سنگهای سیاه تراشیده قُبه بستند و تکمیل آن به سنگهای سفید تراشیده واقع شد و ارتفاع این قبه از زمین حجره تا هلال قبه هیجده گز و ربع شد و ارتفاع قبو که یک جانب قبه بر وی مبنی است از زمین حجره تا بام او مقدار دوازده گز و در نحو وسط جدار شامی خوخه گذاشتند و از آن خوخه سنگریزه سرخی که در مسجد فرش می کنند بسیاری برای آنکه بر روی قبور شریفه گسترند(۳) داماد متولی که خواهرش در عصمت او بود درآورد و بر آن صورتی که اشهر اقوال مفید آن است قبور شریفه را از نزدیک دیوار قبلی تصویر(۴) نموده سنگریزه مذکور را بر بالای آن چید و قبور شریفه را مسنّم ساخت و عود و عنبر و غیر ذلک از خوشبویها چیزی بسیاری در آن منبع پُر نور بُخور کردند، لیکن طیب و خوشبویی رایحه آن محل شریف بر همه غالب بود.

و للّٰه درّالقایل:

۱– ل و د: نه درآورده اند.

۲– قبو: طاق و طاق نما.

۳– م: گسترد.

۴– م: تصوّر.

بطیب رسول اللّه طاب نسیمها [۷۹- آ]فما المِسک ماالکافور ما المندل الرطب

جماعتی از مردم ورقها که در آنجا تشفّع و توسّل و مآرب و مرادات دیگر خود را نوشته بودند به اندرون حجره انداختند و بعد از آن خوخه را بستند و بر سر این قبه که نزدیک به سقف مسجد بود هلالی از نحاس اصفر ساخته، نشانیدند و اتمام این عمارت شریف و اختتام این بنای عالی منیف در روز پنجشنبه هفتم شوال سال هشتصد و هشتاد و یکم بود، این است صورتی که حجره شریفه بر آن قرار گرفته زیرا که در حریق آخر که بعد از این مذکور خواهد شد حجره شریفه و قبه آن از احتراق سالم مانده.

بدان که خط سرخ بیرون نشان حایز عمر بن عبدالعزیز است و خط سیاه علامت بنای درون و خط دیگر بر سر قبوی مذکور بر حد قُبو و خطوط دیگر که در دیوار قبوست علامت آن است که او از زمین حجره نیست واللّه اعلم بالصواب.

فصل سیزدهم

در آنچه منقول شده است که حوالی حجره شریفه را خندق کنده اند و به رصاص پرساخته و آنچه متعلق است به این سخن و مناسب است به آن

بدان که اسنوی ذکر کرده که ملک عادل نورالدّین شهید شبی رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- دوبار در خواب دید که به دو مرد سُرخینه اشارت کرده می فرمود که مرا از اینها خلاص ساز. در آن شب به وزیر خود کس فرستاده او را طلبید و به استصواب در بقیّه همان شب به بیست راحله سوار به اموال بسیار به تعجیل تمام متوجه مدینه پرسکینه شد و در شانزده روز(۱) به آن وطن سکینه رسیده بعد از زیارت به احضار اهل مدینه و کتابت اسمای ایشان امر نمود و به ایشان تصدّق می کرد و در آن اثنا برای شناختن آن صورتی که در خواب دیده بود در رویهای مردم تأمل و امعان نظر می فرمود تا آنکه همه مردم به نظر شریفش درآمدند و از پیش او گذشتند، پرسید که هیچ کس دیگر مانده که حاضر نشده باشد گفتند مگر دو مرد صالح مغربی که به کثرت صدقه معروف اند. پس ایشان را طلبید چون حاضر شدند دید که همان دو شخص اند که در خواب ایشان را دیده بود. از منزل ایشان پرسید گفتند که در رباطی که قریب حجره شریفه است ساکن اند، پس ایشان را گرفته به منزل ایشان رفت و در آنجا غیر ختمتین و کتب و مال بسیار چیزی ندید و اهل مدینه در حقّ آن دو شخص مدح و ثنای بسیار گفتند و به خیر یاد کردند و سلطان شهید چون بوریای ایشان را برداشت در ته آن سردابه ای دیدند که به صوب حجره شریفه

۱- د: روز ندارد.

منتهی می شد مردم را از دیدن این حال وحشت بسیار و اضطراب بی شمار روی داد و سلطان شهید گفت راست بگویید که به چه کار آمده اید بعد از ضرب شدید اعتراف نمودند که ایشان نصرانیان اند که نصاری ایشان را به صورت [۸۰- آ] و زینت حاجیان مغرب ساخته به اموال بسیار فرستاده اند که به سبب انفاق آن به حجره شریفه تقرب جویند و از آنجا آن حضرت را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نقل کرده، راه ضلالت خود پویند(۱)، و ایشان در آن رباط بساط انبساط انداخته اند شبها به کندن نقب اشتغال می نموده اند و روزها به علّت زیارت آن خاک را در محفظه ای از جلد کرده در جانب بقیع می انداخته اند و چون نزدیک قبر شریف رسیده اند، در آسمان رعد و برق عظیم روی نموده و در زمین رجفه و زلزله موحش ظاهر شده و در صباح آن شب سلطان شهید به مدینه نزول فرموده. چون سلطان قصه ایشان را شنید و حال ایشان را دانست در گریه شده، به ضرب رقاب ایشان امر فرمود و آن دو بدبخت را در تحت شباکی که در پهلوی حجره شریفه است کشتند. بعد از آن سلطان فرمود که حوالی حجره شریفه را خندق کنده، آن خندق را به ارزیز(۲) پُرسازند، به حسب فرموده عمل نموده به آن خندق حوالی قبر شریف را همچو قلعه ای از رصاص ساختند. مطری نیز این مضمون را به اندک خلافی در خصوص بعضی امور ذکر کرده از آن جمله یکی آنکه گفته: «که سلطان نورالدین محمود بن زنگی بن آقسُنقر در سنه سبع و خمسین و خمسمائه به هزار سوار دخل المدینه علی حین غفله من اهلها ...» و بعد از آن قصه دیدن مردم الّا آن دو نصرانی را ذکر کرده و گفته که نماند الّا دو مردی از اندلس که مجاور بودند در ناحیه قبله حجره شریفه نزد دار آل عمر معروف به دیار العشره. پس سلطان در طلب ایشان جدّ فرمود و چون دید به وزیر اشارت نمود که ایشان همان اند که در خواب دیده ام و بعد از عقوبت و ایذا اقرار کردند که ایشان نصرانیان اند که به اتفاق ملوک نصاری آمده اند که از حجره شریفه عظام طاهره مطهر مقدسه را نقل کنند و دیدند که از ته حایط قبلی مسجد تا به جهت حجره شریفه زمین را کنده اند و خاک آن را [۸۰- ب] در جایی که نزدیک خانه ایشان بوده انداخته پس به اشارت عالی، ایشان را در تحت شباک

۱- ل و م: پویند فرستاده اند.

۲- ارزیز: بر وزن شبخیز، قلع، ترجمه رصاص غیاث.

شرقی مسجد سر زدند و سلطان در آخر روز سوار شده متوجه شام گردید و ابن نجار در تاریخ بغداد وقوع حادثه ای را که نزدیک به این است ذکر کرده و گفته بعضی زنادقه- خذلهم اللّٰه- به حاکم مصر عبیدی اشارت کرده که رسول را با صاحبین- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به مصر نقل کند و این معنی را در نظر آن بی بصر تزیین نموده و گفته که اگر این کار تو تمام شود هر آینه از اقطار ارض و اطراف عالم مردم به سوی مصر توجه نمایند و مصر را مقصد و مزار خود سازند و از این حیثیّت مصر و سکانش را شرف و منقَبت بزرگ حاصل شود و آن بی بصر در مصر حایزی بنا کرده و ابوالفتوح نام مردی را که از خواص خود برای نبش قبر شریف به مدینه ارسال نموده و چون او به مدینه رسیده و در آنجا به اهل آن محل سکینه مجالست نموده و ایشان نیز مقصود او را فهمیده اند، در آن اثنا قاری به قرائت قرآن مشغول شده و در میان قرائت این آیت را خوانده:

«وَ انْ نَكَثُوا ایْمانَهُم مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ وَ طَعَنُوا فی دِینِكُمْ فَقاتِلُوا ائمَهَ الْكُفْرِ انَّهُم لاایْمانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ یَنْتَهُونَ الا تُقاتِلُونَ قَوْماً نَكَثُوا ایْمانَهُمْ و هَمُّوا بِاخْراجِ الرَّسُولِ (۱) الایه»

وچون اهل مدینه از آیت کریمه این اشارت صریح رااستماع نموده اند در شور شده نزدیک رسیده اند که ابوالفتوح رابا جماعتش قتل نمایند، لیکن چون که مملکت حجاز درتحت حکم مصر است و حاکم مصر را به حجاز تسلط و اقتدار تمام، به آن اقدام ننموده اند و چون ابوالفتوح این حالت را مُشاهده نموده گفته که از خدای تعالی بترسیدن سزاوارتر است از غیرش واللّٰه که اگر حاکم مصر مرا بکشد به این موضع شریف تعرض نکنم و آن مقدار ضیق صدر و انزعاج اورا حاصل شده که ندانسته که ازآنجا چگونه برخواسته وهنوز از روز باقی بوده که حق- سبحانه- بادی فرستاده که زمین از قوت او در جنبش شده و شتران و اسبان را به جهاز و زین در روی [۸۱- آ] [است.] زمین همچو کوهی می پرانیده و اکثر آن را هلاک ساخته و ابوالفتوح را به مشاهده این حال عذری حاصل شده خاطرش انشراح و اطمینان تمام یافته [۸۱- ب]

۱- سوره توبه، آیه ۱۲ و ۱۳

فصل چهاردهم

در حریق اوّل و آنچه اعاده یافته بعد از آن از عمارت حرم و حریق ثانی و آنچه مترتب شده بر آن

آنکه در اوّل شب جمعه اوّل رمضان سنه اربع و خمسین و ستمائه (۱) مسجد نبوی سوخته و سببش آنکه ابوبکر بن اوحد نام فراش به زاویه ای که در زاویه غربی جهت شمالی مسجد شریف است در آمد که قندیلها را بر آورده در مناره ها تعلیق کند و روشنیی که در دست داشت در بالای قفصی از قفصهای قنادیل گذاشت و آن قفص از آن آتش مشتعل شد و آن شعله در گلیم و بوریا و غیر ذلک از اسبابی که در آن زاویه بود افتاد و به جایی کشید که التهاب و اشتعال آن آتش به سقف مسجد رسید و به سرعت تمام این آتش به جانب قبله روی آورد.

امیر به صغیر و کبیر شهر متوجه آتش شده از کشتن آن عاجز آمدند تا آنکه به جمیع سقف مستولی شد و آنچه سقف بر آن محتوی است از منبر و ابواب و خزاین و مقاصیر و صناديق و کتب و مصاحف و کسوت حجره شریفه همه سوخت و هیچ چوبی درست نماند.

قسطلانی گفته که در آن زمان یازده کسوت بر بالای هم بر حجره شریفه پوشیده شده بود و آن آتش جمیع زخارفی را که مرضی نبود ازاله نمود و از آن آتش صفت قهر و عظمت الهیه که بر شریف و مشروف(۲) مستولی بود مشاهده می شد و این آتش در عقب آتشی بود

۱- ۶۵۴.

۲- ل: مشروز.

که ذکرش سبق یافت. [۸۲- آ]

از این حریق غیر گنبدی که الناصرلدین اللّٰه برای حفظ ذخایر حرم محترم انشا نموده چیزی سالم نماند و در این گنبد مصحف عثمانی و صندوق بزرگ چند متقدمهالتاریخ که بعد از ثلثمائه ساخته بوده اند سالم مانده و مورّخان گفته اند که بعد از این حریق ستونهای مسجد همچو تنه های خرما ایستاده مانده بود و هرگاه که بادی برمی خواست آن را می جنبانید لیکن این عجیب می نماید زیرا که ستونها از چوب نبود که باد آن را تواند جنبانید- واللّٰه اعلم- و رصاص بعضی ستونها گداخت و آن ستون افتاد و سقفی که بر بالای حجره شریفه بود افتاد و حجره شریفه نیز به سبب آن بر بالای قبور منوره معطره افتاد و در صباح جمعه موضعی را برای نماز آماده ساخته کیفیت حال را به خلیفه وقت مستعصم باللّٰه عرض نمودند و در موسم حج آلات عمارت و استادان کار به رکب عراق، یعنی حاجیان بغداد و آن نواحی آمده در اول سنه خمس و خمسین و ستمائه (۱) ابتدای عمارت نمودند و قصد کردند که آنچه از سقف سوخته بر بالای قبور شریفه افتاده بود آن را ازاله نمایند لیکن به سبب مهابت احترام قبور شریفه کسی بر این جرأت ننمود، پس رای امیر مدینه به اتفاق اکابر آن حرم محترم بر آن قرار یافت که این معنی را به خلیفه عرض کنند تا هر جوابی که از آنجا آید بر وفق آن عمل نمایند و بنابر آنکه خلیفه و اهل دولت او به سبب غوغای تتار و استیلای ایشان با عمال بغداد، به حال خود گرفتار بودند در آن سال جوابی نیامد پس آن شکسته و ریختهایی که بر آن محل شریف افتاده بود همچنان به حال خود ماند و هیچ کس نتوانست که جسارت نموده به آن محل شریف رفته آن موضع منیف را رُفْتِه از آن اوساخ پاک سازد و کلام مطری و تابعان او مقتضی آن است که شباک ظاهر و سقف حجره شریفه را تا سر ستونها رسانیدند به حیثیتی که سقف [۸۲- ب] حجره و مسجد یکی شد. لیکن این خطاست زیرا که سقف مُتقن محکم دیگر در تحت سقف مسجد و بالای حجره شریفه در حریق ثانی مشاهده شده که رد این قول می کند و در همین سنه خمس و خمسین حجره شریفه و حوالی او تا حایط قبلی و حایط شرقی تا

۱- ۶۵۵.

باب جبرئیل و از جهت مغرب تا روضه و منبر معمور شد تا آنکه سنه ست و خمسین درآمد و در محرم این سنه واقعه بغداد و دخول تتار به آن و افساد ایشان در آن دارالخلافه روی داد. پس بنابراین آلات عمارت از صاحب مصر منصور نورالدین علی رسید و ایضاً از جانب یمن شمس الدین یوسف آلات عمارت فرستاد و تا باب السلام عمارت کردند و در ذی القعده سنه سبع و خمسین، صاحب مصر معزول شد و دیگری به جای او نشست و در این سال از باب السلام تا باب الرحمه و از باب جبرئیل تا باب النسا معمور شد و در آخر این سال ظاهر بیبرس صالحی متولی مصر شد و در عمارت اهتمام تمام نموده سیصد و پنجاه کارگر به آلات و مؤنات عمارت به مدینه شریفه فرستاد و ایشان را به نفقه و آلات امداد می نمود تا آنکه بقیه مسجد مسقف شد به دستور اول مگر، جانب شمالی که به یک سقف اکتفا نمودند و لایزال مسجد شریف بر همان عمارت بود تا آنکه در زمان محمد قلاوون صالحی در سنه خمس و سنه ستّ (۱) و سبعمائه مسقف غربی و شرقی که در یمین و یسار صحن و مسجد است به یک سقف تجدید یافت همچو سقف شمالی و در سنه تسع و عشرین و سبعمائه، محمد قلاوون دو رواق دیگر در مسقف قبلی که پیشتر پنج رواق بود زیاده ساخت و به سبب این زیادتی مسجد شریف را مسقفش متسع و گشاده شد و منفعت تمام به خاص و عام رسید و در سنه احدی و ثلاثین و ثمانمائه به جهت خللی که در او شده بود این دو رواق را اشرف برس بای به مال جوالی (۲) [۸۳- آ] قبرس (۳) تجدید نمود و چیزی از سقف شمالی نیز تجدید یافت و بعد از آن ظاهر جقمق(۴) بسیاری از سقف مقدم مسجد را از روضه و غیرها در سنه ثلاث و خمسین و ثمانمائه(۵) تجدید فرمود و بعد از آن در زمان اشرف قایتبای جانب صحن مسقف شرقی را تا مناره شامی شرقی بعد از هدم طاقهای آن (۶) در سنه تسع و سبعین و ثمانمائه (۷) عمارت نموده اند به تولیت ابن زمن و بعد

۱- م: سنه سبع و خمسین و ستمائه.

۲- ل و م: حوالی.

۳- د و ل و م: قبرص.

۴- م: طاهر حقمق.

۵- ۸۵۳ ه. ق.

۶- م: او.

۷- ۸۷۹ ه. ق.

از این در سنه احدی و ثمانین (۱) نیز متولی مذکور که به تغییر و تبدیل مایل و مولع بوده آمده بسیاری از سقف مقدم مسجد را از روضه و مایلی او تجدید نموده و سقف حجره شریفه را به قبه ابدال کرده و غیر ذلك.

اموری که در فصل دوازدهم به تفصیل گذشت در آن سنه عمارت کرده و بعد از این در ثلث اخیر شب سیزدهم رمضان سنه ست و ثمانین و ثمانمائه (۲) مسجد نبوی- علی صاحبه افضل الصلوات واکمل التحیات- دوم باره سوخته و تفصیل قصّه هایله آن است که:

در ثلث اخیر که رئیس مؤذنان شمس الدین بن الخطیب- رحمه اللّه- برای تذکیر برخاسته و به بقیه مؤذنان بر بالای مناره رئیسیه رفته ابر متراکم شده و رعد و صاعقه آن حوالی را فرا(۳) گرفته چنانکه صاعقه عظیمیه بر آن محل شریف افتاده و از آن صاعقه باره ای بر هلال مناره رئیسیه رسیده و به این سبب جهت شرقی مسجد افتاده و سر مناره مذکور پاره شده و رییس مذکور در حال مرده و حال آنکه این صاعقه همچو آتش لهیبی داشته که از آن لهب در نزد مناره به سقف بالای مسجد آتش درگرفته و از بالای به سقف پایین افتاده و چون این حال را مشاهده کرده اند، درهای مسجد را گشاده ندا کرده اند که در مسجد شریف آتش افتاد پس امیر مدینه با اهل شهر در مسجد جمع شده، بعضی مردم آب گرفته بالا رفته اند که به آب آتش را اطفا کنند؛ قادر نشده اند و نزدیک بوده که آتش ایشان را بسوزد، پس گریخته به پایان فرود آمده اند [۸۳- ب] و بعضی دیگر از قرب آتش و اضطراب حال خود را از بالا به شیب انداخته مرده اند. حاصل کلام آنکه آتش بزرگ شده و مردم از اطفای آن عاجز آمده اند و جمیع سقف مسجد و آنچه در مسجد بوده از خزاین کتب و مصحفها و ربعها سوخته مگر بعضی از آنها که در آن زمان جلادت نموده از آن

۱- ۸۰۱.

۲- ۸۸۶.

۳- م: فرو.

محل بیرون برآورده اند و مگر قبه ای که در صحن مسجد است و این همه بلیه در مقدار ده درجه از شب بوده و مسجد شریف همچو دریای آتش شده از آتش موج می زده و شرارهای او به خانه های همسایه ها می افتاده، لیکن ضرری از آن شرر(۱) نمی رسیده.

و صاحب تاریخ [که] در این حریق به سبب [حج] عمره در مدینه شریفه حاضر نبوده (۲) می گوید:

امیر مدینه قسیطل (۳) به من خبر داد که شخصی از عربان صادق القول پیش از آن واقعه به یک شب دیده که در آسمان ملخ منتشر شده و در عقیب آن آتش عظیم روی نموده و رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن آتش را گرفته و گفته که این را باز می دارم از امت خود. و نیز می گوید که جماعتی به من اخبار نمودند که مشاهده کرده اند که مرغان سفید در حوالی آتش می گشته اند به حیثیتی که پنداشته اند که مگر ایشان آتش را باز می دارند از خانه های همسایه ها با وجود آنکه مرغان دیگر بسیاری از ایشان از آن آتش گریخته به بیرون شهر برآمده بوده اند و چون صباح شده مردم به کشتن آتش که بر بالای قبه بر سقف حجره شریفه بود و مبادرت نمودند و بعد انطفای آتش دیدند که حجره شریفه که سقف او را به قبه لطیفه ابدال کرده بودند از احتراق سالم مانده و چیزی از آثار این حریق به درون حجره شریفه درنیامده (۴) با وجود آنکه کوههای بلا همچو قبه بزرگ بالا و سقف مسجد اعلا بر بالای آن ریخته و مع آنکه در این حجره سنگ سفید که زود از آتش متأثر می شود کار کرده بودند و حال آنکه سنگهای سیاه ستونها که بطیء التأثر است بسیاری از آنها از تأثیراتش ریخته و متفتّت شده بود [۸۴- آ] و صد و بیست و چند ستون افتاده بوده لیکن ستونهای ملاصق حجره شریفه نیز محترق نشده بود و روضه شریفه وصندوق مصلّای شریف ومقصوره که درحوالی حجره شریفه است سوخته بود و سر مناره رئیسیه وطلاقهایی که جانب صحن مسجداست اکثرآن افتاده بود پس پیشگاه مسجد را امیرو قاضی وعامّه اهل مدینه ازرجال ونساو صبیان تقرباً الی اللّه تعالی از آن سوختگیها و

۱- م: ندارد.

۲- ل: بوده.

۳- قسیطل بن زهیرالجمازی، عربی، ص ۲۹۰.

۴- ل و م: نه درآمده.

افتادگیهای سقف و دیوار پاک ساخته به سلطان وقت قایتبای کیفیّت واقعه را عرضه(۱) داشتند.

هنوز(۲) ریختگی و سوختگیها را از آخر مسجد بیرون نکرده بودند که حجاج بیت اللّه به مدینه رسیدند و آثار این حریق را که عبرتی عظیم بود برای این امت مشاهده نمودند و در ماه ذی القعده قبل (۳) [از] دخول حجاج در مکه معظمه سیلی آمده که میان دو کوه را پرساخته و در جوف کعبه شریفه زیاده از قامت آدمی آب ایستاده و خانه های بسیار را انداخته و اموال و انفس را اضاعه و تلف نموده به حیثیتی که در وقت تنظیف مسجدالحرام مقدار هشتاد مرده یافته اند و در زمان جاهلیت و اسلام همچین سیلی کسی نقل نکرده و همچنین تنظیف(۴) چرکینهایی که از این سیل در مسجدالحرام جمع شده بود میسّر نشده الا بعد از آنکه در درون مسجد پشتها جمع کرده اند و حجاج رسیده و این حالت را مشاهده کرده و چون این خبر موحش واقعه هایله مدینه به عرض سلطان جهان آرای قایتبای رسیده موفق شدن خود را به این خدمت سعادت عظمی و دولت دنیا و عقبی دانسته به همگی همت متوجه امر عمارت شده و عمارتهای مکه را تعطیل نموده ناظر و شاهد عمارت مکه، سیفی سنقرالجمالی را به زیاده از صد استاد و شتر و خر بسیار و مبلغ بیست هزار دینار به مدینه پرسکینه متوجه ساخت و بعد از آن در تجهیز آلات عمارت [۸۴- ب] شروع نمود به مشابه ای که در طور و ینبع و مدینه از آلات عمارت و مؤنات آن خزینه ها جمع شد و بعد از این متولی اول شمس بن زمن را در اثنای ربیع الاول به بیشتر از دویست شتر و صد خر و زیاده از سیصد نفر استادان کار به مدینه فرستاد و در آن ایام برّ و بحر از مؤنات عمارت خالی نبود بلکه متصل می رسید و از حوالی مدینه نیز از چوب دوم (۵) و اشجار

۱- م: عرض.

۲- ل: در اینجا چند عبارت تکرار شده است.

۳- ل: قبیل.

۴- ل: تنظیف.

۵- چوب دوم: چوب درخت کُنار سدر.

دیگر بسیاری بریده جمع کرده به اجدّ(۱) و اجتهاد بسیار مشغول کار شدند و مناره رئیسیه را تا اساس آن هدم کردند و جدار قبلی را از مناره باب السلام تا آخر جدار قبله و از آنجا جدار شرقی را تا باب جبرئیل هدم کرده این جدار شرقی را پاره بیرون برآوردند که مقدار یک گز و نیم بیرون برآمد و محراب عثمانی را توسعه نمودند و اساطین مسجد را کوته تر ساخته بر سرهای آنها از خشت پخته عقدها بستند و بر بالای آن چوبهای سقف را انداخته بر سقف واحد اکتفا نمودند و پیش از این ستونها همچو جهت غربی و شرقی و شامی بر سقف متّصل بود و بالای محراب عثمانی قبه ای بر بالای ستونها بستند و بر بالای حجره شریفه و حوالی آن قبه عالی بر بالای دعایمی که در زمین مسجد بود عمارت نمودند و بعضی از آن ستونهایی که در مقصوره حجره شریفه بود دعامه ساختند و در میان این قبه عظیمه و میان دیوار شرقی و همچنین در جهت شمالی متّصل به متهجّد عقدها و طاقها بستند و در جهت قبله یک قبه مختصر و سه قبه دیگر در حوالی او مختصرتر از آن که «مجارید» گویند، بستند و میان این عقده ها و مناره رئیسیه بادگیری برای ضیاء و هوا گذاشتند. دَرِ مناره رئیسیّه که اول در جهت مغرب بود این بار در جهت شام ساخته در پیش او چهار درجه بنا کردند و محل در اول را از برای خطیب جایی ساختند که آنجا می نشسته و انتظار وقت خطبه می برده [۸۵- آ] در زمان قدیم و در اندرون باب السلام در پیش او دو قبه دیگر احداث نمودند و باب السلام را به رُخام سفید و سیاه در غایت زینت بنا کردند و زمین پیشگاه مسجد را نسبت به زمین مصلّای نبوی پست ساختند و در پیش مصلّای نبوی به جای صندوق دعامه بنا کرده محراب آن را در آن دعامه ساختند و این محراب و محراب عثمانی را به رُخام ملوّن در غایت لطافت و خوبی زینت دادند و حجره شریفه و حوالی آن را مثل اول ترخیم نمودند و منبر و دکه موذنان را نیز مثل اول به رخام ساختند و در جهت شرقی از باب النسا تا آخر مسجد و در جهت غربی از باب الرحمه تا آخر مسجد صفه بستند پست تر از صفه جهت شمالی و دیوار مسجد را از باب السلام تا باب الرحمه هدم نموده در آن مابین، رباطی و مدرسه ای برای سلطان وقت بنا نموده در سه طبقه آن طاقچه ها به جانب مسجد گذاشتند که مجموع آن سی طاقچه می شود و بر طبقه بالا و از سیم (۲)

۱- ل: حد.

۲- م: زنجیر.

برنجین (۱) شبکه، یعنی توری(۲) گرفتند.

و آن طاقی که یکی از آن خوخه ابوبکر است چنـان که مـذکور شـد همچنـان در آن حاصـلی که در آنجا بود ساختنـد و آن ابواب ثلاثه نافذ است در مسجد و بنابر آنکه داعیه متولی اوّل آن بود که رباط و مدرسه سلطانی را در جهت قبلی مسجد سازد در طاقهـا گذاشـته چون که عزمش از این جهت به جهت مـذکور منصـرف شـد آنهـا را بست الاـ طاق چنـد که در محاذی قبه محراب عثمـانی اسـت پس آن را از شـیشه هـای رنگی (۳) تابدانها(۴) سـاخته به شـبکه برنجین گرفت و چون عمارت مسـجد شریف نزدیک تمام رسید در عمارت مدرسه و رباط را شروع نمودند و نزدیک باب الرحمه مناره ای برای مدرسه بنا کردند و ایضاً ربـاطی در بـدل ربـاط حصن العتیق که محلش را در ربـاط سـلطانی داخـل ساخته بودنـد در ناحیه میضاه باب السـلام بنا نمودند و در تقابل او حمامی نیز ساختند و در اواخر رمضان سنه ثمان و ثمانین [۸۵- ب] سقف مسجد به آن آلاتی که در آن ولا آورده بودند به اتمام (۵) رسید و در سال تسع و ثمانین (۶) برای ازاله بعضی مساهله هایی که از متولّی عمارت شده بود و در سـقف بعضـی مواضع نیل به کار کرده بود و جماعتی از نقاشان را به لاجورد و آلات کار فرستاد [ه بود](۷) و به سبب این کار خاطر شـریف سـلطان به متولی مذکور متغیر شده مردی را به کتابهای بسیار در علوم کثیره به نظر(۸) و اجرای سماطی که تفصیلش خواهد مذکور شد به احمال (۹) آرد و گندم و دیگهای بزرگ و بقیه آلات دیگر به

۱- مترجم برنجین را ترجمه «نحاس» به معنی «مس» گرفته است.

۲- ل: دام.

۳- ل و م: رنگه.

۴- تابدان: روزنی که برای ورود روشنی آفتاب در ساختمان بسازند و طرف درون آن را از شیشه الوان کنند. دهخدا

۵- ل: اتمام ندارد.

۶- ۸۰۹.

۷- ل: کار فرش.

۸- ل: نصره

۹- ل: به اجمال.

مدینه فرستاد- جزاه اللّٰه عن المسلمین (۱) خیرا.

تتمّه در بعضی خیراتی که سلطان وقت- احسن اللّٰه الیه- از برای مسجد شریف و عامه اهل مدینه و غیرهم از آفاقیان و غربیان در مدینه شریفه احداث نموده.

از آن جمله: یکی رباط و مدرسه است که مذکور شد در غایت حسن و گشادگی.

دیگرابدال کتابها ومصحفها وربعهای سوخته است به کثرت هرچه تمامتراز انواع علوم.

دیگر سبیل آب و خراس آرد و فرن و مطبخ برای دشیشه (۲) یعنی بلغور(۳)، و وکاله مشتمل به خانه ها.

دیگر سماطی برای اهل مدینه ترتیب نمود که پیش از او هیچ کس نکرده بود.

تفضیلش آن است که قبل از این واقعه خانه های عیاسا(۴) که جماعتی از شرفای مدینه بوده اند و حوالی آن را به مصلحت این سماط خریده بود و بعد از عمارت مسجد بقاعی که مذکور شد در آنجا بنا نمود و برای سماط اوقاف بی نهایت تعیین نمود از آن جمله هفت هزار و پانصد(۵) اردب گندم برای این سماط مقرر ساخت و برای هر نفری هفت اردب مصری که پنج مُدّ مدنی می شود تعیین نمود و در این تعیین میان صغیر و کبیر و بنده و آزاد تسویه فرمود و از برای آفاقیان برای هر نفری دو قرص نان و آن مقدار دشیشه که کافی (۶) باشد مقرر گردانید و دیگر ابطال کرد مکوس. یعنی تمغای مدینه را و در عوض آن هزار اردب گندم به امیر مدینه مقرر ساخت که از مصر بار کرده به ینبع که بندر مدینه است آورده تسلیم او کنند و در سال هشتصد و نود و یک شجاعی شاهین جمالی را ناظر حرم [۸۶- آ] و شیخ خدام را ناظر سماط مذکور ساخته فرستاد و پیش از آنکه او بیاید، اعالی قبه ترقشها پیدا کرده بود و مناره رئیسیه نیز میل کرده و قبه را ترمیم کرده بودند و ترمیم فایده نکرده به جهت خسّت مؤنت و اسباب او و چون شجاعی مذکور آمده به اهل خبرت و وقوف مشاورت فرمود مقتضای شور آن نمود که اعالی قبه را بعد از هدم تجدید کنند و مناره را به تمام انداخته به اندک اختصاری از اول تأسیس نمایند پس شاهین مذکور اموری که سبق ذکر یافت همه را با حسن وجوه به تقدیم رسانید- جزاه اللّٰه خیرا.

۱- ل و د: عن المرسل.

۲- خلاصه الوفا: «جشیشه» ص ۲۹۴.

۳- ل: بلغوره.

۴- وفاء الوفا: عباسا، ج: ۲، ص ۶۴۴.

۵- م: ندارد.

۶- د: کفایت.

فصل پانزدهم

در آنچه مسجد شریف بر آن مشتمل و محتوی است از رواقها و ستونها و حواصل و غیر آن و تحصیب مسجد یعنی سنگریزه گستردن در آن و مصابیح آن و تخلیق مسجد و اجمار آن

بدان که رواقهای قبلی مسجد هفت است و رواقهای شامی چهار و رواقهای مسقف شرقی سه و رواقهای غربی چهار و اما ستونها چنان که ابن زباله ذکر کرده دویست و نود و شش بوده لیکن بعد از او، از جانب شامی یک رواق که به ده ستون مشتمل بوده انداخته آن را در صحن مسجد داخل ساخته اند و دو رواق دیگر که بر بیست ستون مشتمل باشد از جانب قبله زیاده کرده اند پس مجموع سیصد و شش ستون باشد.

اما ذرع مسجد: بدان که عرض مقدم مسجد یعنی جهت قبلی او صد و شصت و هفت گز است وعرض مؤخرش صدوسی و پنج گز و طول مسجد دویست و پنجاه و سه گز.

اما صحن مسجد طولش از قبله تا شام صد و پنجاه و دو گز است و عرضش نود و پنج گز.

اما منارها در فصل تاسع به تفصیل مذکور شد و ابن زباله و یحیی ذکر کرده اند که در صحن مسجد شریف شصت و چهار بالوعه(۱) است که بر سرهای آنها سنگهای آسیا گذاشته اند که از سوراخ آن آب به اندرون آنها رود و امروز غیر یک بالوعه که دو سوراخ دارد در نزد دو سنگی [۸۶- ب] که در حدود مسجد مذکور شد ظاهر نیست و ایضاً ابن زباله گفته که در زمان او در صحن مسجد نوزده سقایه بوده و ابن فرحون ذکر کرده که در پیش (۲)

۱- بالوعه: حوض کوچک با دهانه تنگ.

۲- ل: بیش.

نخیلی که در صحن مسجد است سقایه ای بود که بعضی مشایخ حرم آن را احداث کرده، برای آن مصرف تعیین نموده لیکن چون به سبب ازاله نجاسات و اذی (۱)، شرّ او بیشتر از خیر او شد قاضی و غیر او با اکابر گفت و گویی نموده آن را ازاله کردند و ابن نجار ذکر(۲) کرده که در صحن مسجد، بعضی امرای شام، برکه یعنی حوضی که زینه ها داشت و به فوّاره آب عین در آن می ریخت احداث کرده بود و مطری گفته که مردم در آنجا وضو می ساختند چون رفته رفته به جایی رسید که موجب انتهاک حُرمت حرم شریف شد آن را سدّ نمودند. و هم ابن نجار گفته که مادر خلیفه الناصر لدین اللّٰه در جانب شامی مسجد برای وضو سقایه ای ساخت مشتمل برخلاجای بسیارواز دیوارشامی مسجدبه جانب او درها گشاد.

اما حواصل مسجد: یعنی خانه که در درون مسجد است:

یکی از آن جمله قُبّه ای است که در صحن مسجد است و بارها مذکور شد.

دیگر در پیش چهار مناره، چهار خزینه است که از آنجا بالا می روند.

دیگر در جانب باب غربی شمالی خزانه خرد است و در پهلوی او حاصل کلان است.

دیگر در جانب باب شرقی شمالی دو خزینه و یک حاصل است.

دیگر میان باب جبرئیل و باب النساء یک خزانه است که اول از چوب بوده و در پهلوی او صندوقی است که روغن چراغی که از قبه میان صحن می برآرند در آنجا می نهند.

دیگر در غربی مسجد حاصلی دیگر است که در او در محاذات خوخه ابوبکر است و آن خوخه بیشتر راه رحبه قضا بوده و امروز از آن حاصل سه دری است که از آنها به مسجد در می آیند و دَرِ سومی که جانب باب السلام است محل خوخه ابوبکر است و شش فانوس است [۸۷- آ] که بعد از نماز عشا خادمان حرم به آنها گشته مردم را از مسجد

۱- د: ندارد.

۲- ل: ذکری.

اخراج می کنند و این فانوسها را شیخ خدام، کافور مظفری ترتیب داده و پیش از آن به مشعل هایی (۱) از سقف خرما که آن را در روی زمین می کشیده اند مردم را خبردار ساخته از مسجد بیرون می کرده اند و چهار مشعل است که در شبهای زیارت در صحن مسجد را روشن می سازند معلوم نیست که آن را احداث کرده و نخیلی که در نهایت صحن است چنان که ابن جُبیر ذکر کرده اکثر آن در ایام شیخ خدام عزیزالدوله نهال شده و از ترس طول زبان و بزرگی شأن او هیچ کس اظهار انکار نتوانسته و لایزال در مسجد شریف یک امام در مقام سید انام- علیه الصلات و السلام- به مردم نماز می کرد تا آنکه بعضی اتراک در زمان اینال سعی کرده بعد از هشتصد و شصت امام حنفی نیز مقرر ساخته [است].

اما تحصیب مسجد شریف:

ابو داوود در سنن خود از ابوالولید روایت کرده که گفت که پرسیدم ابن عمر را از حصبایی که در مسجد است گفت که شبی باران زده شدیم چون صباح شد زمین تر بود، پس هر مردی در جامه خود پاره حصبا، یعنی سنگریزه می آورد و در جای(۲) خود آن را می گسترانید و بر بالای آن نماز می کرد. چون رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از نماز فارغ شد فرمود که چه خوب چیزی است. یعنی این حصبا. پس از این سوال و جواب ابن عمر، معلوم شد که به حصیب مسجد از آن زمان متبرک باز عادت بود ولیکن از حدیث این دو معلوم می شود که عمر آن را اختراع نموده باشد- واللّٰه اعلم.

یحیی از عبدالحمید بن عبدالرحمان الازهری (۳) روایت نموده که عمر بن الخطاب در آن حین که مسجد نبی را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- عمارت کرد گفت که نمی دانم که چه چیز فرش کرده خواهد شد در مسجد ما. گفتند که حصف (۴) و حصیر فرش نمای (۵) گفت: این عقیق وادیی مبارک است زیرا که [۸۷- ب] شنیدم رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که

۱- ل: شعله هایی.

۲- ل و م: ته.

۳- خلاصه الوفا: عبدالرحمان الازدی، ص ۲۹۹.

۴- م و ل: خصب.

۵- د: نمایی.

می گفت که عقیق وادیی مبارک است. پس تحصیب کرد عمر مسجد را از حصبای وادی عقیق.

در روایت ابن زباله آنکه سفیان بن عبداللّه ثقفی به نزد عمر آمد و هنوز مسجد شریف را سنگریزه نینداخته بودند. پس گفت که مگر شما را وادی نیست. عمر گفت: بلی و او گفت که پس مسجد را سنگریزه اندازید.

اما مصابیح مسجد یعنی چراغهای (۱) او

قولی آنکه اول کسی که در مسجد تعلیق مصابیح کرد عمر است در آن زمان که در تراویح مردم را در پس یک امام جمع کرد.

قرطبی در تفسیر خود روایت کرده که تمیم داری- رضی اللّه عنه- از شام قندیلهای شیشه و روغن زیت و مقط(۲) یعنی ریسمان تافته بار کرده آورد چون به مدینه منتهی شد قدوم او موافق شب جمعه افتاد، ابوالبراد نام غلام خود را فرمود که مقط را بسط نموده قنادیل را معلق ساخت و در آنها آب و زیت ریخته فتیله انداخت و چون شب شد ابوالبراد را فرمود که آنها را افروخت. چون رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به نماز برآمد اینها را دید که می درخشید، گفت که این کار را چه کس کرده است. گفتند: تمیم داری کرده است یا رسول اللّه. پس فرمود که ای تمیم منور ساختی اسلام را، الحدیث.

اما تخلیق مسجد یعنی مالیدن خلوق که طیبی است مرکب از زعفران و غیره.

ابوداوود(۳) از ابن عمر- رضی اللّه عنهما- روایت کرده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- روزی خطبه می خواند، در قبله مسجد نخامه ای دید یعنی آب دهنی که از اقصای حلق می برآید و از دیدن آن در خشم شد به مردم و بعد از آن، آن را از آنجا تراشید و راوی می گوید: گمان می برم که زعفران طلبید و بر آن موضع مالید و گفت که «ان اللّه قِبَلَ وجه احدکم [قبل بکسر القاف و فتح الباء الموحده هکذا ضبط شارح الحدیث، این ضبط مترجم را موافق نیست، واللّه اعلم (۴)] [۸۸- آ] فلا یبزقنّ بین یدیه». اگر قبل به تخفیف و کسر با باشد، معنی آنکه: به درستی که خدای تعالی روی یکی شما را قبول کرده پس باید که آن کس در پیش او تُف نکند. و اگر به تشدید و فتح با بوده باشد ترجمه اش آنکه: خدای

۱- در نسخه د: این قسمت را ندارد.

۲- مقط: سختی و سخت بافتگی رسن.

۳- م: درداء.

۴- م: عبارت داخل [] را ندارد.

تعالی روی یکی از شما را تقبیل کرده پس باید که در پیش روی او تف نیندازد. و تقبیل کنایت غایت قبول است و الا حقیقت- ان تعالی اللَّه عن ذلک علواً کبیراً.

در این مضمون هم از ابن عمر به چند وجه احادیث مروی شده و حاصل همه آنکه در زمان مبارک رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به جهت تدارک قبح نخامه بر مسجد زعفران مالیده و در بعضی طرق مروی است که چون صاحب نُخامه به جای آن زعفران طلا نمود، آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- تحسین فرمود. پس از این احادیث معلوم شد که حدوث تخلیق مسجد در زمان آن سرور بود- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

پس آنکه جابر- رضی اللَّه عنه- گفته که اول کسی که مسجد را تخلیق نمود و مؤذنان را رزق تعیین فرمود عثمان بود، محمول است بر آنکه او ترتیب این کار کرد و در زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز به امر شریف او قبله مسجد را تخلیق می کرده اند و مذکور شد که خیزُران والده(۱) هارون در سال صد و هفتاد از هجرت آمده امر کرد که مسجد و قبر شریف و غیر ذلک از مواضع دیگر را تخلیق کنند.

اما اجمار مسجد یعنی سوختن عود در مسجد

یحیی روایت کرده که با عمر از جایی پاره ای عود آمد و به مردم نمی رسید پس فرمود که به آن عود مسجد را اجمار کنید که مسلمانان منتفع شوند(۲).

یحیی می گوید: اجمار مسجد تا این زمان سُنّتی است ثابت در میان خلفا که هر سال پاره ای عود می آرند وشبهای جمعه و روزهای آن نزد خطبه در خلف منبر آن را اجمار می کنند و نیز روایت کرده که از شام به [۸۸- ب] عمر، مجمره نقره ای که صورتها داشت فرستادند و عمر آن را به سعد که جد مؤذّنان است داد و گفت که به این مجمره در روز جمعه و در ماه رمضان اجمار کن و سعد به آن اجمار می کرد و آن را در نزد عمر می گذاشت و ابو یعلی در مسند خود از ابن عمر روایت کرده که عمر مسجد رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در هر جمعه اجمار می کرد.

۱- م: ندارد. ل: خیزران سریه.

۲- از اینجا ادامه مطلب در نسخه د شروع می شود.

فصل شانزدهم

اشاره

در ابواب مسجد شریف و خوخه های او یعنی دریچه ها

بـدان که چنان که متقـدمین و مورخان مـدینه ذکر کرده انـد بعد از بنای ولید بن عبدالملک مسـجد شـریف را بیست در بوده، هشت از جانب مغرب و هشت از جانب مشـرق و چهار از جانب شام و چهار در خاصه دیگر از جانب قبله بوده که دوی آن را مروان احـداث کرده و از اینها عامه مردم در نمی آمدند، لیکن این زمان همه مسدود است غیر چهار در کلان که دو در جهت مشـرق است، یکی بـاب عثمـان که نزدیـک حجره شـریفه است و در بعضـی روایـات اسم بـاب النبی نیز بر وی اطلاق یافته اما تسـمیه او به باب عثمان بنابر مقابله اوست به خانه ایشان و امروز مشـهور است به باب جبرئیل و گویا که به سـبب تسمیه این در به این نام آن بوده باشد که در غزوه بنی قریظه جبرئیل- علیه السـلام- زره پوشیده بر اسب سوار شده بود در مسجد نزد موضع جنایز که نزدیک آن در است ایسـتاده و در مقابل این در است رباط جمال الـدین محمـد بن ابی المنصور اصـفهانی و زیر بنی زنگی که بر فقرای عجم وقـف کرده و برای خود در آنجـا قـبر ترتیب نموده و بعـد از آنکه در زنـدان وفـات یـافته. اسدالـدین شیرکوه که عم صـلاح الـدین بن ایوب است و میان جمال الـدین و اسدالـدین عهـدی بود که هر یک از ایشان که پیشتر بمیرد آن دیگر که زنده است صاحب متوفای خود را [۸۹- آ] به مدینه نبوی نقل کند. پس اسدالدین مال صالحی به شـیخ ابوالقاسم داد که او را حمل کرده به حرمین شریفین آورده و به جنازه او در حول بیت اللّه

طواف کرده در نزد کعبه بر وی نماز جنازه گزاردند و بعد از آن به مدینه شریفه آورده مکرراً صلات جنازه گزارده در تربتی که مهیا ساخته بود در سال پانصد و پنجاه و نه دفن کردند- فرحمه اللّه و رضی اللّه(۱) عنه- که آثار جمیله از او در حرمین شریفین مانده.

دوّم باب ریطه به فتح راء مهمله که مشهور است به باب النساء و ریطه نام دختر ابوالعباس سفّاح است. اول خلفای بنی العباس و خانه او مقابل این در بود که به این اسم مسما شد و در محل خانه او امروز مدرسه ای است که یار کوچ (۲) نام یکی از امرای شام برای حنفیه بنا کرده و برای خود در آنجا تربتی ساخته و به آن قبر منقول شده و در شرقی این محل است خانه ابوبکر که از آنجا به جوار خدا و رسول انتقال نموده.

اما تسمیه او به باب النساء به جهت آن است که عمر که این باب را احداث نموده بود بر سبیل تمنا فرمود که این در را به زنان باز می گذاشتیم. و ابو داوود و غیر او روایت کرده اند که ابن عمر تا زنده بود از آن در در نیامد(۳).

امّا دو در غربی یکی باب عاتکه بنت عبداللّه بن یزید بن معاویه است که خانه اش مقابل این در بود و در قدیم معروف بود به باب السُوق زیرا که بازار مدینه در آن جهت است و ایضاً مشهور است به باب الرحمه و امروز نیز معروف و مشهور به همین اسم است.

صاحب تاریخ می گوید: ندیدم که کسی بر وجه تسمیه به این اسم تهنیه (۴) نموده باشد الّا آنکه در صحیح از انس- رضی اللّه عنه- آمده است که مردی در روز جمعه از دری که در جانب دارالقضاست درآمد و رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- ایستاده خطبه می خواند پس آن مرد رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- استقبال نموده گفت که یا رسول اللّه اموال یعنی چهار پایان هلاک شدند [۸۹- ب] و راه ها منقطع گردید دعایی کن که خدای تعالی به فریاد ما رسیده، غیثی یعنی بارانی فرستد و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله

۱- خلاصه الوفا: چگونگی گریه فراوان مردم بر وی را می نگارد و مرثیه ای که گفته شده است. ص ۳۰۵

۲- یرکوج بن اولغ طرخان الترکی از امرای مصر در عهد خلفای عباسی که در سال ۲۵۸ ه. ق در مصر مرد. زامباور: نسب نامه خلفا و شهریاران ص ۴۲، ۶۴. وفاء الوفا: یازکوح ج: ۲، ص ۶۹۲؛ خلاصه الوفا: بازکوش. ص ۳۰۵.

۳- ل و م: نه درآمد.

۴- ل و د: تنبیه.

وسلم- دعا کرد و ابری همچو سپر از جانب سلع (۱) پیدا شد چون به میان آسمان رسید منتشر گشته آن مقدار بارید که در و دیوار از آن پر شد که وجه تسمیه به این اسم این قصّه بوده باشد.

دوم باب مروان است که مشهور و معروف است به باب السلام و باب الخشوع نیز می گفته اند، امّا وجه تسمیه اش به باب مروان ملاصقه اوست به خانه مروان که امروز به جای آن خانه میضاتی است که منصور قلاوون در سنه ست و ثمانین و ثمانمائه(۲) بنا نموده اما از خوخه ها، یکی خوخه ای است که در مقابل خوخه ابوبکر است یعنی در آن زمان که مسجد را توسعه کرده اند در محاذی آن خوخه، خوخه گذاشته اند و زیاد بن عبداللّٰه که خال سفاح بود چون از قبل منصور خلیفه والی مدینه شد دارالقضای عمر را هدم کرده رحبه مسجد ساخت و از آن رحبه دری گذاشت که مسمّا بود به باب الزیاد و این خوخه که در محاذات خوخه ابوبکر بود آن را نیز راهی ساخت از مسجد به رحبه مذکور و بعد از آن این خوخه را از بیرون مسجد بسته دری ساختند برای حاصلی که در رحبه قضا مبنی شده بود و دیگر در اول فصل گذشت که در جهت قبله چهار در دیگر بود که عامه مردم از آنها نمی درآمدند و مخفی نماند که این چهار در مذکور از آن بیست در نیست پس معلوم می شود که این چهار در خوخه ها بوده اند نه درهای کلان عام- واللّٰه اعلم.

شرح حال خانه هایی که در حوالی گرداگرد مسجد شریف بود

اوّل: خانه عبداللّٰه بن عمر است در دیوار قبلی مسجد از جانب مشرق و این خانه در اصل از آن امّ المؤمنین حفصه بود- رضی اللّٰه عنها- که بر سبیل [۹۰- آ] میراث به عبداللّٰه رسیده بود و در اصل جایی بود که در آنجا خرما خشگ می ساختند چون عثمان در زیاده ساختن مسجد به آن خانه محتاج شد از ام المؤمنین طلبید، او گفت که حال راه من به مسجد چون خواهد شد عمر فرمود که جایی دهم که از خانه تو گشاده تر باشد و از آنجا راهی گذارم به مسجد همچو راه تو، پس خانه عبداللّٰه بن عمر را که اول مربد بود به او داد

۱- م: ینبع.

۲- ۸۸۶.[۸۰۱]

و غیر این نیز گفته اند و این خانه معروف است به دار آل عمر.

دَرِ غربی او دار مروان است که بعضی از او، و از جمله خانه عباس است- رضی اللّٰه عنه- که بعضی از آن را عمر در مسجد ادخال کرد و در محلش میضات باب السلام است چنان که مذکور شد.

در غربی او دار یزید بن عبدالملک است و در موضع او دار آل ابی سفیان که بهترین خانه مدینه بود از روی صفا و امروز در محل او سبیل و وکاله است و متصل آن در قبله و مغرب عمارت سلطان اشرف قایتبای است و در مواجهه او دار اویس(۱) بن ابی سرح است که در جای او امروز مدرسه باسطیه است و در پهلوی او دار مطیع بن الاسود است و در نزد او اصحاب فاکهه یعنی میوه فروشان می نشینند.

دیگر در غربی مسجد دار ابن مکمل و در موضع اوست امروز مدرسه چُوپانیه (۲) و در مقابل او در جهت شام دارالنحام العدوی(۳) است میان این خانه و خانه گذشته راهی است مقدار شش گز و در پهلوی دار نحام، دار جعفر بن یحیی البرمکی است که خانه عاتکه بنت یزید بود و اطم حسان بن ثابت در این دار داخل شده و در جای این دار، امروز مدرسه مزهریّه است و در شامی او مدرسه گلبرگیه و دیگر دار نصیر صاحب مصلّاست و قبل از آن خانه سکینه بنت حسین بود- رضی اللّٰه عنهما- و در موضع این دار، خانه صاحب تاریخ است که به اقربای خود وقف کرده دیگر دار منیره [۹۰- ب] مولاه ام موسی است و در اصل از آن عبداللّٰه بن جعفر بن ابی طالب بود- رضی اللّٰه عنهما- و در پهلوی او خوخه آل یحیی بن طلحه است و در جنب او حَشّ طلحه بن ابی طلحه انصاری است و در جنب او طریق است مقدار پنج گز و این راه شامی میضاتی است که ابیات خالصه (۴) داه (۵) خلیفه است و در شرقی او بیمارستان منتصر باللّٰه است و در پهلوی ابیات خالصه دار ابوالمغیث بن

۱- د: ادریس.

۲- ل: امروز چواپانیه.

۳- د و ل: النجام العروی، م: النجام العدی.

۴- م: ابیات خالصه ندارد و به جای آن نوشته دارالمغیث.

۵- داه: دایه، پرستار.

المغیره بن حمید بن عبدالرحمان بن عوف است- رضی اللّه عنهم- و معروف است به دار حمید و این خانه ای است که عبدالرحمان- رضی اللّه عنه- در حَشّ طلحه آن را اختیار کرده و در روایتی آنکه رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن را به عبدالرحمان داده و او- رضی اللّه عنه- میهمانان رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آنجا فرود می آورده و زعم بعضی روات آن است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به دست مبارک خود در آنجا بنا کرده در محل این خانه ظنّاً و تخمیناً رباط ظاهریه و متّصل او محلی معروف به دارالمُضیف است، بقیه دار ابن مسعود- رضی اللّه عنه- این دار را دارالقری یعنی میهمان خانه می گفتند و بعضی از آن در زیادتی ولید داخل مسجد شریف شد و بعضی دیگر در زیادتی مهدی.

صاحب تاریخ می گوید: آنچه مقتضای ظاهر است آن است که بقیه دار مذکور ملاصق مناره شرقی شامی و آنکه ذکر کرده اند که بقیه مذکور در جنب شرقی دارالمضیف است، دیگر در جهت مشرق دار موسی بن ابراهیم المخزومی است و در جنب دار موسی ابیات قهطیم(۱) صوافی است و در محل او رباط قاضی فاضل و دار رسام است و دیگر طریق است یعنی زقاق مناصع و بعد از آن دار عمرو بن عاص است که آن را تصدق کرده و محلش متصل زقاق مناصع است از جانب مؤخر رباط سبیل که مخصوص رجال است و در جنب او دار خالد بن الولید است و همین [۹۱- آ] دار است که از ضیقش به رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- شکایت کرد و ایشان فرمودند: «اتّسع فی السماءِ» یعنی(۲) به بلندی بنای آن را گشاده ساز یعنی خانه بر بالای خانه ساز.

در محل او مقدم رباط سبیل مذکور است در جنب او دار اسماء بنت الحسین عَباسیّه است و در محل او رباط سبیلی است که مخصوص نساست متّصل آنچه به مردان اختصاص دارد و در جنب او دار ریطه بنت ابی العباس است که شرقی آن ماخوذ است از دار ابوبکر و بعد از آن طریق است مقدار پنج گز یعنی کوچه بقیع گورستان مشهور و بعد از آن

۱- وفاء الوفاء: قهطم. ج: ۲، ص ۷۲۹.

۲- ل: تعنی.

دار عثمان است یعنی دار عظمی او و محلش در نزد موضع جنایز است و بعد از آن از جهت قبله طریق است مقدار پنج گز یا نزدیک به پنج گز و این کوچه فاصل است میان دار عثمان و مدرسه شهابیه و بعد از آن منزل ابوایوب انصاری است- رضی اللّٰه عنه- که به قدوم شریف نبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و نزول ایشان ممتاز و مبتهج گشته و در محل اوست مدرسه شهابیه که شهاب الدین غازی برادر سلطان نورالدین شهید- رحمهما اللّٰه- بر اهل مذاهب اربعه وقف کرده [است].

دیگر دار امام جعفر صادق- علیه السلام- آبی که جعفر- علیه السلام- تصدق آن را کرده بود آن را در این خانه به مردم می دادند و در این خانه محراب ایشان و اثر محاریب دیگر هست. شاهین شجاعی این محل را تملک نموده برای خود در آنجا خانه بنا کرده و مسجد ایشان را تجدید نموده و در مقابل دار جعفر، دار حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب. و ساباطی (۱) است که متّصل است به مدرسه شهابیه و دیگر طریق است مقدار پنج گز میان دار حسن و میان دار فرج خصی و در موضع اوست رباط مراغه و بعد از آن در جنب دار فرج دار عامر بن عبداللّٰه بن الزبیر بن العوام است و در موضع او خانه ای است که آن خانه غربی رباط [۹۱- ب] مراغه است و بعد از این دار عبداللّٰه بن عمر است که اول بار مذکور شد.

۱- ساباط: پوشش رهگذر، پوشش سقفی که زیر آن راه بود.

فصل هفدهم

در بیان بلاطی که بر حوالی و گرداگرد مسجد شریف کرده بودند و شرح سور مدینه و سوق آن

بـدان که بُخاری- رحمه اللَّه- در صـحیح خود بابی ساخته و آن باب را ترجمه نموده به این عبارت: «لِمَن عَقَلَ بَعیره بالبلاط او باب المسجد» یعنی کسی که شتر خود را بربندد در بلاط یا دَرْ درِ مسجد و در آن باب آورده حدیث جابر را- رضی اللَّه عنه- که گفت رسول- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- به مسـجد درآمـد پس من نیز درآمدم به سوی او و بربسـتم شتر را در بلاط؛ در حـدیث دیگر است که دو یهودی را رجم یعنی سـنگسار کردنـد در نزد بلاـط؛ در حـدیث دیگر آمـده که عثمان آب آورد و وضو ساخت در بلاط، پس این همه مقتضی است که بلاط پیش از خلافت معاویه بوده است.

صـاحب تاریـخ بعـد از آنکه ذکر اقوال مردم کرده می گویـد: آنچه ملخّص می شود یعنی از سـخنان اهل تاریـخ آن است که حوالی مسـجد همه مبلّط بود و ممتـد می شـد آن بلاط یعنی کشـیده می شـد از پیش باب الرحمه تا زرگران و بازار عطّاران و متجاوز می شد آن کشیدگی او از خانه های امرای مدینه یعنی برای عهد ما تا آنکه پیوسته می گشت به مشهد مالک بن سنان و از مقابل باب السـلام نیز به انـدک خمی ممتـد می شـد تا آنکه پیوسـته می گردید به بلاط باب الرحمه مذکور و هم از باب السـلام به راستی ممتـد می گشت تا آنکه منتهی می شد به دروازه مدینه که معروف است به باب سویقه یعنی دروازه [ای] که اهل مکه و مصر از آنجا درمی آیند و بعد از آن می رسید به مصلّای عید در نزد دار ابن هشام و

می گوید: بسیاری از آن بلاط را خاک پوشیده و چیزی از آن ظاهر نمانده الّا در حوالی مسجد و بعضی مواضعی که در جهت خانه های امرای مدینه است و اعظم بلاط همان است که در مقابل باب السّلام است [۹۲- آ] اول خانه [ای] که در میسره اوست در نزد مصلّا یعنی در دست چپ کسی که از بیرون متوجّه مسجد شریف است، دار ابراهیم بن هشام است و در میمنه او مایل به مغرب دار سعد بن ابی وقاص است و میان این دو خانه مذکور راهی است و بعد از دار سعد در میمنه هم دار سعد است- رضی اللّٰه عنه- که از ابو رافع مولای رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- گرفته خانه [ای] که در بقّال داشت به او در عوض داده بود؛ در میسره در مقابل خانه دوم سعد هم دار سعد است- رضی اللّٰه عنه- و گشادگی راه در میان این دو خانه ده گز است و این خانه های سعد- رضی اللّٰه عنه- همه صدقه است و بعد از خانه دوم او در میمنه دار آل خراش که معروف است به دار نوفل و در پس او از جانب قبله، کُتاب یعنی مکتب عروه که مردی بود از یمن و تعلیم می کرد خُردان را و در این کتاب است مسجد بنی زریق و بعد از دار آل خراش در میمنه دارالربیع است که آن را دار حفصه نیز گویند.

بعضی از مورخان مدینه در قبله دار ربع سه دار، دیگر ذکر کرده اند که بعضی از آن سه خانه در قبله بعضی دیگر است و سوم آنها در جهت قبله خانه عمار یاسر است- رضی اللّٰه عنه- و در شرقی خانه عمار خانه عبدالرحمان بن الحارث است و در غربی این خانه هایی که در جهت قبله صف کشیده اند کُتاب عروه و مسجد و در بنی زریق است و در شرقی خانه های مذکور زقاق دار عبدالرحمان بن الحارث و مقصود از ذکر این خانه ها معرفت مسجد بنی زریق و دانستن زقاق عبدالرحمان مذکور است و بعد از آن خانه ربیع در میمنه دار ابی هریره است و بعد از آن در میمنه آن زقاق دار عبدالرحمان بن الحارث است و به زودی این زقاق خواهد مذکور شد به تقریب بازگشتن رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از نماز عید و همچنین دار ابوهریره نیز ذکرش خواهد آمد.

و صاحب تاریخ می گوید: آنچه مرا بعد از تأمّل [۹۲- ب] ظاهر شد آن است که اول

کوچه ای که داخل از باب مدینه را که قاصد مسجد شریف است پیش می آید بر(۱) یمین کسی که مقبل و متوجّه باب مدینه است همان زقاق دار عبدالرحمان است و مسجد بنی زریق در این حین در یمین قبله اوست، یا در قبله حوشی که در یمین داخل است و در میسره در جهت شامی دار آل خراش و دارالربیع، دار نافع بن عتبه بن ابی وقاص است که آن را ربیع خریده و به اسم ربیع نیز معروف است و بعد از آن در میسره دار حُویطب است و از این دار است بیت شارعی که بر خاتمه بلاط واقع است و خاتمه بلاط همان راه ممتدی است که اول بار پیش می آید داخل از باب مدینه را در یسار و بعد از زقاق عبدالرحمان بن الحارث در میمنه دار عبداللّٰه(۲) بن عوف است و بعد از آن در میمنه زقاق ابی امیه بن المغیره است، و بعد از آن در میمنه دار خالد بن سعید است و آن را دار ابن عتبه نیز گویند و بعد از آن دار ابی الجهم (۳)، بعد از آن دار نوفل بن عدی است.

آنکه در موطّا مروی شده که مالك بن ابی عامر گفت: می شنیدم قرائت عمر بن الخطّاب را و حال آنکه نشسته بودیم در نزد دار ابی الجهم(۴) که در بلاط است.

اما سوق مدینه: مروی شده است که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- چون اراده نمود که از برای مدینه بازاری سازد به سوق بنی قینقاع(۵) آمد و بعد از آن به سوق مدینه یعنی جای آن تشریف نمود و به پای مبارك خود زده اشارت فرمود که این است بازار شما پس باید تضییق کرده نشود و خراج گرفته نشود(۶).

۱- ل: با بر.

۲- خلاصه الوفا: عبدالرحمان. ص ۳۱۸.

۳- م: جهیم.

۴- م: جهیم.

۵- ل: قینتاع.

۶- ل: نشود در او.

نیز مروی شده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به نزد بنی ساعده آمده به ایشان گفت: پیش شما برای حاجتی آمده ام و آن این است که مکان مقابر خود را به من بدهید که بازار سازم، ایشان آن را دادند و آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بـازار سـاخت و منقول شـده که عرض بـازار مـدینه ما بین مصـلّا بود تا جرار سـعد [۹۳- آ] بن عبـاده(۱) در جهـت شـام و این جراری بود که سـعد- رضـی اللَّه عنه- بعد از وفات مادر خود در آن جرار به مردم آب می داد و محلّ آن قریب به ثنیه الوداع بود چنان که مفهوم می شود از سـخنان اهل تاریـخ و گفته انـد که سوق مـدینه را بقیع الخیل می گفتنـد؛ از عایشه در حـدیثی آمده که به عنوان بقیع المصلا. ذکر کرد؛ احادیث دیگر نیز در این مضمون وارد است و آنکه این بقیع را به بقیع غرقد از روی وهم حمل نموده غلط کرده.

اما سور مدینه یعنی حصار آن:

بدان که در قدیم مدینه مُشرّفه سور نداشت و کسی که تأمل کند در آنچه مذکور شده است از منازل قبایل مهاجرین و انصار- رضوان اللَّه علیهم اجمعین- سعت عظیم(۲) مدینه را داند و اتصال قرای آن را معلوم نماید.

خواهد آمد که قبا مدینه ای بود عظیم متّصل به مدینه رسول کریم- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و اول کسی که به مدینه شریفه سور ساخت بعـد از خرابی اطراف مدینه، عضدالدوله بن بویه بود بعد از سال سـیصد و شـصت در خلافت الطائع للَّه بن المطیع للَّه و به مرور زمان و طول دوران به خراب مدینه آن سور خراب شد نماند از او الّا آثار و رسم آن.

ابن خلکّان بعد از ذکر خرابی گفته: تجدید نمود آن را جمال الدین محمد اصـفهانی صاحب رباط عجم در سر سال چهارصد و چهلم از هجرت و بعد از آن در بیرون مردم بسـیار شدند، در این اثنا ملک عادل سـلطان نورالدین محمود بن زنگی به سـبب خوابی که دیـده بود به مـدینه آمـد و چون عزیمت رجوع نمود مردم فریـاد برآورده اسـتغاثه نمودنـد و محنتی که از ممّر عـدم سور(۳) می کشیدند، عرضه داشتند، پس امر فرمود به بنای سور و مبنی شدن آن سور در سال پانصد و پنجاه و هفت.

صاحب تاریخ می گوید: همان سور است که تا زمان ما باقی است و در دروازه بقیع در روی صفحه آهنین نوشته اند:

«هذا ما امَر بعمله العبد الفقیر الی اللَّه تعالی محمود بن زنگی بن [۹۳- ب]

۱- ل: عیاده.

۲- ل و م: عظیم سعت.

۳- ل: سرور.

آقسنقر غفراللّٰه له سنه ثمان و خمسین و خمسمائه».

از ابن اثیر منقول است که گفت: کسی را دیدم در مدینه که نماز جمعه می گزارد، چون از نماز فارغ شد بر جمال الدین جواد رحمت گفت. چون از او پرسیدیم، گفت: بر هر مسلمی که در مدینه ساکن است واجب است که بر وی دعا کند زیرا که ما از دست عرب به تنگ بودیم نه جامه را در برمی گذاشتند و نه چار پای را در پس، او برای ما سوری بنا کرد که از شر ایشان ما را پناهی شد، چون دعا نکنیم او را.؟

خطیب مدینه در خطبه می گفت:

«اللهم صُن حریم من صان حرم نبیّک بالسُور محمد بن علی بن ابی منصور- فرحمه اللّٰه و رضی اللّٰه عنه».

از تتمه کلام ابن اثیر است در مدح او:

«فلو لم یکن له الا هذه المکرمه لکفاه فخراً فکیف وقد اصابت صدقته تخوم الارض.»

مذکور است که در سنه خمس و خمسین و سبعمائه، پسر ناصر بن قلاوون سور را تجدید کرده و سلطان اشرف قایتبای نیز بعضی مواضع سور را تجدید کرده.

بدرالدین فرحون ذکر کرده که امیر مدینه سعد بن ثابت بن جماز در سال هفتصد و پنجاه و یک خندق حوالی سور را ابتدا کرده، پیش از تکمیل آن مُرد و بعد از او امیر فضل بن قاسم بن جماز در ولایت خود آن را تکمیل نمود.

باب پنجم

اشاره

در مصلای عید و مساجد نبویّه که در مدینه است و بیان مقابر مدینه و فضل احد و شهدای او.

این باب مشتمل است بر شش فصل:

فصل اول

در مصلّای عید

واقدی گفته: اول نماز عیدی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- گزارد در مصلّا در سال دوم بود از هجرت.

در روایت دیگر آنکه اول فطر و اضحی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به مردم در مدینه اقامت نمود در فنای دار حکیم بن العدا بود نزد اصحاب محامل.

صاحب تاریخ می گوید: منزل حکیم و جماعت او با مزینه در غربی مصلّای مشهور است و شاید که این مصلّا همان [۹۴- آ] مسجد بزرگی باشد که معروف است به مسجد علی- علیه السلام- که در شامی مایل به مغرب مصلای مشهور است متصّل به حدّ شامی حدیقه ای است معروف به عریضی و می گوید: شاید که نسبتش به امیرالمومنین علی- علیه السلام- بنا بر آن باشد که عثمان محصور بود، ایشان در آنجا به مردم نماز گزاردند چنان که ابن شبه روایت کرده است.

ابن زباله روایت کرده از ابراهیم بن امیه از پیری ثقه که اول عیدی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- با مردم کرده در حاره یعنی که محله دوس در نزد خانه ابن ابوالجنوب (۱) بود و دوم بار در فنای دار حکیم و بار سوم در نزد دار عبداللَّه بن دره المزنی و نوبت چهارم در نزد سنگهایی که پیش حناطان است در مصلّا و بعد از آن منزل محمد بن

۱- هر سه نسخه: الحبوب.

عبـداللّه بن کثیر بن الصـلت و بعـد از آن در جـایی که مردم نماز می کننـد در آنجا امروز یعنی مصـلّای مشـهور معروف و دار ابوالجنوب (۱) در غربی وادی بطحـان اسـت و دار حکیم مـذکور شـد و آل دره قـبیله ای است از مُزینه و منزل مزینه در غربی مصلّای مشهور است و دار کثیر بن الصلت در قبله مُصلّاست (۲)، اما سنگهای سیاه مذکور، ظاهر در آن است که موضعی است قریب مصلّا و شاید که این مصلّا همان مسجدی باشد که در جانب شمالی مصلّاست مایل به مغرب در وسط حدیقه که معروف است به عریضـی متّصل به قبه عین ازرق و معروف است به مسجد ابوبکر. وجه تسمیه به این اسم ظاهراً در آن است که در ایام خلافتش در آنجا نماز کرده باشد- واللّه اعلم.

در روایتی آنکه رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- نماز عید را نزد دارالشفا ادا نمود و بعد از آن در حاره دوس به اقامت آن قیـام فرمود و بعـد از آن در ادای این عبـادت در مصـلّا ثابت شـد تا آن زمان که حق- سـبحانه و تعالی- متوفّی گردانیـد او را- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

ابن شبّه از شیخ خودش که صاحب امام مالک است [۹۴- ب] نقل کرده که از در مسـجد نبوی یعنی باب السلام تا مصلّا هزار گز است.

از جنـاحِ نجّـار مروی شـده که گفت بیرون شـدم بـا عـایشه دختر سـعد بن ابی وقاص- رضـی اللّه عنهما- به سوی مکه. از من پرسید که کجاست منزل تو؟ گفتم: در بلاط، گفت:

تمسک کن به آن خانه، یعنی محکم گیر آن را که از پدر خود شـنیدم که می گفت که از رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- شنیدم که گفت: میان این مسجد من و مصلّای من روضه ای است از ریاض جنت.

از ابوهریره مروی است که گفت: هر گاه که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از سفری قدوم می فرمود به مصلّا می گذشت و آنجا وقوف (۳) می نمود و استقبال قبله کرده دعا می کرد.

۱- هر سه نسخه: الحبوب.

۲- نسخه م از «و بعد از آن تا در قبله مصلّاست» ندارد.

۳- ل: وقف.

و اما طریق رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به مصلّای عید.

به احادیث صحیحه ثابت شده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت بازگشتن از مصلّا به راه دیگر یعنی غیر راه اول رجوع می نمود.

امام شافعی از مطلب بن حنطب روایت کرده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- روزهای عید از طریق اعظم یعنی راه بزرگ که امروز معروف و مسلوک همان است به مصلّا توجه می نمود و وقتی که بازمی گشت از راه دیگر که بر خانه عمار بن یاسر مرور می کند رجوع می فرمود.

صاحب تاریخ می گوید: هر که اراده آن کند که به طریق نبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- سلوک نماید باید که از جهت قبله مصلّا منصرف شود و پاره ای جانب قبله رفته بعد از آن به دست چپ یعنی جهت مشرق تا قریب سور مدینه رفته از آنجا که قبله دروازه مدینه است، به دروازه رُجوع نماید. چه از احادیثی که در این باب مروی شده معلوم می شود که نهایت مخالفت نمودن آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- راه اول را تا محاذی محلّ مذکور بوده که این زمان سور مدینه آن کوچه را سدّ کرده [است].

فصل دوم

اشاره

در مسجد قُبا و مسجد ضرار

در صحیح است از عروه در خبر قدوم آن سرور- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که در میان بنی عمرو، ده روز و چیزی مکث [۹۵- آ] نمود و تأسیس فرمود مسجدی را که اساسش بر تقوی است.

از ابن عباس- رضی اللَّه عنهما- مروی است که در میان بنی عمرو سه شب مکث نمود و مکان خود را مسجد ساخت. پس در آنجا نماز می کرد و بعد از آن بنی عمرو بن عوف آن را بنا کردند و همان مسجد است که اساس او بر تقوی است و گفته اند اصل محل او مَربد تمر بود یعنی جایی که در آن خرما خشک کنند.

طبرانی به اسنادی که خالی از ضعف نیست از جابر بن سمره روایت کرده که چون اهل قبا از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- طلب نمودند که برای ایشان مسجدی بنا کند، فرمود که بعضی از شما برخیزد و ناقه را سوار شود. پس ابوبکر برخاست و ناقه را سوار شد و جنبانید و او برنخاست پس او برگشته نشست و عمر برخاسته سوار شد، هم برنخاست، پس او نیز برگشته متقاعد شد پس رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به اصحاب متوجه شده، فرمود که باید که بعضی از شما برخیزد و ناقه را سوار شود. علی- علیه السلام- برخاست و چون پای مبارک بر رکاب نهاد ناقه جسته برخاست رسول- صلی اللَّه علیه وآله

وسلم- فرمود که «ارخ زمامها و ابنوا علی مدارها فإنّها مأموره(۱)» یعنی مهار او راست بگذار. و فرمود که بنا کنید بر مدار این ناقه که او مامور است یعنی بنای مسجد را بر گردش و دوران او کنید.

ایضاً مروی شده که چون رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مدینه را به قدوم شریف خود مُشرّف ساخت به اصحاب فرمود که بیایید به ما که به اهل قبا سلام کنیم پس به نزد ایشان آمده بر ایشان سلام کرد و ایشان مرحبا گفتند: بعد از آن فرمود: ای اهل قبا، سنگ بیارید برای من از این حرّه، پس سنگ بسیار مجتمع شد و به آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- عنزه ای(۲) بود یعنی عصا نیزه که به آن عنزه، قبله را خط کشیده به دست مبارک سنگی نهاده فرمود: یا ابابکر سنگی بگیر و در پهلوی سنگ من بنه و بعد از آن گفت یا عمر سنگی بردار و در پهلوی سنگ [۹۵- ب] ابوبکر بگذار و بعد از آن گفت یا عثمان سنگی بگیر و در پهلوی سنگ عمر بمان، بعد از آن به مردم التفات نموده، فرمود:

هر که سنگ خود را در جایی که دوست می دارد بگذارد بر خط مذکور.

ایضاً طبرانی به رجال ثقات روایت کرده از شموس بنت نعمان(۳) که گفت: نظر کردم به سوی رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آن زمان که قدوم فرموده به نزول خود مشرّف ساخت و تأسیس کرد این مسجد را یعنی مسجد قبا را و دیدم که می گرفت سنگ را و برمی داشت و از گرانی خم می شد و می دیدم سفیدی خاک را در شکم و ناف مُبارکش و می دیدم که اصحابش می آمدند و می گفتند پدر و مادر ما فدای تو باد ما کفایت این کار می کنیم تو را به این شغل چه حاجت؟ و او می فرمود که نی، تو نیز برو و مثل این سنگی

۱- م و ل: فرمود که ارخای زمام کن.

۲- ل و م: غزّه.

۳- هر سه نسخه: سموس بن نعمان.

بردار تا آنکه این مسجد را اساس نهادند و جبرئیل- علیه السلام- کعبه را می نمود و گفته اند که مسجد قبا اقوم مساجد است از حیثیّت قبله.

صاحب تاریخ می گوید: شاید که این بنا غیر بنای اول باشد چه مقرر است که تحویل قبله بعد از یک سال و چیزی است، اختلاف است در آنکه مراد به قول تعالی:

«لَمَسْجِدٌ اسِّسَ عَلَی التَّقْوی مِنْ اوَّلِ یَوْمٍ (۱)»

مسجد قباست مراد. یا مسجد اعظم نبوی و جمهور برآنند که مراد مسجد قباست.

ابو داوود به اسناد صحیح از ابو هریره روایت کرده از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که «فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ انْ یَتَطَهَّرُوا(۲)» در شأن اهل قبا نازل شده. در فصل سوم باب دوم بحث یافته که نزول این آیت کریمه منافی آن نیست که مراد مسجد مدینه باشد و وجه جمع میان احادیثی که به حسب ظاهر متعارض اند نیز مذکور شده.

یحیی به سندی که بد نیست از علی بن ابی طالب- علیه السلام- روایت کرده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود که مسجدی که مؤسس شده از اول روز به تقوی مسجد قباست و حق- سبحانه- فرمود که:

«فِیهِ رِجالٌ یُحِبُّونَ انْ یَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ یُحِبُّ الْمُطَهِّرِینَ (۳)».

در صحیحین است از ابن عمر [۹۶- آ] که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- زیارت می کرد قبا را و می آمد به قبا سوار و پیاده یعنی گاهی چنان و گاهی چنین، در روایتی از صحیحین آنکه دو رکعت نماز می کرد در آنجا.

در بُخاری و نسائی است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- می آمد به مسجد قبا در هر روز شنبه سوار یا پیاده و عبداللَّه بن عمر این سنت را به جای می آورد.

در روایتی آنکه در هر روز دوشنبه به قبا می آمد و از ابن منکدر مروی است مرسلًا که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در صباح هفدهم ماه رمضان به قبا می آمد و بر سبیل اتصال. نیز مروی شده از ابن منکدر؛ و مروی شده که عمر در روز دوشنبه و روز پنجشنبه به قبا می آمد، روزی آمد و هیچ کس از اهل قبا را در آنجا نیافت، پس فرمود به خدایی که نفس من به ید اوست به تحقیق که دیدم رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و ابوبکر را در میان جماعت اصحاب که نقل می کردیم سنگهای این مسجد را بر شکمهای

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۸

۲- سوره توبه آیه ۱۰۸

۳- سوره توبه آیه ۱۰۸

خود و رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- اساس می نهاد این مسجد را به دست مبارک خود و جبرئیل می نمود خانه کعبه را به آن حضرت، واللّٰه که اگر این مسجد در طرفی می بود از اطراف عالم هر آینه که در طلب آن سینه شتران را می سودیم و بعد از آن گفت: برای من بشکنید سعفه ای(۱) و اجتناب نمایید در شکستن آن از عواهن یعنی آنچه در حوالی قلب نخل است. چون به موجب فرموده آوردند، سیری (۲) طلبیده آن را بست و به آن بسته مسجد را مسح کرد یعنی مالید. مردم گفتند به عمر، به ما ده که کفایت آن می کنیم،(۳) گفت که شما از من کفایت مکنید.

از زید بن اسلم مروی شده که گفت: حمد مر خدایی را که مسجد قبا را نزدیک گردانید به ما و اگر این مسجد در افقی می بود از آفاق هر آینه ضرب می نمودیم در طلب آن اکباد ابل را یعنی سوار می شدیم شتر را و سیر می کردیم بر بالای آن در طلب آن ضرب، اکباد شتر کنایت است از سواری آن (۴) و سیر کردن در پشت [۹۶- ب] آن که غالباً از زدن پهلوی شتر خالی نیست. و به سند صحیح از عایشه بنت سعد بن ابی وقاص مروی است که گفت: از پدر خود شنیدم که می گفت دو رکعت نماز کردن من در مسجد قبا دوستر است [مرا] از آنکه دو بار به بیت المقدس روم (۵)، اگر بدانند مردم آنچه در قباست هر آینه قرب اکباد ابل کنند به سوی آن.

حدیث صحیح دیگر هم از دختر و پسر سعد- رضی اللّٰه عنهم- مروی است که از پدر خود نقل کرده اند که گفته نماز کردن من در مسجد قبا دوستر است به سوی من از نماز کردن من در مسجد بیت المقدس و ترمذی از اسید بن ظهیر انصاری روایت کرده از رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که فرمود که نمازی در مسجد قبا همچو عمره است.

ترمذی گفته که در این باب از سهل بن حنیف نیز حدیثی مروی است و حدیث اسید

۱- سعف: نخل.

۲- در متن عربی هم همان است: فأخذ وذمهای سیراً فربطها ... ص ۳۳۴

۳- م و ل: از تو نداد و.

۴- م: او.

۵- م: ندارد، ل: چند کلمه اضافی دارد.

حدیث حسن غریب است و نمی دانیم که از اسید غیر این حدیثی به صحت رسیده باشد.

ابن حبّان در صحیح خود روایت کرده که به ابن عمر گفتند که قصد کجا داری؟ گفت:

قصد این مسجدی که در بنی عمرو بن عوف است به درستی که از رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- شنیدم که می گفت که هر که نماز بگزارد در این مسجد می باشد آن نماز او همچو عمره ای و در بعضی روایات دیگر آمده که کسی که در خانه خود وضو سازد و بعد از آن بیاید به مسجد قبا و نماز گزارد، می باشد او را همچو اجر عمره و در بعضی روایات دیگر چهار رکعت آمده و غیر مذکور احادیث دیگر هم در این معنی که زیارت آن مسجد شریف و نماز کردن در آن همچو عمره است وارد شده که یکدیگر را تقویت و تظاهر می کند.

اما مصلّای شریف آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آن مسجد قبل از تحویل قبله

بدان که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده است به سوی استوانه (۱) سوم از در که بعد از آن استوانه رحبه مسجد است و در جانب شرقی آن استوانه محرابی بنا کرده اند و بعد از تحویل قبله به جانب شرقی استوانه که ثالث است [۹۷- آ] از اساطین رحبه و بعد از آن تا دیوار قبلی استوانه دیگر نیست، آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده و کسی که در این جانب مذکور ایستاده شود محراب مواجه او می دانند و این استوانه را از استوان مخلق گویند و استوانه مخلق را بر استوانه رحبه نیز اطلاق کرده اند و آنکه ابورقیش گفته که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بنا کرد مسجد قبا را و پیش برد دیوار قبله را به این موضعی که امروز دیوار قبله است ظاهر است در آنکه در موضع محراب نماز می کرده باشد آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم، پس جمع باید کرد میان آنکه بعد از تحویل مصلّای شریف جانب شرقی استوانه مخلق بود و میان آنکه آن حضرت دیوار قبله را به این موضع پیش برد.

صاحب تاریخ این اشکال را کرده و جواب نگفته- اللَّه اعلم- مگر همچو گوییم که بعد از تحویل قبله و پیش از تقدیم قبله محراب- واللَّه اعلم بالصواب.

۱- ل: سطوانه.

اما دَکّه که در ته رواقی است که بعد از آن رحبه است و در محراب آن سنگی است در آن سنگ آیت «لَمَسْجِدٌ أُسِّسَ عَلَی التَّقْوی(۱)» را نقش کرده و می گویند که آن مقام رسول است- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم. لیکن ابن جبیر در رحله خود ذکر کرده که آن دَکّه در رحبه مسجد است.

صاحب تاریخ می گوید: ما از تقریر ابن جبیر دانستیم که این دکّه و آن حجر منقوش نزد محرابی است که نزد استوانه ثالثه رحبه است. پس این موضع دکّه قابل اعتماد نیست بلکه آن را تغییر باید داد و می گوید که نزدیک به رحبه محراب چند است که اصل آن را نمی دانم و اما حظیره ای (۲) که در صحن مسجد است، ابن جبیر گفته که آن مبرک (۳) ناقه نبی است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- لیکن در کلام مردمی که پیش از ابن جبیر بوده اند اصل این ظاهر نیست.

اما طول مسجد قبا و عرضش برابر است و آن شصت و شش گز است و طول رحبه اش پنجاه گز است و عرضش بیست و شش گز.

ابن شبّه از ابو سلمه بن عبدالرحمان [۹۷- ب] روایت کرده که میان صومعه یعنی مناره و قبله زیادتی عثمان بن عفان است و این سخن رد می کند قول مردمی را که گفته اند لایزال مسجد بر بنای رسول بود- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- تا آنکه ولید زیاده ساخت.

ابن نجّار نقل کرده که عمر بن عبدالعزیز این مسجد را گشاده ساخت و به فسیفسا نقش کرد و مناره بنا نمود و سقف او از ساج ساخت و مشتمل گردانید بر اروقه و در میانه رحبه ساخت و به طول زمان این عمارت خراب شد تا آنکه جمال الدین اصفهانی وزیر بنی زنگی، ملوک موصل آن را در سال پانصد و پنجاه و پنج تجدید نمود و در سنه احدی و سبعین و ستمائه(۴) باز تجدید یافت و بعد از آن سنه ثلاث و ثلاثین و سبعمائه(۵)، ناصر

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۸

۲- ل: خطیره ای.

۳- مبرک.

۴- ۶۷۱.

۵- ۷۳۳.

قلاوون بعضی مواضع را تجدید نمود و بعد از آن غالب سقف او را اشرف برس بای در سنه اربعین و ثمانمائه (۱) مجدّد ساخت و بعد از آن در سنه سبع و سبعین و ثمانمائه(۲) مناره آن افتاده و تجدید یافته در زمان سلطان اشرف قایتبای بعد از هدم آن با اساس با آنچه ملاصق اوست از سور مسجد تا در غربی را بنا کرده اند سبیل و برکه را که در حدیقه عینی است.

اما راهی که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به آن راه به قبا تشریف می فرمود:

اسحاق بن ابو بکر گفته: رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در مبدأ توجه خود به قبا بر مصلّا مرور می فرمود بعد از آنکه از میان خانه کثیر بن الصلت و معاویه که در مصلّا است گذشته از جانب قبله مصلّا و ناحیه وادی بطحان به قبا تشریف می فرمود و در وقت رجوع به طریق دار صفوان بن سلمه بر مسجد بنی زریق گذشته از کتاب عروه به بلاط می برآمد، پس معلوم می شود که همچنان که رفتن از راه بلاط است آمدن به آن است و در صحیح است که هر گاه که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به قبا می رفت به امّ حرام که زن عباده بن الصامت بود- رضی اللّه عنها- داخل می شد. پس به مقتضای این حدیث به دار بنی سالم که در غربی مسجد [۹۸- آ] جمعه است مرور می کرده باشد زیرا که خانه عباده- رضی اللّه عنه- در میان ایشان بود و از جمله مواضعی که در قبا تبرک جسته می شود بر زیارت آن دار سعد بن خیثمه است که در قبله مسجد است و در رکن غربی قبله مسجد موضعی است که او را مسجد علی می نامند، شاید که مسجد دار سعد باشد.

ابن شبّه روایت کرده که نبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در خانه [ای] که در دار سعد بن خیثمه است در قبا اضطجاع فرموده یعنی بر پهلوی مبارک خُسبیده (۳) و استراحت نموده.

ابن زباله می گوید: زعم مردم آن است که نبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از مهراس دار سعد وضو ساخته و ایضاً خانه کلثوم بن الهدم که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- عند

۱- ۸۴۰.

۲- ۸۷۷.

۳- د و م: خفته. ل: چسپیده.

القدوم به نزول اقدام شریف آن را مُشرّف ساخته بود در قبله مسجد است، دیگر بئر اریس است که ذکرش خواهد آمد.

اما خبر مسجد ضرار آن است که بیهقی در تفسیر قوله تعالی: «وَالَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرارا(۱)» از ابن عباس- رضی اللَّه عنهما- روایت کرده که جماعتی مردم از انصار مسجدی بنا کردند و ابوعامر به ایشان گفت که شما مسجد خود را بنا کنید که من پیش قیصر، ملک روم می روم و لشکر می آرم که محمد را و اصحاب او را بیرون کنم و چون فارغ شدند از بنای مسجد شان، نزد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- عرضه داشتند که ما از بنای مسجد خود فارغ شدیم و دوست می داریم این را که در آن مسجد نماز گزاری، پس حق- سبحانه و تعالی- وحی فرستاد که:

«لا تَقُم فیه ابَداً»(۲) یعنی: اقامت صلات مکن در آن مسجد ابداً.

تا آنجا که می گوید:

«افَمَنْ اسَّسَ بُنیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَ رِضْوان خَیْرٌ امْ مَنْ اسَسّ بُنْیانَهُ عَلَی شَفاجُرْفٍ هارٍ فَانْهارَ بِه فِی نارَ جَهَنّمَ (۳)»

یعنی: آیا آن کسی که دین خود را بنیاد نهاده است بر تقوی و طلب رضای خدا بهتر است یا کسی که بنیاد نهاده است دینش را با ضعف قواعد و اوهن آن پس آن قاعده سست ضعیف انداخته است [۹۸- ب] آن بنا را در آتش جهنم.

«وَاللَّهُ لایَهدیِ الْقَوْمَ الظّالِمینْ»(۴).

یعنی: خدای تعالی راه راست نمی نماید ظالمان را.

در روایتی آنکه چون نبی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از غزوه تبوک رجوع نموده به ذی أوان که میان آن و مدینه یک ساعت راه است نزول فرموده در شأن مسجد ضرار قرآن نازل شد. پس مالک بن الدّخشم و معن بن عدی یا برادر او عاصم بن عدی را طلب

۱- سوره توبه، آیه ۱۰۷

۲- سوره توبه، آیه ۱۰۸

۳- سوره توبه، آیه ۱۰۹

۴- سوره توبه، آیه ۱۰۹.

نموده به این دو کس فرمود که بروید به این مسجدی که ظالم است اهل او و هدم کنید آن مسجد را و بسوزانید آن (۱) را. پس آن دو تن به موجب فرموده، زود رفته آنچه فرموده بود به تقدیم رسانیدند و در روایتی آنکه چون آن جوانمردان به موجب فرموده آمدند و آتشی در سعف خرما افروخته با هم داشتند اهل آن مسجد را در آنجا یافتند پس آن را سوختند و از بنیادش برانداختند. و امری واجب الامتثال سمت صدور یافت که محل آن مسجد را کناسه یعنی خاکروبه سازند که مرمای جیفه های گندیده و خاکروبه های نجاست رسیده و فلاکت دیده باشد و در بعضی آثار آمده که از محل آن دود آتش مشاهده شده [است].

۱- ل: بسوزید او.

فصل سوم

اشاره

در بقیه مساجدی که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده و جایش معلوم است در زمان ما

مسجد الجمعه:

در فصل رابع باب ثالث گذشت که چون آن سرور به عزیمت دُخول مدینه از قبا بیرون شد در میان بنی سالم وقت جمعه ایشان را دریافت، پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در بطن وادی ذی صلب ادای جمعه نمود.

در روایتی آنکه در بطن وادی رانونا بود و خواهد آمد که سیل ذی صلب و سیل رانونا در محل مسجد جمعه به همدیگر می رسند.

مطری گفته: مسجدی که در بطن وادی است بسیار خرد است و مبنی است به سنگ ۷ مقدار نصف قامت و این بنایی که مطری گفته منهدم شده و بعد از آن بعضی از عجمان تجدید کرده به هیئتی که در مقدم [۹۹- آ] آن رواقی است مُسقف به دو عقد و بین العقدین استوانه است و در خلف سقف رحبه است. طولش از قبله تا دیوار شامی بیست گز است و عرضش از مشرق تا مغرب شانزده گز.

مسجد الفَضِیخ:

مسجدی است خرد در شرقی مسجد قبا بر کنار وادیی که بر حوالی آن سنگهای سیاه نشانده اند و مربع است هر ضلعش یازده گز.

ابن شبّه از جابر بن عبداللَّه- رضی اللَّه عنه- روایت کرده که رسول- صلی اللَّه علیه

وآله وسلم- بنی النضیر را محاصره کرد و قبه مبارکش را نزدیک مسجد فضیخ نشانده بودند و نماز را شش شب در موضع مسجد فضیخ ادا می نمود و چون خمر حرام شد آن خبر به ابوایوب و جماعتی از انصار که در موضع آن مسجد به شرب فضیخ مشغول بودند رسید، ایشان بند سقای فضیخ را گشادند تا در آنجا ریخته شد و به این سبب مسما شد به مسجد فضیخ. واقعه ریختن فضیخ یا پیش از آن بود که آن موضع را مسجد سازند و یا قبل از علم به نجاست فضیخ- واللّٰه اعلم. فضیخ بر زن فعیل نوعی شراب است از بُسر چنان که در اختصار النهایه است و در قاموس می گوید: فضیخ عصیر عنب و شرابی است که از بُسر می گیرند.

صاحب تاریخ می گوید: ندیدم مآخذی از برای قول مطری که امروز این مسجد معروف است به مسجد شمس، این تسمیه گویا که بنابر آن است که این مسجد در مکان مرتفع است که اثر شمس در اول طلوع بر آنجا می افتد و اما آنکه اعاده شمس در آنجا بوده باشد اصلًا و قطعاً مظنون نیست زیرا که این واقعه در صهبای خیبر بود.

مسجد بنی قُریظه§د: بنی قریضه.§:

نزدیک حرّه شرقی بنی قریظه است بر در حدیقه ای که [۹۹- ب] معروف است به حاجره. در صحیح است که اهل قریظه بر حکم سعد بن معاذ فرود آمدند، پس رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- به سعد کس فرستاد و سعد به خری سوار شده به خدمت آمد و چون به مسجد نزدیک رسید رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- انصار را فرمود که از برای سید خود برخیزید.

ابن نجار گفته که این مسجد بزرگ است و امروز باقی است و در وی شانزده استوانه است که بعضی از آنها افتاده و سقف ندارد و بعضی دیوارهای او نیز افتاده و اصل بنایش بر هیئت مسجد قبا بوده و مطری گفته که مناره داشته در موضع مناره مسجد قبا و منهدم شده و سنگهای او را همه برداشته اند و اثر آن تا عشر اول بعد از هفتصد سال باقی بود

پس مبنی شد بر جای دیوار حظیره ای(۱) مقدار نصف قامت.

صاحب تاریخ می گوید: شاهین شجاعی در سال هشتصد و نود و سه آن حظیره(۲) را تجدید نموده در موضع مناره دَكّه یعنی صفّه بنا کرد. ذراع این مسجد راز قبله تا حد شامی چهل و چهار گز و ربع و از حد مشرق تا مغرب نیز مثل آن.

مسجد مشربه ام ابراهیم:

مشربه در لغت غرفه است. ابن شبّه و غیره روایت کرده اند که نبی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در مشربه ام ابراهیم نماز کرده و این مشربه مذکوره از صدقات آن حضرت است و خواهد آمد در صدقات.

بدان که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- ماریه قبطیه را در غرفه ای که در موضع معروف به مشربه ام ابراهیم است ساکن ساخته بود و ماریه- رضی اللَّه عنها- ابراهیم بن النبی را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و علی ابنه و سلم- در آن غرفه تولد کرد و در وقت شدّت وضع حمل چوبی را از چوبهای آن غرفه گرفته بود، پس آن مال مشتمل بر این مشربه، مُسما شد به اسم مشربه مذکور.

مجد لغوی گفته: مشربه مسجدی است، یعنی در محل مذکور در جهت شمالی مسجد بنی قریظه، نزدیک حره شرقی در موضعی که معروف است [۱۰۰- آ] به دشت (۳) میان نخیلی که معروف است به اشرف قواسم (۴) ظاهراً که همان نخیل صدقه آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- و گز این مسجد از قبله تا حد شامی یازده است و از مشرق تا

۱- ل: خطیره ای

۲- ل: خطیر.

۳- در عبارت عربی نیز آمده: یُعرف بالدشت؛ کلمه فارسی دشت در آنجا کاربرد داشته است.

۴- اشرف قواسم: از بنی قاسم بن ادریس بن جعفر برادر امام حسن عسکری ع. عربی ص ۳۴۳.

حد مغرب مقدار چهارده.

مسجد بنی ظفر:

از قبیله اوس در شرقی بقیع است، در غربی حرّه و امروز معروف است به مسجد بغله.

ابن شبه از حارث بن سعید بن عبید روایت کرده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در مسجد بنی ظفر نماز کرد و مروی شده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بر سنگی که در مسجد بنی ظفر است نشسته و گفته اند که کم زنی بر بالای او نشسته که حامله نشده [باشد].

صاحب تاریخ می گوید: در این مسجد امروز سنگی نیست که بر بالای او نشینند مگر در کتف باب او از یسار داخلش. و مطری گفته که در نزد این مسجد آثاری است در حرّه از جهت قبله که می گویند که اثر سُم بغله نبی است- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و در غربی اثر سم بغله اثری دیگر است بر حجر که گویا نشان مرفق است که می گویند اثر آرنج مبارک است که بر آنجا تکیه کرده و بر سنگ دیگر اثر انگشتان است که مردم به زیارت آنها تبرک می جویند و در این مسجد رُخامی است که بر آنجا نقش کرده اند(۱): «خلد اللَّه مَلک الامام ابی جعفر المنصور المنتصر باللَّه عمر سنه ثلاثین و ستمائه»، این مسجد مربع است هر ضلعش بیست و یک گز.

مسجد الاجابه:

این مسجد از آن بنی معاویه بن مالك بن عوف است از قبیله خزرج در صحیح مسلم است که روزی رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از جهت عالیه اقبال نمود تا آنکه بر مسجد بنی معاویه مرور فرموده به آن داخل شده و دو رکعت نماز کرد و ما نیز بر او نماز کردیم و دعای دراز کرد و بعد از آن به جانب ما منصرف شده، فرمود(۲) که: از پروردگار خود سه حاجت خواستم، دوی آن را اجابت نموده یکی را منع فرمود خواستم که امت مرا به قحط هلاک نکند اجابت نمود و خواستم که امت مرا به غرق هلاک نسازد خواسته مرا داد و خواستم که نگرداند بأس ایشان را در میان ایشان یعنی در میان ایشان خلاف نباشد، مرا از این سؤوال منع فرمود.

ابن شبّه به سند خوب از عبداللّه بن جابر [۱۰۰- ب] بن عتبک روایت کرده که

۱- المستنصر باللَّه خلیفه عباسی. دوران خلافت: ۶۴۰- ۶۲۳ ه. ق.

۲- ل: در حاشیه کتاب نوشته شده.

عبـداللّٰه بن عمر پیش مـا آمـد در میـان بنی معاویه که قریه ای است از انصار، و گفت می دانید(۱) که کجـا نماز کرد رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در این مسجد شما؟ گفتم:

آری و اشارت کردم به ناحیه ای از آن مسـجد و گفت می دانیـد آن سه چیز را که خواسـته است رسول- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- در این مسـجد؟ گفتم: آری، گفت: خبر ده مرا از آن، گفتم خواسـته است که ظفر نیابـد بر امت او دشـمنان دین او و آنکه هلاک نسازد امت او را به قحط و هر دو را اجابت نموده و خواسته است که نگرداند بأس امت را در میان ایشان پس منع کرده او را از آن. گفت: راست گفتی لایزال قتال است در میان ایشان تا روز قیامت و مروی شـده که آن حضـرت- صـلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در یمین محراب به مقدار دو گز نماز کرده.

صاحب تاریخ می گوید: باید که زائران محل را قصد نموده ایستاد و این مسجد در شمال بقیع است بر یسار کسی که به سوی عریض می رود در میان تلهایی که آن آثار قریه بنی معاویه است و گز این مسـجد از جهت مشرق تا مغرب مقدار بیست و پنج است و از جهت قبله تا شامی مقدار بیست گز.

مسجد فتح و مساجد دیگر که در قبله است:

بـدان که این مساجـد همه معروف است به مساجـد فتـح، لیکن عند الاطلاق مراد به مسـجد فتح مسـجد اوّل مرتفع است که بر بالای کوه پاره ای است از جبل سلع در مغرب آن که دو درجه دارد یکی شـرقی، دیگری شـمالی و مسـجد احزاب و مسـجد اعلی، نیز می گوینـد، در مسـند امام احمـد است به رجال ثقات از جابر بن عبـداللّٰه که رسول- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- در مسـجد فتح سه روز دعا کرد روز دوشـنبه و سه شـنبه و چهارشـنبه و در روز چهارشـنبه بین الصـلوتین آن دعا به اجابت مقرون گشت و در روی مبارک آثار بشر ظاهر شد.

جابر- رضی اللّٰه عنه- گفته: که هرگز به من امر(۲) مُهمّی نازل نشد الا آنکه در آن

۱- ل: می دانند.

۲- ل: امری.

ساعت توجّه نموده در آنجا دعا کردم و آثار اجابت را دریافتم و مروی [۱۰۱- آ] است که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از جرف اقبال فرمود و وقت نماز عصر آن(۱) را دریافت، پس در مسجد اعلی آن نماز را ادا نمود.

ابن زباله از مطلب به طریق ارسال روایت کرده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در روز احزاب در مسجد فتح به دعا مشغول شد تا آنکه ظهر و عصر و مغرب گذشت و هیچ یک از اینها را ادا نکرد الّا بعد از مغرب که همه را به یک بار گزاردند.

ابن شبّه از جابر- رضی اللّٰه عنه- روایت کرده که دعا کرد نبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در بالای کوهی که در سر اوست مسجد فتح از ناحیه مغرب و نماز کرد در پس مسجد یعنی در رحبه مسجد.

ابو غسان گفته که شنیدم از غیر واحد یعنی مردم بسیار که ثقات بودند آنکه موضعی که در آنجا دعا کرده است رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از جبل امروز آنجایی است که مستقبل استوانه وسطی است و شارع است در رحبه مسجد و یحیی نیز آن را روایت کرده و گفته که با حسین بن عبداللّٰه به مسجد فتح درآمدم و چون به استوانه وسطی رسیدیم از مسجد، گفت: این موضع مصلّای رسول است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که در آنجا بر احزاب دعا کرده و هرگاه که به مسجد فتح آمدی آنجا دعا کردی.

صاحب تاریخ می گوید: محل آن امروز مقابل محراب است از رحبه زیرا که مسقف این مسجد یک رواق بوده مشتمل بر سه ستون که از مشرق تا به مغرب در یک قطار بوده شده پس ستون میانه که در قبله مصلّای شریف بوده در مقابل محراب خواهد بود و می گوید که امروز نیز بر یک سقف است، لیکن در اساطین تغییر رفته و می گوید که از ادعیه ای که مطلوب است در این مقام این است:

لا اله الّا اللّٰهُ العَظیمُ الْحَلیمْ، لااله الّا اللّٰهُ رَبُ الْعَرشِ الْعَظیمْ، لااله الّا اللّٰهُ رَبِ السَمَواتِ وَ رِبِ الْارَضین رَب الْعَرشِ الْكَریمْ، اللّٰهُمَ لَکَ الْحَمْدُ هَدْیَتنی مِنَ الْضَلالَهَ فَلا مکرم لمن أهنت ولا مُهین لمن أکرمت و لا مُعزّ(۲) [۱۰۱- ب]

۱- م و ل: او.

۲- ل: معین.

لمن اذللت ولا مذّل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل لمن نصرت ولا معطی لمن منعت (۱) [ولا مانع لما اعطیت] ولاـ رازق لمن حرمت ولاـ حارم لمن رزقت ولاـ رافع لمن خفضت ولاـ خافض لمن رفعت ولاـ خارق لماسترت ولا ساتر لما خرقت ولاـ مقرب لما باعدت ولا مبعد لما قربت، اللهم انت عضدی و نصیری بک احول و بک اصول و بک اقاتل [اللهم یا صریح المستصرخین والمکروبین و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین و یا مجیب دعوه المضطرین] صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم واکشف عنی کُرْبی و غَمّی و حُزْنی و هَمّی کَما کَشفْتَ عَنْ حَبیبِکَ وَ رَسوُلِکَ- صلی اللّه علیه و آله- و کربه و حُزنه و غمّه فی هذا المقام و انا استشفع الیک به- صلی اللّه علیه و آله و سلم- ذلک فقد تَری حالی و تَعْلم عَجْزی و ضَعْفی یا حنّان یا منّان یا ذِالْجُود وَ الْاحْسان أَسْألُکَ مِنْ خیر ماسألک مِنْه عَبْدک و حبیبک سَیِّدَنا مُحَمّد- صلی اللّه علیه و آله (۲) وسلم- واستعیذ بِک مِنْ شَرِّما استعاذ منه عبدک و حبیبک سَیِّدنا محمد- صلی اللّه علیه و آله و سلم.»

و تسمیه آن به مسجد فتح بنا بر آن است که بشارت فتح یعنی اخبار حذیفه رجوع احزاب را در آنجا بوده در شب و چون صباح شده حق- سبحانه- به فتح و نصرت چشم مسلمین را روشن ساخته و به دفع اعدای دین دل غمدیده محنت رسیده مؤمنین را نواخته.

روایت ابن زباله از معاذ بن سعد که گفت رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نماز کرد در مسجد فتحی که بر سر کوه است و در مساجدی که در حوالی اوست، به لفظ جمع ظاهر در آن است که غیر مسجد اعلی سه مسجد دیگر بوده باشد چه اقل جمع سه است. ابن نجار بر این تصریح نیز کرده و آنکه در جهت قبله مسجد اعلاست بعد از آن بی واسطه

۱- ل و م: اعطیت.

۲- م و ل و د: ندارد از متن عربی تکمیل شد. ص ۳۴۷.

می گویند که مسجد سلمان فارسی است- رضی اللّه عنه- و آن دیگر که در قبله اوست مسماست به مسجد امیرالمومنین علی- علیه السلام و کرم وجهه- و مسجد ثالثی که مطری گفته که از او اثری نمانده [است].

صاحب تاریخ می گوید: در قبله کل مایل به مشرق بر طرف جبل سلع اثر عمارتی است که در آنجا مردم [۱۰۲- آ] تبرکاً نماز می گزاردند(۱) و غیر او در آنجا چیزی نیست که به مسجد ماند. ظاهراً که مسجد ثالث همین است و مردم آن را مسجد ابوبکر می نامند با آنکه وجه تسمیه ظاهر نیست و شاید که سبب خرابی تسمیه او باشد به این اسم. زیرا مجدد این مساجد در سبع و سبعین و خمسمائه (۲) [بوده].

امیر سیف الدین که یکی از وزرای عبیدیین که ملوك مصر بوده اند مسجد اعلی را با دو مسجد دیگر تجدید کرده و در سنه ست و سبعین و ثمانمائه مسجد امیرالمومنین علی را- علیه السلام- بعد از آنکه منهدم شده بود امیر مدینه، زین الدین ضیغم تجدید نموده.

کهف سلع:

کهف بنی حرام گویند. تبرک جستن به زیارت او مناسب حال زایر مواضع متبرکه است. چه آمده است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آنجا نشسته و در شبهای ایام خندق آنجا بیتوته می فرموده.

مسجد القبلتین:

رزین(۳) و تابعان او گفته اند که آن (۴) مسجد بنی حرام است در قاع یعنی زمین هموار(۵) بی درخت، لیکن تحقیق آن است که مسجد بنی حرام غیر این است و این مسجد بنی سواد است از بنی سلمه و در فصل ثانی باب رابع گذشت که ارجح آن است که تحویل قبله در مسجد قبلتین بوده.

یحیی روایت کرده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- زیارت کرد امّ بشر را در بنی

۱- ل: می گذارند.

۲- ۵۷۷.

۳- ل: زرین.

۴- ل: او.

۵- م: ندارد.

سلمه پس او برای ایشان طعام ترتیب داد و وقت نماز ظهر درآمد و آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- با اصحاب خود در مسجد قبلتین ظهر را گزاردند چون دو رکعت نماز کردند مأمور شد که روی سوی کعبه کند پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- روی مبارك خود را سوی کعبه گردانیده استقبال میزاب نموده و همین قبله است که خدای تعالی می فرماید: «فَلَنُو لِیَنَّک قِبْلَهً تَرْضاها(۱)» و مسما شد آن مسجد به مسجد قبلتین.

در روایتی آنکه محمد بن جابر گفت که مصروف شد قبله و حال آنکه نفری از بنی سلمه [۱۰۲- ب] در مسجدی که آن را مسجد قبلتین می گویند نماز ظهر می کردند، پس شخصی خبر داد ایشان را از این معنی و حال آنکه ایشان دو رکعت گزارده بودند پس روی خود را به سوی کعبه کردند و به این سبب مُسما شد آن مسجد به مسجد قبلتین و این مسجد خراب شده بود.

شاهین جمالی در سنه ثلاث و تسعین و ثمانمائه تجدید و اصلاح نمود.

مسجد السُقیا:

سُقیا بئری است که ذکرش در آبار مُبارکه خواهد آمد و این مسجد در جهت شامی مایل به مغرب آن بئر است قریب به آن.

ابن زباله از عمر بن عبداللَّه دیناری روایت کرده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- جَیْش بدر را در سقیا عرض نمود و در مسجد او نماز گزارد و در آنجا از برای اهل مدینه دعا کرد که در صاع و مُد ایشان خدا برکت دهد و رزق ایشان از همه جانب آید و گفته که نام بئر او سقیاست و اسم ارضش فلجان.

صاحب تاریخ می گوید: مطری این مسجد را ذکر نکرده بلکه در موضع و محل آن متردد شده و من در طلب آن سعی و تردد کردم تا آنکه در مظنه موضع آن سنگ توده ای دیدم و به حفر اساسش امر کردم بعد از حفر تربیع محل آن و بقیه محرابش ظاهر شد، پس بر اساس اول مسجد بنا کردند و این مسجد مربع است گز آن مقدار هفت در هفت.

۱- سوره بقره، آیه ۱۴۴

مسجد ذباب:

امروز معروف است به مسجد الرأيه و اين مسجد در يسار كسى است كه از شام مى آيد در سر كوهك خرد و نزديك به ثنيه الوداع. در حديثى آمده كه رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- خيمه خود را بر كوه ذباب زد و عايشه به مروان كس فرستاد در هنگامى كه ذباب نام شخصى را در آن كوه آويخته بود كه هلاك شدى رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- در آن كوه نماز كرد و تو آن را مصلب ساختى.

واقدى در صفت صف كشيدن لشكر اسلام در غزوه خندق گفته كه يزيد بن هرمز در موضع ذباب [۱۰۳- آ] رأيت موالى را مى برداشت و صفّ ايشان از آنجا تا سر ثنيه الوداع بود بعضى در پيش بعضى ديگر.

مسجد جبل احد:

چسبيده است به كوه احد در يمين كسى كه متوجه مهراس است از راه شعب و اين مسجد خُرد است و ويران شده و مشهور است به مسجد فسح.

صاحب تاريخ مى گويد: امروز مردم آن را مى نامند به مسجد فسح و مى گويند كه نزول آيه كريمه «يا أَيُّها الَّذينَ امَنُوا اذا قيلَ لَكُمْ تَفَسَّحوا فِي المجالس(۱)(۲)» الايه. در آنجا بوده و گفته اند كه رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- در روز احد بعد از انقضاى قتال ظهر و عصر را در آنجا گذارده.

مسجد ركن جبل عينين:

در شرقى آن جبل بر سركوه پاره اى است و اين كوه پاره در قبله مشهد سيدنا حمزه است- رضى اللَّه عنه- و رُماه يعنى تيراندازان در اين كوه نشسته بوده اند و در روايتى آنكه حمزه- رضى اللَّه عنه- در آنجا طعنه خورد، در روايتى آنكه رسول- صلى اللَّه عليه وآله وسلم- در روز احد ظهر را در سر عينين نزد قنطره ادا نمود. ظاهراً كه مراد قنطره عينى است كه قديماً در آنجا بوده و شايد كه مراد همين قنطره باشد. در حديث غزوه احد كه

۱- ل: المساجد.

۲- سوره مجادله، آيه ۱۱

رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به اصحاب خود نماز صبح را در موضع این مسجد آن مسجدی باشد که عنقریب خواهد مذکور شد.

مسجد الوادی:

بر کنار شامی جبل عینین است نزدیک به مسجدی که الآن مذکور شد وگفته اند که این است محل افتادن حمزه- رضی اللَّه عنه- یعنی در موضع اوّل طعنه خورده تا اینجا آمده و در اینجا افتاده و از پنجا به امر واجب الأمتثال رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به بطن وادی محمول شده و تسمیه این موضع به مسجد آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- یا بنابر آن است که در آنجا نماز صبح کرده، چنان که گذشت؛ و لهذا بعضی مسجد معسکر نامیده اند و یا به جهت آن بوده باشد که وارد شده [۱۰۳- ب] که آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بر حمزه- رضی اللَّه عنه- نماز کرد- واللَّه اعلم.

مسجد طریق سافله:

سافله راهی است شرقی در یمین کسی که به مشهد سیّدنا حمزه متوجه است و این مسجد نزدیک است به نخیلی که معروف است به بَحیر(۱) و از یمین بقیع الاسواق(۲) است و مسجدی است صغیر طولش هشت گز در شعب (۳) الایمان. از عبدالرحمان بن عوف- رضی اللَّه عنه- مروی است که در رحبه مسجد بود که رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دید که می براید از دری که جانب مقبره است پس او نیز از اثر آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بیرون شد تا آنکه آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به حایطی درآمد از زمین اسواق (۴) وضو ساخت و بعد از آن دو رکعت نماز کرد و بعد از آن سجده طویل کرد و از آن حضرت (۵) روایت کرده که گفت که جبرئیل به من بشارت داد که هر که بر من صلوات فرستد خدای بر وی صلوات فرستد و هر که بر من سلام کند خدای بر وی سلام کند.

۱- د: نحیر.

۲- هر سه نسخه: اسواف.

۳- م: سعت.

۴- هر سه نسخه: اسواف.

۵- نسخه د از آن حضرت روایت کرده تا چند صفحه بعد را ندارد.

صاحب تاریخ می گوید: اسواق (۱) قریب این مسجد است پس شاید که این مسجد محل سجده و صلات مذکور بوده باشد و قولی آنکه این مسجد ابوذر غفاری است- رضی اللّه عنه واللّه اعلم.

مسجد البقیع:

بر یمین کسی است که از راه بقیع بیرون می آید و در غربی تربت پاک عقیل و امهات المؤمنین- رضوان اللّه علیهم.

صاحب تاریخ بعد از ذکر اختلاف مورخان در حق این مسجد می گوید: آنچه ظاهر می شود آن است که این مسجد ابی بن کعب است که آن را مسجد بنی جدیله (۲) گویند و بعد از کلام طویل دیگر ذکر کرده که نماز نکرد رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در مساجدی که در حفره مدینه است الّا در مسجد ابی بن کعب و نیز روایت کرده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بود که اختلاف می کرد یعنی رفت و آمد می نمود به مسجد ابی و نماز می کرد در آن خانه یک بار و دو بار و فرمود که اگر نه آن بود که مردم میل می کردند به این مسجد هر آینه [۱۰۴- آ] نماز بسیار در آنجا می کردم.

ابن زباله روایت کرده: نبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در مسجد بنی جدیله که مسجد ابی بن کعب است نماز کرد.

۱- ل: هر سه نسخه: اسواف.

۲- ل و م: جدیله را همه جا حدیله نوشته اند. در متن عربی هر دو آمده است.

فصل چهارم

اشاره

در مساجدی که به حضور و صلات رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- مشرّف شده و جهتش معلوم است اما خصوص موضعش معلوم نیست

مسجد بنی جُدیله§ر. ک: پا نوشت صفحه قبل.§:

الآن در آخر فصل گذشت و بر آن تقدیر از مساجد معلومهالعین است.

مسجد بنی حرام:

منازل بنی حرام در قاع یعنی زمین هموار بی درخت است در غربی مساجد فتح و وادی بطحان نزد جبل بنی عبید و عینی که مُعاویه آن را اجرا کرده.

مسجد خربه:

بنی عبید از بنی سلمه و منازل بنی عبید از نزد این مسجد است تا جبل دویخل که جبل بنی عبید است.

در غربی بنی حرام مسجد جُهینه و یلی منازل جهینه و یلی در غربی سوق مدینه است و یلی حصن امیر مدینه و در قبله او ثنیه عثعث است و ممتد می شود در جهت مغرب تا منازل بنی حرام از بنی سلمه.

مسجد بیوت مطرفی:

در منازل بنی غفار آنچه ملخص می شود از ذکر منازل ایشان، آن است که منازل

ایشان در یلی طرف قبلی منزل جهینه که یلی ثنیه عثعث است بوده باشد در غربی سوق مدینه.

مسجد بنی زریق:

از خزرج، اول مسجدی است که مُشرف شده به قرائت قرآن و تلاوت فرقان و در آخر فصول باب گذشته سبق ذکر یافت، حاصلش آنکه در قبله خانه هایی است که در یمین داخل است از باب مدینه که در یلی مصلّای عید است و موضع و محل این مسجد یا داخل سور است قریب باب مدینه و یا بیرون سور است از یمین داخل باب مذکور.

مسجد بنی ساعده:

که در جوف مدینه است و سقیفه ایشان که به جلوس میمون حضرت رسالت، مشرف شده و بیعت انصار ابرار به ابوبکر در آنجا بوده در آن هنگام که سعد بن عباده را که مریض بود به قصد [۱۰۴- ب] بیعت او در آن سقیفه نشانیده بودند و این واقعه دال است بر قرب آن سقیفه به منزل سعد- رضی اللّٰه عنه- و آنچه ظاهر می شود از روی تخمین و قیاس آن است که موضع مسجد و سقیفه در شامی سوق مدینه بوده باشد که اولًا مقابر ایشان بوده، چنان که در ذکر سوق مدینه مذکور شد.

مسجد بنی ساعده:

که خارج از بیوت مدینه است که در منزل دیگر ایشان بود غیر آنکه مذکور شد در ذکر مسجد داخل ایشان در شامی جرار سعد قریب ذباب.

مسجد بنی خداره:

منازل ایشان در جوار جرار سعد بود پس این مسجد در جهت سقیفه بنی ساعده باشد که سبق ذکر یافت.

مسجد راتج:

در شرقی مایل به شام ذباب است.

مسجد بنی عبدالاشهل:

مسجد و اقم نیز گویند. مروی شده که بسیار بود که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- ظهر را می گزارد به مسجد بنی عبدالاشهل می آمد پس عصر و مغرب را آنجا ادا می کرد و هیچ خانه نبود که به کثرت آمدِ شدِ آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مشرّف شدی همچو دار بنی عبدالاشهل، پیش از وفات سعد بن معاذ و بعد از وفات او- رضی اللَّه عنه- مطری گفته که منازل ایشان در قبله دار بنی ظفر است با طرف حره شرقیه که معروف است به حره واقم.

صاحب تاریخ می گوید: صواب آن است که منازل ایشان در شامی بنی ظفر(۱) است در حرّه مذکوره میان بنی ظفر(۲) و بنی حارثه در جهت قرصه که ضیعه یعنی عقار سعد بن معاذ است- رضی اللَّه عنه.

مسجد القرصه:

مراغی گفته: شاید که قرصه همین موضعی باشد که معروف است به قرصه در طرف حره شرقیه از جهت شمال زیرا که قریب است به بنی عبدالاشهل. لیکن موضع مسجد معروف نیست.

مسجد بنی حارثه:

مذکور شده است که ایشان قبل از اسلام از دار بنی عبدالاشهل انتقال کرده اند به جانب حره که در آن حره است شیخان.

مسجد شیخین: [۱۰۵- آ]

مسجد بدایع نیز گویند مراد به شیخان دو اطمی (۳) است میان مدینه و احد در طریق شرقی و بعد از این نیز بیان خواهد یافت.

۱- م و ل: طفر.

۲- ل: طفر.

۳- در متن عربی: والشیخان اطمان.

مسجد بنی دینار بن النجار:

از خزرج، منزل ایشان در دار ایشان است که در خلف بطحان است یعنی در شق غربی در یلی حرّه امروز. در غربی بطحان حدیقه ای است معروف به مغسله و صاحب تاریخ در آنجا سنگی دیده که در آن سنگ به خط کوفی نوشته اند که مسجد رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و می گوید که در نزد آن سنگ آثار مسجد نیز ظاهر است و صاحب مغسله در آنجا مسجدی بنا کرد و آن سنگ را در آنجا نشاند.

مسجد بنی عدی بن النجار و مسجد دار النابغه:

نیز دار(۱) بنی عدی و دار نابغه همان است که ابن شبّه گفته که قبر عبداللّه پدر رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آنجاست. ظاهر در آن است که دار بنی عدی در شامی مسجد شریف است در جوار بنی حدیله.

مسجد بنی مازن بن النجار:

منازل ایشان در یلی منازل بنی زریق است.

مسجد بنی عمرو:

منزل ایشان نزد بقیع الزبیر است که خواهد مذکور شد.

مسجد بقیع الزبیر و بقیع الزبیر:

در جوار دار بنی(۲) غنم است در شرقی بنی زریق به جانب بقال.

مسجد صدقه الزبیر: در بنی محمم است و این موضع در جزعی است معروف به زبیریّات در غربی مشربه امّ ابراهیم ودر قبله اوست خنافه واعواف که این هردواز صدقات نبویّه است از اموال بنی محمم.

مسجد بنی خدره:

از خزرج

۱- م و ل: در.

۲- م: بنی تکرار شده.

مسجد بنی الحارث بن الخزرج

مسجد السنح §م: سنج.§

منازل بنی الحارث در شرقی بطحان است و معروف است به حارث به اسقاط بنی و سنح (۱) در قرب اوست به مقدار میلی دور از مسجد نبوی.

مسجد بنی الحبلی:

دار ایشان در میان قُبا و دار بنی الحارث است.

مسجد بنی بیاضه:

از خزرج و دار ایشـان در شامی دار بنی سالم است [۱۰۵- ب] تا بطحان در قبله بنی مازن در حرّه و بعضـی از آن در سنح (۲) است.

مسجد خطمه:

از اوس

مسجد العجوز§م و ل: العجور.§

آثار قریه ایشان موجود است در قرب ماجشونیه.

مسجد بنی امیه بن یزید§م و ل: زید.§

از اوس، منزل ایشان در قرب نواعم و عهن است که از اموال ایشان است و سـیل مـذینب از میان خانه های ایشان مرور می کند و آن اموال را سیراب می سازد، پس در حرّه شرقیه باشد قریب عهن.

۱- ل و م: سنج.

۲- ل و م: سنج.

مسجد بنی وائل:

از اوس، ظاهر در آن است که منازل ایشان در قباست و مطری گفته که در شرقی مسجد شمس است.

مسجد بنی واقف:

منازل ایشان چنان که مقتضای رای صاحب تاریخ است نزد مسجد فضیخ است از جهت قبله.

مسجد بنی انیف:

بعضی گفته اند که در محل آن (۱) مسجدی بنا کرده اند در قبا و دار ایشان نزد مالی است معروف به قائم در جهت قبله مسجد قبا مایل به مغرب در نزد بئر عذق.

مسجد دار سعد بن خیثمه در قبا:

در مسجد قبا مذکور شد که دار سعد یلی مسجد قباست در جهت قبله.

مسجد التوبه:

که در عصبه است و عصبه در غربی مسجد قباست و در آنجا مزارع و آبار بسیار است و وجه تسمیه این مسجد به توبه معلوم نیست- واللّٰه اعلم.

مسجد النور:

در نواحی قبا یا در ناحیه مدینه است.

مسجد عتبان بن مالک:

در شامی مسجد جمعه است.

مسجد میثب:

که از جمله صدقات نبوی است قریب از صدقات ثلاثه، اعنی صافیه و برقه و دلال که خواهد مذکور شد.

۱- ل و م: او.

مسجدالمنارتین:

در یمین کسی است که از عقیق می آید، چون به اعلای مدارج بالا شود.

مسجد فیفاء الخبار:

در غربی جماوات است و جماوات سه کوه است در غربی عقیق.

مسجد جثجاثه و بئر شداد:

که به طرف عقیق است که یلی بقیع (۱) است.

۱- ل: نقیع.

فصل پنجم

اشاره

در مقابر مدینه و تعیین مردمی که [۱۰۶- آ] مدفون شده اند درآنجا ازاهل بیت وصحابه- رضوان اللّٰه علیهم اجمعین.

در فضیلت مدینه و مردمی که در آن مدفون شده اند خصوصاً در فضل بقیع که از صحاح حدیث و حسان آن بسیار وارد شده که ذکرش موجب تطویل است با وجود کمال شهرت آن در کتب حدیث و ایضاً نبذه ای از آن؛ در فضل مدینه شریفه مذکور شد.

از کعب الاحبار(۱) مروی است در بقیع گفت که ما آن را می یابیم؛ در تورات گفته یعنی مسما به اسم گفته که محفوف است به نخیل یعنی محیط است به آن خرماستان و مُوکل است به آن ملائکه که هرگاه که پرشود از اطرافش بگیرند(۲) و در جنت اندازند و ایضاً مروی شده که محشور می شود از مقبره مدینه یعنی بقیع هفتاد هزار که بر ایشان حساب نیست و روشن می سازد روی ایشان غمدان (۳) یمن را و مثل این در حق مقبره بنی سلمه که در منزل بنی حرام است در غربی مدینه در حافّه سیل ایضاً وارد شده.

و اما مردمی که مدفون شده اند در بقیع:

بدان که اکثر صحابه و سادات اهل بیت و کبار تابعین که در مدینه وفات کرده اند چه قبل از نبی- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و چه بعد از ایشان در بقیع اند الّا آنکه قبور شریفه

۱- م و ل: الاخبار.

۲- ل: مگیرند.

۳- ل: درختان. از اینجا نسخه د شروع می شود.

ایشان برای اجتباب سلف از بنای قبر و کتابه (۱) بر آن، بعینها بلکه بجهاتها نیز معلوم نیست.

از قبوری که عینش معروف است:

قبر ابراهیم بن رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و قبر عثمان بن مظعون

مروی شده است اول کسی که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- دفن کرد او را در بقیع، عثمان بن مظعون بود.

چون پسر آن سرور ابراهیم- علیهما الصلوات والسلام- مُتوفی شد گفتند: یا رسول اللّٰه کجا قبر کنیم؟ گفت: نزد فرط ما، یعنی متقدم و پیشرو ما عثمان بن مظعون و ایضاً مروی شده که چون ابراهیم پسر رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- متوفی شد امر واجب الامتثال صدور یافت که نزد عثمان بن [۱۰۶- ب] مظعون مدفون گردد، پس مردم بعد از آن در بقیع (۲) رغبت نمودند و قطع اشجار آن کردند و هر قبیله ای ناحیه ای را از برای مقبره اختیار نمودند و از اخبار و آثار معلوم می شود که موضع قبرین شریفین را زوراء و روحاء نیز می نامند.

قبر رُقیه بنت رسول اللّٰه- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم-

و- رضی اللّٰه عنهما.

از احادیث وارد چنان فهم می شود که قبر او و قبر خواهرانش، اعنی ام کلثوم و زینب- رضی اللّٰه عنهما- در جوار عثمان بن مظعون بوده باشد، چه مروی شده که در آن هنگام که عثمان بن مظعون را- رضی اللّٰه عنه- دفن کردند، رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- سنگی بر سر قبر مبارکش نهاده فرموده که علامت باشد این سنگ تا دانسته شود قبر او و دفن کنم به سوی او هر که می میرد از اهل بیت من. ابن ماجه و حاکم راوی این حدیث اند.

۱- نوشتن عباراتی بر لوح قبر از صدر اسلام مرسوم بوده است در روایات تشیع آمده است که امام زین العابدین روی لوح تربت امام حسین نگاشته «هذا قبرالحسین بن علی ... الخ» سنگ نوشته لوح قبری به تاریخ ۳۱ ه. ق. باقیمانده است. ر. ک: میراث جاودان، ج/ ۱، مقدمه.

۲- م: در بقیع ندارد.

قبر فاطمه بنت اسد مادر امیرالمومنین علی – علیه السلام

از اخبار وارده در قبر شریف او یکی آن است که دفن کرد او را رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در روحاء مقابل حمام ابی قطیفه (۱) و این نخلی است در شامی مشهد سیدنا ابراهیم- علیه و علی ابیه افضل الصلوات.

دیگر آنکه مدفون شده است سیدنا عباس بن عبدالمطلب نزد قبر او در اول مقابر بنی هاشم که در دار عقیل است و اینها همه صریح است در مخالفت آن موضعی که عندالناس معروف است به مشهد او- رضی اللّٰه عنها- و مستبعد است که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- دفن کند او را در موضعی که در اقصای بقیع است بلکه از بقیع نیست زیرا که خواهد آمد که مدفن عثمان از بقیع نبود و بعید است که ترک کند مجاورت عثمان بن مظعون را با وجود آن حدیثی که مذکور شد در دفن او- رضی اللّٰه عنه- و در دفن او- رضی اللّٰه عنها. در حدیث آمده که چون از قبر و لحد او فارغ شدند [۱۰۷- آ] رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به قبر او فرود آمد و در لحد او پهلو چسبید و در آنجا قرآن خواند و بعد از آن پیراهن مبارک خود را بیرون کرده فرمود که او را در آن پیراهن بپیچند و بعد از آن در نزد قبرش بروی نماز کرد و نه بار تکبیر گفت و فرمود که هیچ کس از ضغطه قبر یعنی فشردن او معفو نشد الّا فاطمه بنت اسد. و در بعضی روایات آمده که در جانب سر او نشست و گفت که خدای بر تو رحمت کناد! ای مادر من بعد از مادر من و در روایت دیگر آنکه گفت:

«اللهم اغفر لُامّی فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بِحَقِّ نَبِیکَ وَالْانْبیاء الذین (۲) من قبلی فانک ارحم الراحمین.»

از عبدالرحمان بن عوف- رضی اللّٰه عنه- مروی شد که چون بر موت مشرّف شد عایشه به او کس فرستاد گفت که بیا به سوی رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و به سوی برادران خود یعنی مدفون شو در پهلوی ایشان، در جواب گفت که خانه تو را بر تو تنگ نمی کنم و به درستی که عهد داشتم به عثمان بن مظعون که هر یک از ما که بمیرد باید که در پهلوی صاحب خود مدفون شود. پس عایشه فرمود که به جنازه او بر من مرور کنید به مقتضای امرش. جنازه او را بر وی گذارنیدند و او بروی نماز کرد و ایضاً مروی شده که

۱- ل: قظیفه.

۲- م ول: ندارد.

عبـدالرحمان- رضـی اللَّه عنه- وصـيّت کرد که اگر در مدينه بميرد او را در نزديک عثمان بن مظعون دفن کنند و چون متوفی شد برای او در زاويه دار عقيل قبر کندند و در آنجا دفن کردند.

سعد بن ابی وقاص

از ابن دهقان مروی شده که گفت مرا سعد بن وقاص طلبيد، پس به همراهی او به سوی بقيع بيرون شديم و حال آنکه همراهی خود ميخی چند بيرون آورده بود تـا آنکه رسـيد به موضع زاويه شـرقيه شـاميه دارعقيـل و مرا امر کرد که زمين را کنـدم تا به باطن ارض رسيدم پس آن ميخها را در آنجا زد و گفت که اگر بميرم بر اين موضع [۱۰۷- ب] دلالت کن تا مرا دفن کنند در اين موضع، و چون بمرد واقعه را به پسرش گفتم و با او همراه بر آمدم تا آنکه بر آن موضع دلالت کردم چون ملاحظه کردند آن ميخها را در آنجا يافتند و در آنجا دفن کردند.

عبداللَّه بن مسعود-

رضی اللَّه عنه

مروی شده که ابن مسـعود فرمود که دفن کنيد مرا نزد قبر عثمان بن مظعون- رضـی اللَّه عنهما- خنيس بن حذافه (۱) السهمی، شوهر حفصه بنت عمر قبل از تزوج رسول- صـلی اللَّه عليه و آله و سـلم- و از اصحاب هجرتين بود در روز احد جراحتی به او رسيد و به سبب آن در مدينه وفات يافت و گفته اند که در نزد عثمان بن مظعون مدفون شد.

اسعد بن زراره-

رضی اللَّه عنه

او نيز در حوالی عثمـان بن مظعون است- رضـی اللَّه عنهمـا- پس بايـد که به جمـاعتی که ذکرشـان تقـدم يـافت به ابراهيم بن الرسول سلام کند.

فاطمه بنت رسول اللَّه-

صلی اللَّه عليه و آله و سلم

ارجح اقوال آن است که تربت شريفش در بقيع است (۲). روايتی آنکه در زاويه يمانيه دار

۱- ل و م: خدافه، د: خذافه.

۲- از نظر تشيع ارجـح اقوال در مورد قبر فاطمه- سـلام اللَّه عليها- اين است که در روضه مطهّر ما بين قبر و منبر باشد. ر. ک: منتهی الآمال، ص ۱۶۲ و بخش اضافات.

عقیل است که شارع است در بقیع و روایات کثیره مختلف التعبیر وارد شده که مقتضای همه آن است که قبر شریفش در قرب دار عقیل است و در روایتی آنکه مدفون شد در منزل خودش که داخل مسجد است و قبر شریفش نزد دَرِ مسجد است یعنی آن دَری که مواجه دار اسماء بنت حسن بن عبداللَّه است که در شامی باب النساء است در مشرق. ابن شبّه گفته: گمان می برم که این غلط است و به سند خوب مروی شده که امام حسن- علیه السلام- گفت که دفن کنید مرا در مقبره پهلوی مادر من و مؤید این است آنکه مذکور شده که در نزد قبور ائمه اهل بیت رُخامی بود نوشته:

«هذا قبر فاطمه بنت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد- علیهم السلام.»

و از شیخ ابوالعباس [۱۰۸- آ] مروی(۱) و منقول است که در امام قبله قبه عباس ایستاده بر آن سیده- علیهما سلام اللَّه- سلام می کرد و می گفت که قبر شریفش بر وی مکشوف شده و قولی آنکه در خانه خود مدفون شده به قولی در مؤخّر خانه. در شامی باب النساء چنان که گذشت و این بعید است و به قولی در مقدم خانه خود در موضع محراب خشب در خلف حجره شریفه نبویه داخل مقصوره و ابن جماعه گفته: این اظهر اقوال است و در باب عمارت حجره سبق ذکر یافت که در آنجا لحدی ظاهر شد و استخوانی چند که مردم را اضطراب عظیم دست داد و دو روایت دیگر نیز در مدفن آن سیده نقل کرده اند که هر دو در غایت بعد است خصوصاً آنکه در موضع صندوقی است که در مصلّای امام است در روضه؛ دیگر آنکه در مسجدی است که منسوب است به آن سیده در بقیع یعنی آن بنای مربع که در قبله قبّه عباس است- رضی اللَّه عنه- و این است مراد به قول حجهالاسلام که نماز کند در مسجد فاطمه و این موضع معروف است به بیت الاحزان (۲) و می گویند که آن سیده در مدت حزن پدر بزرگوار خود- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا اقامت می کرده [است].

۱- م: ندارد.

۲- ل: الحزن.

حسن بن علی

- علیه السلام

از ابن شبّه (۱) مروی است: چون امام حسن- علیه السلام- احساس موت کرد از عایشه استیذان نمود که در جوار رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مدفون شود، عایشه قبول کرده فرمود که نمانده بود در آنجا الّا موضع یک قبر، یعنی با وجود آن او را بر خود ایثار کردم و چون این واقعه را بنی امیه (۲) شنیدند خواستند که در منع امام حسن با بنی هاشم قتال کنند و گفتند: هرگز نمی گذاریم که آنجا مدفون شود. چون به سمع امام حسن رسید به اهل بیت کس فرستاده گفت که هرگاه که همچنین باشدمرا حاجتی [۱۰۸- ب] نیست که به آنجا دفن کنید مرا در جنب مادر من (۳).

ابن سعد ذکر کرده که سر امام حسین را- علیه السلام- یزید به عامل خود عمرو بن سعید بن العباس که امیر مدینه بود فرستاد و او تکفین کرده در نزد قبر مادرش- علیهاالسلام- دفن کرد. پس سزاوار آن است که به آن حضرت نیز با این جماعت مذکور سلام کنند(۴).

عباس بن عبدالمطلب

- رضی اللَّه عنه

گفته اند: در نزد قبر فاطمه بنت اسد مدفون است در اول مقابر بنی هاشم که در دار عقیل است و می گویند که مسجد در قباله قبر اوست.

صفیه بنت عبدالمطلب

آمده که صفیه مدفون شد در آخر کوچه ای که بیرون می شود به بقیع و امروز معروف است در خارج باب بقیع- رضی اللَّه عنها.

۱- هر سه نسخه: ندارد.

۲- م: تکرار شده.

۳- حتی بر جنازه مطهّر او نیز بنی امّیه تیر انداختند. ر. ک- منتهی الآمال، ص ۲۷۵.

۴- علمای عامه چندین مکان برای رأس مطهّر امام حسین- علیه السلام- نوشته اند مشهور نزد شیعیان آنکه: رأس مُطهّر بعدها در کنار بدن آن حضرت دفن شد- همان، ص ۵۱۲.

ابوسفیان بن الحارث بن عبدالمطلب

گوینـد که پیش از فوت خود به دو روز یا به سه روز قبر خود را کنـده و بعد از آن متوفی گشـته. ظاهراً از آثار منقوله در باب مدفن شـریف اش آن است که او در مشهدی است که منسوب است به عقیل زیرا که مذکور است که در دار عقیل قبر خود را حفر نمود و آن مشهد از جمله دار اوست.

ازواج طاهرات رسول اللّٰه

- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم

غیر خدیجه که به مکه است و میمونه که به سـرف است، در صحیح است که عایشه به عبداللّٰه بن الزبیر(۱) وصیت کرد که مرا دفن مکن بـا ایشـان. یعنی نبی و صاحبین او، بلکه دفن کن مرا در بقیع به نزد صواحب من یعنی ازواج طاهرات و مشـهد ایشان معروف است در قبله دار عقیل. اصـلش آنکه چون عقیل در دار خود چاه کند سـنگی برآمد بر آن نوشته که «قبر ام حبیبه بنت صخر بن حرب امّ المؤمنین» و عقیل آن چاه را دفن کرده در موضع او خانه ای بنا کرد.

عثمان بن عفان

مروی شده است که عثمان بن عفان موضع قبری از عایشه طلب کرده بود و او داده و بعد از قتل [۱۰۹- آ] او خواستند که او را در آنجا دفن کنند، اهل مصر منع کرده گفتند که ما بر او نماز نمی کنیم و ایضاً روایت کرده اند که ام حبیبه- رضی اللّٰه عنها- آمـده در مسـجد شـریف ایسـتاده گفت: یا می گذارید میان من و دفن این مرد و یا می درآیم و کشف می کنم ستر(۲) رسول را- صـلی اللّٰه علیـه و آلـه و سـلم. پس گذاشـتند تـا که جبیر بن مطعم و حکیم بن حَزام و عبـداللّٰه بن الزبیر بـا جمـاعت دیگر برداشـته به بقیع بردنـد ابن بحره یا ابن نجـده ساعـدی ایشان را منع کرد. پس ایشان آن را برداشـته به حش کوکب بردند و در روایتی حکیم بن حزام بر وی نمـاز کرد و حش کوکب، بسـتانی بود که مردم از دفن کردن مرده های خود در آنجا احتراز می کردند و بنی امیه آن موضع را در بقیع ادخال نمودند و آمده است که

۱- م: ندارد.

۲- م: سر.

عثمان گفت که نزدیک شده است که مردی صالح هلاک شود پس مدفون شود در آنجا و مردم تأسّی کنند به او یعنی او را قدوه ساخته در آنجا مدفون شوند در جوار او.

سعد بن معاذ

- رضی اللَّه عنه

آمده است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بر وی نماز کرده او را در اقصای بقیع دفن کرد.

صاحب تاریخ می گوید: آنچه در باب قبر او ذکر کرده اند بر مشهدی که امروز منسوب است به فاطمه اسد، صادق است شاید که همان مشهد قبر شریف سعد بن معاذ بوده باشد- رضی اللَّه عنه- و مذکور شد که بعید است که قبر فاطمه بنت اسد- رضی اللَّه عنها- آنجا بوده باشد.

ابو سعید الخدری

- رضی اللَّه عنه

مروی شده است که به پسر خود گفت: ای پسرک من به تحقیق که پیر شدم و حال آنکه اصحاب من همه رفتند دست مرا بگیر، پس دستش را گرفتم تا آنکه به بقیع آمد و در اقصای بقیع مکانی بود که در آنجا کسی را دفن نکرده بودند، پس گفت: ای پسرک من هر گاه که هلاک شوم در اینجا برای من قبر کن.

اما مشاهدی که امروز در مدینه معروف است:

مشهد عباس بن عبدالمطلب و حسن بن علی است- سلام اللَّه علیهم- با دیگر ائمّه اهل بیت که مشهورند: مشهد امام علی بن حسین- علیهما السلام- امام محمّد باقر بن علی- علیهما السلام- امام جعفر بن محمّد- علیهما السلام- بر سر مبارکشان قبه ای است عالیه که ابن نجار گفته که قدیمهالبناست و ابن نجار در عصر احمد بن المستضی بود که در ششصد و بیست و دو وفات کرده و آن دو قبر مرتفع که به ساج و صفایح صفر معمول است به امر مسترشدباللَّه است در سال پانصد و نوزده و ظاهر در آن است که قبه متقدم بوده باشد از آن تاریخ و در شرقی این قبه دو حظیره است که در یکی از آن امیر چوپان صاحب چوپانیه است و در دیگر بعضی از اعیان که به آنجا منقول شده اند.

دیگر مشهد امهات المومنین است در قبله مشهدی که منسوب است به عقیل. ابن

نجار گفته که چهار قبر ظاهر است لیکن به تحقیق معلوم نیست که کیانند از ازواج طاهرات. صاحب تاریخ می گوید که امروز در میان آن مشهد رحبه ای است خالی از علامت قبر و می گویند: اول حظیره ای بود مبنا به سنگ و در سال هشتصد و پنجاه و سه امیر بردبیک (۱) معمار قبه بنا کرده و بعد از خرابی آن شجاعی شاهین جمالی متولی و ناظر قایتبای در هشتصد و نود و پنج آن را اصلاح نموده.

مشهد عقیل بن ابی طالب است- رضی اللّه عنه- ابن نجار و اتباع او چنین ذکر کرده اند و گفته اند: و با اوست در قبر او برادرزاده عبداللّه بن جعفر طیار جواد مشهور، لیکن منقول آن است که عقیل در شام مُتوفی شده و گویند که زاویه دار عقیل آن موضعی است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آنجا ایستاده به اهل بقیع دُعا و استغفار کرده و دعا در آنجا مُستجاب است.

دیگر مشهدی است قریب مشهد عقیل و مشهد امهات المؤمنین. گویند که در آن مشهد سه تن از اولاد رسول اند- صلی اللّه علیه وآله وسلم- لیکن اصلش معلوم نیست.

مشهد سیدنا ابراهیم بن سیدالمرسلین است [۱۱۰- آ]- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

مشهد صفیه بنت عبدالمطلب- رضی اللّه عنها- عمه رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و مادر زبیر بن العوام- رضی اللّه عنه- در یسار خارج از باب بقیع.

مشهد عثمان بن عفان است بر سرش قبه ای است عالی که اسامه بن سنان که یکی از امرای صلاح الدین ایوبی (۲) است، در سال ششصد و یک بنا کرده و قولی آنکه بانی قبه مذکوره عزالدین سلمه است و در مشهد ایشان قبر متولی عمارت قبه است.

مشهد فاطمه بنت اسد است مادر امیرالمومنین علی- سلام اللّه علیهما- در اقصای بقیع گذشت که ظاهر در آن است که مشهد سعد بن معاذ بوده باشد نه از آن فاطمه بنت اسد- رضی اللّه عنها.

مشهد امام ابو عبداللّه مالک بن انس است- رحمه اللّه و رضی اللّه عنه- در رو به روی

۱- ل و م: بردیک.

۲- ل و م: ایوب.

کسی که از در بقیع می برآید و در جانب شامی و مشرقی او قبه ای خرد است که مطری و مرد که بعد از او بوده اند مُتعرض آن نشده اند و گویند که در آن قبه نافع مولی ابن عمر است و کلام بعضی مقتضی آن است که در میان مشهد امام مالک و مشهد سیدنا ابراهیم تربت پسر عمر است معروف به ابوشحمه که والدش حد زده و بعد از آن مریض شده مُتوفّی گشته.

مشهد اسماعیل بن جعفر صادق است- رضی اللّٰه عنهما. مشهدی است عالی در مقابل مشهد سیدنا عباس در جهت مغرب در رکن قلعه مدینه و درش از درون قلعه است، بنای حسین بن ابی الهیجاست وزیر عبیدیین در پانصد و چهل و شش و چاهی که در میان در اول و مشهد اوست، گویند که از آن(۱) امام زین العابدین است- علیه السلام- و به آن چاه برای امراض تداوی کنند.

درمدینه مُشرّفه، سه مشهددیگراست که در بقیع نیست یکی مشهد مالک [۱۱۰- ب] بن سنان است پدر ابوسعید خدری- رضی اللّٰه عنهما- به دیوار غربی قلعه مدینه چسبیده و بر سر مبارکش قبه ای است قدیم البنا و در آن قبه محرابی است.

مشهد نفس زکیه محمد بن عبداللّٰه بن الحسن بن الحسن بن علی- سلام اللّٰه علیهم- است که در ایام منصور خلیفه عباسی مقتول شده بنابر آنکه بسیاری از مردم به او بیعت کرده بودند و او بر منصور مذکور خروج کرده بعد از آنکه مدتی از برای پدر و اقارب دیگر محبوس شده بود، پس منصور عمّ خود عیسی بن موسی را با چهار هزار کس تجهیز کرده به سر او فرستاد. گویند که در نزد احجار زیت، یعنی موضع مشهد مالک بن سنان مقتول شد و در بقیع دفن کردند، اما مشهور در میان اهل مدینه چنان که مطری و اتباع او گفته اند آن است که مشهد شریفش در شرقی جبل سلع است و در قبله مشهد شریف او منهل(۲) عین ازرق است.

مشهد سید الشهدا حمزه بن عبدالمطلب است- سلام اللّٰه علیها- عَمّ رسول- صلی اللّٰه

۱- م: ندارد.

۲- م: عین منهل ازرق.

علیه و آله و سلم. بر سر مبارکش در سال پانصد و نود مادر خلیفه الناصرلدین اللَّه، قبه عالی محکم بنا کرده و در آن قُبّه را به صفایح آهن مصفح ساخته و سلطان اشرف قایتبای از جهت غربی زیاده ساخته، چنان که چاهی که در آن جهت بوده داخل شده و طهارت خانه ای چند نیز بنا کرده و یک چاهی دیگر از برای مردمی که مرور می کنند حفر فرموده و این(۱) در سال هشتصد و نود و سه بوده و باید که در آن مشهد شریف بر عبداللَّه بن جحش و مصعب بن عمیر- رضی اللَّه عنهما- سلام کنند و قبری که در پایان پای سیدالشهدا حمزه است- رضی اللَّه عنه- از آن سنقر ترک است که مُتولی عمارت آن مشهد متبرک بوده و قبری که در صحن مسجد است، از آن بعضی از امرای مدینه است [۱۱۱- آ] که اشراف بوده اند. پس باید دانست که از قبور شهدا نیست.

---

(۱)-

۱- م و ل: فرموده به زینه ها فرو می روند و این.

فصل ششم

در فضیلت احد و شهدای سعدای (۱) آن

در صحیحین است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- چون احد نمایان شد گفت:

این کوهی است که ما را دوست می دارد و ما دوست می داریم او را. از احادیث چنان معلوم می شود که این سخن را به کرات فرموده باشند عندالقدوم از اسفار و در روایت امام احمد این نیز هست که او از جبال جنّت است و در کبیر طبرانی آنکه این کوهی است که ما را دوست می دارد و ما او را دوست می داریم و او در دری از درهای جنّت است و این عیر، کوهی است که ما را دشمن می دارد و ما او را دشمن می داریم و او بر دری است از درهای آتش و در روایتی این هم آمده که هر گاه که به او می آیید(۲) بخورید از درخت او اگر چه عضاه باشد و عضاه درختی خاردار است و در روایتی رکنی است از ارکان جنّت و در روایتی آنکه احد بر رکنی است از ارکان جنّت و عیر بر رکنی است از ارکان نار و در حدیثی آمده که چهار کوه از کوههای جنت است پرسیدند: کدام است آن کوه؟ فرمود: احد کوهی است که ما را دوست می دارد و ما او را دوست می داریم از جبال جنّت و ورقان کوهی است از کوههای جنّت و طور کوهی است از کوههای جنّت و لبنان کوهی است از کوههای جنّت، الحدیث و حدیث چند دیگر در فضل و شأن مدینه گذشت که دّال است بر فضل احد.

۱- ل: او سعدای م: او سعدان، د: سعدای ندارد. عربی سعدای ندارد.

۲- م: می آیند.

وجه تسمیه آن کوه مبارک به احد یا توحّد و یگانگی اوست از کوههای دیگر و یا به سبب اتّصاف اهل اوست به توحید. و نصرت و اعانت اهل توحید حُسن این اسم شریف از روی مجانست و اشتقاق بر احدی از اهل وحدت و اتحاد، باید که پوشیده نباشد و حبّ مذکور در احادیث مذکوره بر حقیقت محمول است چه [۱۱۱- ب] نزد قدرت حق- سبحانه- ایجاد محبت در کوه ممکن است؛ چنان که ایجاد نموده در کوه قوّت تکلم را به تسبیح و مؤید اراده حقیقت است وجود احد در جنّت که «المرء مع احبّ» و ایضاً خطاب مستطاب رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- او را در وقت اضطراب به صیغه «اسکن یا احد» دال است بر معنی مذکور چه از خواص ذوی العقول است و هیچ کس انکار نکرده است اتّصاف جمادات را به محبّت انبیاء- علیهم الصلوات و السلام- همچو حنین استوانه بر مفارقت حبیب اللَّه- سبحانه- و مذکور شد که هارون- علیه السلام- در آنجا مدفون است و در احد شعبی است، معروف به شعب هارون که زعم مردم آن است که قبر مُبارکش در بالای اوست و مستعبد است، و در او مسجدی است منسوب به حضرت رسالت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و در فصل مساجد سبق ذکر یافت.

اما غاری که می گویند که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا در آمده پنهان شده اند و دیگر آنکه می گویند که آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بر سنگی نشسته سر مُبارک خود را به سنگ دیگر که منقور است درآورده، از کلام ائمّه نقل، همچو امام احمد- رحمهاللَّه- و غیره فهم می شود که اصلی ندارد.

اما فضل شهدای احد- رضی اللَّه عنهم- ابوداوود و حاکم روایت کرده اند که رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- فرمود که چون رسید به برادران شما در احد آنچه رسید، خُدای تعالی ارواح ایشان را درون مُرغان سبز گردانید که به انهار جنت و جویهای او فرود می آیند و از ثمرات جنت می خورند و از انهار او می آشامند و در آخر این حدیث است که پس انزال فرمود خدای عزوجل «وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فی سَبیلِ اللَّهِ امْواتا(۱)» الآیه.

در صحیح بخاری است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرد بر کشته شده های

۱- سوره آل عمران، آیه ۱۶۹

احد [۱۱۲- آ] بعد از هشت سال همچو کسی که وداع می کرده باشد به احیا و اموات. و نیز وارد شده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در سر سال به قُبور شهدای احد می آمد و می گفت: «السّلامُ عَلَیْکُمْ بِما صَبَرْتُمْ فَنِعم عُقْبَی الْدار» و نیز آمده که رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- هرگاه که مُتوجه شعب می شد می گفت: «السّلامُ عَلَیْکُم بِما صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ اجْرَالْعامِلِینْ».

مروی شده است که حضرت فاطمه زهرا- سلام اللّٰه علیها- بود که زیارت می کرد قبر حمزه را- رضی اللّٰه عنه- و مرمت و اصلاح می نمود قبر شریفش را و به تحقیق که علامت نمود بر قبر شریفش به سنگی و ایضاً مروی است از امیرالمومنین علی- علیه السلام- که گفت که فاطمه زیارت می کرد قبر عم خود حمزه را در هر جمعه پس نماز می گزارد و گریه می کرد در نزد او و ایضاً روایت کرده اند که آن خاتون جنت در هر دو روز و سه روز یک بار به قبور شهدای احد می آمد، پس نماز می گزارد و دُعا و گریه می کرد تا آنکه به رحمت حق واصل شد.

بیهقی در دلایل النبوه روایت کرده است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- زیارت کرد قبور شهدای احد را، پس گفت: ای پروردگارا به درستی که بنده تو و پیغامبر تو گواهی می دهد که این گروه شهیدان اند(۱) و آنکه هر که زیارت کند ایشان را به او سلام کند بر ایشان تا روز قیامت ایشان نیز جواب آن می دهند.

عطاف گفت که خاله من به من گفت که زیارت کردم شهدای احد را، پس سلام کردم بر ایشان و شنیدم جواب سلام را و گفتند به درستی که ما می شناسیم شما را، همچنان که می شناسد بعضی از بعضی دیگر را و گفت که از شنیدن این کلام قشعریره تمام مرا روی داد و از فاطمه خزاعیه ایضاً مروی شده که گفت: به تحقیق که خود را دیدم در قُبور شهدای [۱۱۲- ب] احد و حال آنکه آفتاب نشسته بود و خواهر نیز با من همراه بود، پس به وی گفتم که بیا تا بر قبر شریف حمزه- رضی اللّٰه عنه- سلام کنیم. پس بر سر قبر شریف او ایستاده گفتیم: «السلام علیک یا عم رسول اللّٰه» پس شنیدیم کلامی که رد

۱- م: این گور شهیدان است.

سلام می کرد بر ما و می گفت «و علیکم السلام و رحمه اللّه» و مشهور آن است که مردمی که به شهادت اکرام یافته اند در آن روز هفتاد مَردند و از آن جمله است: اسداللّه و اسد، رسوله حمزه بن عبدالمطلب و خواهرزاده او عبداللّه بن جحش و مصعب بن عمیر- رضی اللّه عنهم.

مروی است که چون حمزه- رضی اللّه عنه- مقتول شد در ته کوه خُرد سرخ که در بطن وادی است و همان است که تیراندازان در آنجا بودند، در موضع قتلش ماند، بعد از آن به امر رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از آنجا برداشته به بطن وادی به سوی ربوه ای که قبر مقدس او در آنجاست آوردند و آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به بُرد اطهر خود پیچید و مصعب بن عمیر را در بُرد دیگر پیچیده هر دوی ایشان را در یک قبر نهاد و بعضی گفته اند که عبداللّه بن جحش نیز با ایشان مقتول شد و مدفون گردید با ایشان در یک قبر و همان قائل گفته که غالب نزد من آن است که مصعب و عبداللّه- رضی اللّه عنهما- در شیب مسجدی که از برای حمزه بنا کرده اند مدفون اند و هیچ یک از ایشان با حمزه در یک قبر نیست- واللّه اعلم. باید که در زیارت حمزه- رضی اللّه عنه- بر ایشان نیز سلام کند و دیگر سهل بن قیس است- رضی اللّه عنه- در شامی قبر حمزه- رضی اللّه عنه- یعنی میان قبر شریف و کوه احد. دیگر عمرو بن الجموح و عبداللّه بن عمرو بن حزام اند- رضی اللّه عنهما- در موطاست که هر دو در یک قبر بودند در امرسیل، پس خواستند که مکان ایشان را [۱۱۳- آ] تغییر دهند. چون قبر ایشان را کندند چنان یافتند که گویا که دی مرده اند و هیچ تغییر نکرده و یکی از ایشان که مجروح شده بود و دست خود را بر جراحت نهاده مدفون شده دیدند که همچنان است. پس دست مبارکش را از جراحت دور ساخته چون گذاشتند باز عُود نمود و حال آنکه میان روز شهادت و روز حفر قبر چهل و شش سال گذشته بود و در روایتی آنکه عبداللّه را که جراحت رسیده و دستش بر جراحت بود چون دستش را از جراحت برداشتند خون روان شد و چون باز به مکانش گذاشتند خون تسکین یافت.

واقدی گفته: با عمرو بن الجموح است در قبر، خارجه بن زید و سعد بن الربیع و

نعمان بن مالک و عبداللَّه بن الحسحاس (۱) و ایضاً گفته اند: مولای عمرو بن الجموح ابوایمن و خلاد بن عمرو بن الجموح نیز با ایشان مدفون است، پس بر همه باید سلام کرد و موضع قبر ایشان ظناً و تخمیناً در غربی مُسیل آنجا واقع است و نزدیک به آنجاست از جهت قبله مجرای عین.

اما بقیه شهدای احد- رضوان اللَّه علیهم:- قبور ایشان معروف نیست لیکن ظاهر آن است که نزدیک موضع مذکور و حوالی قبر حمزه- رضی اللَّه عنه- بوده باشد از ابو سعید خدری مروی شده که امر کرد رسول- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- که هر که نقل کرده باشد از شهدای احد به سوی مدینه هر کجا که مُخبر رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- ایشان را دریابد در همان جا دفن کنند، پس دریافته شد پدر من مالک بن سنان در نزد اصحاب عبا یعنی مردمی که عبا می فروختند و مدفون شد در آنجا و ایضاً مروی شد که چندی از شهدای احد در مقبره بنی سلمه مدفون [۱۱۳- ب] شده اند و عبداللَّه بن سلمه و المحذر(۲) بن زیاد از شُهدای احد در قبا آسوده اند و رافع بن مالک زرقی در بنی زریق مدفون است.

۱- م: الجسحاس.

۲- هر سه نسخه: المجدر.

باب ششم

اشاره

در آبار مبارکات مدینه و عین و غراس و صدقاتی که منسوب است به رسول- صلی اللّٰه علیه و آله و سلم.

در این باب دو فصل است:

فصل اول

اشاره

در آبار مُبارکات یعنی چاه ها بر ترتیب حروف تهجّی

بئر اریس

اریس بر وزن جَلیس منسوب است به دهقانی از یهود و اریس به لغت شام، دهقان را گویند. از احادیث مشهوره صحیح مسلم است حدیث ابو موسی اشعری که وضو ساخته از خانه خود برآمده رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در بئر اریس یافته که وضو ساخته بر بالای چوبی که در روی چاه بود پایهای مبارك را آویزان ساخته نشسته بوده اند که آمدن ابوبکر و عمر و عثمان به ترتیب اتفاق افتاده (۱) هر یک بعد از اذن به نزد آن حضرت درآمده اند، حاصل حدیث طویل در این باب این است، اگر کسی می خواهد که بخصوص حدیث اطلاع یابد بر اصل رُجوع کند و در صحیح بُخاری است که انس- رضی اللّٰه عنه- گفت که خاتم در دست رسول بود- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و بعد از آن حضرت در(۲) دست ابوبکر و بعد از آن در دست عمر و چون زمان عثمان شد روزی بر بالای بئر اریس نشسته خاتم را از دست خود برآورده با آن بازی می کرد که ناگاه از دستش افتاد و گفته که سه روز همراه با عثمان بر سر چاه می رفتیم و می آمدیم و آب چاه نیز تمام کشیده و مع ذلك نیافتیم خاتم شریف را و از بعضی احادیثی دیگر چنان فهم می شود که در بئر خریف بوده

۱- م: افتاده اتفاق.

۲- م: به.

از آبار [۱۱۴- آ] مالی که مسماست به بئر اریس از اموال عثمان و در اینجا مالی است که آن را دومه گویند و آنکه ابن جماعه در مناسک خود گفته که به صحت رسیده که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آب دهن خود را در بئر اریس انداخته. صاحب تاریخ آن را استغراب نموده، امّا درجه (۱) یعنی زینه های چاه اریس که امروز موجود است، در سال هفتصد و چهاردهم تجدید یافته [است].

بئر اعواف

یکی از صدقات نبوی است- علیه افضل الصلوات- در خبری آمده که آن حضرت- صلی اللّه علیه و آله و سلم- بر کنار او نشسته، در آنجا وضو ساخته و آب وضوی شریف بر چاه سیلان نموده و بر اثر آن وضو گیاه رُسته ولایزال در آنجا بوده و مروی شده است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- دُزدی را طلب فرمود و آن دُزد فرار نمود و در میان اعواف و شطبیه (۲) سنگی بر او خورد تا از پا افتاد و رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- او را گرفته [و آن] سنگ(۳) را مُتبرک ساخت و دعا کرد و این سنگ همان است که در میان اعواف و شطبیه است که مردم بر آن دست می مالند، اعواف جرعی(۴) است بُزرگ در جهت قبله او مربوع و جهت شامیش خناقه(۵)است و شطبیه معروف نیست. شاید که موضعی باشد که معروف است به عتبی در شرقی مایلی خناقه (۶).

بئر أنا

أنا به ضم همزه و تخفیف نون و یا به فتح همزه و تشدید باء موحده همچو حتّی و یا غیر مذکور. مروی شده که در حین مُحاصره بنی قریظه رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- خیمه مبارک خود را بر بالای بئر أنا زد و در مسجدی که در آنجاست نماز گزارد و از

۱- درجه: پلکان.

۲- هر سه نسخه: شطیبه.

۳- هر سه نسخه: سنگ مبارکش فرموده.

۴- م: جدعی، ل: جز.

۵- م: خنافه؛ د: خنافنه، ل: خفافه.

۶- ل: خنافه.

آن چاه آب خورد و دابه خود را به سدره ای که در آن زمین بود بر بست.

صاحب تاریخ می گوید: این بئر معروف نیست.

بئر انس بن مالک بن النضر – رضی اللّه عنه

از انس مروی شده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در چاه خانه او آب دهان مبارک خود را انداخته پس چنان شده که در مدینه چاهی خوش آب تر از آن نبوده و غیر این نیز احادیث دیگر در باب این چاه مبارک وارد شده.

صاحب تاریخ می گوید: ابن شبّه بیان نموده که دار انس در بنی حدیله بوده و می گوید که ملخص می شود از کلام او که مرجح آن است که این چاه همان چاهی است که امروز معروف است به رباطیّه وقف رباط یمنه (۱) در شامی حدیقه معروف به رومیه در نزدیکی دار فحل و آبش شیرین است.

بئر اهاب

مروی شده که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در آن چاه آب دهان مبارک خود را انداخته و ایضاً مروی شده که آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بیرون شد تا که به بئر اهاب آمد و گفت نزدیک است که بنیان یعنی بنا و معموری به اینجا رسد و حال آنکه آن موضع در حره غربی بود و از آنچه گفته اند چنان ملخص می شود که این همان چاهی است که امروز معروف است به زمزم و در طرف جدار قبلی حدیقه آثار بنای قدیم هست که ظاهر در آن است که اثر قصر اسماعیل بن الولید بن هشام است که نصف آن چاه را خریده بود و مطری گفته که لایزال اهل مدینه قدیماً و حدیثاً از آن چاه تبرّک می جویند و آب آن را به آفاق عالم همچو زمزم نقل می کنند.

بئر البُصه

البصه به ضم بای موحده و تخفیف صاد مهمله، چنان که بر السنه اهل بلد دایر است و مجد گفته که به تشدید است گویا از بَصّ الماء به معنی رشح است.

۱- ل: ربا یمنه؛ د: یمنیه.

از ابوسعید خدری- رضی اللّه عنه- مروی شده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به شهدا می آمد و فرزندان و عیالان ایشان را تعاهد می نمود، روزی با ابوسعید خُدری آمده گفت که آیا نزد تو سدر هست که سر خود را بشویم که روز جمعه است [۱۱۵- آ] گفت آری و سدر بر آورده به همراهی آن سرور به بُصه آمد، پس آن سرور سر مبارک خود را شسته، غساله آن را به آن چاه انداخت و این چاه نزدیک بقیع است در راه قبا و الزکوی(۱) بن صالح در محل اطمی که آنجا بوده منزلی ساخته و چاه را از زینه ها بنا کرده و حدیقه ای را که این چاه در اوست شیخ خُدام، ریحان بدری شهابی(۲) بر فقرای صادر و وارد وقف کرده.

بئر بُضاعه

مشهور ضم موحده است که و کسرش نیز منقول است و ضادش معجمه است و بعضی مهمله نیز گفته اند و عینش مهمله است و در آخرش، هاست و این چاه در غربی بئرحاء(۳) است مایل به جهت شمال. به روایت صحیح از ابوسعید خُدری- رضی اللّه عنه- منقول است که گفت: رسول را- صلی اللّه علیه وآله وسلم- شنیدم و حال آنکه به او گفته می شد که از برای تو از بئر بضاعه (۴) آب می آرند و حال آنکه چاهی است که در آن گوشت سگان و خرقه های حیض و گندگی مردم را می اندازند، پس آن سرور- صلی اللّه علیه وآله وسلم- فرمود که آب، پاك سازنده است هیچ چیز او را نجس نمی سازد و در روایتی الّا آنچه غالب شود بر بوی و طعم و رنگ او.

مروی شده که آب دهان مبارك را به آن انداخته و به دست مبارك از آنجا آب کشیده و ایضاً مروی شده به روایت ثقات که در حق او به برکت دعا کرده و در حدیث دیگر آنکه در آنجا وضو ساخته و آب وضو را در آن چاه انداخته و در ایام با برکات سید کاینات- علیه افضل الصلوات- مریض را به آب آن چاه می شسته اند و عافیت می یافته و در روایتی آنکه

۱- م و ل: زکوی. وفاء الوفا: زکی الدّین بن ابی الفتح بن صالح. ج: ۳، ص ۹۵۵.

۲- وفاء الوفا: بدری شهامی، ج: ۳، ص ۹۵۵.

۳- م: درع بئرحاست.

۴- ل: بصاعه.

سه روز می شستند و این چاه در میان دو حدیقه بوده که هر دو بستان را شاهین جمالی از شیخ خدام خریده یکی ساخته، در آن بستان مسجدی بنا کرده [۱۱۵- ب] و در نزد چاه برکه ای ساخته.

بئر جاسوم

جاسوم به جیم و جاسم نیز گویند. مروی شده که آن سرور- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از آن چاه آب خورده و در حایط آن نماز کرده و صاحب این چاه ابوالهیثم بن تیهان بوده- رضی اللَّه عنه- و این چاه امروز معروف نیست لیکن جهتش جهت مسجد راتج است.

بئر جمل

جمل به معنی شتر وجه تسمیه این به جمل یا به سبب آن است که شتری در آن مرده و یا مُسما شده به اسم مرد جمل نام که آن را حفر نموده. از عبداللَّه بن رواحه و اسامه بن زید- رضی اللَّه عنهم- مروی شده است که گفته اند که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- رفت به سوی بئر جمل و ما نیز رفتیم با او، پس آن حضرت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آمد و بلال نیز با او درون رفت گفتیم سؤال می کنیم از بلال که چگونه وضو ساخت، پس سؤال کردیم و بلال گفت که وضو ساخت و مسح کرد بر هر دو موزه و خمار یعنی دستار(۱) و در روایت صحیح و غیره اقبال آن سرور- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از جانب بئر جمل منقول و مروی است و اما در تعیین آن بعضی گفته اند که این بئری است معروف در ناحیه جرف (۲) در آخر عقیق و اما می گوید: صواب آن است که در نواحی بقیع بوده باشد و گفته که بعضی اقوال مقتضی آن است که این بئر همان چاهی است که امروز معروف است در مؤخر شرقی مسجد شریف به خزق الجمل (۳).

۱- «مسح علی الخفین و الخمار» را فقهای امامیّه به تفضیل بحث و ردّ کرده اند.

۲- م: جوف.

۳- خزق الجمل کوچه ای بوده است در ناحیه «شرشوره». در سال ۱۲۶۹ ه. ق خانه بزرگی در آن مکان ساخته شد. عربی حاشیه ص ۴۰۱. ل و م: خرق الجمل؛ د: حرق الجمل.

بئر حاء

بئر حاء به فتح موجده و کسر او و به فتح راء مهمله و ضم او و به مدّ همزه در هر دو و به فتح موحده وراء مهمله مقصوره، فعیلی(۱) است مشتق از البراح. به معنی زمین منکشف و غیر این نیز گفته اند و در صحیح است که ابوطلحه اکثر انصار بود به حسب مال از نخل و دوست ترین اموالش بئرحا بود و بئرحا مستقبل مسجد بود و رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- بود که به آنجا [۱۱۶- آ] می درآمد و از آب او می آشامید و در سایه آن حدیقه استظلال می نمود و هم در روایت صحیح است که ابوطلحه آن را به اقارت خود تصدق نمود از جمله اقربای او یکی ابی وحسان بود- رضی اللّٰه عنها. وحسان حصه خود را به معاویه فروخت، چون به او در این معنی عتاب کردند گفت: آیا صاع خرما به صاع دراهم نفروشم و در این روایت هست که این حدیقه در موضع قصر بنی حُدیله (۲) بود که آن را معاویه بنا کرده بود و در روایتی دیگر است که معاویه بن سفیان قصر بنی حدیله (۳) را بنا کرد تا که حصن شود و در میان اوست، بئرحاء و آن قصر را دو دَر است و در کلام مطری آنکه دَرِ شمالی سور مدینه است در میان او و سور راه است و معروف است امروز به نُویریه به سبب آنکه بعضی از زنان نویریّین آن را خریده بر فقرا و مساکین و قف نموده و صاحب تاریخ می گوید: ظاهر در آن است که بعضی از آن امروز داخل سور باشد.

بئر حُلوه

به حاء مهمله. آمده که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در تحت اراکی که در سر آن بئر بوده قیلوله فرموده لیکن امروز معروف نیست.

بئر ذرع

به ذال معجمه. آمده است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به بنی خطمه (۴)

۱- م: فعلی.

۲- م و ل: حدیله.

۳- م و ل: حدیله.

۴- هر سه نسخه: حطمه.

آمده و در خانه عجوزی نماز کرد و بعد از آن در مسجد بنی خطمه(۱) نمازگزارد و بعد از آن به جانب چاه ایشان که ذرع نام داشت گذشت و بر سر چوب چاه نشسته وضو ساخت و آب دهان مبارک در آن انداخت. وضو ساختن و آب دهان مبارك انداختن، از طرق متعدد مروی شده، لیکن معروف نیست و اما آثار قریه بنی خطمه(۲) در قرب ماجشونیه است.

بئر رُومه

رومه به ضم راء مهمله، به همزه بعد از راء نیز گفته اند. در [۱۱۶- ب] حدیث است که چه خوب چاهی است چاه مزنی، بخر آن را یا عثمان و تصدق نمای به آن و ایضاً در حدیث دیگر است که چه خوب حفیره ای است حفیره مزنی، یعنی بئر رومه. چون عثمان آن را شنید نصف آن را به صد شتر جوان خرید و تصدق نمود. پس مردم از آن چاه آب می گرفتند، چون صاحبش آن را دید و دانست که آن چنان که بود نماند نصف دیگر را به چیز اندك به عثمان فروخت، پس او جمیع آن را در راه حق تصدّق نمود. در باب رومه و وعده پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- کسی را که آن را بخرد و خریدن عثمان و اظهار نمودن عثمان در وقت مُحاصره این معنی را و گواهی خواستن از مردم بر این معنی و شهادت مردم بر آن، احادیث بسیار و آثار بی شمار وارد است از آن جمله یکی آن است که مذکور شد.

و دیگری آنکه بغوی از بشیر اسلمی روایت کرده که چون مهاجران، مدینه را به قدوم شریف خود معمور ساختند آب آن را مکروه داشتند و مردی از بنی غفار عینی داشت که آن را رومه می گفتند که مشک آب را از آن چاه به مُدّی می فروخت، پس پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به او گفت که عین خود را به عینی از جنت بفروش. او گفت: یا رسول اللَّه مرا و عیال مرا غیر آن هیچ چیز دیگر نیست و چون خبر به عثمان رسید به سی و پنج هزار درهم آن را خرید و این بئر از آبار جاهلیت بوده که از برای قوم تُبّع از آن چاه آب

۱- هر سه نسخه: حطمه.

۲- هر سه نسخه: حطمه.

کشیده اند و این چاه در پایان عقیق است نزدیک به مجتمع سیلها و خراب شده و سنگهای او ریخته بوده که قاضی مکه محب الدین طبری احیاء و تجدید [۱۱۷- آ] نموده، در حدود سال هفتصد و پنجاه.

بئرالسقیا

السقیا به ضم سین مهمله و سکون قاف. نبذه ای از احوالش در مسجد سقیا سبق ذکر یافت. از عایشه مروی است که از برای رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- آب خوش را از بئر سقیا می آوردند و در خوشی آبش و استقا نمودن برای پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- احادیث متعدده وارد شده. این چاه چنان که مطری گفته در آخر منزل نقاء است بر یسار کسی که به جانب بئر علی می رفته باشد و در کوه کنده اند و معطل و خراب شده بود که بعضی از فقرای عجم در سال هفتصد و هفتاد و هشت تجدید و تعمیر کرد و لهذا مسمّا شده به بئر اعجام و غیر این نیز اختلافات کرده، اگر کسی خواهد به اصل رُجوع کند.

بئر العقبه

بعضی گفته اند که این چاهی است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و ابوبکر و عمر در بالای او پاهای مبارک خود را آویزان کرده نشسته اند لیکن مشهور آن است که وقوع این قصّه در بئر اریس بوده اگر هر دو واقع باشد، قصه متعدد بوده باشد- واللّٰه اعلم.

بئر ابی عنبه

به لفظ واحد عنب به معنی انگور. مروی شده که لشکر بدر را در بئر ابی عنبه عرض کرده، مردمی را که خُرد(۱) بودند رد کردند و آنکه گذشت که عرض لشکر بدر در بئر سقیا بود می تواند بود که اولًا در سقیا بوده باشد و ثانیاً در اینجا به سبب گردانیدن صغار صحابه- رضی اللّٰه عنهم- و شاید که این بئر همان چاهی باشد که امروز معروف است به بئر وادی(۲) که اعذب آبار است.

۱- ل: جوزد.

۲- م و ل: ودی.

بئرالعهن

العهن به کسر عین مهمله و سکون ها به معنی پشم رنگین.

بعضی گفته اند که این بئر در عالیه است یعنی بالای مدینه یعنی قبا و حوالی آن و در آنجا زراعت می کنند و در نزد او سدره [۱۱۷- ب] ای است و بعضی دیگر گفته اند که این بئر معروف است در حوالی مدینه و آبش خوش است و منقور است در کوه، بعضی دیگر گفته اند آن سدره امروز مقطوع است.

صاحب تاریخ می گوید: بعد از تأمل به من چنان ظاهر شد که این بئر العهن همان چاهی است که مسمّاست به بئر یسیره که بعد از این خواهد آمد.

بئر غرس

غرس به ضم معجمه و سکون مهمله. بعضی گفته اند به فتح و سکون است و بعضی دیگر به تحریک بر وزن شجر ضبط کرده اند و بئر اغرس نیز گویند و این بئر در شرقی مسجد قباست، مایل به شمال مقدار نصف میل دورتر از مسجد. مروی شده است که از آب آن برای پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- می برده اند. از انس- رضی اللّٰه عنه- مروی شده که گفته: آب بیارید برای من از بئر غرس که دیدم رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که از او آب می خورد و وضو می ساخت.

از امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- مروی شده که گفت: پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- فرموده که هر گاه که من بمیرم غسل کنید مرا به هفت مشک آب از چاه من، چاه غرس و حال آنکه این چاه در قبا بود و رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از آن چاه آب می خورد و این معنی از طرق متعدده وارد شده است.

در حدیثی آمده که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- وضو ساخت از چاه غرس و بقیه آب وضوی خود را در آن چاه ریخت؛ و در حدیثی دیگر است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- گفت که دیدم امشب که بر سرچاهی شدم از جنّت، پس صباح آن سرور، بئر غرس آمده از آن چاه وضو ساخت و آب دهان مبارک در آن انداخت و عسلی به هدیه آوردند آن را در آن چاه ریخت و این چاه مبارک را [۱۱۸- آ] بعد از خرابی، خواجه حسین

بن شهاب احمد قاوان (۱) خریده، بر گرد او محوطه ساخته، بستان کرده و زینه ساخته که از آن زینه به چاه درآیند و در پهلوی چاه در سال هشتصد و هشتاد و دو مسجدی بنا نموده- فرحمه اللّه.

بئر القراضه

قراضه به قاف ورای مهمله و در بعضـی نسـخ به عین مهمله به جای قاف و به ضاد معجمه صاحب تاریـخ می گوید: گمان می برم که صواب این است.

از جابر بن عبـداللّه- رضـی اللّه عنهما- مروی است که گفت: چون پدرم شـهید شد قراضه را به اصل و تمرش به قرضداران او عرض کردم از قبولش ابا نمودند و در این حدیث است که پس رسول- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- بیرون آمد در جماعتی از اصـحاب و آب دهـان مُبارکش را در آن چاه انـداخته، دعا کرد که خـدای از عبـداللّه ادا کنـد و این بئر امروز معروف نیست، لیکن باید که در غربی مساجد فتح بوده باشد در جهت مسجد خربه.

بئر القریصه

کسـی لفظش را ضـبط نکرده، مظنون آن است که تصغیر قرصه ای است که ذکرش گذشت. در مسجد قرصه از سعد بن حرام و حرث (۲) بن عبیـداللّه- رضـی اللّه عنهما- مروی شده که گفتند: وضو ساخت رسول- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- از چاهی کـه در قریصه است یا(۳) بئر حـارثه، آب خُورد و آب دهـان مبـارک انـداخت در آن و خاتم شـریفش در آن (۴) افتاد، پس بیرون کردنـد آن خـاتم را. در شـرقی مـدینه نزدیـک بـه قرصه، چـاهی است معروف به بئر قریصه، اگر لفـظ قریصه به تصـغیر صحیح باشد آن بئر همین خواهد بود.

۱- د: قا ن.

۲- هر سه نسخه: حارث بن عبداللّه.

۳- ل و م و د: قریصه است بئر حارثه یا.

۴- ل: او.

بئر الیسیره §وفاء الوفا: الیسره. ج: ۳، ص ۹۸۳§

یسیره مشتق است از یسر ضد عسر، مروی شده که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به بنی امیه بن زید آمده بر سر چاه ایشان ایستاده، پرسید که نام این چاه چیست؟

گفتند عسیره، پس آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- [۱۱۹- آ] فرمودند چنین است، لیکن اسم او یسیره است و آب دهان مُبارک خود در آن انداخته به برکت در حق آن دعا نمود، در روایتی وضو ساخت و این مضمون از طرق دیگر نیز وارد است و گذشت که بئر العهن باید که همین بئر یسیره بوده باشد پس بر این تقدیر آبار(۱) مُبارکه نوزده بوده باشد و آنکه در هفت عدد حصر کرده اند مردود است لیکن آنچه مشهور شده هفت است: بئر اریس، بئر حاء، بئر رومه، بئر غرس، بئر بضاعه، بئرالبصه، بئرالسقیا یا بئر العهن یا بئر جمل در سابع سه قول است (۲)، همچنین گفته است حافظ عراقی در تخریج احادیث احیاء و این نظمی است در اسمای آبار(۳) سبعه.

اذا رمت ابار النبی بطیبهفعدّتُها سبع مقالا بلا وهن

اریس و غرس رومه و بضاعهکذا بصه قُل بئر حاء مع العهن

تتمه:

بدان که این عینی که امروز در مدینه مُشرّفه جاری است و فایده او در عروق عامّه (۴) مردم ساری است، مسمّاست در زبان عامه به عین الزرقا، اما صوابش آن است که عین ازرق گویند چه او مسمّاست به ازرق به جهت آنکه به امر معاویه، مروان اجرا کرده بود و مروان ازرق بود، پس مُلّقب شد این عین به ازرق و گفته اند که در مدینه و حوالی آن عیون بسیار بود و معاویه در این باب اهتمام تمام داشت، گویند که در زمان او صد هزار وسق(۵) گندم می درویدند در مدینه.

۱- م: آبار مبار مبارکه.

۲- خلاصه الوفا، ص ۴۰۸.

۳- م: ندارد.

۴- ل و د و م: آورده عامه.

۵- وسق: بار شتر، منتهی الارب.

فصل دوم

در صدقات نبویّه و آنچه به دست مبارک خود نهال کرده- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

زهری- رحمه اللّه- گفته که، صدقات پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- اموال مُخیریق یهودی بود به خای معجمه و قاف به صیغه تصغیر [۱۱۹- آ] گویند که مخیریق از بقایای بنی قینقاع بود و ذهبی گفته که مخیریق حبری بود عالم از بنی النضیر که ایمان آورده بود به پیغامبر- صلی اللّه علیه و آله و سلم. لیکن واقدی گفته: ایمان نیاورده بود لیکن مقاتله کرده بود و یهودی بود چون بمرد در ناحیه مقبره مسلمین دفنش کردند و نماز نگزاردند بر وی و زهری- رحمه اللّه- گفته که مخیریق وصیّت کرد اموال خود را از برای رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و در احد حاضر شد و در آنجا مقتول گردید و رسول- صلی اللّه علیه و آله و سلم- گفت که مخیریق سابق یهود است و سلمان سابق فارس و بلال سابق حبشه و هم زهری گفته اسمای اموال مخیریق که به آن حضرت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- مُتعلق گشت الدلال و برقه و الاعواف و الصافیه و المیثب و حسنا و مشربه امّ ابراهیم است. فأمّا صافیه و برقه و دلال و میثب مجاور یکدیگرند در اعلای صورین از پس قصر مروان بن الحکم که از وادی مهزور آب می خورند و اما مشربه امّ ابراهیم در مسجد مشربه، سبق ذکر یافت و حسنا از نواحی قفّ است و از وادی مهزور آب می خورد و اعواف از اموال بنی محمم است او نیز از مهزور آب می خورد.

بدان که کلام علما در آنکه این اموال در اصل از که بود مُختلف است- واللّه اعلم

بحقیقتها.

واقدی گفته: پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در سال هفتم از هجرت، حوایط سبعه، یعنی این هفت موضع را وقف کرد، اما نهال کردن آن حضرت- صلی اللَّه علیه و آله و سلم، مروی است از امام جعفر- علیه السلام- که دلال از آن زنی بود از بنی النضیر که سلمان مملوك او بود و او سلمان را- رضی اللَّه عنه- مکاتب ساخته در عوض کتابت شرط کرد که برای او [۱۱۹- ب] پاره ای نخل سبز کند و بعد از آن حُرّ باشد و سلمان- رضی اللَّه عنه- به پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- اخبار کرد و آن حضرت بیرون آمده در فقیر نام موضعی نشست و به سوی حضرت نهالهای خرد را در می آوردند و آن حضرت به دست مُبارك خود آنها را می نشاند، پس همه آن نهالها گرفته به زودی بارآورد و بعضی دیگر گفته اند که آن موضع که در آنجا پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از برای سلمان- رضی اللَّه عنه- نهال کرده مثیب بود و غیر این نیز گفته اند پس علی اختلاف الاقوال آن موضع به نهال نشاندن آن حضرت سعادتمند گردید یا دلال است و یا المیثب و یا برقه؟

- واللَّه اعلم.

صافیه امروز در شرقی مدینه معروف است به جزع زُهیره، تصغیر زهره و برقه نیز معروف است در قبله مدینه مایل به مشرق و آن ناحیه به این اسم مشهور است و دلال نیز جزعی معروف است در قبله صافیه نزدیک به ملیکی و وقف است به مدرسه شهابیّه و میثب امروز معروف نیست، لیکن مذکور شد که مجاور آن سه مذکور است و اعواف جزعی است در عوالی مدینه و در بئر اعواف حَدّش مذکور شد و مشربه امّ ابراهیم معروف است در عوالی مدینه و در ذکر مسجد او نیز مذکور شد و حسناء به ضم حا و سکون سین مهملتین و فتح نون معروف نیست و اگر این لفظ تصحیف حنا باشد به نون بعد از حا معروف است در شرقی ماجشونیه و آنچه ظاهر می شود آن است که حسنا همین موضعی است که معروف است به حسینیات نزدیک به جزع دلال. فایده این مواضع سبعه مذکوره آن است که سیده نساء العالمین فاطمه- علیه السلام- آنها را به اسم پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از خیبر و فدك [۱۲۰- آ] از ابوبکر طلب نمود و در جواب گفت که نیستم من ترک

کننده چیزی را که می کرد آن را پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- الّا آنکه می کنم آن چیز را برای آنکه می ترسم که اگر ترک کنم امری را از امور رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- گمراه شوم و بعد از آن صدقاتی را که در مدینه بود به علی- علیه السلام- و عباس- رضی اللّه عنه- داده خیبر و فدک را نگاه داشت.

گفته اند: ابوبکر احتجاج می کرد به قول پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- «لانورث ما ترکنا صدقه» و ایضاً در صحیح آمده که علی- علیه السلام- و عباس- رضی اللّه عنه- به نزد عمر آمده آنچه فاطمه- علیهاالسلام- طلب کرده طلبیده که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- گفته که «لانورث ماترکنا صدقه» پس وجهش آن باشد که علی- علیه السلام- و عباس- رضی اللّه عنه- با سیده عالمیان از قول پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن فهمیده اند که صدقات او وقف است و دیده اند که نظارت آن به طریق ارث به ایشان می رسد نه اصل رقبه آن صدقات و رأی ابوبکر آن تقاضا کرده، نظارت به او تعلق دارد که خلیفه رسول است- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و لهذا عمر وقتی که به علی و عباس داد- رضی اللّه عنه- از ایشان عهد گرفت که همچنان که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و خلیفه او عمل می کردند عمل کنند و این صدقات به دست امیرالمومنین علی- علیه السلام- بود و بعد از آن به دست امام حسن- علیه السلام- و بعد از آن به دست امام حسین- علیه السلام- و بعد از آن علی بن حسین و حسن بن حسن و بعد از آن به دست زید بن حسن و بعد از آن معمر گفته که به دست عبیداللّه بن حسن بود تا آنکه بنی العباس [۱۲۰- ب] متولی خلافت را کُشتند پس قبض نمودند آن صدقات را ایشان(۱).

۱- درباره فدک و حدیث مجعول «لانورث ماترکنا صدقه» که خلاف قرآن و سنّت بوده مطالب فراوان گفته شده است. ر. ک به کتاب «فدک» محمّدرضا مظفر و بخش اضافات.

ص: ۳۲۱

باب هفتم

اشاره

در مساجدی که منسوب است بر پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که در سفرها و غزوات مبارکه در آن مساجد نماز کرده اند.

این باب مشتمل است بر سه فصل:

فصل اول

اشاره

در مساجدی که در طریق مکّه است

یعنی آن طریقی که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- سلوک می نموده اند از برای حج و غیره و آن طریق انبیاست- علیهم الصلوات و السلام.

بدان که این راه بعد از روحاء و مسجد غزاله از راه متعارف جدا می شود و بر خیف (۱) و صفرا مرور نمی کند.

مسجد الشجره

این شجره درخت سمره ای است در ذوالحلیفه که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در زیر آن فرود می آمده اند و این مسجد را مسجد ذوالحلیفه نیز گویند و این میقات اهل مدینه است. در صحیح مسلم است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- شب کرد در ذوالحلیفه و نماز گزارد در مسجد او و در روایتی از مسلم آنکه بود رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که دو رکعت نماز می کرد در ذوالحلیفه و بعد از آنکه ناقه مبارکش می ایستاد و راست می شد در نزد مسجد اهلال می کرد به این کلمات، یعنی آواز شریف خود را بلند می کرد به تلبیه و در آنکه پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده در وقت توجّه به مکه معظمه از برای حج یا عمره احادیث بسیار وارد شده. مطری گفته که این مسجد مذکور آن مسجد بزرگ است که در ذوالحلیفه است در قبله او عمارتی بود و در رکن غربی- شمالی

۱- ل: حیف.

او مناره و به طول ایام منهدم گشت.

صاحب تاریخ می گوید: در سال هشتصد و شصت و یک تجدید یافت و مجدّد آن چاه ها را زینه ها ساخت و می گوید در قبله این مسجد بزرگ مسجدی است [۱۲۱- آ] خُردتر از آن که بنایش عمری است و مطری گفته که دور نیست که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در آنجا نماز کرده باشند.

مسجد المعرس

اسدی گفته که در ذوالحلیفه دو مسجد است، یکی مسجد بزرگ که مردم از آنجا محرم می شوند و دیگر مسجد معرس است که در ناحیه ای است از مسجد کبیر در پایان مصعد بیداء یعنی در زیر آن محلی که از آنجا به صحرا بالا می شوند و صعود می نمایند.

باید دانست که در آن نواحی غیر آن مسجدی که مذکور شد که در قبله مسجد بزرگ است، مسجد دیگر نیست و میان این دو مسجد یک تیرانداز(۱) راه باشد و این مسجد را سیل خراب ساخته.

از ابن عمر مروی شده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت توجّه به حج یا عمره در ذوالحلیفه در تحت سمره که مسجد بزرگ در موضع اوست نزول می فرمود و در حین رُجوع چون از بطن وادی ظاهر می شد شتر را بر کنار شرقی وادی در ریگ می خوابانید و آنجا خواب می کرد تا آنکه صُبح می دمید و در آخر این حدیث است که آن موضع را سیل خراب کرده و ایضاً در صحیح است که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- بیرون می شد از راه شجره و درمی آید از راه معرس و هرگاه که رُجوع می نمود در ذوالحلیفه نماز می کرد در بطن الوادی و شب در آنجا می بود تا صباح و آن سرور- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در همان موضع خواب دید که گفتند که تو در بطحای مکّه(۲) مبارکی.

مسجد شرف الروحاء

در صحیح بخاری است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- نماز کرد در جای مسجد

۱- م: تیراندازه.

۲- م و ل: ندارد.

صغیر که دون مسجدی است که به شرف روحاست و عبداللَّه بن عمر علامت می نهاد بر آن (۱) جایی که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده در آنجا و می گفت که بر یمین توست در حینی که به نماز ایستاده [۱۲۱- ب] یعنی در راهی است در دست راست کسی که به مکه می رود میان مسجد بزرگ و این مسجد مقدار سنگ اندازی است.

اسدی گفته: از اول سیاله بر دو میل مسجد رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که آن را مسجد شرف می گویند سیاله و رَوحاء یازده میل است و میان ملل و روحاء هفت میل (۲) و مطری گفته که شرف روحاء آخر سیاله است و حال آنکه تو متوجّه به مکه ای. و اول سیاله جایی است که قطع می کنی فرش ملل را و حال آنکه صخره های تمام بر یمین توست و فرود می آیی از ملل و بعد از آن برمی گردی از یسار خود و استقبال می کنی قبله را و در آخر سیاله که شرف مذکور است در نزد اوست مسجد و در نزد اوست قبور قدیمه که مدفن اهل سیاله بوده و قبوری که در نزد مسجد است معروف است به قبور شهدا شاید که قبور اهل بیت بوده باشد که در سویقه می بوده اند و به ظلم کشته شده اند- رحمهم اللَّه.

مسجد عرق الظبیّه

بعد از آنکه فرود می آیی به وادی روحاء و به قبله می روی و حال آنکه شعب علی بر یسار توست تا آن زمان که راه به سوی مغرب برگردد و تو در ته کوهی باش که بر دست راست توست، اول چیزی که پیش می آید به تو، مسجدی است بر یمین تو که در قبله او بنایی بوده که افتاده در آن مسجد پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نماز کرده و این مکان معروف است به عرق الظبیه و جبل ورقان بر یسار آن می رساند و گفته اند که در اینجا برای قتال (۳) بدر مشاوره کرده اند و از اینجا تا روحاء دو میل است و در حق کوه آن موضع پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرموده که این کوهی است از کوههای جنت، «اَللّٰهُمَ بارِکْ لَنا(۴) فیه وَ بارِک لِاهْله» و این سجاسج روحاست و این وادیی است از اودیه

۱- م: برای.

۲- این مکان مقدس محل تولد حضرت امام حسین بن علی- علیهماالسلام- است. عربی، ص ۴۲۱.

۳- ل: قبال.

۴- ل: ندارد.

جنّت و طبرانی و یحیی و ترمذی- رحمهم اللَّه- این مضمون را روایت کرده اند لیکن بعضی گفته اند(۱) به تحقیق که پیش از من در این وادی هفتاد پیغامبر در اینجا نماز(۲) [۱۲۲- آ] کرده اند، و گفته اند بعضی هم در این مسجد.

صاحب تاریخ گفته: آثار مسجد امروز موجود است.

مسجد الروحاء

واقدی در غزوه بدر می گوید: بعد از آن سیر کرد پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- تا آنکه به روحاء آمد در شب چهارشنبه نصف ماه رمضان پس نماز گزارد در نزد بئر روحاء و در روحاء چاه ها بود، امروز غیر یک چاه نمانده.

مسجد المنصرف

امروز معروف است به مسجد غزاله در آخر وادی روحاء است در تمامی کوه در یسار کسی که به مکه می رود. خراب شده است و غیر آثارش نمانده.

بخاری- رحمه اللَّه- گفته که ابن عمر به سوی عرقی که در منصرف روحاست نماز می کرد و آن عرق در حافّه طریق است، یعنی بر کنار راه است و در آنجا مسجدی بنا کرده اند و عبداللَّه- رضی اللَّه عنه- در آنجا نماز نمی کرد بلکه آن را در یسار و در پس خود گذاشته در پیش او نماز می کرد به سوی نفس عرق و مطری گفته که در یمین راه هر گاه که در این مسجد مستقبل نازیّه بوده باشی موضعی است که ابن عمر در آنجا فرود می آمد و می گفت که این منزل پیغامبر است- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و در آن موضع شجره بود که هر گاه که ابن عمر به آن منزل فرود می آمد و وضو می ساخت فضل آب وضو را به بیخ آن شجره می ریخت و می گفت که رسول را- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دیدم که همچنین می کرد و گفته اند که بر گرد درخت می گشت و بر بیخ آن آب می ریخت و می گفت: برای اتباع سنت؛ و هر گاه که کسی نزد مسجد غزاله ایستاده باشد طریق پیغامبر- صلی اللَّه علیه

۱- د و م: از وطبرانی و یحیی ... تا اینجا ندارد، در حاشیه ل آمده است.

۲- ل: باز.

وآله وسلم- که به مکه می رفته اند در یسار اوست و طریق معهوده قدیمه نیز آن بوده.

مسجد الرویثه

بُخاری گفته که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- [۱۲۲- ب] نزول می فرمود در زیر سرحه ضخمه، یعنی درخت سرح بزرگ در نزد رویثه از یمین راه و اعلای آن سرح شکسته در جوفش ته شده و این سرح بر یک ساق ایستاده است و در ساق او کتابت بسیار است (۱).

اسدی گفته: در اول رویثه مسجد رسول اللَّه است- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و رویثه سیزده میل است و در موضع دیگر گفته که شانزده میل است و نصف میل و چاه ها و حوضهای او را وصف کرده و گفته که کوهی که مشرف است بر وی و مقابل است بر خانه های او مُسماست به حمرا.

مسجد ثنیه رَکوبه

ثنیّه به فتح راء مهمله. مروی شده که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در ثنیه رکوبه نماز گزارد و در آنجا مسجد بنا کرد و رکوبه در یمین ثنیه عایر است که عقبه عرج است و بعد از آن به سه میل است عرج.

مسجد الاثایه

الاثابه به ثای مثلثه و بای تحتانیه بر وزن نوایه علی الارجح. مروی شده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در نزد بئر اثایه دو رکعت نماز گزارده به ازاری که التحاف نموده به آن و گفته اند که این بیشتر از عرج است به دو میل.

مسجدالعرج

آمده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در مسجد عرج نماز گزارد و در آنجا قیلوله کرد.

۱- د: در ساق او کتابت بسیار است، ندارد، در متن عربی ص ۴۲۳ آمده است که «موفی ساقها کتْب کثیره»، ظاهراً در نسخه ای که مترجم در اختیار داشته «کتب» نوشته شده بوده و مترجم و آن را کتابت بسیار ترجمه کرده است، در وفاء الوفاء ج: ۳، ص ۱۰۱۲ نیز کثب نوشته شده، کثب به معنی: هر چیز گرد آمده از طعام و خاک، منتهی الارب

مسجد طرف تلعه

در پس عرج است، در بخاری مروی است که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در طرف تلعه که در پس عرج است نماز گزارد و غیر مذکور نیز احادیث مروی است.

مسجد لحیی جمل

اسدی گفته: از اینجا تا طلوب یک میل است و طلوب چاهی است غلیظ اما از آنجا تا عرج یازده میل. مروی شده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- حجامت کرد در مکانی که او را لحیی جمل می خوانند در طریق مکه و حال آنکه محرم بود و بعضی دیگر گفته [۱۲۳- آ] مسجد لحیی جمل میان سقیا و ابواست.

مسجد سقیا§ل: بیضا.§

اسدی گفته که در سقیا مسجدی است از آن رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در جانب کوه و در نزد او چشمه ای است خوشاب.

مسجد مدلجه تعهن

مروی شده که پیغمبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در مدلجه تعهن نماز گزارد و در آنجا مسجد بنا کرد و به قولی میان سقیا و تعهن سه میل است.

مسجد الرماده

گفته اند که بعد از ابواء به دو میل مسجدی است (۱) از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم (۲)- که آن را مسجد الرماده گویند و ابوا بعد از سقیا به بیست و یک میل است.

مسجد الابواء

گفته اند که در میان ابوا مسجدی است از پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و همین قائل ذکر کرده که در ابواء چاهها و برکه هاست.

۱- ل: مسجدی است از آن پیغامبر دوبار تکرار شده است.

۲- ل: از رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در جانب کوه تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

مسجد مسمّا به بیضه

مذکور است که در پنج میل و چیزی از ابواء، مسجدی است از آن پیغامبر که آن را بیضه گویند.

مسجد عقبه هَرشی

در ته عقبه است و عقبه در هشت میلی ابواست و عَلم منتصف میان راه مکه و مدینه بعد از عقبه است به میلی.

مسجدین §عربی مسجد ان.§ جحفه

گفته اند که یک مسجد پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در اوّل جُحفه است که آن را غورث گویند و مسجد دیگر آن حضرت در آخر جُحفه است.

مسجد بعد از جحفه یا مسجد غدیر خم

مسجد دیگر آن حضرت در بعد از جُحفه است. مسجد بعد از حُجفه ظاهراً که مسجد غدیر خم است. و آن را مسجد ائمّه خوانند.

اسدی گفته: بر سه میل از حجفه در محاذی عین مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- که بعد از آن غیضه است و آن غدیر خم است و آن مسجد بر چهار میل است از جحفه و عیاض گفته که غدیر خم غدیری است که عین بر وی می ریزد و میان عین و غدیر مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- وَلا عِنْدَ نُزُولِهِ- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بِغَدیر خُمْ و صَلاته الظهر به تحت الشجره و أخذ بید علی و قوله: اللّهُمَ مَنْ کُنْتُ مَوْلاه فَعَلیٌ مَوْلاه(۱).

۱- متن عربی ص ۴۲۵؛ در وفاء الوفاء ج ۳، ص ۱۰۱۸ عبارت کامل است و سمهودی آورده: «... اللّهم و ال من والاه و عاد من عاداه، قال: فلقیه عُمر بعد ذلک فقال: هنیئاً یا ابن ابی طالب، اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه و عن زید بن ارقم مثله. و نیز ر. ک به بخش اضافات».

مسجد قبل از قدید§ل: قدیر.§ به سه میل

صاحب تاریخ می گوید: که در مسیر خود از مدینه به مکه بر این مسجد مطلع شدم نزدیک به جانب قدید از یمین راه مسجد نزد حره عقبه خلیص، گفته اند که میان عقبه خلیص سه میل است و این حره عقبه ای است راه را بریده در نزد حره مسجد پیغمبر است- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

مسجد خلیص

منزلی است مشهور که در آنجا عینی و برکه و نخلی است و گفته اند که در خلیص مسجد پیغمبر است- صلی اللَّه علیه و آله.

مسجد بطن مَرّ الظهران

اسدی گفته: میان مکّه و بطن مَرّ هفده [۱۲۳- ب] میل است و در بطن مر مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و برکه ای است از برای سیل و گاهی هست که این برکه را از عینی که آن را عقیق گویند نیز پُر می سازند و مراغی گفته:

این مسجد همان است که معروف است به مسجد فتح یعنی آن مکانی که قریب جموم است از وادی مرّ نزد مسیل در یسار کسی که از جموم به مکه می رود.

مسجد سَرِف

به فتح سین مهمله و کسر راء مهمله و در اینجا است قبر امّ المومنین میمونه- رضی اللَّه عنها- در موضعی که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا بنا کرده.

مسجد تنعیم

از قبر میمونه- رضی اللَّه عنها- تا آنجا سه میل است و گفته اند در اینجا مسجدی است از آن پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم.

مسجد ذی طُوی

عبداللَّه بن عمر روایت کرده که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در زمانی که از

مدینه مُتوجّه مکه می شد در آن مسـجد نزول می فرمودند و شب همان جا می بود تا نماز صبح را گزارده، داخل مکّه می شد و وادی ذی طوی معروف است به مکه «مکه بین الثنیـتین» که مسـماست نزد اهـل مکه به «مـا بین الحجونین» و از آنجـا تـا مکّه یک میل است.

فصل دوم

در مساجدی که در راه حاجّ است یعنی راهی که مسلوک است در این زمان

از جمله آنها مسجدی است در ذات الاجدال از تنگه(۱) صفراء و مسجدی دیگر در جیز تین (۲) هم (۳) از تنگه صفراء و مسجدی دیگر در ذفران مدبر و مروی شده که نماز گزارده در ذنب ذفران مقبل و ذفران وادیی است معروف قبل از صفراء به اندک راهی که سیلش از طرف مغرب می ریزد و حاج مصری در وقت رجوع صفراء را در یسار خود گذاشته از آن وادیی راه ینبع را سلوک می نماید.

دیگر مسجدی است در صفراء که مردم زیارت می کنند. عبیده(۴) بن الحارث بن عبدالمطلب به جراحتی که در بدر رسیده بود در صفراء [۱۲۵- آ] به رحمت حق پیوست- رضی اللّه عنه- و آنجا مدفون شد.

دیگر مسجد بدر است که عریشی که از برای پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در روز بدر بسته بودند در نزد آن مسجد بود و آن مسجد در نزد نخیل معروف است و عین بدر قریب آن است و در قرب آن مسجد، در جهت قبله، مسجدی دیگر است که آن را اهل بدر مسجد نصر می گویند، اصل آن معلوم نیست.

۱- ل: ننگی.

۲- م و ل: جبیرتین.

۳- ل: ثبم.

۴- ل: عبید.

فصل سوم

در مساجدی که در غزوات مبارکات در آنجا نماز گزارده اند- صلی اللّه علیه و آله و سلم.

از آن جمله مسجدی است در عَصِرَه (۱) که در وقت توجّه خیبر در آنجا نماز گزارده.

دیگر مسجدی است در صهباء که چاشتگاه راهی است از خیبر و گفته اند که ردِّ شمس در این موضع بوده.

دیگر دو مسجد است در نزدیکی خیبر.

مسجد دیگر در میان شق و نطاه از خیبر.

مسجد دیگر در شمران(۲) هم از خیبر.

اما مساجد غزوه تبوک

از مجموع آنچه ذکر کرده اند و در آن اختلاف نموده معلوم می شود که نهایتش بیست مسجد بوده باشد از تبوک تا ذی خَشب که یک مرحله راه است از مدینه.

اوّل، مسجدی است در تبوک گویند که عمر بن عبدالعزیز- رضی اللّه عنه- آن را بنا کرده.

دوّم مسجدی است در ثنیه المدران در رو به روی تبوک.

سوم مسجدی است به ذات الزراب که دو روزه تبوک است.

۱- م و د: عصر.

۲- هر سه نسخه: سمران.

چهارم مسجدی است در اخضر که چهار روزه تبوک است.

پنجم مسجدی است به ذات الخطمی که پنج منزل است از تبوک.

ششم مسجدی است در بالی، پنج منزلی تبوک نیز و بعضی بولا نیز گفته اند.

هفتم در طرف بتراء از ذنب کواکب.

هشتم مسجدی است در یک طرف تاراء.

نهم مسجدی است در ذی الحلیفه غیر میقات.

دهم مسجدی است در ذی الخلیفه (۱) به کسر خاء معجمه و قولی به فتح معجمه وقولی به کسر آنکه جیم است [۱۲۴- ب] و قولی آنکه به فتح حاء مهمله است.

یازدهم مسجدی است در شوشق.

دوازدهم در سر حَوْضا و قولی آنکه در آخر حَوْضا است.

سیزدهم در حجر و بعضی در بدل حجر علا گفته اند و هر دو در وادیی القری است.

چهاردهم در صعید قرح.

پانزدهم در وادی القری.

شانزدهم در قریه بنی عذره.

هفدهم در رُقعه و بعضی رقمه گفته اند و بعضی دیگر در بدل آن سقیا گفته.

هیجدهم در ذی المروه، هیجده بوده راه از مدینه.

نوزدهم در فیفاء یک روزه راه از مدینه.

بیستم در ذی خشب یک مرحله مدینه.

دیگر از جمله مساجد متبرکه آن سرور- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- مسجد حُدیبیّه است در میان مکّه و جدّه.

دیگر مسجدی است به دو و نیم میل دورتر از ذات العرق که محل احرام و اول تهامه است.

دیگر مسجد جعرانه است که در پایان وادیی است در مکان متباعد و آنکه در نزدیک

۱- ل و م: خیقه.

است بر بالای آن که بنای مردی است از قریش.

دیگر مسجد لیه است. مطری گفته: این مسجد معروف است در میان وادی لیّه و در نزدیک آن اثری است در حجر که می گویند پای شتر پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و میان وادی لیّه و وادی طایف مقدار هشت میل است.

دیگر مسجد طایف است که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در میان دو خیمه که برای دو حرم محترم خود عایشه و ام سلمه که همراه بودند زده بودند نماز گزارد؛ در حین محاصره طایف و در آن موضع جامعی بنا کرده اند بزرگ و در رُکن قبلی آن جامع است قبر شریف عبداللّه بن عباس- رضی اللّه عنهما- و مسجد نبوی در مؤخّر آن جامع آن است در میان دو قُبّه خُرد که در صحن است و می گویند که آن دو قبه در جای دو خیمه ازواج طاهرات است.

بدان که در ذکر [۱۲۵- آ] مساجدی که در این باب مذکور شد خصوصاً فصل ثانی و ثالث اختصار بسیار نموده شد، بنابر آنکه نادر است که مردم به آن مطّلع شوند بلکه بر بعضی نیز مطلع شدن از امکان دور است، پس به جهت آنکه ذکر کرده اند یحتمل که طالبی به طلب مصادف آن مواضع و امکنه شریفه گردد به کلیه ترک کرده نشد.

این (۱) قصّه گرچه نیست یقین، این گمان خوش (۲) است

۱- ل: ندارد.

۲- ل: خوش در حاشیه نوشته شده است.

باب هشتم

اشاره

در اوديه و آطام و بعضى اعمال و جبال مدينه مُشرّفه- على ساكنها افضل الصلوات.

اين باب دو فصل است:

فصل اول

اشاره

در اودیه مدینه پرسکینه

وادی عقیق

بدان که در فضیلت این وادی شریف احادیث صحیح بسیار وارد شده و شعرا و فصحا و بلغا در مدح آن اشعار بلاغت شعار فصاحت دثار بسیار گفته اند. در صحیح است از ابن عمر که گفت: شنیدم رسول را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- که می گفت: آینده ای در این شب به من آمده گفت که نماز گزار در این وادی مبارک و ابوغسان گفته که خبر داد مرا غیر واحد از اهل مدینه که هر گاه که به عمر خبر می رسید که در وادی عقیق سیل می آمد می گفت بروید به ما، به سوی این وادی مبارک و آبی که از هر کجا می آمد ما(۱) تمسّح می کردیم به آن و ایضاً مروی شده که رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به سوی عقیق سوار شد از آنجا به سعادت معاودت نمود گفت: یا عایشه آمدیم از وادی عقیق چه نرم است موطای او یعنی محل کوفتن (۲) او و چه خوش است آب او. پس عایشه گفت: یا رسول اللّٰه پس چرا ما انتقال نمی کنیم به آن وادی شریف و مکان لطیف؟ جواب فرمود:

چون توانیم انتقال کرد که مردم در اینجا خانه ها بنا کرده [اند].

از انس- رضی اللّٰه عنه- مروی شده که بیرون آمدیم [۱۲۵- ب] با رسول- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به سوی وادی عقیق، پس به من گفت: یا انس بگیر این مطهّره(۳) را و

۱- م: ندارد.

۲- م: گرفتن.

۳- مُطهّره: آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند. آنندراج

پُرساز از این وادی که دوست می دارد ما را و ما دوست می داریم او را.

از سلمه بن الاکوع- رضی اللَّه عنه- مروی است که گفت: شکار می کردم و گوشت شکاری را به رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- هدیه می بردم، روزی مرا تفقّد فرموده گفت که کجا صید می کردی؟ گفتم صید دور رفته و من در بالای وادی قناه در جانب ثیب(۱) شکار می کردم فرمود: اگر در وادی عقیق شکار می کردی در وقت رفتن مشایعه و در زمان باز آمدن (۲) استقبال می نمودم و غیر مذکور نیز احادیث دیگر در فضل عقیق آمده.

بدان که در تعیین عرصه عقیق و حدود آن چیز بسیار مروی شده که ذکر آن موجب تطویل است و اختصارش غیر مفید و با وجود تطویل و اطناب نیز غیر مدنی را که عارف باشد به مواضع حوالی مدینه از ذکر آنچه گفته چیزی معلوم نمی شود پس بر همین احادیث فضایل اقتصار کردن اولی نمود. پس هر که به مجاورت مدینه پُرسکینه موفق گشته طالب معرفت حدود عرصه وادی مبارک عقیق شود، باید که به اصل این ترجمه رُجوع نماید.

وادی بطحان

از پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- مروی است که بطحان بر تُرعه ای است از تُرع(۳) جنّت. از معالی تُرعه، آنچه در این مقام مستبعد نیست یکی روضه است در جای بلند خاصه و دیگر درجه دیگر(۴)- واللَّه اعلم بالمراد- و سیل این وادی شریف از میان خانه های مدینه گذشته از روی حَرّه بر جفاف می ریزد مبدأش نزدیک ماجشونیه و آخرش در غربی مساجد فتح است.

وادی رانونا

رانون نیز گویند، سیل این وادی نیز بالاخره به وادی بطحان [۱۲۶- آ] مجتمع شود.

۱- م و ل: تبب

۲- ل و م: گشتن.

۳- د: تراع.

۴- ل و م: دیگر در.

وادی قناه

وادی شظاه(۱) نیز گوینـد و گویند که تبع در این وادی نزول کرده در قاموس است که این وادی را در نزد مدینه قناه گویند و در بالاتر نزدیک به سَدّ نار حَرّه وادی شظاه نامند.

گفته اند(۲) که وادی قناه(۳) از وّج طایف می آیـد و به ارحضـیّه و قرقره الکـدر می ریزد و بعـد از آن به بئر معونه می آید و بعد از آن بر طرف قدوم و اصل قبور شـهدای احد می گذرد تا آنکه منتهی می گردد به مجتمع سیلها که در زُغابه است و این پس سـیلی است عالی که اگر جمع شود از طایف وصـفش از حـدّ می گـذرد و محیط می گردد به مـدینه از جانب قبله و شام چنان که به تفصیل در اصل مذکور است.

وادی مذینب

در فضای خلف ماجشونیه به شعبه ای از وادی مهزور جمع گشته به وادی بطحان می ریزد.

وادی مهزور

صدرش حره شوران است و بر اموال بنی قریظه می ریزد و بعد از آن به مدینه می گذرد و در قدیم بر مسـجد شریف مرور می کرده و صـدقات نبـویّه غیر مشـربه امّ ابراهیم همه از این وادی آب می خورنـد و گفته انـد که مهزور در ولا-یت عثمـان چنـان سیلان نمود که نزدیک بود که مدینه غرق گردد.

۱- ل و م: شطاه.

۲- د: از در این وادی نزول کرد، تا اینجا ندارد.

۳- م: فناه.

فصل دوم §د: ندارد.§

اشاره

در ضبط الفاظ متعلقه به مواضع و امکنه و آطام و اعمال و جبال آن محل سکینه علی ساکنها افضل الصلوات واکمل التسلیمات

در ضمن(۱) ضبط فی الجمله بیان احوال مواضعی که تا غایت مبیّن نشده [تبیین] خواهد شد- ان شاء اللّه تعالی- و لهذا ذکر کرده نشد، احمای مدینه را که قبل از این فصل در اصل مذکور است.

حرف الالف

آره: بر وزن حاره (۲) کوهی است بزرگ، بلندتر از قدس از جهت فرع (۳) متعلّق به مزینه که در جوانب او چشمه هاست و به آن [۱۲۶- ب] چشمه ها، قریه ها معمور است همچو فرع و ام العیال و غیرهم.

ابار: به ضم همزه و ابیر مصغر اوبار از اودیه اجرد است که به ینبع می ریزد.

ابرق العزاف (۴): به عین مهمله و زای مهمله مشدده وفا، میان مدینه و رَبَذه است به مقدار بیست میل دورتر از مدینه و ابرق در لغت موضع مرتفعی را گویند که سنگ و ریگ

۱- م و د: ندارد.

۲- ل: جاره.

۳- م: فروع.

۴- ل، م: ابرق العراف.

و گل داشته باشد.

ابلّی: همچو حبلی کوه هاست مُتعلق به بنی سلیم(۱) میان سوارقیّه و ارحضیه (۲) مقدار چهار روزه راه از مدینه شریفه.

ابـواء: همچـو حلـواء، ذکر او در مسـجد ابواء گـذشت. اصّـح آن است که قـبر مـادر پیغـامبر- صـلی اللّه علیه و آله و سـلم- در آنجاست که در وقت رُجوع از مدینه مُتوفی گشته.

اثایه:(۳) در مسجد اثایه گذشت و در همزه فتح و کسر و ضم جایز است.

اثَبه: به تحریـک ثای مثلثه همچو قصـبه جمع اثب است به معنی شـجر معروف و این نام غـدیری است که آنجا مال عبـداللّه بن زبیر است.

اثیفیَه: به ضم همزه و فتح مثلثه و سکون تحتانیه و کسر فا و یای تحتانیه مُخّففه از وادیهای عقیق است.

اثیل: تصـغیر اثْل میان بـدر و صـفراست و در آنجا عینی است از آن آل جعفر بن ابی طالب و می گویند که رسول- صـلی اللّه علیه وآله وسلم- در وقت رجوع از غزوه بدر نماز عصر را در آنجا گزارده.

اجرد: اطم بنی خـدره که در بصه است و جبلی دیگر که مُتعلق است به جُهینه در شـامی بواط و کوهی با موضـعی است در در آمد تعهن.

اجَش: به جیم مُتحرّک و شین مشدّد، اطم بنی انیف است از قبا و اطمّ در لغت بنای مرتفع را گویند.

اجم بنی ساعده:(۴) به ضم همزه و جیم. ایضاً اطّمی است مُتعلق به بنی ساعده قریب ذباب.

احْباب: جمع حبیب بلدی است در جنب سوارقیه.

احْجار الزیت: یعنی سنگهای زیت در نزد مشهد مالک بن سنان بود که زیاتان بر

۱- ل: رای مهمله.

۲- ل: سوارقیه درحضیه.

۳- م: اثابه.

۴- م: بنی ساعده.

سر او چیز می گذاشتند [۱۲۷- آ] و بعد از آن خاك آن را پوشیده و از بعضی آثار چنان معلوم می شود که در حرّه نیز موضعی است از بنی عبدالاشهل که واقعه (۱) حره در آنجا وقوع یافته.

احجار المراء:(۲) در قباست و مجاهد(۳) گفته آن قباست.

احُد: به ضَمّتین کوه معروف و مشهور است که مذکور شد.

احیاء: جمع حیّ پایان ثنیه المزاه است که در رابغ است و در آنجا بوده سریه عبیده بن الحارث- رضی اللَّه عنه.

اخزم: همچو افضل میان ملل (۴) و روحاست و امروز معروف است به خزیم (۵).

اخضر: به فتح همزه و به ضاد معجمه از منازل شریفه نبوی است قریب تبوک.

اذاخِر: جمع اذخر است و وادیی است قریب مکّه (۶).

ارابن: به ضم همزه و فتح راء مهمله و کسر موحده و نون در آخر کلمه منزلی است که منحدر می شود به مضیق صفراء.

ارثد: به ثای مثلثه و دال مهمله بر وزن احمد وادی ابواست.

ارحضیه: به حای مهمله و ضاد معجمه و یای تحتانیه مشدده و رُحضیه نیز گویند به ضم را. قریه ای است مشتمل بر چاه ها و مزرعه ها و در مُحاذی آن قریه ای است که حجر گویند در ناحیه ابلی.

اسقف: کوهی است در جانب رابوغ.

اسواف: به فتح همزه و در آخر آن فا بر وزن افعال در طرف شامی بقیع است در راه احد و اساویف نیز گویند که آن صدقه زید بن ثابت است و در یک قصه، نشستن پیغامبر- صلی اللَّه علیه و آله و سلم- بر سر چاه او و آویزان کردن پاهای مُبارک در آن و بعد از آن

۱- ل: وقعه.

۲- ل و م: مرء.

۳- ل: مجاحد.

۴- ل: بلل.

۵- م: خریم.

۶- هرسه نسخه: قریب مکّه ندارد از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۴، ص ۱۱۲۳.

آمدن ابوبکر و عمرو عثمان و مبشر شدن ایشان به جنّت(۱) در چاهی از اسواف نیز مروی شده، همچنان که مذکور شد در بئر اریس الّا آنکه مبشر در اینجا بلال است- رضی اللَّه عنه.

اشعر: هجری گفته که صفت اشعر و اجرد را در دو کوه جُهینه یافتم و حد اشعر از جانب یمن وادی [۱۲۷- ب] روحاست و از جهت شام بواطان.

اشنف:(۲) اطمی است رو به روی مسجد خربه.

اضاه بنی غفار: به ضاد معجمه و همزه مقصوره مستنقع آب است یعنی محل جمع شدن آب (۳) است.

اضاخ: به مُعجَمتین بر وزن غراب، وضاخ (۴) نیز آمده بازاری است یک شبه راه از عرفجا.

اضافر: جمع ضفیره به معنی ریگ مستطیل معوج اسم ثنیه ای چند است که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بعد از آنکه به اراده بدر نمودند از ذفران ارتحال نمودند از آنجا گذشتند.

و ذوالاضافر هَضبه ای چند است یعنی کوهچه ای بر دو میلی هرشی (۵) که آن را نیز اضافر نامند.

اضَم: بر وزن عنب وادی است معروف به ضیقه و در بالای او محلّ جمع شدن سیلهاست و کوهی که در آن وادی (۶) است نیز به این اسم مسمّاست.

اطول: اطم است در منازل بنی عبید نزد مسجد خربه من جهت قبلی آن.

اعشار: جمع عشر از وادیهای عقیق است و کهف اعشار مضاف و منسوب است به آن.

۱- اشاره به حدیث عشره مبشّره است که امامیه آن را مجعول می داند.

۲- م و ل و د: اشنق.

۳- م: آن.

۴- ل، م: دوضاخ.

۵- م و ل و د: هرشا.

۶- م: ندارد.

اعظم: به ضم ظاء معجمه جمع عظیم، کوهی است بزرگ در جهت شمالی ذات الجیش(۱) و بعضی دیگر چنان که امروز معروف است گفته اند به فتح همزه و ظاست یعنی بر صیغه افعل تفصیل و گویند که در پشت آن نبی یا ولیّی است.

اعماد: عبارت از چهار اطم است میان مَذاد و دویخل کوه بنی عبید.

اعواف: یکی از صدقّات نبویّه مذکوره است و عواف نیز گویند.

اعوص: همچو احمر به عین وصاد مهملتین بین بئر(۲) سائب و بئر مطلب است در شرقی مدینه.

افراق:(۳) به فا و قاف بر وزن اسواق از حایطهای مدینه است و بعضی همزه را مکسور نیز گفته اند.

الاآب(۴): همچو سراب از وادیهای اشعر است که پایان تر از عین علا به مضیق صفراء(۵) ملتقا می گردد.

الْبَن: [۱۲۸- آ] به فتح همزه و سکون لام و بای موحّده مفتوحه است بر لغت افصح، چنان که در یلبن خواهد آمد.

الهان: همچو نبهان موضعی است از آن بنی قریظه.

ام العیال: عینی است که بر سر آن دهی است و این ده صدقه فاطمه زهراست- علیها سلام- و ابن حزم گفته که این ده از آن پسر طلحه بن عبیداللّه است هشتاد هزار دینار در آن محل خرج کرد و غله ثمر او یعنی حاصل میوه او چهار هزار دینار است، زیاده از بیست هزار نخل را آب می دهد.

امج: به فتحتین، وادیی است که او و غران از حَرّه بنی سلیم به دریا می ریزند. کسی که به مکه می رود بعد از خلیص به مقدار دو میل از اوّل آن دو گذشته بعد از آن به یک

۱- خلاصه الوفا: ذت الجیش.

۲- ل، م: بین ندارند.

۳- م و ل: افواق.

۴- وفاء الوفا: الأب ج: ۴، ص ۱۱۲۹.

۵- م: ندارد.

میل از ثانی که وادی ازرق می گویند می گذرد.

امّرَه: به کسر همزه همچو امعه موضعی است قریب جبل المنار(۱) و بعضی همزه را مفتوح نیز خوانده اند.

انعمُ: به ضم عین مهمله نام کوهی است در یمین کسی که از عقیق می آید و همین کوه است که مزنی و جابر زمعی بر سر آن بنا کرده اند و انعم به فتح عین کوهی است در بطن عاقل قریب حمای ضَریّه.

اهاب: همچو کتاب و یهاب به یای تحتانیه نیز آمده. بئر اهاب که سبق ذکر یافت منسوب به اینجاست.

اوساط: به سین و طای مهملتین محلی است از دار سعد بن عباده- رضی اللّه عنه.

حرف الباء

بئر ارْما: به فتح همزه و سکون راء مهمله بر وزن سَلمی، سه روزه راهی است از مدینه که غزوه ذات الرقاع در نزد آن وقوع یافته.

بئر الیّه: [الید] به معنی دنبه، در حزم بنی عوال است دو روزه راه از مدینه.

بئر جُشم: به ضم جیم و فتح شین معجمه شاید نام پسر خزرج جدّ بنی مالک بوده باشد و منزل ایشان در غربی رانوناء است در میان بنی بیاضه و آنکه بعضی گفته اند: [۱۲۸- ب] بئر جشم در جرف است اگر صحیح باشد غیر مذکور است.

بئر خارجه: به خای معجمه و کسر راء مهمله اسم. مروی است که چاه مضاف است و این چاه معروف نیست.

بئر خریف: در بئر اریس مجملًا مذکور شد.

بئر خصی: در حرف خای معجمه خواهد آمد.

بئر دُریک: به تصغیر در ک و زریق (۲) به قاف نیز آمده است.

۱- م و ل: ستاریه.

۲- ل، م: دریق.

بئر ذروان: به فتح ذال معجمه بر وزن مروان (۱) چنان که در بخاری است و در مسلم، ذی اروان است و به اسقاط لفظ ذی بئر اروان نیز گفته اند و این چاه در بنی زریق است که لبید بن الاعصم منافق لعنت اللّٰه که پیغامبر را- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- سحر کرده در آن چاه دفن کرده بود، صاحب این چاه است. آب این چاه همچو آب حنا و نخلش همچو رؤس شیاطین بود به امر واجب الامتثال نبوی بعد از اخراج سحر از آن مدفون گردید.

بئر رئاب (۲): به کسر راء مهمله و بعد از آن به همزه و الف و بای موحده چاهی است در مدینه.

بئر رکانه: بر ده میلی مدینه است در راه عراق.

بئر زمزم: به دو زای معجمه سَمی زمزم مشهور در بئر اهاب گذشته.

بئر سائب: یک روزه راهی است از مدینه در راه به نجد و یک روزه راه است از شقره و کوهی را که مُشرف است بر آن شِباع گویند بر وزن کتاب و مذکور است که ابراهیم خلیل- علیه الصلوات و السلام- بر سر آن کوه نزول فرموده.

بئر عایشه: نام مردی (۳) است از بنی واقف و بر سر این چاه اطمی است از آن او در جهت قبله مسجد فضیخ است.

بئر عَذق: به فتح عین (۴) مهمله و سکون ذال(۵) معجمه معروف است در قبا در منازل بنی انیف.

بئر عروه: در وادی مبارک عقیق است و بئری است به غایت مشهور و درحق آن و قصر مبنی در آن اشعار بسیار از شعرای بلاغت [۱۲۹- آ] شعار فصاحت دثار واقع شده.

بئر ذات العلم: علم به فتحتین در روبه روی روحاست می گویند که امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- در آن چاه به جنّ(۶) مقاتله نموده.

۱- ل: مردان.

۲- م: رباب.

۳- ل: مروی.

۴- ل، م: عین ندارند.

۵- ل، م: ذال ندارند.

۶- ل: حسن.

بئر عاصر(۱): از صدقات عثمان است در حوالی قبا.

بئر فاطمه: بنت حسین- سلام اللَّه علیهما- در آن هنگام که از خانه جده شریفه اش فاطمه بنت الرسول- صلی اللَّه علیه و آله و علیها و سلم- به سبب آنکه آن خانه مبارک را ولید به قهر گرفته در مسجد نبوی درآورد، انتقال نمود و در حرّه غربیه در موضع این بئر دو رکعت نماز کرده بعد از آن دعا نموده بیل به دست مُبارک گرفته آنجا را کنده مزدوران را به کارداشت و ایشان چون به مقتضای نموده آن سیّده کار کردند تا آخر هیچ سنگی پیش نیامد.

بئر فجار(۲): در شطیبه خواهد آمد. فجار(۳) به تشدید جیم است.

بئر مدری: به کسر میم و سکون دال در نزد او سدّی است که عثمان برای رد سیل مهزور بسته.

بئر مرق: به فتح میم و راء مهمله و به سکون راء نیز گفته اند و در آخر حروف قاف است و این بئر در حایط بنی ظفر(۴) است و امروز معروف است به مرقیه.

بئر مطلب: منسوب است به مطلب بن عبداللَّه بن حنطب مخزومی (۵) در شش میلی مدینه بر سر راه نجد.

بئر معونه: به فتح میم و ضم عین و بعد هما واو و نون مفتوحه و بعد از نون ها. و او چاهی است در میان کوههایی که ابلی بنی سلیم می گویند نزدیک به حره بنی سلیم و مَعُونه نام وادیی است که این چاه در آنجاست.

بئر الملک: به کسر لام و مراد به ملک تبع یمانی است که آن چاه را در منزل خود کنده.

۱- ل و م: غاضر.

۲- ل: قجار.

۳- ل: قجار.

۴- هر سه نسخه: بنی طفر.

۵- ل و م: محزومی.

بئر الهجیم: به جیم به صیغه تصغیر اطمی است در عصبه.

بألا(۱): به فتحات ثلاث در مساجد تبوک (۲) تقدم ذکر یافت.

بتراء: او نیز در مساجد [۱۲۹- ب] تبوک گذشت.

البجرات: به فتح باء موحده و جیم و گاهی تصغیر نیز کنند. آبهای باران است که در جبل شوران جمع می شود.

بخران(۳): به ضم باء موحّده و بعضی به فتح با و سکون حاء مهمله و در آخر راء مهمله نیز گفته اند معدنی است بلندتر از فرع و در این موضع غزوه(۴) و سریه نیز واقع شده.

بحرج: اطمی است به قبا.

بَدا: به فتح با و تخفیف دال موضعی است نزدیک وادی القری.

البدایع: در مسجد شیخین مذکور شده.

بدر: به فتح با و سکون دال جایی است که بدر نام شخصی آن را کنده و واقعه مشهوره بدر در آن بوده. بدر الموعد و بدر القتال و بدر الاولی و بدر الثانیه(۵) و بدر الثالثه همه عبارت یک موضع است به اعتبارات مُختلفه.

بِراق خبت: به کسر با و فتح خاء معجمه و سکون موحده و در آخر تای فوقانیه، صحرایی است که قاصد مکه از بدر به آن مرور می کند.

بَرام: به فتح اول و به کسر نیز گفته اند. کوهی است همچو خیمه ای در اعلای نقیع است(۶) در جانب مغرب و در مقابل اوست در جهت مغربِ عسیب.

بُرقه: به ضم اوّل و فتح نیز گفته اند و به سکون رای مهمله. در صدقّات نبویّه تقدم (۷) ذکر یافت.

بَرقه العَیرات: به فتح عین مهمله و سکون مثناه تحتیه میان ضریه و بستان

۱- وفا الوفا: بألی.

۲- ل، م: تبوک ندارند.

۳- ل، م: بحرج.

۴- ل: عروه.

۵- خلاصه الوفا: بدر الاولی و بدر الثانیه ندارد. از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۲، ص ۱۱۴۵.

۶- ل: است بالنون.

۷- م: به قدم.

گشادگیی است و این است که در شعر امری ء القیس است.

بِرْك: به کسر باء موحده وادیی است محاذی شواحط در ناحیه سَوارقیه و ثنیه مُبرك را نیز برك می گویند.

برکه: به کسر بای موحده محل برآمدن عین ازرق است.

برمه(۱): به کسر با نزدیك است به بَلاكث میان خیبر و وادی القرا و در آنجا چشمه ها و نخلستان است و آن را ذوالبیضه نیز گویند.

برود(۲): به فتح با و ضم را، موضعی است میان طرف [۱۳۰- آ] ملل و طرف اشعر و موضع دیگر است در طرف حره نار که آن را نیز به این نام خوانند.

بزواء: به رای معجمه بر وزن حلوا بلده ای است سفید، بلندتر از ساحل بحر میان جار و وَدّان و غیقه گرمترین بلاد است.

بُضیع: به ضم با و فتح ضاد معجمه به صیغه تصغیر در یسار جار است پایین تر(۳) از عین غفار، چنان که یاقوت گفته و ظاهراً که همان است که در حرف نون خواهد آمد.

بطحاء: سیل طرف عَظَم شامی و پس صلصلین به آنجا می ریزد و آن وادی آن سیل را از میان دو کوه به وادی عقیق می ریزد.

بُطْحان: به ضم و سکون و به قولی به فتح اول و کسر ثانی و به قولی به فتح اول و سکون ثانی در اودیه مذکور شد.

بطن نخل:(۴) دو روز راه است از مدینه شریفه میان او و مدینه است طرف که خواهد مذکور شد.

بعاث: به حرکات ثلاث و بعضی دیگر گفته اند که به ضم است و پس و به عین مهمله و در آخر یای مثلثه و بعضی به عین معجمه نیز گفته اند و بعضی دیگر معجمه را بر تصحیف حمل کرده اند موضعی است بلندتر از قوری و گویند حصنی است یا مزرعه ای در

۱- ل و م: برود.

۲- ل، م: برمه.

۳- ل، م: پایان تر.

۴- ل: نحل.

بنی قریظه دو میل راه از مدینه و شاید که قوری همان باشد که امروز معروف است به قوران پایین تر(۱) از دلال.

بُعبع: به ضم با و اهمال عینین(۲)، اطمی است به قُبا.

بُغَیْبُغه: به دو غین معجمه، تصغیر بغبغ یعنی چاهی که قریب الرشاست یعنی ریسمان کوتاه و بُغیبغات (۳) نیز گویند و این عیونی است که امیرالمومنین علی- علیه السلام- در اوّل بارکه به ینبع آمده آن را ساخته و تصدق نموده و در زمان مُبارك او حاصلش به هزار وسق رسیده و از جمله اوست خیف الاراك و خیف لیلی و خیف نشطاس و امام حسین- علیه السلام- آن را به عبداللّٰه بن جعفر داد که ثمره آن را بخورد و به حاصل او بر ادای [۱۳۰- ب] دینش استعانت نماید به شرط آنکه دُختر خود را به یزید بن معاویه تزویج نکند و عبداللّٰه آن را به مُعاویه فروخت و چون نوبت بنی هاشم شد، عبداللّٰه بن حسن بن حسین به ابوالعباس خلیفه قصّه را عرض کرد و او باز به صدقه علی- علیه السلام- رد نمود.

بقال: به فتح باو تشدید قاف موضعی است که در آنجا خانه هاست بعضی مجاور بقیع زبیر و بعضی ملاصق بقیع غرقد.

بَقعاء: بر وزن صحرا به معنی زمین خشك بی خیر موضع است بر چهارده میلی مدینه که ابوبکر به آنجا برآمده تجهیز لشکر اسلام کرده برای قتال اهل ردّه(۴).

بُقْع: به ضم با چاهی است و گویند که آن چاه سقیاست که در نقب بنی دینار است.

بقیع بطحان: به فتح مضاف است به وادی بطحان که مذکور شد.

بقیع الخبجبه: به فتح خاء معجمه و سکون موحده و فتح جیم و بعد از آن موحده و در آخر همه ها. اسم شجری است که در آن موضع می روید و سهیلی گفته به دو جیم

۱- ل، م: پایان تر.

۲- ل، م: عین.

۳- خلاصه الوفا: بغیبات، ص ۴۶۱.

۴- ل: ردّت.

است و ابن اثیر(۱) گفته به دو خاء معجمه است.

بقیع الخیل:(۲) اسم آنچه مجاور مصلّاست از بازار مدینه و بقیع مصلّا نیز گویند.

بقیع الزبیر: وجه تسمیه اش آنکه پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن را به زبیر داده و او در بعضی از آن برای خود خانه ساخته و این موضع در جوار بنی غنم است و در شرقی اوست بقال و صاحب تاریخ می گوید: گمان می برم که این همان رَحَبه ای است که در محله خدام است در راه بقیع.

بقیع الغَرقد: به فتح غین معجمه نام کبار عوسج است که در آن موضع بوده آن را بریده اند و آن موضع را مقبره ساخته یعنی مقبره مشهور معروف که در فضیلت آن اخبار و آثار بسیار به صحت رسیده.

البکرات: در حمای ضریه است.

البلاط: در فصل آخر باب چهارم [۱۳۱- آ] بر وجه استیفا بیان یافت.

بلاکث: به فتح با و کسر کاف و مثلثه در یک طرف برمه است به بطن اضم.

بلحان: به فتح با و سکون لام اطمّی است در مالی که آن را شجره نامند و امروز مشهور است به شجیره به صیغه تصغیر.

بلده: به سکون لام است.

بلیده: تصغیر ما قبلش هر دو معروف اند نزدیک موضعی که مسمّاست به فقیره (۳).

بُواطان:(۴) به ضم اول و فتح نیز قولی است و طاء مهمله دو کوه اند در شامی اشعر که اصلشان یکی و سرهای ایشان مفترق است و میان هر دو عقبه ای است که اصحاب محل به آن راه سلوک می کنند.

۱- ل: کثیر.

۲- ل: الحیل.

۳- در متن عربی آمده است: «قال یاقوت: و هو لآل علی» ص ۴۶۲.

۴- م: بواطاف.

بویرمه: چاهی است در بنی الحارث بن الخزرج در نسخه ابن شبه بر این صیغه است لیکن محتمل.

بویره: تصغیر بئر است و در صحیح است که «حرق نخل النضیر و هی البویره» و آنچه معروف است به این اسم در قبله مسجد قبا نه این موضع است و در بعضی احادیث بویله آمده به لام بدل (۱) راء(۲).

بیداء: بلندی است که در پیش ذوالحلیفه است چون از وادی برآیند به آن صحرا در آیند میان ذوالحلیفه و جبل مفرح (۳).

بَیسان: به فتح موحده و سکون مثناه تحتانیّه و سین مُهمله و الف و نون آبی است شور در میان خیبر و مدینه که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در غزوه ذی قرد به آنجا نزول فرموده و آن محل را نعمان نامیده و به طیب وصف فرمود، ه تغییر اسم کرده. پس حق تعالی تغییر حقیقت او کرده آبش را شیرین ساخته و آن محل را طلحه خریده تصدق نموده.

حرف التآء

تاراء: به مَدّ در مساجد تبوک مذکور شد.

تبوک: همچو صَبُور موضعی است میان وادی القرا و شام. صاحب تاریخ گفته: از مدینه تا آنجا دوازده مرحله است لیکن آنچه به ما ظاهر شد زیاده از دوازده مرحله است و در آنجا عینی و نخلی و حایطی است منسوب به پیغامبر [۱۳۱- ب]- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- و پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرموده بودند: وقتی که آنجا نزول کنند هیچ کس به چشمه آن دست نرساند. و دو مرد پیش شده دیدند محل آن را که از آب خالی نیست، پس ایستاده به تیر خود آن را می جنباندند تا که آبش بیشتر شود پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود: «مازِلتما تبوکانِها» یعنی شما لایزال حرکت می دادید پس مُسمّا شد به تبوک و آن سرور- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- عَنَزه خود یعنی عصانیزه را سه بار به محل آن فرو کوفت و از آنجا سه چشمه به جوش آمد و در صحیح مسلم است که پیغامبر-

---

۱- ل: لام در بدل.

۲- ل: راء ندارد.

۳- ر. ک: بخش اضافات.

صلی اللّٰه علیه و آله و سلم- روی مُنوّر و دست مُبارک معطّر خود را به آب آن شسته باز آن آب را در آنجا ریخته اند.

تربان: به ضم تا و سکون را، وادیی است میان ذات الجیش و ملل.

تُرعه: وادیی است از جانب قبله با ضم جمع می شود ودر صدقات علی- علیه السلام- وادی ترعه در ناحیه فدک است میان لابتین حره.

تسریر: وادی است میان دو ضلع حمای ضریه و به لفظ سریر [و] به معنی آن چیزی که بر سر او نشینند خطاست.

تضارع: به ضم اوّل و به ضم رای مهمله و گاهی را، را کسر کنند و اوّل را مفتوح خوانند.

تعار: به کسر تا و اهمال عین کوهی است در قبله ابلی.

تعهن: به کسر تا و ها و به فتح هر دو، نظر به بعضی قولها و به ضم اول و فتح ثانی و کسر ثالث نزد بعضی دیگر و بعضی گفته اند که دعهن به دال مهمله در بدل مثناه فوقانیه و بعضی دیگر تُعاهِن هم گفته اند به ضم تا و کسر ها. مقصود از همه چشمه خراب شده ای است در راه مکه شریفه بعد از سقیا به سه میل و آنکه گفته اند که میان قاحه و سقیاست مردود است زیرا که قاحه پیشتر از سقیاست به میلی.

تمنّی: به فتحتین و تشدید نون مکسوره زمینی است که قاصد مدینه مُشرفه بعد از نزول عقبه هرشی [۱۳۲- آ] آن را قطع می نماید و در آنجا کوه چند است که آنها را بیض می نامند.

تناضب:(۱) به ضم اوّل و کسر ضاد معجمه شعبه ای است از دَوّدا که سیلش به عقیق می ریزد، امّا تناضب (۲) به فتح تا و ضم ضاد و کسر او از اضاه بنی غفار(۳) است که بلندتر از سَرِف به نزدیکی مکه.

۱- ل: تناصب.

۲- ل: تناصب.

۳- ل: بنی عفار. م: بنی عقار.

تیدد(۱): به فتح مثناه فوقانیه و سکون تحتانیه و بعد از آن دو دال مهمله از جمله اسمای مدینه مُشرّفه است، چنان که در فصل اسماء مدینه سبق ذکر یافت و موضع دیگر از اجرد که در آنجا چشمه های خُرد است نیز به این اسم مسمّاست و اجرد نام کوههای جُهنیه است چنان که در حرف همزه گذشت.

تیس: به فتح فوقانیه و سکون تحتانیه اطمی است از آن بنی عنان از قبیله بنی ساعده.

تیم: به فتحتین کوهی است در شرقی مدینه.

تیمآء: به فتح اول و مدّ همزه بلدی است از توابع مدینه، هشت مرحله راه از آنجا.

حرف الثاء

ثاجه: به جیم مشدده.

ثافل: ثافل اصغر و ثافل اکبر به فا ثالث حروف، دو کوه اند در راه مکه شریفه.

ثبار: بر وزن کتاب و در آخر حروف راء مهمله، موضعی است در شش میلی خیبر.

ثرآ: به کسر و قصر، موضعی است میان رویثه و صفراء.

ثریّا: به لفظ اسم کوکب مشهور از میاه ضِباب است در حمای ضریه.

ثعال (۲): همچو غُراب شعبه ای است میان روحا و رویثه.

ثمام: به ضم و ثمامه نیز گوینـد و به او مضاف است صُیخیرات الثمام و مغاربه در بـدل مثلثه بای تحتانیه روایت کرده اند و این موضعی است امروز معروف به صخیرات.

ثمغ: به فتح مثلثه و غین معجمه مالی است در جهت شامی مدینه نزدیک به کومه ابوالحمرا که [به] عمر رسیده بود از یهود بنی حارثه و او تصدق نموده به آن و گفته اند که آن اول جایی است که تصدّق [۱۳۲- ب] کرده شده است به او در اسلام.

۱- ل و م و د: فیکدر.

۲- ل: ثغال، م: ثفال.

ثنیه البول: میان ذی خشب و مدینه است.

ثنیهالحوض: از روی گمان ظاهراً که پایین تر(۱) از مدرج است و حوض منسوب است به مروان.

ثنیه الشرید: از وادی عقیق است. ملک مردی بود از بنی سلیم، مشتمل بر نخلستان و تاک انگور و در معموری چنان بود که گفته اند مثل او دیگری دیده نشده؛ معاویه بن ابی سفیان آن را از صاحبش به طلب و استدعا خریده تملک نموده.

ثنیه العایر: به یای مثناه تحتانیه قبل از راء و در عین آن بعضی معجمه نیز گفته اند در یمین رَکوبه است و رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در سفر هجرت به آن ثنیه عبور فرموده اند.

ثنیه العثعث: منسوب است به کوهکی که آن را سُلَیْع می نامند و بر سر آن کوهک است حصن امیر مدینه و ثنیه مذکور در میان آن و سلع است.

ثنیه المدران: به کسر میم است [و ذکر آن در مساجد تبوک گذشت ل(۲)]

ثنیه المِرّه: به کسر میم و تشدید راء مهمله، قریب موضعی است که مسمّاست به احیا از جمله رابغ.

ثنیه المرار: به ضم میم و کسر او. فرود آمدن حدیبیه است و به فتح میم نیز گفته اند.

ثنیه الوداع: به فتح واو، معروف است در جهت شامی مدینه در پس سوق قدیم، میان مسجد رایت و مشهد نفس زکیّه نزدیک به سلع. وجه تسمیه آنکه در آنجا وداع کرده اند به زمانی که مُتعه کرده بوده اند به ایشان در خیبر و در روایتی آنکه عسکر اسلام در وقت خروج به غزوه تبوک در آنجا فرود آمده بود کأنّه که در آن منزل به اهل مدینه وداع واقع شده و عیاض گفته که ثنیه وداع موضعی است در راه مکه شریفه که مردمی حاجیان را که مشایعه می کردند از آنجا می برگشتند و در قولی آنکه پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- وداع کرد از آنجا مقیمان مدینه را و قولی آنکه بعضی از سرایای خود را از آنجا وداع [۱۳۳- آ] فرمود و در روایتی آنکه وداع، وادیی است در مکه. لیکن اصح همه اولی است

۱- ل، م: پایان تر.

۲- هر سه نسخه: مطالب داخل قلاب را ندارند از متن وفاء الوفا گرفته شد ج: ۴: ص ۱۱۶۷.

انتهی قول عیاض.

ثور: به لفظ اسم نرّه گاو(۱) در حدود حرم مدینه مذکور است.

ثیب: به فتح ثاء مثلثه و سکون یای تحتانیه و بعد از آن باء موحده نیز از حدود حرم مدینه است. ابن زباله گفته که ثیب کوهی است در شرقی مدینه و بعضی گفته اند که ثیب است به فتح مثلثه و سکون یای تحتانیه و فتح همزه و بعضی دیگر یثیب گفته اند مضارع ثاب- واللّٰه اعلم.

حرف الجیم

جار: قریه ای است بر ساحل بحر مدینه که در قدیم بندر کشتیهای مصر و حبشه بوده. میان او و مدینه یک شبانه روزه راه است.

جاعس: به عین و سین مهملتین بر صیغه اسم فاعل. اطمّ بنی حرام است در غربی مساجد فتح.

جَبار: به موحده و در آخر راء مهمله، موضعی است در جهت حباب(۲) از ارض غطفان.

جَبّانه: بر وزن ندمانه که به معنی مقبره است، موضعی است، در شامی مدینه نزد ذباب.

جبل بنی عبید: در منازل ایشان است در غربی مسجد فتح.

جَبوب: به فتح جیم و به دوبای موحده در اصل زمین غلیظ است و از این مقوله است جبوب المصلی در شعر بعضی شعرا.

جثجاثه: سیل عقیق به آنجا مفضی می شود و جثجاثه در میان حلیفه و ثنیه شرید است و در قدیم در آنجا قصرها بوده.

جَحّاف: به فتح جیم و تشدید حاء مهمله مالی است در عوالی مدینه به جانب سمیحه (۳).

۱- ل: ثره کاو.

۲- ل: جناب.

۳- ل: سمیخه.

جُحْفه: به ضم جیم و سکون حاء مهمله یکی از مواقیت احرام است مسافت پنج مرحله و ثلثان مرحله از مدینه.

جداجد: به دو جیم و دو دال مهملتین جمع جدجد به معنی زمین مستوی در سفر هجرت مذکور است میان ذی کشب (۱) و اجرد.

جُدّ الاثافی: به ضم و تشدید به معنی چاه قدیم از وادیهای [۱۳۳- ب] عقیق است و همچنین جد الموالی و ذو اثیفیه(۲) نیز از اودیه عقیق است.

جذمان: به ذال بر وزن عثمان از مواضع اوس است و در آنجا، اطمّی نیز بود که تُبع نخل آن را بریده.

جرادیح: به فتح جیم و دال و حاء مهملتین، چند عقبه سیاه است در میان سویقه و مثعر.

جرف: به ضمتین یا به ضمه و سکون را آبی است در میان مَحَجَّه شام است تا قصاصین بر سه میلی مدینه در جهت شام.

رهشام: به فتح جیم و تشدید راء مهمله، سقایه ای است از آن هشام بن اسماعیل در عقیق.

جَزْل: به فتح جیم و سکون زای معجمه به معنی هیزم خشک، وادیی است که به اضم ملاقی می شود در ذی المروه و به او منسوب است سقیا الجزل.

جفاف: به کسر جیم و دو فا، موضعی است معروف در عوالی مدینه مشتمل بر باغهای خوب و بستانهای مرغوب.

جفر: به معنی بزغاله چهار ماهه، چشمه ای است در ناحیه ضرّیه و آبی است قریب فرش ملل.

الجلسی(۳): به فتح جیم، زمین نجد است.

۱- ل: کشد.

۲- م: اثیفه.

۳- ل، م: الجلس.

الجماوات:(۱) جمع جماء به فتح جیم و تشدید میم و مد همزه، سه کوه است از عقیق.

جُمدان: به ضم جیم و سکون میم و اهمال دال، کوهی است نزد وادی ازرق.

الجموح(۲): به فتح جیم، ما بین قبا یعنی کشب از قبا و مرّان است در جهت راه بصره.

الجَمّه: به فتح جیم و تشدید میم، چشمه ای است در خیبر که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- قسمه الملائکه نامیده، ثلثان آبش به یک جوی و ثلث دیگرش به جوی دیگر می رود چون به آن آب سه خُرما اندازند دو خرما به جوی ثلثان و یکی به جوی ثلث می رود و هیچ کس قادر نیست که به هیچ یک از آن دو وجوی زیاده از حصه آن را تواند برد- واللَّه اعلم.

جِناب: به کسر جیم عذره ای است میان عراض خیبر و فید متّصل به عراض.

جنفا:(۳) به تحریک [۱۳۴- آ] و مد و قصر و به ضم جیم نیز گفته اند. آبهای بنی فزاره(۴) است در میان خیبر و فید.

جنینه: تصغیر جنت به معنی بستان عقده ای است میان ظلم و ملحتین و موضعی است میان وادی القرا و تبوک و روضه الجنینه میان ضریه و حزن بنی یربوع است.

جواء: به کسر جیم و مدّ همزه آبی است در حمای ضریه.

جَوانیّه: به فتح جیم و تشدید واو و کسر نون و یای مشدده و یای مخففه موضعی است میان مدینه و احُد در طرف حرّه شرقیه و خطا کرده آنکه در جهت فرع گفته.

جِبار: همچو کتاب از زمین خیبر است.

جِیّ: به کسر جیم و تشدید یا، میان عرج و روثیه است، در آنجا منازل خوب و دو چاه خوشاب مرغوب بوده در دامنه کوه.

۱- م و ل: الجمادات.

۲- ل، م: جموم.

۳- م و د: جتفا.

۴- ل: بنی قراره، م: بی قراره.

حرف الحاء

حـاجر: موضـعی است در غربی نقـا به سوی منتهـای حرّه الوبره از وادی عقیق. این است که مـذکور است در اشـعار نه آنکه از منازل حاج است در بیداء و حاجر الثنیا(۱) معروف است در طریق مکه.

حاطب: به کسر طاء مهمله، راهی است میان مدینه(۲) و خیبر.

حبْره: به کسر حاء مهمله اطمی است در مدینه و مالی است هم در آنجا از آن بنی قینقاع در نزد حشاشین.

حُبْس: به ضم حا و سـکون موحـده و سـین مهمله، در فصل دهم باب اول مـذکور شـد و سـدی که از آتش حجاز یعنی آتش موعود مذکور در اول کتاب حاصل شده نیز مسمّاست به حبس.

حُبیش: به شین معجمه به صیغه تصغیر، اطمّی است مُتعلق به بنی عُبید در نزد کوه ایشان که در منازل ایشان است.

حِجـاز: به کسـر حـا عبارت است از مکه و مـدینه و یمامه و مردمی که میان ایشان و ایشان عهـد و سوگنـد است، این قول امام شـافعی است و اصـمعی گفته که حجاز عبارت است از زمینی که [۱۳۴- ب] محترم شـده است به حرار(۳). یعنی حرها محیط آن شده و او در حریم آنها در آمده و عامه منازل بنی سـلیم تا مدینه مسمّاست به حجاز به جهت احتجاز آن منازل به کوهها و یا به سبب ممنوعیت آن به حرها و امام شافعی تصریح کرده به آنکه مکه و مدینه یمانی آن دو روایت کرده در اُم که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسـلم- بر سـر ثنیه تبوک ایسـتاده فرمود: آنچه این جـانب است شام است و اشارت به جانب شام کرد و به جـانب مـدینه اشـارت کرده گفت آنچه این جـانب است یمن است. پس از این معلوم شـد که حجاز یمنی است بر خلاف قول نووی که مدینه نه شامی است و نه یمانی و بعضی دیگر

۱- هر سه نسخه: البتنا.

۲- ل، م: مکّه.

۳- ل: حرها.

گفته اند که نصف مدینه حجازی است و نصفش تهامی و قولی آنکه نَجدی است.

حَجر: به کسر حا و سکون جیم قریه ای است محاذی ارحضیه(۱)، مشتمل بر چاه ها و چشمه ها، مُتعلق به بنی سلیم و معروف است به حجریه و در مقابلش کوهکی است که قبهالحجر گویند و بعضی به فتح حا نیز گفته اند.

حُدیله: به دال مهمله بر وزن جُهینه. به او مضاف است منازل بنی حُدیله.

حُراض: به ضم حا و ضاد معجمه، از اودیه اشعر است در شامی حوره(۲).

حربی:(۳) نام مابین مسجد القبلتین بود تا مذاد(۴) پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن را تغییر داده به صلحه تسمیه فرموده اند. همچنین گفته است شیخ مجدالدّین در این مقام بر خلاف قولش در قاموس، چنان که در حرف خاء معجمه خواهد آمد.

حرُض: به ضمتین و ضاد معجمه و گاهی به فتح ثانی نیز گویند. وادیی است نزد احد و آن را ذو حرض نیز گویند به جهت بسیاری حرض که اشنان است.

حرّه اشجع: در حرّه نار است.

حرّه بنی بیاضه: در غربی مدینه است ورجم (۵) ماعز(۶) در عهد پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در حره غربیه بوده.

حرّه حقل: در وادی [۱۳۵- آ] آره است.

حرّه الحوض: میان مدینه و عقیق است و [حرّه] حوض از آن زیاد بن ابیه است.

حرّه راجل: در بلاد بنی عبس است.

حرّه الرجلی:(۷) در دیار بنی القین است، میان مدینه و شام و در این حره از صدقات علی- علیه السلام. وادیی است مسماست به وادی احمر از ناحیه شعب زید و ایضاً وادیی

۱- ل: ازحضیه.

۲- ل: جوره.

۳- ل و م و د: حربا.

۴- ل: نداد.

۵- ل و م: درجم.

۶- م: ماعر.

٧- م: رجلا.

است از آن ایشان در این حرّه که بیضا نامند و دیگری قصیبه به ناحیه فدک.

حره رُماح: به ضم راء مهمله و در آخر حروف حاء مهمله در دهناء است.

حره زُهره: به ضم زای معجمه از حره واقم است.

حره بنی سلیم:(۱) از جانب شرق محیط است حمای نقیع را.

حره شوران: صدر وادی مهزور است و در حرف شین نیز خواهد آمد.

حره عباد: نزد مدینه است.

حره بنی عُضیده: به ضم عین مهمله و فتح ضاد معجمه در غربی وادی بطحان است.

حره قبا: در قبلی مدینه است.

حره لیلی: مُتعلق است به بنی مُره از غطفان در میان مدینه و وادیی القرا که حاج شامی آن را کوفته می گذرد [به طرف مدینه] و در آنجا نخل و عیون است.

حره معصم: این حره عُلیاست که از آنجاست ابتدای سیل بطحان.

حره میطان: کوهی است در شرقی بنی قُریظه.

حره النار: نزدیک حره لیلی است به ناحیه خیبر و قولی آنکه میان وادی القرا و تیماست و مقتضای کلام اصمعی آن است که آن حره فدك است که از آنجا سیلان نموده است آتشی که خالد بن سنان آن آتش را کشته.

حره واقم: در شرقی مدینه است و مُسما شده است به اطم بنی عبدالاشهل که مسمّاست به واقم و قولی آنکه مُسمّا شده است به نام مردی از عمالیق که به آنجا فرود آمده بوده و به جهت سُکنای بنی قریظه در این حره، حره بنی قریظه نیز گویند و به سبب مُجاورت بنی زهره، حره بنی زهره هم گفته اند و در این حُره بوده است [۱۳۵- ب] وقعه هایله حره در زمان یزید بن معاویه- عَلَیْه ما یَسْتَحِق اللّعن و الْعَذاب.

حره و بره: به تحریك واو موحده و به سُکون موحده نیز حکایت کرده اند. از حره غربی مدینه است در یلی عقیق مقدار سه میل راه از مدینه عین است که مذکور است در

۱- م و ل: بنی سلیم ندارد.

حدیث عایشه و به این حُرّه منسوب است «خیف(۱) حره الوبره» و در اینجاست قصر عروه و مزارع او.

حزره (۲): بـه فتـح حـا و سُـکون زای معجمـه از اودیـه اشـعر است به فرغ(۳) در فقـاره که سُـکان او بنی عبـداللّه بن الحصـین الاسلمیون(۴) بودند و در اینجاست ملیحه و در پایان این است سُویقه.

حزم بنی عوال: نزدیک طرف است و از آبهای اوست بئر الیه.

حَزْن: ضد سهل راهی است میان مدینه و خیبر که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از سلوک آن امتناع نموده اند.

حزن(۵)بنی یربوع: بهترین چراگاه عرب است.

حسـنا: به فتـح و سـکون نون و همزه مقصوره کوهی است نزدیک ینبع و صـحرایی است میان عـذیبه و جار و یکی از صدقات نبویه است که مذکور شد و مراغی گفته که حسنا به ضم حاست.

حُسَیْکه: تصغیر حسکه است و این موضعی است به طرف ذباب از جهت مغرب.

حَشا: موضعی است در یمین آره و یا کوههای ابواست.

حشّان: به کسر حا جمع حَش به فتح است به معنی بُستان، اطمّی است از آن یهود در یمین راه شهدای احد و حشاشین به صیغه جمع، نیز موضـعی است در منـازل بنی قینقـاع حَشّ طلحه بن ابی طلحه انصـاری مجاور مسـجد شـریف است از جهت شامی و جهت شرقی از آن مُتعلق به عبدالرحمان بن عوف است- رضی اللّه عنه.

حِصْن خل: به معنی سرکه. قصر خل است که بعد از این خواهد آمد.

حِضْوه:(۶) به کسر حاء مهمله و سکون معجمه و فتح واو موضعی است سه مرحله از

۱- ل: حیف.

۲- م: حوزه.

۳- ل: فرع، م: فروع.

۴- ل و م: الحسین الاسلیمون.

۵- م و ل: حرف.

۶- ل: حضره.

مدینه که عفوه نام داشت [۱۳۶- آ] پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آن را به حضوه (۱) تبدیل نمودند: اهل آنجا از وبایش به عمر شکایت کردند، فرمود ترک کنید آنجا را. گفتند آنجا وطن ماست و محل معاش و جای شتران ما. پس به حارث بن کلده گفت که در این باب چیست نزد تو؟ یعنی چیست رای تو. گفت بلاد و بائیه کثیره الشجر و کثیر(۲) البعوض (۳) می باشد و آن خانه وباست ولکن باید که اهل آن انتقال کنند از آنجا و بیرون شوند به سوی زمینی قریب به آن که خوش باشد و کراث و روغن خورند و به تکثر(۴) کنند به شرب روغن غربی و استعمال خوشبویها نمایند و پابرهنه نگردند و در روز خواب نکنند، پس به این امور امر فرمود.

حَضیر: بر وزن امیر زمین هموار است که در آنجا چاه ها و مزرعه هاست و به او منتهی می شود نقیع و از آنجاست ابتدای عقیق.

حَفْیاء: به فتح حا و سکون فا و مثناه تحتانیه و الف ممدوده و یا مقصوره(۵) است و حیفاء به تقدیم نیز آمده از اینجا دوانده اند اسبان خنگک ساخته را تا ثنیه وداع که پنج میل است یا شش میل و در قولی شش یا هفت میل و حفیاء در پایان غابه(۶) است.

حَفیر: همچو امیر مشتق از حفر است به معنی کندن، آبی است در دهنا که در آنجا نخل است از آن بنی سعد و موضع دیگر است میان مکّه و مدینه و منزل اشراف آل زبان.

معروف است به حَفْر و حُفیر به صیغه تصغیر منزلی است میان ذوالحلیفه و ملل که مُسمّاست در حدود حرم به حفیر.

۱- ل و م: حضوره.

۲- ل: ملتغه النبات.

۳- بعوض: پشّه.

۴- ل: تبکیر.

۵- ل: مقصوده.

۶- ل: عابه.

حَقْل: به فتح حا و سُکون قاف است و به او مُضاف است آره حقل و روضه حقل و حره حقل.

حلآءه: به کسر حاو مدّ لام (۱) الف و گـاهی حا را مفتوح نیز خوانند. واحدش حلاه است عبارت [۱۳۶- ب] از کوهی چند است بُزرگ، نزدیک میطان که هیچ چیزی آنجا نَروید و از آنجا سنگ آسیا را برند.

حِلیت: به کسر حا همچو سکیّت(۲) کوه سیاه است در حمای فید بزرگتر از جمیع کوهها إلّاشعبی و در آنجا معدن ذهب بوده که مثلش نبوده و از آنجا آن مقدار ذهب بیرون آمده که گوشی نَشْنُوده، لیکن به سبب غلبه آب دست از منفعت آن کوتاه شده.

حُلیف: مصغر حلف منزلی است به نجد که مصدّق بنی کلاب چون از مدینه بیرون شود آنجا فرود آید.

حُلیفه: همچو جهینه مصغیر حَلْفه به معنی گیاه، مشهور از وادی عقیق است و میقات اهل مدینه است و لهذا در بعضی روایات آمده که «یُهِلّ اهْلُ المدینه مِنَ العقیقِ» یعنی اهل مدینه احرام می بندند از عقیق و عقیق از بلاد مزینه است و نسبت آب ذوالحلیفه به غیر مزینه و هم است و در مقدار بُعد او از مدینه روایات مُختلف است، اختلاف فاحش امّا صاحب تاریخ می گوید: من از در مسجد نبوی یعنی باب السلام تا در مسجد شجره یعنی مسجد ذوالحلیفه گز کردم نوزده هزار و هفت صد و سی و دو و نیم گز یافتم که پنج میل و ثلثان می شود الّا صد گز و نسبت چاه آنجا به امیرالمومنین علی- علیه السلام- کذب است چنان که ابن جماعه بر آن است و آنکه در حدیث است که «کُنّأمَع النّبی- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بذی الحلیفه من تهامه» مراد موضعی است میان حاذه و ذات عرق و ایضاً میان مدینه و تبوک موضعی است مسمّا به ذوالحلیفه.

حمایان:(۳) موضعی است نزدیک بلیده که مضاف است به او حرم الحماتین.(۴)

۱- ل: لام ندارد.

۲- ل و م: سلیت.

۳- م و ل: حماتان.

۴- ل: حزم الحماتین.

حُمام: به ضم حا و تخفیف میم و به او مضاف است عمیس الحمام [۱۳۷- آ] در میان فرش و ملل.

[ذات الحماط در مساجد ذکر آن گذشت].

حماضه: به ضم حا و تشدید میم، حایطی است در بنی بیاضه.

حَمْت: به فتح حا و سکون میم، نام کوه ورقان است و بین القُدسین نیز عقبه ای است مُسمّا به حَمْت.

حمراء الاسد: به مد و اضاقت، موضعی است در هشت فرسنگی مدینه بر یسار عقیق در راه مکه و ایضاً حمرا موضعی است پیشتر از صفراء که نخل دارد، حِما به کسر حا و مد همزه و گاهی به قصر همزه نیز خوانند، به فارسی چراگاه و به ترکی قوُرُق گویند یعنی علفزاری که آن را حُکّام برای چهار پایان خود از غیر منع کنند و در مدینه مُشرّفه چند حمای مشهور است که بعضی را پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- برای ابل(۱) صدقه حما ساخته و بعضی را عمر نیز برای شتران. صدقه یکی از آنها حمای نقیع است به نون مفتوحه و قاف مکسوره که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- آن را قورق ساخته از صدر وادی عقیق در یمانی مدینه مقدار چهار بُرد راه و قولی آنکه شصت میل است از مدینه و شاید که مقصود این قائل طرف اقصای او بوده باشد- واللّٰه اعلم.

دیگر حمای ربذه است به فتح راء مهمله و موحّده ذال معجمه که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- برای ابل صدقه آن را حما نموده و ابوذر غفاری- رضی اللّٰه عنه- آنجا می بوده و هم در آنجا از دار دنیا به دار آخرت هجرت فرموده و در روایت صحیحه آمده عمر آن را حما ساخته پس توفیق بین الرواتیین آن است که بعد از آن حضرت، عمر نیز بعضی حوالی حمای نبوی را زیاده کرده در آنجا داخل ساخته باشد- واللّٰه اعلم.

دیگر حمای شرف است که عمر آن را حمایت کرده و این موضعی است در کبد [۱۳۷- ب] نجد قریب ربذه.

دیگر حمای ضریه است به فتح ضاد و کسر راء و تشدید یا که قریه ای است هفت مرحله راه از مدینه در راه حاج بصره به سوی مکه و گویند ضریه نام چاهی است در آنجا و یا نام زنی از قضاعه و این مشهورترین قُورُقْهاست و گفته اند اول کسی که آن را حمایت

۱- م: اهل.

کرد عمر بود و بعد از آن چون در زمان عثمان ابل صدقه بسیار شد تا به حد چهل هزار رسید آن حما را بسیار زیاده ساخت.

دیگر حمای فید است به فتح فا و مثناه تحتانیه و این منزلی است در راه حاج عراقی که بازار و برکه ها و نخل و چشمه ها دارد. قول بعضی مُورخان مقتضی آن است که از مدینه نه مرحله بوده باشد- واللّٰه اعلم- و معلوم نیست که اول بار چه کسی آن را حمایت کرده.

حَنان: به فتح حا و تخفیف نون نام ریگ توده است بزرگ همچو کوه در یمین کسی که از ذفران(۱) به بدر می رود و به تشدید نون نیز گفته اند.

حنذ: به فتح حا و ذال معجمه قریه ای است از آن احَیحَه بن الحُلاج.

حورتان: یکی یمانی است و دیگری شامی و امروز معروف است به حوره و حویره.

حوضا: در مساجد تبوک مذکور شد.

حوض مروان: در عقیق است.

حوض ابن هشام(۲): در حره غربیه است.

حَیْفا: لغتی است در حَفْیا.

حرف الخاء

خاخ: به دو خاء معجمه و روضه خاخ نیز گویند. بلدی است در یک شق حمراء الاسد از جانب راست آن مایل به شرق که محمد بن جعفر و علی بن موسی الرضا و غیرهما در آنجا منازل داشتند و واقدی گفته: خاخ یک برید است از مدینه و در اشعار ذکر خاخ تکرار بسیار یافته.

خاص: وادیی است [۱۳۸- آ] به خیبر.

خَبا: به فتح و سکون و همزه وادیی است مُنتهی می گردد به همواره ای پایان تر از

۱- ل: دفران.

۲- در عربی ابن هاشم ص ۱۱۹۸.

قبا.

خَبار:(۱) بر وزن سَحاب به معنی زمین نرم است و مسجد فیفا الخبار به این موضع منسوب است.

خبان:(۲) همچو قبان کوهی است میان معدن نقره و فدک.

خبرالعِذق: به کسر عین مهمله و فتح ذال معجمه و قاف، زمین هموار است در ناحیه صمّان که آب بسیار و درخت سدر بی شمار دارد.

خبراء اصایف: میان مکه و مدینه است.

خَرّار: به فتح و تشدید غدیری است در شامی مُثعر(۳) و خرار مذکور در سفر هجرت قریب جحفه است و در سریه سعد بن ابی وقاص از زمین حجاز است.

خُربا:(۴) همچو حُبلی منزلی است مُتعلق به بنی سلمه در میان مسجد قبلتین تا مذاد که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- اسم آن را تغییر داده صالحه نامیده اند. برای تطاول و احتراز از اسم خراب در قاموس چنین است و صاحب تاریخ نیز این قول را استصواب نموده بر خلاف گذشته در حرف حاء مهمله.

خرْمآء: تأنیث اخرم به معنی لب چاک چشمه ای است در وادی صفراء.

خریق:(۵) همچو امیر(۶) وادیی است نزد جار متصل ینبع.

خُریم: همچو زبیر کُتلی است میان بدر و مدینه که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در وقت رُجوع به آنجا عبور فرموده اند.

خُشُب: به ضم معجمتین و بای موحّده وادیی است یک شبه راه از مدینه و در مساجد تبوک نیز مذکور شد و در آنجا قصری است از آن مروان و منازل غیر آن و ذوخشب نیز گویند.

۱- ل: حبار.

۲- م: خبا.

۳- م: مشغر، ل: مثغر.

۴- ل: خزبا.

۵- ل و م: خرلق.

۶- ل و م: حریق.

خشرْمه: وادیی است قریب ینبع که سیلش به دریا می ریزد.

خُشین: تصغیر خشن است که غزا نمود زید بن حارثه- رضی اللَّه عنه- جذام را از زمین خشین.

خصی: به لفظ خصی به معنی خایه بریده، اطمّی است [۱۳۸- ب] در شرقی مسجد قبا بر سر بئر الخصی و اطمّی است از آن بنی حارثه.

خضره:(۱) به فتح اول و کسر ثانی از دیه های آره است و زمینی است در نجد، از آن محارب که سریه ابی قتاده- رضی اللَّه عنه- در آنجا واقع شده، ابوداوود روایت کرده که تغییر داد پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- اسم زمینی را که مُسمّا بود به عفره و نامید خضره و شعب الضلاله را شعب الهدی نام نهاد و بنی الزنیه را بنی الرشده تسمیه نموده.

خفینن: به فتحتین خا و فا و سکون یای تحتانیه و به فتحه نون اولی وادیی است یا قریه ای میان مدینه و ینبع و قولی آنکه دو شعب است که یکی به ینبع می ریزد و دیگری بر خشرمه.

خَفیّه: ضد جلیّه از وادیهای عقیق است.

خلایق: جمع خلیقه است که عنقریب خواهد آمد و خلیقه از آن عبداللَّه بن ابی احمد بن جحش است که در آنجا مزارع و قصور و نخیل است از آن مردم بسیار از آل زبیر و آل احمد و سیل عقیق بر آنجا مرور می کند و مطری گفته که سیل نقیع به بئر علیا معروف، به خلیقه می رسد و در این موضع آبار کثیره یکی از آنها خلیقه است.

خَلص: به فتح خا و سکون لام و صاد مهمله وادیی است از آره.

خل: موضعی است میان مکّه و مدینه قریب مرجح.

خلیقه: به قاف بر وزن سَلیقه همان است که در خلایق مذکور شد و شیخ مجدالدین گفته: منزلی است در دوازده میلی مدینه(۲).

خُم: یا نام مردی است که مضاف شده است به او غدیر خم که قریب جُحفه است و

۱- ل: حضره.

۲- ل: در دوازده میلی مدینه منزلی است.

یا اسم وادیی است از وادیهای آنجا. امام نووی گفته: خم نام غیضه ای است برسه میلی که نزد او غدیری است مشهور و مضاف است به آن غیضه.

خندق: یعنی خندق که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- به مشاورت سلمان فارسی- رضی اللّه عنه- در غزوه احزاب در بیرون مدینه حفر نموده اند در حدود آن و عدد ایام شغل در آن اختلاف بسیار نموده اند و در اصل این کتاب مذکور است و از برای اختصار همین اقتصار نموده شد.

خویفه: صاحب مسالک و ممالک (۱) از توابع مدینه عد کرده است.

خیبر: اسم ولایتی است مشتمل بر قلعه ها و مزرعه ها و نخیلها در سه روزه مدینه، در یسار حاج شامی و گویند که خیبر به زبان یهود قلعه را گویند و ایضاً گفته اند که مُسمّا شده به اسم کسی که اول بار به آنجا نزول کرده و او خیبر برادر یثرب است و پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- قریب یک ماه به نزول رکاب میمون آن دیار را مُشرّف ساخته، قلعه های آن را همه فتح نمودند و می خواستند که اهل آن را از آنجا جلا کنند. ایشان گفتند: ما را بگذار که اینجا کار کنیم که اینجا عالمیم. پس آن حضرت ایشان را در آنجا تقریر نموده بر نصف ثمر و حب معامله نموده گفت که شما را اقرار می کنیم تا آن وقت که می خواهیم و در روایتی آنکه تا آن زمان که خدا می خواهد. پس ایشان در آنجا بودند تا آن زمان که عُمَر ایشان را جلا نمود.

خَیْط: به لفظ خیط(۲) به معنی ریسمان، اطمی است از آن بنی سواد مُشرف است بر حره در مشرقی مسجد قبلتین.

خیل: به لفظ خیل به معنی اسب، مضاف است به او بقیع الخیل مذکور در سوق مدینه نزد دار زید بن ثابت و ایضاً کوهی است میان مجنب(۳) و صرار که در مغازی مذکور(۴) است [۱۳۹- ب] و روضه الخیل از اراضی نجد است.

۱- کتاب مسالک و الممالک: از چند مؤلف به خصوص ابن خرداذبه است.

۲- ل و م: حنط.

۳- ل: محنب.

۴- ل: کور.

حرف الدال

دار القضا: در ابواب مسجد مذکور شد.

دار نخله: مضاف است به واحد نخل به سبب بودن نخل در آنجا و آن دار مجاور سوق مدینه بود قریب زورا.

دَبّه: به فتح اول و تشدید ثانی و گاهی تخفیف نیز کنند. موضعی است در تنگی صفرا که دبه المستعجله گویند و موضعی دیگر است میان اضافر و بدر و در قاموس گفته دُبه به ضم موضعی است قریب بدر.

دّرّ: به فتح اول و تشدید راء مهمله، غدیری است در پایان حره بنی سلیم بلندتر از نقیع.

دَرَک: به فتحتین و به تصغیر نیز گویند. موضعی است که در آنجا میان اوس و خزرج در ایّام جاهلیّت واقعه ای واقع شده.

دَعان: به فتح اول میان مدینه و ینبع است و معاویه در حق او گفته: «و اما دعان فنهانی عن نفسه».

دَهِنا: به فتح اول و کسر ثانی و نون و الف ممدود و گاهی قصر نیز کنند، موضعی است قریب ینبع.

دوداء: به مدّ، موضعی است نزدیک ورقان.

دوران: همچون حوران وادیی است در طرف قدیر از جانب جُحفه.

دومه: به فتح اول در بئر اریس گذشت.

دومه الجندل: به ضم اول و فتح آن و ابن دُرید فتح را منکوست و دوماالجندل نیز گفته اند. ابن الفقیه آن را از اعمال مدینه شمرده و دوماً بن اسماعیل- علیه السلام- نیز گفته اند و ابوعبیده گفته: دُومه الجندل قلعه و قریه های چند است میان شام و مدینه قریب جبل (۱) طیّ و گفته که دومه از قریه های وادی القُری است و ذکر کرده که در آنجا قلعه ای است مُحکم که آن را مارد گویند و آن حصن اکیدر مَلِکْ است که رسول- صلی اللّه علیه

۱- ل: حبل.

وآله وسلم- خالد بن ولید را از تبوک به جانب او متوجّه ساخته فرمود: زود باشد که ملاقات کنی به او در حالتی که صید وحش می کرده باشد. الحدیث [۱۴۰- آ].

ابن سعد گفته: دومه الجندل در طرفی است از شام میان آن و دمشق(۱) پنج شبه راه است و میان آن و مدینه پانزده شبه راه است و آنجا را پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- غزات کرده و به ساحت آن نزول فرموده و در آنجا هیچ کس نیافته و از آنجا سریه ها فرستاده.

ابن هشام گفته: پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- پیش از آنکه به آنجا رسند رُجوع فرموده اند و زعم بعضی آن است تحکیم حکمین در دومه الجندل بوده و از ابن ابی لیلی در این باب حدیثی منقول است.

دُوَیْخل: به ضم دال به صیغه تصغیر یکی از دو کوهی است که در غربی مساجد فتح است متعلق به بنی عبید.

حرف الدال المعجمه§در متن عربی چاپ شده خلاصه وفاء الوفاء مبحث «ذال» بسیار ناقص آمده است. معلوم شد که نسخه کامل در اختیار مصحح نبوده است. ص ۴۸۱، افتادگیهای این مبحث در متن عربی در مبحث راء و جیم آمده است. ص ۴۸۳.§

ذاتِ الاجدال: به جیم موضعی است در تنگی صفراء.

ذَوامَر: به فتح همزه و میم سه منزل راه است از مدینه شریفه در قریه نخیل. ابن حزم گفته: پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- او را به عوسجه جهنی اقطاع نموده.

ذواوان: به معنی حین. ابن اسحاق گفته که چون پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از غزوه تبوک مراجعت فرموده به ذواوان که میان او و مدینه یک ساعت راه است نزول نمود خبر مسجد ضرار به سمع شریفش رسید.

ذوالجَدْر: به فتح جیم و سکون دال بر شش فرسنگ است در نواحی قبا.

ذات الجیش: به فتح جیم و سکون مثناه تحتانیه و اولات الجیش نیز گویند، از حدود حرم محترم مدینه مُشرّفه است. گویند که بر شش فرسنگی ذوالحلیفه است در قولی و

۱- ل و م: دمش.

قولی آنکه ده فرسنگ است و در قولی دیگر دو فرسنگ و او یکی از منازل متبرکه نبوی است- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم.

ذوالجیفه: در مساجد تبوك مذكور شد.

ذات الحماط: در مساجد مذكور شد.

ذات الخطمی: در مساجد تبوك گذشت.

ذات الرضمه:(۱) به تحريك و سكون ضاد قريب صفراست و رضمتان نيز گويند.

ذات الرقاع: چاه ایام جاهليّت [۱۴۰- ب] در نزدیك نخل و قولی آنکه کوهی است که در آن کوه سفیدی و سیاهی و سرخی است و قولی آنکه در آنجا درختی است مسمّا به این اسم و قولی آنکه بنابر آنکه در آنجا عَلَمْها و رأیتها ترتیب و ترقیع کرده اند مُسمّا شده است غزوه ذات الرقاع به این اسم و قولی آنکه در آنجا صلات خوف گزارده آنجا را به این اسم نامیده اند کانّه که نماز را در آنجا مرقعه ساخته اند و گفته است که ابو موسی اشعری به سبب آن مسمّا شده به این اسم به سبب پیچیدن صحابه در پاهای خود خرقه ها، همچنان که در صحیح مسلم است.

ذات النصب: به ضم نون و صاد مهمله و بای موحده موضعی است در معدن قبلی که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- بلال بن الحارث اقطاع نموده میان او و مدینه مُشرّفه چهار برید است.

ذُباب: همچو غراب و کُتاب کوهی است که مسجد رأیت بر بالای اوست.

ذرع: نام چاه خطمه (۲) است.

ذرْوان: در منازل بنی زریق است در قبله خانه هایی که در قبله مسجد است و بئر ذروان به او منسوب است.

ذَفِران: به فتح اول و کسر ثانی و بعد از آن راء مهمله و نون در آخر کلمه وادیی است که در مساجد طریق مکه مذکور شده.

۱- ل، م: ذات الرضم.

۲- ل: حطمه.

ذوحده: به حاء مهمله در جانب ذُباب است.

ذوالطفينتين: به ضم طا و سكون فا از مغاكيهاى آب وادى عقيق است و امروز مشهور است به ابوالطفا.

ذات الغار: چاه خوش آبى است و سيراب است در سه فرسخى سوارقيه.

ذوالغرا: به فتح و مد از عقيق است.

ذوالفصن: به معنى شاخ درخت از اوديه عقيق است.

ذوالغضوين:(۱) به لفظ ثنيه غضا در سفر هجرت مذكور است و به مهملين نيز گفته اند.

ذوالقصّه: به فتح قاف و تشديد صاد مهمله موضعى است يك بريد راه از مدينه در مقابل نجد و بعضى در مسافت زياده تر [۱۴۱- آ] نيز گفته اند.

ذوالقطب: به ضم قاف و سكون طاء مهمله از اوديه عقيق است.

ذوالمرخ: به خاء معجمه و سكون راء مهمله موضعى است در قرب ساحل بحر در قرب ينبع.

ذومَرخ: به فتحتين يا به فتحه و سكون «واديى است ميان فدك و ابشيه (۲).

ذوالمرْوَه: در مساجد تبوك مذكور شد.

حرف الراء مهمله

رائع: در وادى عقيق است.

رابغ: به موحّده و معجمه واديى است از جُحفه و غديرى است در طرف اسقف كه آبش نادر است كه خشك شود و اسم قديمش رابوغ است.

راتج: اطمّى است كه آن ناحيه به اسم آن مُسمّا شده و آن در شرقى ذباب است مايل شام، مطرى گفته: راتج كوهى است در پهلوى كوه بنى عبيد، پس اگر اين قول صحيح باشد آنچه بالا گذشت غير اين است.

۱- ل، م: ذو الفضوين.

۲- ل، م: ابوا.

راذان: یاقوت گفته از نواحی مدینه مُشرّفه است و در حدیث ابن مسعود مذکور است و ایضاً راذان دو قریه است از سواد عراق.

رامه: منزلی است در راه حاج عراقی یک مرحله راه از بصره و بعضی رامتان نیز گفته اند.

رانوناء: به دو نون و مدّ الف بر وزن عاشورا، در ذکر اودیه گذشت.

رایه الأعمی: از وادیه های عقیق است.

رایهالغراب: ایضاً از وادیهای عقیق است.

رَباب: بر وزن سَحاب کوهی است در راه فید مدینه.

رُبا: به ضم راء، جمع ربوه است میان ابواء و سقیا در راه مکه شریفه.

رَبَذه: به تحریک با و اعجام ذال قریه ای است به نجد از اعمال مدینه مُشرّفه، چهار روزه راه از آنجا و پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- آنجا را برای ابد صدقه قُورق نموده و قولی آنکه ابوبکر آن را قُورق ساخته و قولی دیگر آنکه عمر قُورق ساخته و این قول مشهورتر است.

رَبیع: به فتح را و کسر با موحّده و سکون مثناه تحتانیه [۱۴۱- ب] موضعی است در نواحی مدینه و یوم الربیع روزی از روزهاست اوس و خزرج در آنجا به هم قتال کرده اند.

رِجام: بر وزن کتاب کوهی است دراز در راه اهل اضاخ و سیزده میل است از ضریه و در غربی آن آبی است مُسمّا به اسم آن.

رجلی: در حره الرجلی بیان کرده شد.

رجیع: همچو امیر وادیی است نزدیک خیبر که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در آنجا لشکر کشیده نشسته اند تا میان اهل خیبر و غطفان حایل و آنها را نگذارند تا به یکدیگر مدد کنند و این مقدمه جنگ بود به اهل خیبر.

رحابه (۱): موضعی است در میان بنی بیاضه.

رَحَبه: همچو رقبه در بلاد عذره نزدیک وادی القری و سقیا الجزل است و یاقوت به

۱- ل: رجله.

ضم و سکون ضبط نموده.

رِحضِیّه:(۱) به کسر را و ضاد معجمه بر وزن زنجیّه از رحضیه مذکوره است.

رُحْقان: به ضم را و سکون حاء مهمله و قاف و نون وادیی است در یمین کسی که از نازّیه متوجّه مستعجله است که به خیف بنی سالم می ریزد.

رُحیْب:(۲) تصغیر رحب (۳) است. کوهی است معروف نزدیک اراین.

رُحیّه: تصغیر رحاست، چاهی است در میان مدینه و جُحفه.

ردیهه: از اودیه عقیق است.(۴) رَسّ: به فتح را و تشدید سین مهمله، اودیه قبلیه، ابن درید گفته: رس و رسیس دو وادی است یا دو موضع است در نجد.

رشاد: از اودیه اجرد است. نامش در قدیم غوا بوده که رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- آن را تغییر داده رِشاد نامیده اهل آن را گفته اند که بنی رشدان اند.

رضوی: همچو سکری کوهی است یک روزه ینبع و چهار روزه راه از مدینه شریفه که سنگهای مسان (۵) را از آنجا می گیرند.

رِعْل: به کسر اول و سکون ثانی، اطمی است در منازل بنی عبدالاشهل.

رقمتان: دو بلندی است از بلندیهای [۱۴۲- آ] حره غربیّه که رنگش سُرخ به زردی مایل است و رقمه نیز گویند به صیغه مفرد و ایضاً رقمه موضعی است در قرب وادی القری و نجد و بصره و ایضاً در زمین بنی اسد موضعی است مُسمّا به رقمتان.

رقم: به تحریک وسط و سکون آن موضعی است در شرقی مدینه که در آنجا به اربد بن صیفی که قصد قتل پیغامبر داشت- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- حق- سبحانه- صاعقه را بر وی فرستاد و بعضی دیگر گفته اند رقم کوهها یی است در دار غطفان و آبی است در

۱- ل: رخضیه.

۲- ل: رجیب.

۳- ل: رجب.

۴- د: از ردیهیه تا است ندارد.

۵- ل: افسان.

آن مکان.

رقیبه: تصغیر رقبه به معنی گردن کوهی است مُشرف بر خیبر و بر وزن سَفینه نیز گفته اند.

رِکابیّه: منسوب به رکاب که شتران است و آن موضعی است ده میلی راه از مدینه.

رَکوبه: همچو حَلوبه به یاء موحده، کُتلی است پرمشقت قبل از عرج به سه میل.

رِمّه: به ضم را و کسر آن و تخفیف میم و تشدید آن. دشتی است عظیم در زمین نجد که ما بین بالا و پایان آن هفت شبانه راه است از حره فدك تا قصیم و بطن الرمه در بلاد غطفان است در راه فید مدینه.

رُواوه: به ضم را و رواتان نیز گویند موضعی است که در آنجا غدیری است که سیل عقیق از میان آن می گذرد.

رَوْحا: به فتح را و سکون واو و حاء مهمله است. میان آن و مدینه در قولی چهل میل است و در قولی سی و شش و در دیگری سی میل گویند که چون تبّع از قتال اهل مدینه بازگشته آنجا فرود آمده استراحت کرد آنجا را روحا نام نهاد و بعضی دیگر گفته اند: به سبب گشادگی و روح آنجا مُسما شده به روحا و در مسجد عرق الظبیه گذشت که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- گفته اند: این سجاسج روحاست و این وادیی است از وادیهای جنّت و آن موضعی که در آنجا مقبره [۱۴۲- ب] سیدنا ابراهیم است از بقیع نیز مسمّاست به روحا.

روضه الأجاول:(۱) به جیم در نواحی ودّان است.

روضه الاجداد: قریه ای است در بلاد غطفان از وادی قصیبه در قبلی خیبر.

روضه الجام: به فتح همزه و سُکون لام و بعد از آن جیم و الف و میم از وادی عقیق است.

روضه الخَرْج: [به ضم حاء معجمه و سکون راء مهمله از نواحی مدینه است و روضه خرجین نیز گویند. [روضه الخزرج: به لفظ قبیله ای از انصار در نواحی مدینه].

۱- ل و د: الاوجال.

روضه الحماط: [از وادی عقیق].

روضه الصُیِها: به ضم صاد مهمله و ها جمع صهوه، کوهی چند است در شامی مدینه سه روزه راه که این روضه در نزد آن کوهها‌ست و بسیار است که مها نیز گویند.

روضه عُرینه: بر وزن جُهینه وادیی است در ناحیه رحضیّه که در زمان جاهلیت و اسلام آن را برای اسبان قُورق می کرده اند و پایان تر از اینجاست قلهی.

روضه عقیق: یعنی عقیق مدینه که وادیی مشهور است.

روضه الفلاج:(۱) در کلمه فلجه مذکور خواهد شد.

روضه مَرَخ: به تحریک میم و رای مهمله و خای معجمه، موضعی است از مدینه.

رُوَیثه: به ضم اول و فتح ثانی و سکون یاء تحتیه و ثاء مثلثه منهلی است در راه مکه مقدار شصت میل راه از مدینه و منهل محل آب خوردن است.

رُهاط: بر وزن فُرات به طاء مهمله، موضعی است در ینبع و نیز گفته اند که قریه ای است در نزدیک مکه، آن را رهاط گویند.

رَیّان: ضد عطشان. اطمی است از آن بنی حارثه و دیگری از آن بنی زریق یعنی بناهای عالی و آبی است در حمای ضریه مسمّا به رَیّان.

رَیْدان: بر وزن سلمان. اطمی است یعنی بنای عالی از آن بنی واقف در قبله مسجد فضیخ.

ریم: به کسر را و سکون یاء تحتیه به همزه وادیی است از آن مزینه که به ورقان می ریزد و بعد از آن ملاقی می شود به عقیق.

حرف الزای

زباله: [۱۴۳- آ] اول یثرب است از جانب شامی مدینه.

زجّ: به ضم اول و تشدید جیم چنان که مجد گوید و به خاء معجمه. دیگری گفته موضعی است در ناحیه ضریه.

۱- ل: الغلاج.

زراب: بر وزن کتاب و ذات الزراب نیز گویند چنان که در مساجد تبوک مذکور شد.

زَرُود: بـه فتـح اول و ضـم راء مهملـه و در آخر کلمـه دال مهملـه، موضـعی اسـت در نزدیکی ابرق العَزاف کـه در حرف همزه مذکور شده.

زغابه: همچو سحابه به غین معجمه و به ضم اوّل نیز گفته اند محل جمع شدن سیلهای عقیق است در غربی مشهد سیدنا حمزه- رضی اللَّه عنه.

زمزم: در چاه های مبارک مدینه مذکور شد.

زَوْر: به فتح اول و در آخر راء مهمله، کوهی است و یا وادیی در نزدیک سوارقیه.

زَوْراء: به فتح اول و سـکون ثانی موضـعی است از بازار مدینه در نزد مشـهد مالک بن سنان- رضی اللَّه عنه- که در آن موضع خانه ای داشته است. عثمان مسمّا [کرد(۱)] به زوراء که ندای اول جمعه که قبل از ندای خطبه است در زمان ایشان مسنون(۲) شد در بالای آن خانه وقوع یافته و آن موضـعی که ابراهیم بن النبی- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- مدفون است، ایضاً مسمّاست به زوراء. نیز مالی است از آن احیحه بن الجلّاح(۳).

زهره: به ضم اول و سکون ثانی در میان حره شرقیه و حره سافله از جهت قف.

قریه ای بوده به غایت بزرگ، چنان که گویند که سیصد زرگر در آن مُتوطن بوده اند.

زَیْن: مقابل شـین مزرعه ای است در جرف که پیغامبر- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- آنجا زراعت فرموده اند چنان که ابن زباله روایت کرده.

حرف السین المهمله

سایر: به صیغه فاعل و سایره نیز گویند از نواحی مدینه است.

سافله: مقابل عالیه است [۱۴۳- ب] و مدینه مُشرّفه منقسم است به عالیه و سافله و آخر عالیه سـنح (۴) یعنی شورستان است به مقدار یک میل از مسجد متبرک نبوی- علی

۱- ل، م: شد.

۲- مسنون: خوب.

۳- ل: حلاج.

۴- م: سبح.

صاحبه افضل الصّلوات- و آنچه پایان تر از آن است سافله است و باید دانست که سافله مخصوص نیست به شامی مدینه چنان که توهّم کرده می شود از بعضی عبارات.

ساهیه: از وادیهای عقیق است.

سایه: وادیی است عظیم. کوه او را شمنصیر گویند و در این وادی زیاده از هفتاد چشمه آب بوده که موز و انار و انگور و نخل خرما داشته.

سِتار:(۱) به کسر و مثناه فوقیه، کوهی است در حمای ضریه و کوه دیگر از عالیه در دیار بنی سلیم و سه کوه دیگر از ینبع.

سُدّ: به ضم بندی است که عبداللّه بن عمرو بن عثمان آن را بسته و از اینجا می آید وادی رانوناء به قرب غیر و غیر این نیز بعضی مواضع دیگر هست که سدّ می نامند.

السراه:(۲) به فتح و تخفیف راء مهمله از بزرگترین کوه هاست و این است حدّ میان نجد و تهامه زیرا که این کوهی است که از جانب یمن آمده و تا اطراف شام رسیده و حاجز شده یعنی فاصله گشته میان غور و نجد یعنی پستی و بلندی و لهذا مسمّا شده است به حاجز.

ذوسرح: به فتح سین مهمله و سکون رای مهمله و بعد از آن حای مهمله وادیی است نزدیک ملل.

سِرّ: به کسر موضعی است در نجد از آن بنی اسد و موضعی است دیگر در بلاد بنی تمیم و به ضم موضعی است در دیار مزینه.

سَرّاره: به فتح و تشدید رای مهمله، اوّل در منازل بنی بیاضه است غیر باغی که امروز معروف است در نزد قبا.

سَرْغ: به فتح و غین معجمه قریه ای است در وادی تبوک سیزده مرحله از مدینه مُشرّفه و اواخر اعمال مدینه است چنان که مجد گفته [۱۴۴- آ].

۱- ل: سنار.

۲- ل و م: سراه.

سریر: همچو زبیر وادیی است نزدیک جار.

سَعْد: به فتح اول و سکون عین مهمله کوهی است نزدیک ذات الرقاع سی میل راه از کدید.

سَفا: بر وزن قفا از نواحی مدینه شریفه است.

سفان: وادیی است که نزد بحر با ضم ملاقی می شود.

سَفَوان:(۱) به فتحات وادیی است از ناحیه بدر که غزوه بدر اولی در آنجا واقع شده.

سقایه: سقایه سلیمان بن عبدالملك در جرف است، از آنجا حاج شامی متوجه شام می شود.

سُقْیا: به ضم سین و سکون قاف چند موضع است که سُقیا می نامند از آن جمله یکی سقیای سعد است در حره غربیّه؛ دیگر قریه بزرگ است از اعمال فرع در راه قدیم مکّه مُعظمه و نیز موضعی است در وادی جزل نزدیک وادی القری مقدار هفت مرحله راه از مدینه.

سقیفه بنی ساعده: هر بنایی که مُسقف باشد نه به طرح خانه چنان که به فارسی ایوان گویند آن را سقیفه نامند و سقیفه بنی ساعده در حدیث بیعت ابوبکر مذکور است.

سَکاب(۲): همچو قَطام کوهی است از کوههای مدینه.

سَلاح: ایضاً همچو قطام موضعی است پایان تر از خیبر که جمعی از غطفان به بشیر بن سعد انصاری که به جانب یمن فرستاده شده بود واخوردند.

سلاسل: به لفظ جمع آبی است در ارض جذام در پس وادی القری ده روزه راه از مدینه مُشرفه.

سُلالم: به ضم اول نام آخرترین موضعی است از خیبر که فتح شده.

سَلْع: به فتح سین و سکون لام و حرف عین مهمله، کوهی است در مدینه معروف و در آنجاست کهف بنی حرام که در مساجد فتح مذکور شد.

سُلَیْع: تصغیر سلع کوهی است در مقابل سلع که بر بالای آن کوهی است قلعه امیر

۱- م و ل: سنوان.

۲- هر سه نسخه: سکاف.

مدینه اعنی جماز بن [۱۴۴- ب] شحنه که قبل از ششصد و هفتاد بوده.

سَلیل: همچو امیر عرصه عقیق است.

سلیله: موضعی است از رَبذه.

سلیم: تصغیر سَلم است و ذات السلیم (۱) از اودیه عقیق.

سمران: کوه خیبر است که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بر بالای او نماز گزارده اند و عوام مسمران می نامند و بعضی به شین معجمه نیز ضبط کرده اند- واللّه اعلم.

سُمیْحه: تصغیر سمحه به حاء مهمله، چاه قدیم سیراب معروف است در مدینه.

سَنام: هَضبه ای است در نزدیک ربذه یعنی کوه بچّه ای است.

سنح:(۲) به ضم و سکون و یا به ضمتین، اطم جشم و زید پسران حارث است و اطمّ چنان که بسیار مذکور شد عبارت از بناهای عالی است که در بیرون معموری برای احتیاط می کنند(۳) و این سنح (۴) است که ادنای عالیه مدینه است که آن ناحیه به اسم آن مُسمّا شده و در اینجا بوده است منزل ابوبکر به زوجه انصاریه ایشان.

سِن: به کسر کوهی است مقابل شوران و میطان.

سُواج: به سین مضموم و حرف جیم از کوههای ضریه است و گویند که در آنجا مسکن جنّ است.

سوارق: وادیی است نزدیک سوارقیه که آبش در غایت خوشی است.

سَوارقیه: به فتح و ضم اول و بعد از راء مهمله قاف و یای نسبت و سُویرقیه(۵) نیز گویند به تصغیر، قریه بُزرگی است که منبر داشته و نخل و فواکه داشته و از بنی سلیم کسی نیست که در آنجا جایی نداشته.

سُوق: سوق بنی قینقاع یعنی بازار ایشان در نزد پُل (۶) بطحان بوده است در جاهلیّت

۱- ل، م: ذات السلم.

۲- د و ل: سبخ، م: سبح.

۳- همان طور که مذکور شد اطمّ خانه های ییلاقی خارج از شهر را گویند.

۴- ل: سبح.

۵- هر سه نسخه: سورقیه.

۶- ل: پلی.

که هر سال چند بار بازار بر پای می شده و مردم در آن بازار بر یکدیگر تفاخر می کرده اند و در آن باب اشعار می خوانده اند و در آنجا بوده است اجتماع حسان بن ثابت [۱۴۵- آ] به نابغه بنی ذبیان (۱) مشهور در شاعری و فصاحت. قینقاع به دو قاف است و بینهما یای تحتانیه و نون است و در آخر عین مهمله.

سُوَیْداء: تصغیر سوداء،(۲) موضعی است بعد از ذی خشب به مقدار دو شبه راه از مدینه.

سوید: اطمی است در بنی بیاضه در شامی حماضه.

سُوَیقه: گویند از صدقات امیرالمؤمنین علی است- علیه السلام- در جهت یمین کسی است که مُتوجه مکه است از مدینه و در آنجا مقتول شدانـد جماعتی از اهل بیت که بر مُتوکّل خروج کرده بوده انـد و ایضاً سویقه کوهی است میان مـدینه و ینبع که امروز معروف است به سویق منازل بنی ابراهیم.

سیاله: همچو سحابه در مسجد شرف روحاست و تا اینجا سی میل است از مدینه مُشرّفه.

سیح: به کسر اول و سکون مثناه تحتانیّه، اسم حوالی مساجد فتح (۳) است از جانب مغرب.

سَیَر: به فتح اول و مثناه تحتانیه بر وزن جبل و یا به موحده مشدده مکسوره و یا به شین معجمه مفتوحه و مثناه تحتیه مکسوره مشدّده بر وزن ثیب، میان نازیه و صفراست و قسمت غنایم بدر در آنجا واقع شده.

صاحب تاریخ می گوید: گمان می برم که این موضع در شعب سیر است که معروف است به فرکات خیف (۴) در نزد برکه قدیمه بعد از مستعجله به مقدار نیم فرسخ.

۱- هر سه نسخه: دینار. ل: خایفه بنی دینار که زنی است.

۲- ل: سواد.

۳- م: فسح.

۴- ل: حیف.

حرف الشين

شابه: به بای موحّده مخففه کوهی است میان ربذه و سلیله.

شاس: اطمّی است در رحبه قبا که از آن شاس برادر ابن عطیه بن زید بود.

شبا: بر وزن عصا وادیی است در اثیل.

شباع: همچو کتاب کوهی است مُشرف بر بئر سائب.

شباك: همچو حباك موضعی است در بلاد غنی میان مدینه و ابرق [۱۴۵- ب] عزاف (۱) و(۲).

شبعان: ضد جیعان از آطام مدینه است.

شبکه: به معنی دام مالی است در اضم بعد از ذی خشب.

شجره: مسجد شجره ذی الحلیفه منسوب است به آن و ایضاً مالی است که در آنجا اطم بنی قریظه است.

شدخ: به سکون دال مهمله و خای معجمه وادیی است که در آنجا موضعی است مُسما به نخل [شرات: کوه مرتفعی است پایین عسفان].

شَربّه: به سه فتحه و بای موحّده مشدّده. هر زمینی را که علفزار باشد و درخت نداشته شربه گویند. میان سلیله و ربذه به این نام موضعی مشهور است و غیر این نیز گفته اند.

شَرْج: به فتح شین و سکون را و در آخر جیم، موضعی است در بیرون مدینه معروف به شرج عجوز و این موضع مذکور است در قتل کعب بن اشرف و به این نام آبی است در نجد و وادیی است ایضاً به این نام فزاره (۳) را.

شَرعَبِی: به فتح شین و سکون راء مهمله و فتح عین مهمله و کسر موحده و در آخر یای است اطمّی است پایان تر از ذباب.

۱- در متن عربی عراف نوشته امّا در پاورقی ص ۴۹۱ نوشته است درست آن عزاف است با زای معجمه.

۲- هر سه نسخه: عراق.

۳- هر سه نسخه: قراره.

شَرَف: در لغت موضع عالی است. شرف الروحا و شرف السیاله سبق ذکر یافت.

شریق: تصغیر شرق و در بدل قاف به فا نیز روایت کرده اند. موضعی است در وادی عقیق.

شُطْمان: مالی است در بنی قریظه.

شطون: چاهی است [در ناحیه شعر(۱)].

الشطبیه: گفته در جنب اعواف است شاید که مالی باشد که معروف است در آنجا به عتبی.

شظات: همچو قطات(۲)، وادی قناه است و یا آنچه چسبیده سدّ است از وادی قناه.

شُعب: به ضم وادیی است که به صفرا می ریزد اما شِعْب به کسر که جمعش شعاب است به معنی دره کوه، یکی از آن جمله شعب احد است که رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- [۱۴۶- آ] در روز احد به دهنه آن رسیده اند و شعب العجوز: در بیرون مدینه است که کعب بن الاشرف در نزد او کشته شده و این را شرج العجوز نیز گفته اند.

شعب المشاش: در پس جما العاقل است از اراضی عقیق.

شعب شوکه:(۳) همان شعبی است که امروز معروف است به شعب علی و خواهد آمد.

شعبی: به ضم اول و سکون مهمله و فتح موحده و الف مقصوره کوهی است و یا کوههای بلند است در حمای ضریه.

شعبه: به ضم و سکون چشمه ای است نزدیک بلیل (۴) و وادی شعبه از اودیه ابلی است.

شعث: به ضم و سکون و مثلثه جمع اشعث موضعی است میان سوارقیه و معدن بنی سلیم.

۱- مطالب داخل قلاب از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۴، ص ۱۲۴۳.

۲- ل: قطاط.

۳- هر سه نسخه: شنوکه.

۴- ل، م: یلیل.

شعر: کوهی است مُشرف بر معدن ماوان (۱).

شَغبا: به فتح شین و سکون معجمه و فتح موحده قریه ای است میان مدینه و ایله و ایضاً بدا قریه دیگر است که بینهُما یک مرحله راه است.

شُفَر: همچو زفر جمع شفیر، کوهی است در ته حمای ام خالد که از آنجا به بطن وادی عقیق فرود می آیند.

شُقَر: به قاف ایضاً به وزن زفر آبی است در ربذه و کوهی مشرف بر معدن ماوان.

شقرا: تأنیث اشقر آبی است در بادیه و همچنین سعدیه نیز آبی است که بینهُما قُورقی است که پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- به عمرو بن سلمه کلابی داده اند.

شقراه: کوهکی است در غربی نقیع.

شُقْره: به ضم و بعد از آن سکون، موضعی است در میان کوههای حمر یعنی سرخ در راه فید هیجده میل از نخل و دو روزه راه از مدینه و در روز غزوه احد بعضی مردم گریخته تا اینجا رسیده بوده اند.

شِقَ: به فتح یا به کسر از قلعه های خیبر است و یا موضعی است که در آنجا قلعه هاست از قلعه های خیبر.

شلوَل: [۱۴۸- آ] همچو صبور موضعی است در نواحی مدینه.

شمّاء: به تشدید و مَدّ بعضی دیگر گفته اند شیماست به یای تحتانیه، به هر حال پشته ای است سرخ در حمای ضریه در ناحیه عرفجا.

شَمّاخ: به فتح و تشدید و خای معجمه اطمّی است در قبله خانه های بنی سالم.

شَمَنصیر: به فتح شین و میم و نون ساکن و صاد مهمله مکسوره و بعد از آن مثناه تحتیّه و بعد از آن راء مهمله کوه سایه است.

شناصیر:(۲) از نواحی مدینه است.

شنوکه: به فتح شین و ضم نون و سکون و او و فتح کاف کوهی است بعد از شرف

۱- ل، م: باوان.

۲- ل: شناصر.

روحا، مقابل دره ای که معروف است به شعب علی که شعب شوکه است.

شُنَیف: همچو زبیر اطمّ بنی ضبیعه است در قبا.

شُواحِط: به ضم شین و کسر حاء مهمله و طای مهمله، کوهی است در قرب سَوارقیه.

شَوْران: همچو سلمان کوهی است محاذی میطان که حره شوران به آنجا منسوب است و پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- شترانی که در آنجا چریده فربه شده بودند دیده، پرسیدند که آنها کجا چریده اند. گفتند که در شوران. پس ایشان فرمودند: «بارک اللّه فی شوران».

شَوْط:(۱) به فتح شین از مواضعی است که به وادی عقیق می ریزد در نزد حره بنی سلیم.

شَیْخان: دو اطمّ است در جهت والج که مُسما شده اند به این اسم به جهت شیخ و شیخه که در آنجا می بوده اند.

حرف الصّاد

صاحه: به تخفیف در لغت زمینی است که اصلًا نَروُیَد اما در این مقام مراد به آن پنج پشته است نزدیک عقیق.

صاری: به کسر را و تخفیف یا، کوهی است در قبله مدینه.

صُحْرِه: به ضم صاد و سکون حاء مهمله نام زمینی است که از جانب غربی حمای نقیع را محیط است.

صَحْن: به فتح صاد و سکون حاء مهمله کوهی است بلندتر از سوارقیه که آب [۱۴۷- آ] خوش دارد که به آن زراعت می کنند.

صُخیرات الثمام:(۲) به خاء معجمه و ثاء مثلثه.

صُدار: به ضم صاد معروف است به صداره در وادی روحا.

۱- ل: شوطان.

۲- ل و م: الثمان.

صرار: به کسر صاد اطم است در شامی مدینه در جوانیه در حره شرقیه و آن ناحیه به اسم آن مُسمّا شده و گفته اند که در آنجا آبی است و آنجا را در حدیث ذکر بسیار است چنان که بعضی گفته اند که در غزوه قرقره الکدر غنایم را در آنجا قسمت کردند و ایضاً آمده عمر، جماعتی را از انصار که به کوفه تعیین فرموده بود تا آنجا مشایعت فرمود.

صُعَیْب: تصغیر صعب و کوه صعین به نون تصغیر صعن است.

صَعْبیه: به فتح صاد و سکون عین مهمله چاههای خوش آب است که در آنجا زراعت کنند در قرب ابلی.

صِفاح: به کسر صاد و فا و حاء مهمله موضع روحاست.

صفاصف: موضعی است میان سُدّ عبداللّه عثمانی و صعیبه(۱).

صَفْرا: به فتح صاد و سکون فا، وادیی است کثیرالماء و النخل در غایت معموری و گویند که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بارها بر آنجا عبور فرموده.

صَفَر: به فتح صاد و فتح فا کوهی است سُرخ در فرش ملل و در آنجا بنایی است از آن حسن بن زید.

صَفْنه: به فتح صاد همچو جفنه منزل بنی عطیّه است در رحبه مسجد قبا.

صَفِینه: همچو سفینه به معنی کشتی، موضعی است میان بنی سالم و قبا و در قاموس گفته که همچو جُهَیْنه بلدی است در عالیه در دیار بنی سلیم.

صُلْحه: به ضم و بعد از آن سکون اسم داری است از آن بنی سلمه که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- را به آن نامیده اند و بعضی طلحه نیز گفته اند.

صَلْصَل: کوهی است معروف در اثنای بیدای شرقی هفت میل راه از مدینه و فریابی گفته که قصه نزول تیمم در صلصل بوده و بکری گفته که او نزدیک ذوالحُلیفه است- واللّه اعلم. [۱۴۷- ب].

صلاصل: زمینی است در حره بطحان.

صَمْد: به فتح صاد و سکون میم آبی است در قرب مدینه.

۱- ل و م: عصبه.

صمغه: به غین معجمه مزرعه ای است در کاریز.

صَمّان: به فتح صاد و تشدید میم کوهی است سرخ که تجاوز می کند از دَهِناء که هفت کوه است از رمل و لهذا گفته اند که صمان قریب رمل عالج است.

صُوار: به ضم صاد و واو و الف و راء مهمله موضعی است در مدینه.

صَوْری: به فتح همچو حمراء وادیی است در جانب نَقیع و امروز معروف است به صَوْریه.

صوران: به صیغه تثنیه موضعی است در اقصای بقیع غَرْقد، یعنی مقبره مشهور، و پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در وقت توجّه بنی قریظه بر آنجا عبور و مرور فرموده اند.

صَهْبا: به لفظ مرادف خمر از خیبر مدینه است که ابن عباس- رضی اللّٰه عنهما- مالی که آنجا داشته تصدق نموده.

صَیاصی: چهارده اطمّ است در قبا.

صیصه: همچو شیشه اطمّی است در قبا.

حرف الضاد

ضاحک: به معنی خنده کننده، کوهی است در فرش ملل که میان او و ضویحک وادیی است که یَیْن گویند.

ضارِج: به راء مهمله و جیم به صیغه فاعل موضعی است قریب عذیب (۱) که در شعر امری ء القیس و غیره مذکور است و گویند که موضعی است در یمن.

ضاس: به سین مهمله بر وزن ناس وادیی است میان مدینه و ینبع.

ضاف: وادیی است در غربی نقیع که گرداگردش کوه هاست از آن جمله کوه ها یکی قُدس است در غربی ضاف و دیگر زمین همواری است در فرود آمدن کوثل ینبع از آن اتمه ابن الزبیر.

۱- د: غریب.

ضبا: از اعمال مدینه است که در آنجا چاه های خوش آب است و شجر مقل نیز در آن موضع بسیار است.

ضبع: به سکون موحّده و ضم، آن از وادیهای عقیق است.

ضَبوُعه: منزلی است در نزد [۱۴۸- آ] یلیل میان مشیرب و حلایق.

ضجنان: به فتح ضاد و سکون جیم نزدیک مکه است یک روزه راه از قدیر.

ضحیان:(۱) به فتح ضاد و سکون مهمله و مثناه تحتیه، اطم است در عصبه از آن احیحه بن الجلاح. [ضرعاء: نزدیک کوه شمنصیر].

ضَرِیّه: به فتح ضاد و کسر راء مهمله و یاء تحتانیه مشدّده قریه ای است هفت مرحله راه از مدینه در راه حُجّاج بصره که مسمّا شده است آن قریه به نام چاه خوش آبی که در آن محل است و ابن کلبی گفته: به نام دختر نزار، امّ حلوان بن عمر بن الحاف بن قضاعه مسمّا شده و ابن ضریه مشهورترین حماها یعنی قورقهاست به قول بعضی اول کسی که آنجا را قورق کرده عمر بن الخطاب است و در زمان خلافت عثمان است بسیار گشاد و زیاده شد(۲).

ضُری: مانند سما(۳) چاهی است در ضَریّه.

ضع ذرع: اطمّی است در نزد بئر بنی خطمه که مسمّاست به ذرع.

ضِغن (۴): به کسر ضاد و سکون غین معجمه و نون بعد از آن آبی است از آن فزاره(۵) میان خیبر و فیدی که در آنجا نخیلی است معروف به حایط و کرانیف.

ضَفِر: به فتح اول و کسر ثانی موضعی است قریب مدینه مُشرّفه که قبر ابی عبیده بن عبداللّٰه بن زمعه بن الاسود بن المطلب بن اسد بن عبدالعزّی(۶) که یکی از جوانمردان عرب است در آنجاست.

۱- ل: صیحان.

۲- در متن عربی مطالب فوق درج نشده است. ص ۴۹۷.

۳- م: به ضم.

۴- م: ضعن.

۵- ل، م: قراره.

۶- ل: لعری.

ضلع بنی شیصبان: بطنی است از کفار جن.

ضلع بنی مالک: بطنی است از مسلمین جن.

ضلعان: دو کوه است در حمای ضریه که [بین آن دو] وادیی است یک روزه راه و میان این دو بطن قتال واقع می شود.

ضلع بنی مالک: مردم فرود می آینـد و از آنجا صـید می کنند و دواب (۱) خود را می چرانند به خلاف ضـلع بنی شیصبان که اینها آنجا واقع [۱۴۸- ب] نمی شود.

ضُویحک: در ضاحک مذکور شد.

ضیقه: نزدیک ذات حماط است.

حرف الطاء

طاشا: به شین معجمه، از وادیهای اشعر است که به صفرا می ریزد.

طِخْفه: به کسـر طا و سـکون خاء معجمه، کوه سـرخ درازی است در برابرش منهل و چاه هاست که در حمای ضریه مردم ذکر کرده اند.

طَرَف: به فتـح طـا و رای مهملتین آبی است دون نخیل در طریق عراق، بیست و پنـج میل یا بیشتر از مـدینه و بیست میل از بطن نخل که در آنجا چاه ها و برکه هاست.

طفیل: کوه خردی است متوسط در پهلوی خبث(۲)، نه آنکه در شعر بلال است.

طویلع: تصغیر طالع نزد عوام موضعی است در مدینه و فی الحقیقه آن در نجد است.

حرف الظآء

ظاهره: ناحیه نقاست از حرّه غربیّه.

ظَبْیه: موضعی است در دیار جُهینه و جایی است میان ینبع و غیقه در ساحل بحر و آبی است در نجد.

۱- دواب: چار پایان، حیوانات.

۲- ل، م: پهلوی بزوی.

ظلم: همچو کتف موضعی است قبلی از وادیهای اشعر و کوه سیاه است از ابن عمرو بن کلاب.

ظِهار: همچو کتاب قلعه ای است از خیبر.

حرف العین

عابِد: به کسر موحّده و دال مهمله و عَبّود به فتح و تشدید موحّده و عبید به ضَمّ سه کوه است. کلان تر آن عبود است در میان آن سه در فرش ملل.

عاص و عویص: دو وادی عظیم است میان حرمین شریفین، زادهما اللّٰه تشریفا.

عاصم: به صیغه فاعل اطمی است از آن بنی عبدالاشهل در فقاره و اطم دیگر است در قبا و ذوعاصم از اودیه عقیق است.

عاقل: کوهی است در حمای ضریه.

عالیه: عبارت از اعلای حجاز است و آن بلادی است واسع در غایت خوبی و عالیه مدینه و عوالی آن جهت قبلی مدینه مُشرّفه است ادنای آن به جانب مدینه یک میل است از مسجد نبوی- علی صاحبه [۱۴۹- آ] افضل الصّلوات- و اقصای معموره آن سه یا چهار میل است و اما اقصای غیر معموره هشت یا شش میل است به این که گفته توفیق می یابد و روایات مختلفه که در مقدار عوالی مدینه وارد شده.

عاند: به کسر و دال مهمله، به او منسوب است وادی عاند که قبل از سقیاست از اعمال فُرُع و آن را وادی قاحَه نیز گویند وعاند به مثنای تحتیّه و ذال معجمه نیز گویند.

عایر: به مثناه تحتیّه به او منسوب است ثنیه عایر در یمین رکوبه و غایر به عین معجمه نیز گفته اند.

عبابید: موضعی است قریب تعهن و عبابیب نیز گفته اند به سه باء موحّده و عثیانیه نیز مروی شده به مثلّثه و تحتانیّه و الف و نون.

عباثر: جمع عبیثران که نبات معروف است، وادیی است از اشعر میان نخل و بواط.

عَبْلاء: به فتح اوّل و سکون ثانی و مدّ همزه از اعمال مدینه است.

عِتْر: به کسر عین و سکون فوقانی و راء مهمله کوهی است در قبله مدینه که او را مستندر اقصا نامند.

عثاعث: کوههای خرد سیاه است در حمای ضریّه که مُشْرِف است بر مهزور.

عثعث: کوهی است که او را سلیع گویند.

عجمتان: تثنیه عجمه است در جانب بطحا از وادی عقیق.

عُدنیه (۱): و به نون هَضْبه ای است یعنی پشته کوهی در فرش ملل و موضعی است از شربه که ذکرش تقدیم یافت.

عَدَنیه (۲): تصغیر عدنه اطمّی است در عصبه میان صفاصف و وادی.

ذْق: به فتح عین و سکون ذال. اطمی است از آن بنی امیه بن زید و بئر عذق سبق ذکر یافت.

عُذیبه: تصغیر عذبه آبی است میان ینبع و جار. عذیب نیز گویند بغیرها.

عراقیب: قریه بزرگی است و معدنی در حمای ضریه.

عَرا: همچو غرا نام وادی نقماست که خواهد آمد.

عَرْج: به فتح عین و سکون مهمله قریه بزرگی است در راه مکّه و گفته اند کوه او متّصل [۱۴۹- ب] می شود به کوه لبنان شام و بعد از آن به کوه لگام در انطاکیه و بعد از آن به حرز و طولش پانصد فرسخ است.

عَرْصه: به فتح عین و سکون راء مهمله، و صاد مهمله، فضایی واسع است که در آنجا [ساختمانی] نباشد و عرصه عقیق گذشت.

عِرْض: به کسر. مطری گفته: مزارع حوالی مسجد قبلتین است و اعراض مدینه میان سواد اوست یعنی محل زراعت یا قرای اوست که در وادیهاست و عراض خیبر در وادی دوم خواهد آمد.

عَرَفات: تلّی است در قبله مسجد قبا که پیغامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در روز

۱- هر سه نسخه: عدینه.

۲- هر سه نسخه: عدنه.

عرفه بر سر آن از آنجا عرفات را می نموده اند این سخن را ابن جبیر در رحله خود ذکر کرده.

عرفجاء: از آبهای اشق (۱) است.

عُرفه: همچو غُرفه به حسب وزن و حروف غیر حرف اول چند موضع است یکی:

عرفه حمای ضریه و دیگری عرفه منعج و دیگری عرفه الاجبال.

عرق الظبیه: در حرف ظاء گذشت.

عُریان: به ضم عین و سکون راء مهمله و یای تحتانیه، اطم است.

عُریض: تصغیر عرض وادیی است در شرقی حره شرقی نزدیک قناه.

عُریفطان: تصغیر عرفطان وادیی است در ابلی.

عُرَیْنه: همچو جُهینه قُرای مدینه است در راه شام و گفته اند فدک از آن جمله است.

عَرّافَ:(۲) به فتح و تشدید را مهمله و در آخر فادیه کی است (۳) در نزدیکی زرود از آن بنی سعد و یا آبی است از آن بنی اسد که به او منسوب است ابرق العزاف (۴) و گویند که در آنجا آواز جن را می شنیدند و گویند: کوهی است در دهنا به این نام.

عَزْوزی:(۵) به دو زای معجمه اولی مضموم موضعی است در میان مکه و مدینه.

عَشعَس: همچو صَرصَر کوهی است در حمای ضریه و به او منسوب است دار عسعس.

عُسْفان: به ضم عین و سکون سین مهمله و فا و نون قریه ای است [۱۵۰- آ] در میان مکه و مدینه که مشتمل است بر چاه ها و برکه ها و در آنجا چاهی است معروف به عولا و عسفان دو روزه مکه است.

عسیب: کوهی است مقابل برام در شرقی نقیع از جهت اعلای او.

عَسیه: به فتح عین موضعی است در ناحیه قبلی معدن و به غین معجمه و شین

۱- ل و د: اشنق.

۲- د: عران.

۳- دیه کی: دیه کوچک.

۴- مصحّح متن عربی ذکر کرده که باید العزاف باشد «کان یسمع به عزیف الجنّ» ص ۵۰۱؛ ل و د: ابرق العراف، م: ابرق العراق.

۵- هر سه نسخه: عزوزا.

معجمه نیز مروی شده.

عُش ذوالعش: از اودیه عقیق است.

عُشَیْره: تصغیر عشره از اودیه عقیق است و موضعی است از جمله حدود حرم مدینه و موضعی دیگر است در صمان و قلعه ای خُرد است در میان ینبع و ذوالمروه.

عصبه: به سکون صاد مهمله و ضم اول یا فتح او و یا به فتحات ثلاث و معصب بر وزن محمّد نیز گفته اند منزل بنی جحجباست در غربی مسجد قبا.

عصر:(۱) به کسر و سکون و یا به فتحتین کوهی است که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در وقت توجه خیبر بر آنجا مرور فرموده اند و مع ذلک قول ابن اثیر که میان مدینه وفرع و نزد مسجد پیامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- است.

عَظَم: به فتحتین در اعظم مذکور شد و دو عَظُم به ضمتین از عراض خیبر است.

عَقْرب: اطمی است در شامی روحا.

عِقِیان: به کسر اول و سکون قاف و مثناه تحتیه، اطم بنی بیاضه است در جنب سبخه.

عقیربا: تصغیر عقرب مالی است در شامی بنی حارثه.

عَلاء: به فتح و مدّ اطم یا موضعی است در مدینه و علاء: به ضم و قصر در ناحیه وادیی القراست و در مساجد تبوک نیز مذکور شد.

عَمْق: به فتح عین و سکون میم و در آخر قاف وادیی است در فرع که عمقین نیز گویند و ایضاً منزلی است از منازل حجاج میان سلیله و معدن بنی سلیم.

عَمیس: به فتح عین و کسر میم و سکون مثناه تحتیّه و سین مهمله و غین را بعضی معجمه نیز گفته اند وادیی است میان فرش و ملل.

عُنّاب: به ضم عین نام راهی است که میان مدینه و فید است و بعضی گفته اند [۱۵۰- ب] که نام کوهی است و بعضی دیگر گفته اند که او میان سقیا و ذی المروه است در راه شام.

۱- در هر سه نسخه: عضد.

عنابس: مزرعه هاست در جهت قبله مسجد قبا.

عنـابه: به زیادتی ها بر لفظ عناب سابق قاره سوداست یعنی پاره ای که (۱) پایـان تر از رویثه و آبی است در دیار بنی کلاب و برکه و موضعی است در قرب سُمیرا.

عناقه: به نون و قاف بر وزن سحابه موضعی است یا آبی در قرب ضریه.(۲) عواقر:(۳) پشته کوهی چند است در فرش.

عُوال: بـه ضـم و تخفیـف بـه او منسـوب است حزم بنی عـوال و آن یکی از سه کـوهی است که در جـانب اوست طرف و در آنجاست بئر الیه.

عَوالی: در عالیه مذکور شد.

عوسا: حوسا نیز گویند از مواضعی است که سیل وادی رانوناء بر آنجا عبور می کند و از آنجا گذشته به بطحان جمع می شود.

عُویقل: تصغیر عاقل نقبی است در حزره.

عَیْر: به فتح عین و سکون مثناه تحتیه وراء مهمله در حدود حرم مدینه مذکور شد.

عِیص: به کسر عین و سکون تحتانیّه و صاد مهمله وادیی است از نواحی ذی المروه چهار روزه راه از مدینه مُشرّفه.

عَیْنان: تثنیه عین کوهی است در کنار کاریزی که در قبله مشهد حمزه است- رضی اللّه عنه- که تیراندازان در آن کوه بوده اند در روز غزوه احد و در رکن شرقی این کوه است مسجد نبوی- علی مُشرّفه افضل الصّلوات.

عین ابراهیم بن هشام: در فرش ملل است.

عین ابوزیاد: در ادنای غابه است.

عین ابی نَیْزَر: به فتـح نون و سـکون مثنـاه تحتـانیه و فتـح زای معجمه و بعـد از همه رای مهمله نـام پسـر نجاشـی است که او را امیرالمؤمنین علی- علیه السـلام- خریده آزاد کرده و قولی آنکه خود به اسلام رغبت کرده در خُردی به خدمت پیغامبر- صلی اللّه علیه

۱- در وفاء الوفا آمده است که امام زین العابدین در آنجا ساکن بود. ج: ۴، ص ۱۲۶۹.

۲- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د ندارد.

۳- ل: عوارق.

وآله وسلم- آمده و به فاطمه زهرا [۱۵۱- آ]- سلام اللّه علیها- و اولاد کرام او می بوده و از قبل امیرالمومنین علی- علیه السلام- بر سر آن عین قیام می نموده و این عین از جمله صدقات ایشان است در ینبع.

عین ازرق: در تتمه آبار مذکور شد.

عین تُحنَس: به ضم تاء فوقانیه و فتح حاء مهمله و کسر نون مشدده و سین مهمله.

عین حدید:(۱) در اضم است.

عیون حسین بن زید بن علی بن الحسین- سلام اللّه علیهم: سه عین است یکی در مضیق و دوم در ذی المروه و سوم در سقیا.

عین خَیف:(۲) حوالی مساجد فتح از آنجا آب می خورند و امروز معروف است به شبشب.

عین الشهداء: معروف بوده است به کاظمه.

عین الغوار:(۳) به غین معجمه در اضم است.

عین فاطمه: در آنجایی است که برای مسجد نبوی- صلی اللّه علی مشرّفه- خشت می پخته اند در نزدیک بطحان در حره غربیه سنگ توده ای چند است که در قدیم جای خشت پزی بوده.

عین قشیری:(۴) در راه مکه است میان سقیا و ابوا که در آنجا نخل بسیار است.

عین مروان: در اضم است.

عین النّبی- صلی اللّه علیه و آله و سلم: در تعیین موضع و محل آن، کلمات اهل تاریخ بسیار مختلف است.

۱- هر سه نسخه: جدید.

۲- م و ل: حیف.

۳- ل، م: عین الغورا.

۴- ل و م: فشیری.

حرف الغین

غابه: به موحـده در حدیث سِبـاق یعنی اسْـبان را برای امتحان تاختن و غیره مذکور است و آن موضـعی است معروف در پایان سافله مدینه از جهت شامی و آنکه بعضی در جهت دیگر وهم کرده اند غلط است.

الغبیب: تصغیر غب موضع مسجد جمعه است.

غدیر الاشطاط: سه میل راه است از عسفان در جهت مکه.

غدیر خم: در حرف خای معجمه گذشت.

غُراب: کوهی است در شامی مـدینه میان مـدینه و مخیض. غراب الضایله (۱) و غرابات نیز گوینـد و امروز [۱۵۱- ب] به صیغه تصغیر معروف است و رایه الغراب از اودیه عقیق است و ایضاً غراب غدیری است در طریق رحضیه یک روزه راه از مدینه.

غران: به ضم و تخفیف وادی ازرق است.

غرّه: به لفظ اول ماه اطمی است که به جای مناره مسجد قبا بوده.

غَزّه: به فتح و تشدید زای معجمه منزل بنی خطمه است در نزد مسـجد ایشان وجه تسمیه تشبیه آنجاست به غره شام در بسیاری اهلش.

غزال: به لفظ آهو وادیی است از آن خزاعه در نواحی شمنصیر.

غشیّه:(۲) به فتح اول و کسر معجمه و تشدید مثناه تحتیّه موضعی است در ناحیه قبلیه معدن و به مهملتین نیز مروی شده.

غَضْوَر: همچو جعفر به ضاد معجمه موضعی است میان مکه و مدینه در دیار خزاعه.

غمره:(۳) به فتـح اول و سـکون ثانی. ابن سـعد آن را غمر مرزوق نامیـده بغیرها بعد از آنجا آبی است از آن بنی اسد در طریق نجد.

غُموض: به ضمّ اول و به حرف ضاد معجمه قلعه بنی الحقیق است در خیبر و بعضی

۱- م و ل: الصایله.

۲- از اینجا نسخه د شروع می شود.

۳- د: غمزه.

به قاف و صاد مهمله نیز گفته اند.

غَمیم: به فتح غین موضعی است میان رابغ و جُحفه و به او منسوب است کراع الغمیم و ابن شهاب- رحمه اللّه- گفته: میان عسفان و ضحیان (۱) و غیر از این نیز گفته اند- واللّه اعلم.

غوْر: به فتح و بعد از آن سکون موضعی است در دیار بنی سلیم و آنچه سیلان می کند از زمین قبلی به جانب ینبع و آنچه پایان رویه می رود به جهت مغرب از تهامه و میان ذات عرق و بحر را نیز غور می گویند.

غوْل: همچو جَوْل در غربی حِلیت کوهی است که در آنجا خرمایِشتان است.

غَیقه: به فتح غین و سکون مثناه تحتیه و قاف و ها موضعی است در ساحل بحر قریب جار بلندتر از عُذَیْبه که وادی ینبع بر آنجا می ریزد و ایضاً در ظهر حره النار موضعی است از آن بنی ثعلبه بن سعد.

حرف الفاء

فارع: به مهملتین بر وزن صاحب [۱۵۲- آ] اطمی است که داخل شده است در دار جعفر برمکی که رو به روی باب الرحمه است و ایضاً قریه ای است بلندتر از سایه مُشتمل بر نخیل و عیون.

فاضجه: به کسر صاد معجمه مالی است در عالیه در ناحیه جفاف که در آنجا اطمی بوده از آن بنی النضیر و ایضاً فاضجه وادیی است از شغبا تاضریه.

فاضح: به کسر ضاد معجمه و حاء مهمله کوهی است.

فَجّ روحا:(۲) به فتح فا و جیم مشدده بعد از سیّاله است.

فحلان: تثنیه فحل در قاموس است که فحلان به کسر موضعی است در احد.

فَدَک: به فتح و دال مُهمله و کاف گویند دو روزه راه است از مدینه و قلعه او را

۱- در عربی: الظهران.

۲- در متن عربی روحا.

شمروخ نامند و بعضی سه روزه و بعضی شش روزه گفته اند. صاحب تاریخ آخر را صواب داشته اهل فدك یهود بودند. چون خیبر فتح شد اهل او امان طلبیدند به شرط آنکه آنجا را برای پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- گذارند. پس بعد از آن آنجا خاصه آن حضرت بود- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در وجه تسمیه آنجا گفته اند. اول کسی به آنجا نزول کردند فدك حام بود پس به نام او مُسمّا شد.

فُرآء: همچو غراب بـه مـدّ همزه و به قصـر او نیز گفته انـد. کـوهی است در عقیـق در غربی عَیْر و در قـاموس است که ذوالفرا موضعی است نزد عقیق.

فرش ملل: فریش تصغیر اوست هر دو وادی در قرب ملل مشهورند و میانشان بطن وادی فاصل است و بیست و دو میل است از مدینه.

فُرُع: به ضـمّتین و عین مهمله و نزد بعضـی به فتـح عین و اسـکان را زمین گشاده ای است مشـتمل بر قریه ها و در آنجا مساجد چند است منسوب به پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- چهار مرحله راه است از مدینه و اما فَرَع به فتحتین از اودیه اشعر است در قرب سُویقه.

فَضَاء: به فتح فا و ضاد معجمه و همزه ممدوده یا مقصوره فضایی است مُتعلق به بنی خطمه که سـیل وادی بطحان [۱۵۲- ب] به آنجا می ریزد و در آنجا سیل مهزور و مذینب در قرب ماجشونیه ملاقات می کند.

فَغْوه: به سکون غَین معجمه قریه ای است در جبل آره (۱).

فقاره: حزره ای که مذکور شد اینجاست و چنان گمان می شود که همان است که امروز معروف است به فقره.

فقیر: به لفظ ضد غنی. در مدینه دو موضع است که آنها را فقیران گویند به صـیغه تثنیه. گویند که فقیران از جمله چهار موضع است که پیغامبر- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- به امیرالمومنین علی- علیه السـلام- داده بودند(۲) و قولی آنکه فقیر اسم چـاهی است.

۱- ل، م: لآر.

۲- در متن عربی این روایت از حضرت صادق نقل شده است. ص ۵۰۷.

فُلْجان: به ضم فا و سکون لام و جیم زمین سُقْیای سعد است در حره غربیّه.

فَلْجه: به فتح فـا و سـکون لام از اودیه عقیق است و فلاج نیز گفته انـد بر وزن کتاب و امّا فلاج که در اعلای وادی ذی رولان است جلگه و النگی (۱) است که در ایـام بهـار در آنجا مردم جمع می شونـد و در آنجا مغاکی است که آب جمع می شود از جمله غـدیری است که مختبی می نامند.(۲) فلیج:(۳) و(۴) به تصـغیر کاریزی است که چرکین های وادی مدینه در آنجا جمع می شود.

[فویرع:(۵) به ضم اطم بنی غنم از بنی النجار است.]

فیفا الخبار: فیفا به معنی صحراست و خبار در حرف خاء معجمه مذکور شد.

حرف القاف

قائم: به صیغه فاعل مالی است در قبله قبا.

قاحه: وادیی است سه مرحله راه از مدینه به مقدار یک میل از سقیا در جهت مدینه و آن را وادی العبادید نیز گفته اند.

قار: از قرای مدینه است.

قاع: موضع مسجد بنی حرام است در غربی مساجد فتح و در راه مکه نیز موضعی است و قاع النقیع در دیار بنی سلیم است.

قبا: به ضم قاف و قصـر همزه و مـدّ آن قریه ای است در عوالی مدینه و مسـجد قبا و فضل آن در غایت شـهرت است چنان که سبق ذکر یـافته و صاحب تاریـخ می گویـد از در مسـجد شـریف نبوی- علی صاحبه افضل الصّـلوات- یعنی باب جبرئیل تا در مسجد قبا از راه شرقی پیمودم هفت هزار [۱۵۳- آ] و دویست گز بود به اندك زیادتی که دو میل و

۱- د و م: جلگه: یعنی سبزه زار؛ النگ: سبزه زار.

۲- در نسخه د از و در آنجا مغاکی ... تا می نامند ندارد.

۳- د: ندارد.

۴- ل، د: فلیح.

۵- ل: ندارد و در م بعد از فلیج آمده است.

خُمسَیْن سبْع میل می شود و ایضاً قریه ای بزرگ مشتمل است بر آبار و مزارع و نخیل در ناحیه افاعیه و مران در راه ضریه.

قُباب: از اطام مدینه است یعنی از عمارتهای عالی مدینه است.

قبلیه: به فتحتین و یا به کسر اول و حرکت ثانی و به او منسوب است معادن قبلیه از نواحی فرع.

قُدْس: به ضم قاف و سکون دال مهمله، هجری (۱) گفته: جبال قدس در غربی بقیع کوههای متصل است در غایت بزرگی و کثرت خیر و در آنجا بساتین و منازل و فواکه است و اسدی گفته: کوهی که در جانب ایسر است و مشرف است بر عین قشیری او را قُدس می گویند.

قَدُوم: بر وزن صَبور کوهی است و بعضی گفته اند کاریز وادیی است که بر یک طرف قبور شهدای احد می گذرد و ایضاً عقبه ای است در سراه مسمّا به قدوم و موضعی است از نعمان و نام چاهی که ابراهیم خلیل را- صلوات اللّه علیه- در آنجا ختنه کرده اند.

قُدَیدْ: همچو زبیر قریه بُزرگی است کثیرالمیاه در راه مکه و طرف قدید به او منسوب است.

قُدَیْمه: همچو جُهینه کوهی است در مدینه.

قِراصه: به کسر اول و صاد مهمله بئر قراصه به آنجا منسوب است (۲).

قراقر: به دو قاف بر صیغه منتهی الجموع، موضعی است از اعراض مدینه از آن آل حسین بن علی- علیه السلام.

قرائن: سه حویلی(۳) عبدالرّحمان بن عوف است- رضی اللّه عنه- که به مسجد نبوی- علی صاحبه افضل الصّلوات- داخل شده.

قُرّان: به ضم قاف و تشدید راء مهمله وادیی است در جنب ابلی.

قُرح: به ضم قاف و سکون راء مهمله بازار وادی القراست و صعید قرح به او منسوب

۱- ل: حجری.

۲- وفاء الوفا: قراصه و توضیحات مربوط به آن را ندارد.

۳- حویل: چهار دیواری خانه. غیاث

است.

قَرَد: به فتحتین و ذو قرد آنجایی است که در غزوه غابه مسلمانان تا آنجا رسیده اند و گویند میان مدینه و خیبر است دو روزه یایک روزه راه از مدینه.

قَرْده: [۱۵۳- ب] همچو سجده و به فانیز گفته اند. روایت کرده اند در قاف آبی است از آبهای نجد که سریّه زید بن حارثه- رضی اللّٰه عنه- در آنجا بوده.

قَرصَه: به تحریک را و اهمال صاد محل غله و زراعت سعد بن معاذ است- رضی اللّٰه عنه.

قَرْقره الکدر:(۱) در حرف کاف خواهد آمد و قرقره ایضاً جایی است در خیبر.

قُشیان: همچو عثمان به قاف و مهمله و مثناه تحتیّه و قُسَیّان مصغر اول از اودیه عقیق است.

قصر اسماعیل بن ولید: در سر بئر اهاب است.

قصر ابراهیم بن هشام: در حویلهای بنی امیه بن زید است.

قصر بنی حُدَیله: به ضم حاء مهمله در بئر حا مذکور شد.

قصر خلّ: به خاء معجمه می گویند که قلعه ای بود در خلّ در ظاهر حرّه غربی بطحان در راه دومه که معاویه او را به دست نعمان بن بشیر- رضی اللّٰه عنهما- ساخته بود. وجه تسمیه اش آن است که او در سر راهی بود از حرّه و هر راهی که در حرّه یا در ریگستان باشد او را خلّ گویند و گفته اند که اینجا مدتی زندانی بود.

قصر ابن عراک: در نسخه یاقوت، ابن عوان است و این قصر در مقبره بنی عبدالاشهل است در راه احد.

قَصْرهای عقیق: بدان که در بیان عرصه عقیق و قصور و اودیه و مواضع آن صاحب تاریخ یک فصل علی حدّه نوشته، حاصلش آنکه به سبب کمال لطافت و ورود احادیث بسیار و آثار صحابه اخیار در شأن آن(۲)حُکّام مدینه و اصحاب غنا به آنجا کمال اعتنا

۱- در عربی «الکدید» آمده ج/ ۳ ص ۱۲۸۸ در چند صفحه بعد ص ۱۲۹۴، الکدر نوشته شده است.

۲- ل: او.

داشته اند و لهذا قصرهای بسیار و عمارت بی شمار در آنجا کرده اند و شُعرا شعرها در آن باب گفته، اگر کسی خواهد به اصل این ترجمه رُجوع کند.

قصر ابن ماه: در پایان بئر هُجیم است.

قصر مروان بن الحکم: در قرب صورین است و امروز در آن ناحیه مواضعی هست که به قصور معروف است.

قصر نفیس: به فتح نون [۱۵۴- آ] و کسر فا در حره واقم است دو میل راه از مدینه.

قصر بنی یوسف: پایان تر از قصر مروان است.

قصَیْبه: به ضم قاف و فتح صاد و سکون مثناه تحتیّه و فتح موحده، وادیی است میان مدینه و خیبر. [ذوالقطب: به ضمّ و سکون طا مهمله از وادی عقیق.]

قفّ: به ضم قاف و تشدید فا در اصل لغت عبارت است از زمین عالی درشت که اشرافی بر حوالی خود داشته باشد و در آنجا سنگهایی باشد که بیشتر خسبیده ماند و در آن زمین سبزه زارها و فضاهای خالی از درخت بود. لیکن در مدینه اسم وادیی است مشهور که از صدقات نبویّه حسنا و مشربه امّ ابراهیم در آن وادی است.

قلاده: از کوههای قبلیه مدینه است.

قَلَهِیّا: به فتحتین و کسرها و مثناه تحتیه مُشدده حفیره ای است یعنی جایی که برای آب کنده اند مُتعلق به سعد بن ابی وقاص که بعد از قتل عثمان در آنجا از مردم عُزلت اختیار کرده بود و فرموده: هیچ خبری را به سمع شریفش نرسانند تا آنکه زمان که در میان مسلمانان صلح شود.

قَلَهَی:(۱) به فتح قاف ثلاث و یا به سکون لام دهی است در وادی ذی رولان.

قُموص:(۲) به فتح قاف و ضم میم و صاد مهمله کوهی است که بر سر اوست قلعه بنی الحقیق.

قواقل: به دو قاف بر صیغه جمع، اطمی است.

۱- در وفاء الوفا، «قلهیا و قلهی» هر دو را به مانند هم نگاشته شده است. ج/ ۴ ص ۱۲۹۲

۲- قموص همان مکانی است که پیامبر اسلام قریب بیست شب آنجا را محاصره کرد و سپس پرچم اسلام را به علی- علیه السلام- داد و حضرت علی با قتل مرحب آنجا را فتح فرمود. ر. ک: متن عربی، ص ۵۱۲.

قَناه: یکی از وادیهاست به طرف منازل بنی سالم مایلی عصبه. [قوبع: به فتح از وادی عقیق]

قوران: وادیی است که به حرّه می ریزد و در بطن اوست ملحاء از قرای سوارقیه.

قوْرای: همچو سَکْری در بعاث مذکور شد.

حرف الکاف

کاظمه: بعضی گفته اند موضعی است در قرب مدینه و بعضی دیگر گفته اند در راه بصره است به جانب مکه سه روزه راه از بصره- واللّٰه اعلم.

کَبّا: به فتح کاف و تشدید موحّده، موضعی است در بطحان.

کُتانه: به ضم کاف و مثناه فوقیه [۱۵۴- ب] و الف و نون و ها چشمه ای است میان صفرا و اثیل.

کتیبه: به فتح کاف و کسر تا فوقانیه و سکون تحتانیّه و موحده قلعه ای است از خیبر که به خمس خدا و رسول معین و مقرر شده.

کُدَر: به ضم کاف جمع اکدر است و به او منسوب است قرقره الکدر.

کدید: به فتح کاف و دو دال مهمله و میان آنها مثناه تحتیه، وادیی است در قرب نخیل که راه فید به سوی مدینه او را قطع می کند و ایضاً چشمه ای است بعد از خلیص به هشت میل در یمین راه.

کراع الغمیم: در غین معجمه مذکور شد.

کُرّ: جزیره ای است در دریای شور شش میل از جُحفه.

کشب:(۱) همچو کُتبُ کوه سیاهی است معروف به ناحیه آن.

کَفْته: به فتح کاف و سکون فا مقبره بقیع است.

کُلاب: به ضم کاف و موحّده آبی است در ناحیه ضریه.

کَلْب: اطمی است از مدینه و رأس الکلب کوهی است.

۱- ل: کُسب.

کُلَیّه: تصغیر کلیه قریه ای است نزد چاه شور دوازده میل از جُحفه.

کملی: به فتح کاف و سکون میم و فتح لام اسم بئر ذروان است. [مثل کسری اسم چاه ذروان.]

[کنس حصین: به فتح کاف و سکون نون و اهمال سین و حصین تصغیر اطمی است در نزد مهراس در قبا].

کواکب: به ضم کاف اولی و یا کسر او و کسر ثانیه بر هر تقدیر کوهی است و یا کوهها‌ست در میان مدینه و تبوک.

کومه ابی الحمرا: یعنی خاک توده منسوب است به او در قرب ثمغ از جهت شامی آن و شاید که همان باشد که امروز معروف است به کومه المدر.

کُوَیْر: مصغر کوهی است در ضریه.

کُویره: مصغر به زیاده ها از کوههای قبلی است.

کَیْدَمه: به فتح کاف و سکون مثناه تحتیّه و فتح دال مهمله و میم و ها سهم عبدالرحمان بن عوف است- رضی اللّٰه عنه- از بنی النضیر که به عثمان فروخته بود به چهل هزار دینار و ایشان وقف کرده بودند میان بنی زهره و فقرا مسلمین و ازواج طاهرات پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و رضی [۱۵۵- آ] عنهنّ.

حرف اللّام

لِای: از نواحی مدینه است.

لابتان: عبارت از حرتین مدینه است.

لَای: از اودیه عقیق است.

لَحیی جَمَل: به فتح لام و کسر نیز آمده و سکون حاء مهمله تثنیه لحی است که او عبارت از دو استخوان است که دندانهای پایان بر آن می روید و جمل به معنی شتر در مساجد راه مکه مذکور شد و ایضاً کوهی است در طریق فید.

لَظی: به لفظی که مرادف نار است و ذات لظی منزلی است از آن جُهتیّه در خیبر.

لعبا: به موحده و مَدّ موضع کثیرالحجاره است و یا آب باران که در حزم بنی عوال است که کوهی است از آن غطفان و ایضاً زمین غلیظی است در بالای حمای ابوبکر بن کلاب.

لعلع: به دو عین مهمله کوهی است در قرب مدینه و آبی است در بادیه.

لفت:(۱) به فتح و یا به کسر اول و به سکون ثانی و یا به تحریک آن، عقبه ای است در راه مکه و قولی آنکه وادیی است در جنب هرشی.

لِقف: به کسر لام و سکون قاف و فا چاههای شیرین خوش آب است در بالای قوران که وادیی است در ناحیه سوارقیه.

لِوا: به کسر لام و قصر همزه، اطمی است و وادی در منازل بنی سلیم و موضعی در چهل میلی از ضریه.

حرف المیم

مابه: مالی است از آن بنی انیف در قبا.

ماجشونیه: منسوب به ماجشون و آن مالی است در وادی بطحان که در نزد اوست تُربت صعیب.

مثْب: بعد از میم به همزه و تای مثلثه بر وزن منبر و یا بلال همزه و یا میثم به باء موحده در بدل میم ثانیه و یا به راء مهمله در بدل آن یکی از صدقات نبویّه است- صلی اللّه علیه وآله وسلم.

مَبْرَک: همچو مقعد خوابگاه شتر پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در خانه ابوایوب انصاری- رضی اللّه عنه- و ایضاً نقبی است از ینبع به سوی مدینه، یعنی [۱۵۵- ب] راهی است میان دو کوه و عرضش گفته اند که چهار میل است یا پنج میل و ثنیه مبرّک به او منسوب است.

مبضعه: به ضاد معجمه میان حجر و رویثه است.

۱- ل، م: لقت.

مَثقبَ: به کسر میم و یا فتح آن و سکون مثلثه و فتح قاف و موحّده اسم راهی است میان مکه و مدینه و ایضاً اسم راهی است از مکه به کوفه.

مَجْدِل:(۱) به فتح میم و سکون حا و فتح دال مهمله، اطمی است در مزرعه ای که مقابل سقایه سلیمان بن عبدالملک است و ایضاً منزلی است از منازل هذیل.

مَجْر: به فتح میم و سکون جاء و راء مهمله غدیری است میان پُشته های قوران در حوالی ملحا.

مَحْضه: به فتح میم و سکون حاء مهمله قریه ای است در جبل آره.

محیص: به فتح میم و کسر حا مهمله بر وزن ملیک، موضعی است در مدینه.

مَختبی: غدیری است در فلاج از ذی رولان و مختبیات فلیح(۲) از غدیرهای عقیق است.

مُخَرِّی: به ضم میم و فتح خاء معجمه و کسر رای مهمله مُشدده اسم یکی از دو کوه صفراست که آن دیگر را مَسْلح گویند.

مَخیض: کوهی است که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- بر آن رفته اند.

مدارج عقبه العرج: مدارج جمع مدرجه است به معنی پله پایه و این مدارج قبل از عقبه به سه میل است.

مُدَجّج: به ضم میم و تشدید جیم مکسوره وادیی است در طریق مکه.

مدران: تثنیه مدران که در مساجد تبوک مذکور شد به او منسوب است.

مُدّرج: به فتح راء مشدده عقبه ای است که به عقیق فرود می آید و مجد گفته که آن ثنیهالوداع است.

مِدْعا: به کسر میم و سکون دال و عین مهمله و همزه مقصوره وادیی است که به ذی عشث می ریزد.

مدین: که در قرب بحر قلزم است در محاذی تبوک و در آنجاست چاهی که موسی

۱- ل: محدل.

۲- ل: فلیج.

- علیه السلام- برای گوسفندان شعیب- علیه السّلام- آب کشیده و آن را بعضی از مدینه گفته اند.

مَذاد: به فتح میم و ذال معجمه و بعد [۱۵۶- آ] از آن مهمله اطمی است در غربی مساجد فتح.

مذاهب: موضعی است در مدینه.

مذینب: تصغیر مذنب از اودیه است.

مرابد: جمع مربد موضعی است در عقیق.

مراخ: به ضم میم و خاء معجمه از اودیه عقیق است.

مَراض: به فتح میم در ناحیه طرف است سی و شش میل از مدینه.

مرّان: به فتح میم یا ضم آن و تشدید را مهمله و نون قریه بزرگی است در جهت کشب.

المَراوِح: جمع مروح، اطمی است در قبا.

مِربد لنعم:(۱) به کسر میم در زمان عمر گوسفندان را در آنجا نگاه می داشتند و گویند یک میل است از مدینه یا دو میل

مربع: همچو منبر، اطمی است در بنی حارثه.

مَرْتِجْ: به فتح میم و سکون راء مهمله و کسر مثناه فوقیه و در آخر جیم وادیی است در قُرب مدینه از آن حسین بن علی- علیه السلام- و یا نزدیک ودّان.

مرجَحْ: به جیم مفتوحه و حاء مهمله موضعی است در راه مکه.

مرحب: به حاء مهمله راهی است که از میان راهها آن را پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- اختیار کرده اند برای سفر خیبر.

مَرخْ: به خاء معجمه تصغیر مرخ است که شجره ای است نام موضعی در قرب ینبع.

[ذومرخ: بادو فتحه وادی بین فدک و وابشیه. یاقوت می گوید موضعی از عقیق است].

۱- هر سه نسخه: مربد الغنم.

[ذوالمروه: با لفظ مروه از مساجد تبوک].

مریخ: به تصغیر و حاء مهمله، اطمی است از آن بنی قینقاع.

[مریخ: شجر معروف نزدیک ینبع].

مُرَیَشْیع: به ضم میم و فتح مهمله و سکون مثناه تحتیّه و سین مهمله و مثناه تحتیّه و عین مهمله، آبی است در ناحیه قدید تا ساحل بحر و بعضی گفته اند آبی است از آن خزاعه یک روزه راه از فرع.

مُزاحِم: به ضم میم و کسر حای مهمله اطمی و بازاری است.

مُزْج:(۱) به ضم میم و سکون [سپس جیم از عقیق.]

[مزدلف: به ضم میم و سکون] رای معجمه و فتح مهمله و کسر لام و در آخر فا، اطم مالک بن عجلان است نزد مسجد جمعه.

مستظّل: به صیغه اسم فاعل، اطمی است.

مستعجله: تنگی است که کسی که نازیه را قطع کرده متوجه [۱۵۶- ب] خیف(۲) باشد به آن تنگی می براید.

[المسیر: اطمّ بنی عبدالأشهل است].

[مسکبه: موضع شرقی مسجد قبا].

مستندر: کوه خردی است در شرقی مشهد نفس زکیه در منزل حاج شامی و مستندر اقصی که در عیر گذشت.

مَسْلَح: به فتح میم و سکون سین و فتح لام و حاء مهمله از اعمال مدینه است.

مُسْلِح: به صیغه اسم فاعل در مخرّی مذکور شد.

مشاش: وادیی است که به عرصه عقیق می ریزد.

مشعل: همچو منبر موضعی است در میان مکه و مدینه.

مشقق: وادیی است میان مدینه و تبوک.

۱- ل: مرج.

٢- ل و م: حيف.

مشلل: عقبه ای است مشرف بر قدید(۱).

مشیرِب: تصغیر مشرب از حدود حرم است [مصر: به دو فتحه و تشدید را، وادی در ضریه].

مصلوق: آبی است از آن عمرو بن کلاب.

مَضیق: قریه ای است در آره.

مطلوب: چاهی است قعرش دور و دراز در قرب مـدینه که عبـدالملک در آنجا قریه ای معمور ساخته [از] بهترین قریه های بنی امیه.

مُظعن:(۲) به ضم میم و سکون ظا(۳) معجمه و کسر عین وادیی است میان سقیا و ابوا.

معجب: و در بعضی نسخ فاست در بدل با از اودیه است و معجف به فا حایطی است که عبداللّٰه بن رواحه- رضی اللّٰه عنه- آن را تصدّق کرده.

معدن الاحسن: و معدن الحسن نیز گویند از اعمال مدینه یا از قرای یمامه است.

معدن بنی سلیم: به ضم سین مهمله در طریق نجد است.

معدن الماوان (۴): در مغیث خواهد آمد.

معدن النقره: دو روزه راه است از بطن نخل.

مُعَرّس: به صیغه اسم مفعول در مسجد معرس مذکور شد.

مُعرقه:(۵) بـه ضـم میـم و سـکون عیـن معجمـه و کسـر راء مهملـه راهی است که به کنـار بحر می رود و عیر قریش یعنی قـافله ابوسـفیان که پیغامبر- صـلی اللّٰه علیه وآله وسـلم- به قصـد او برآمده به مشـرکان مکه در بدر واخوردند و خدای تعالی در آن محل لشـکر اسلام را به هزیمت [۱۵۷- آ] کفار و کشـته شـدن اکابر ایشان مثل ابوجهل لعین تقویت و تأییـد نمود- والحمدللّٰه علی ذلک.

۱- ل: قدیر. وفاء الوفاء: مشلل و مطالب مربوط به آن را ندارد.

۲- ل: مضعن.

۳- ل: ضاد.

۴- وفاء الوفاءِ معدن المامون.

۵- ل: مغرقه.

مَغْسِله: به غین معجمه و کسر سین همچو منزله جبّانه ای(۱) است که در آنجا جامه می شویند در راه مدینه و امروز آنجا باغی است اقرب باغها به مدینه.

مغیث: به صیغه اسم فاعل بین معدن النقره وربذه (۲) است و معروف است به مغیث ماوان.

مغُوثه: به ضم غین معجمه موضعی است در قرب مدینه.

مَقاعِد: جمع مقعد به معنی محل نشستن دکانهاست در نزد عثمان که در نزد باب جبرئیل بود در شرقی مسجد در موضع جنایز.

مُقشعر: به صیغه اسم فاعل از کوه های قبلی مدینه است.

مُقَمّل: به فتح قاف و میم مشدد است.

مکرعه: به فتح موضعی است در قبا بالای بئر عذق.

مکسَّر: به صیغه اسم مفعول و ذو المکسر از اودیه عقیق است.

مکیمن: تصغیر مکمن و مکیمن جما نیز گویند.

ملتذ: اسم مفعول موضعی است در عقیق که به او منسوب است روضه الملتذ.

ملحا: به حاء مهمله و مد همزه از اودیه عقیق است.

ملحه: اطمی است از آن بنی قریظه.

ملحتان: از اودیه قبلیه ای است که در اشعر است.

مَلَل: به دو لام وادیی است معروف در راه مکه بیست و یک میل از مدینه یا هیجده و یا دو شبه راه از آنجا و آمده است که عثمان جمعه را در مدینه گزارده نماز عصر را در ملل ادا نمود و فرش ملل به او منسوب است؛ از وجوه تسمیه آنجا به ملل یکی آن است که تُبّع چون به آنجا رسید مانده شد.

مَناصع: موضعی است که زنان مدینه قبل از آنکه در خانه های آنجا خلا(۳) سازند برای

۱- ل: جنانه.

۲- ل و د: «و ربذه» ندارند.

۳- ل و م: نها.

قضای حاجت خود آنجا بیرون می رفتند گویا که محلش همان است که امروز معروف است به بئر [۱۵۷- ب] ایوب در شرقی سوق مدینه و شمالی بقیع غرقد.

مناقب: کوهی است گویا محلش همان است که امروز معروف است در قرب مدینه که در آنجا کتل هاست و از کلام بعضی چنان مفهوم می شود که در قرب ذات عرق است به خلاف گذشته.

منبجس: به نون و موحده و جیم و سین مهمله به صیغه اسم فاعل وادی عرج است.

منتخر: به نون و مثناه فوقیه و به خای معجمه به صیغه اسم فاعل موضعی است در فرش ملل در جنب مثعر.

منحنا: به ضم میم و سکون نون و فتح حاء مهمله در نزد اهل مدینه به نزدیک مصلّاست در جهت قبله در شرقی بطحان.

مُنشِد: به صیغه اسم فاعل کوهی است در یسار حمرا الاسد شاید که همان باشد که امروز معروف است به حمرای نمله و ایضاً میان رضوی و ساحل موضعی است و ایضاً بلدی است از آن تمیم.

منقی:(۱) به صیغه اسم مفعول موضع معروف است در شرقی مدینه که در روز احد مردم گریخته به آنجا رسیده بوده اند.

منکثه: از اودیه قبلیه است و ایضاً کوهی است از آن جُهَیْنه در جلس.

مَنْوَرَ: همچو مقعد موضعی است در پشت حره بنی سلیم و اطمی است از آن بنی النضیر.

مَنیع: بر وزن فعیل اطمی است در یمانی مسجد قبلتین.

مهایع: قریه بزرگی است در قرب سایه که والی او پیشتر از قبل امیر مدینه می بود.

مِهْراس: به کسر میم و سکون ها و سین مهمله آبی است در اقصای شعب احد که از باران جمع می شود و در مغاکی که آنجاست (۲) و امیرالمؤمنین علی- علیه السلام- در روز غزوه احد برای پیغامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- از آنجا آب آورد و ایشان به جهت بوی کریه آن آب از خوردن آن(۳) امتناع نموده بر سر خود ریختند و خون خود را به آن آب [۱۵۸- آ] شستند.

۱- ل: منفی.

۲- ل: نجاست.

۳- ل: او.

مهروز: به ضم را و در آخر زای معجمه موضع بازار مدینه است.

مهزور: به فتح میم و سکون ها از اودیه مدینه است.

مهزول: به لام وادیی است در پیش چاهی که در حمای ضریه است.

مَهیَعه: همچو مرحله و یا مَعِیشه اسم جُحفه است.

مَیْطان: به فتح میم و یا به کسر و سکون مثناه تحتیه و طاء مهمله و الف و نون کوهی است در محاذی شوران در شرقی قریظه.

حرف النون

نابع: به صیغه فاعل موضعی است در قرب مدینه.

ناجیه: به جیم موضعی است یا آبی است در بلد بنی اسد پایان تر از حبس.

نازیه: به رای معجمه و مثناه مخففه تحتیّه مواضع واسع است در راه مکّه.

نازیین:(۱) موضعی است که در آنجاست قبر ابی معاویه عبیده الحارث؛ چنان که در مسجد صفرا مذکور شد.

ناصفه:(۲) از اودیه عقیق است.

ناعم: به صیغه فاعل از قلعه های خیبر است.

ناعمه: حدیقه یعنی باغی است در عوالی و در جنب اوست نویعمه. مصغر ناعمه و در جنب او و امروز معروف اند به نواعم.

نباع: به کسر از اودیه عقیق است.

نُبیَعْ: همچو زبیر موضعی است در قرب مدینه.

نُجَیَرْ: همچو زبیر آبی است در محاذی صفینه.

نُخال: به ضم وادیی است که به صفرا می ریزد.

نَخْل: موضعی است در نجد دو روزه مدینه در وادیی که او را شدخ گویند و مروی شده که پیغامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- آنجا را به نزول مبارک مُشرّف ساخته اند.

نَخْلی: همچو سَکْری از اودیه اشعر است که به ینبع می ریزد.

نُخیلْ: تصغیر نخل چشمه ای است پنج میل از مدینه و منزلی است در راه فید که در

۱- ل: نازیتین.

۲- ل: ناضفه.

آنجا آبهاست و گویند: در آنجا مسجدی است نبوی- علی مشرفه الصّلوات و السّلام- [۱۵۸- ب] و امروز نخیل (۱) در قرب کدید معروف است بلندتر از شقیره(۲).

نِسار: همچو کتاب کوهی است در حمای ضریه(۳).

نَشر: موضعی است در عقیق از بلاد مزینه.

نِسْع: به کسر نون و سکون سین مهمله و در آخر عین مهمله صدر وادی عقیق است که حمای نبوی است.

نِصْع: به کسر و اهمال صاد، کوههای سیاه است میان صفرا و ینبع و نُصَیع مصغر کوهی است در قرب مدینه.

نَضاد: به فتح نون و ضاد معجمه کوهی است در حمای ضربه.

نَطاه: به فتح نون و طاء مهمله قلعه ای است از قلعه های خیبر و یا آنکه اسم جمیع زمین خیبر است.

نُعمان: به ضم نون وادیی است در جانب احد که او و نقما هر دو به غابه می ریزند.

نُعیم: همچو زبیر موضعی است در قرب مدینه و بعضی به صیغه جمع نعایم نیز گفته اند.

نَفّاع: به صیغه مبالغه اطم است.

نَقات:(۴) به کسر نون از اعمال مدینه است که از آنجا دو راه می شود به وادی القری.

نَقا: به فتح و تخفیف و همزه مقصور میان وادی بطحان و منزله معروف به بئر اعجام و وادی میان او و مصلّا فاصل است.

نقبِ بنی دینار: و نقب مدینه نیز گویند و آن راه عقیق است در حرّه غربیه و در آنجاست سقیا و مروی شده که در غزوه بدر به آن راه رفته اند.

نَقْعا:(۵) همچو حمرا اسم وادیی است.

۱- ل: نحیل.

۲- ل و م: شفیره.

۳- ل، م: مزینه.

۴- ل: نقاب.

۵- ل: نفعا.

نقمی: همچو جمزی(۱) و نسکی. قاله المجد اسم واو و ذنب نقما در جانب احد است.

نَقیع: بر وزن فعیل حمای مشهور است و آن صحرایی است بی درخت، کثیرالخیر، کل زمینش خوب و صحرایش مرغوب و علف و گیاهش چنان بلند و بسیار که اگر سوار در آید از نظر غایب شود در جنوب مدینه چهار برد راه و آنکه گفته اند شصت میل است محمول است بر اقصای آن و نقیع صدر وادی عقیق است [۱۵۹- آ] و گفته اند: اول قورقها و افضل همه آن است که نبیّ- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- برای اسبان مسلمانان آن را قورق کرده فرمود: مردی بلند آوازی بر بلندی برآمده فریاد کرد و به هر جا که فریاد او رسیده آنجا در قورق داخل شده و گفته اند که طولش یک برید و عرضش یک میل است و گویند در آنجا مسجد نبوی است- علی مشرفه افضل الصلوات- و بعد از آن حضرت- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- بنی امیّه و ما بعد ایشان از امرا بسیاری بر آن افزوده اند.

نَقیع الخَضِمات: به فتح خاء معجمه و کسر صاد معجمه موضعی است در قرب مدینه از اودیه حجاز که عمر برای مسلمانان قورق کرده و خضمه در لغت علف نرم و زمین نرم علف است.

نَهْبان: به فتح نون و سکون ها نهب الاسفل و نهب الاعلی دو کوه اند مقابل قدسین.

نُوبه: به ضم نون و سکون واو و بای موحّده موضعی است سه میل راه از مدینه که در مغازی مذکور است و ایضاً پشته کوهی است سرخ در زمین بنی ابی بکر بن کلاب.

نیار: به کسر نون به او منسوب است اطم نیار.

نیر: بر وزن تیر کوهی است در حمای ضریه یا در اعلای نجد.

نَیق العُقاب: به کسر نون و ضم عین مهمله موضعی است در قرب جُحفه.

حرف الهآء

هَجَر: به فتح ها و جیم قریه ای است در قرب مدینه که قِلال هجر به او منسوب است در حدیث قلّتین.

۱- ل، م: کحمری.

هُجَیْم: اطم است.

هُدیَبّه: به فتحتین و کسر موحده و تشدید مثناه تحتیّه سه چاه است در سه میلی سوارقیه.

هُدُن: به ضمتین و دال مهمله آبی است در پس وادی القری.

هرب: از اودیه اجرد است که به غور می ریزد(۱)، [۱۵۹- ب].

هَرّشـی: همچو سـکری پشته کوهی است در زمین هموار که دو میل پایان تر از اوست وَدّان در جانب آفتاب نشستنن و میان او و بحر، صحرایی است و ثنّیه هرشی به او منسوب است وبعد ازآن به مقدار یک میل عَلَمی است در راه مکّه که گویند علامت نصف راه است.

هلوان: از اودیه عقیق است.

هَکْر: به فتح ها و سکون کاف و راء مهمله موضعی است معروف و در آنجا آبی است، چهل میل راه از مدینه.

هَکران: به فتحتین کوهی است در محاذی قبا.

هَمَج: به فتحتین آب چشمه ای است که در آنجا نخلستان است در ناحیه وادی القری.

هیفا: به مثناه تحتیّه و فا موضعی است تکمیل راه از بئر مطلب و هفت میل از مدینه.

حرف الواو

وابل: موضعی است در اعالی مدینه.

واتده: و وتده به غیر الف نیز مروی شده و در اعلای نقیع است.

وادی بلا اضافت: علم وادیی است که در آنجاست فج روحا.

وادی احَیْلَیَیْن: به ضم همزه و فتـح حـاء مهمله و سـکون مثنـاه تحتیّه و لاـم و مثناتین تحتیین و نون در نار حجاز در اوایل کتاب مذکور شد.

وادی ازرق: بعد از امج است به میلی.

وادی الجزل: به جیم و رای معجمه وادیی است که در آنجاست رحبه و سقیا الجزل در قرب وادی القری است.

وادی القری: وادیی است کثیرالقری و یا بلـدی است میان شام و مـدینه. مروی است که چون اسامه بن زید- رضـی اللّه عنهما- از غزوه روم برگشت از وادی القری به سرعت سیر در هفت شب به مدینه آمد و ایضاً مروی شده که مادون وادی القری حجاز است.

[واردات: هضبه های خرد در حمای ضریه].

۱- وفاء الوفاء: هرب و مطالب مربوط به آن را ندارد.

واسط: اطم بنی خدره و اطم بنی خزیمه (۱) و موضعی است میان ینبع و بدر. کوهی است [۱۶۰- آ] که سیلهای عقیق در نزد او بر یکدیگر می خورند و از آنجا به جثجاثه (۲) می روند.

[والج: اطمی است در شیخان.]

[الوبره: به سکون موحده، قریه ای است در کوههای آره.]

[وبعان: به فتح و سکون بعد آن، قریه ای در آره.]

واقم: به صیغه فاعل اطم چند است به قبا.

وَدّان: به فتح واو و تشدید دال مهمله قریه ای است به یک مرحله از جُحفه میان او و ابواء شش یا هشت میل یا اکثره.

وَدْعان: به فتح و سکون مهمله موضعی است در ینبع.

وَرْقان: به فتح واو و به کسر یا سکون راء مهمله کوه بزرگ است در جهت راه مکّه و از حوالی اوست سیاله و عرج(۳) و رویثه و غیر ذلک و در فصل احد گذشت که ورقان از کوههای بهشت است.

[الوسباء: به فتح و سکون سین مهمله، مالی از بنی سلیم در لحف ابلی.]

[وسط: کوهی در حمای ضریه.]

[وسوس: از وسواس از وادی قبلیّه.]

[الوشیجه: به فتح و کسر شین معجمه از وادی عقیق.]

[ذووشیع: از اموال مدینه.]

[الوطیح: به فتح و کسر طا مهمله، از بزرگترین حصن خیبر.]

[وظیف الحمار: از عقیق، مابین سقایه سلیمان بن عبدالملک تا زغابه و عیره.]

وعِیره: به فتح واو و کسرعین مهمله وسکون مثناه تحتیّه در حُدود حرم مذکور است.

حرف الیاء

یَتِیب: به فتح اول و کسر مثناه فوقیه و سکون مثناه تحتیه و به موحده در حُدود حرم مذکور است چنان که مجد گفته و فیه نظر

است.

۱- ل، د: بنی خداره و اطم بنی خرتمه.

۲- ل: حثحاثه.

۳- ل: عرح.

يراجم: غـديرى است در بطن وادى نقيع كه مروى شـده كه پيغامبر- صـلى اللّٰه عليه وآله وسـلم- از آنجا وضو ساخته انـد و در حق او فرموده: شما در بقعه مبارک ايد.

[يرعه: در ديار فزاره.]

[اليسيره: چاهى از بنى اميّه در آبار.]

يليل: به دو ياى مفتوحه واديى است در ناحيه ينبع و صـفرا كه به بحر مى ريزد و در آن وادى چشـمه اى است كه از ريگ مى برآيد.

يَنْبع: به فتـح مثناه تحتيّه و سـكون نون و ضم موحـده و عين مهمله از نواحى مـدينه است و بندر آنجا و وجه تسـميه اش كثرت چشـمه هـا و كاريزهـاى آنجـاست. گوينـد صـد و هفتـاد عين دارد پيغامبر- صـلى اللّٰه عليه و آله وسـلم- از ينبع ذو العشـيره به اميرالمؤمنين على- عليه السـلام- داده بودنـد وبعـد از آن عمر نيز پـاره اى از ينبع، به ايشان دادنـد و خود نيز پاره اى از آنجا را خريدند و ايشان را [۱۶۰- ب] در آنجا اموال بود از چشمه ها كه آن را تصدق كردند.

يهيق: موضعى است در قرب مدينه در حديث است كه نزديک است كه بنيان مدينه برسد به يهيق.

[يين: به دو ياى مفتوحه، از اعراض مدينه.]

الحمـدللّٰه على الاتمـام و الصـلوات على خيرالانام و آله الكرام و اصـحابه العظام شـرف اتمام يافت و آفتاب اختتام بر اين اوراق تـافت در آخر روز چهارشـنبه هفتم مـاه شوال سـنه تسع و ستين و تسـعمائه (۱) در مكه معظمه- زادهـا اللّٰه شـرفا- و بعـدها اين ترجمه شريفه كه تواريخ مدينه منوّره است از جهت كتابت من يد.

المذنب المحتاج الى رحمه اللّٰه

و غفرانه و احسن الى والديهما

فى اليه، احمد بن قيا بن يوسف

غفراللّٰه لهم و لجميع المسلمين

اتمام يافت فى سنه اثنى بعد الف(۲) فى يوم سبع و عشرين

۱- ۹۶۹ هجرى.

۲- ل: در حاشيه آخرين صفحه آمده است: صاحبه و مالكه مير مهدى هذا التاريخ ۱۲۵۵ و عشر جز وكان واضحا.

تعلیقات و اضافات

اشاره

ص ۵۵/ س ۹ و ۱۸ اللهم بارک لنا فی تمرنا .... وفاء الوفا ج/ ۱، ص ۵۳

ص ۶۱/ س ۱۱ در حدیث صیحانی و تسمیه حضرت علی- علیه السلام- به سیدالاولیا و سیف اللّه یکی از ده ها روایت است در منقبت و شأن آن امام همام از طریق عامه.

ص ۷۲/ س ۱۰ درباره سنت صید در حرم و رأی عثمان درباره غذایی که با صید در حرم پخته شده بود و فرموده حضرت علی- علیه السلام- درباره این عمل و نخوردن غذا و سخنان عثمان در پایان که گفت: «لولا عَلی لهلک عثمان» ر. ک: الغدیر، ج/ ۸، ص ۱۸۹

ص ۱۰۱ ابن تیمیه به حرمت شدرحال برای زیارت قبر پیامبر اکرم فتوا داده است و بر این فتوا، علمای اهل سنت و تشیع ده ها ردّیه نوشته اند.

علامه امینی (ره) مبحث مبسوطی در بیش از صد صفحه در این باره دارد تحت عنوان «الحث علی زیاره النبی» الغدیر، ج/ ۵، ص ۸۷ به بعد.

ص ۱۰۱/ س ۱ درباره آداب زیارت حضرت ختمی مرتبت- صلی اللّه علیه وآله وسلم- از نظر ائمه معصومین و بزرگان امامیه ر. ک:

- علل الشرایع، ص ۳۵۸

- مصباح کفعی، ص ۴۷۴

ص: ۴۲۲

- کامل الزیارات، ص ۱۵

- مصباح الزائر، ص ۲۰

- المزار الکبیر، ص ۱۳

- بحارالانوار

- کتاب المزار، ج/ ۹۷، ص ۱۴۶

ص ۱۰۱/ س ۱ در آداب زیارت پیامبر ر. ک: الغدیر، ج/ ۵، ص ۱۳۵.

همچنین ر. ک به مبحث ادب الزائر عندالجمهور، الغدیر، ج/ ۵، ص ۱۳۰

در احیاء العلوم اثر فخرالاسلام ابوحامد محمد غزالی نیز بابی به نام «باب زیاره النبی» هست که در توسل و تشفع به مزار تابناک پیامبر مفصلًا بحث کرده است. احیاء العلوم، ج/ ۱، ص ۲۴۴

ص ۱۰۱/ س ۱ در توسل و طلب شفاء از مزار پیامبر اکرم- ص- ر. ک به الغدیر، ج/ ۵، ص ۱۴۳

در طلب شفاعت از پیامبر و توسل جستن به وی مطالب فراوان نقل کرده اند و سمهودی برخلاف وهابیان به آن اعتقاد کامل دارد.

ص ۱۲۷/ س ۵ حدیث لاتشد الرحال غیر از صحیحین مسلم و بخاری در سنن ابی داوود (ج/ ۱، ص ۴۶۹) نیز آمده است. در روایات شیعه نقل شده که:

عن امیرالمؤمنین: «لاتشدالرحال الا الی ثلاثه المساجد، المسجد الحرام، مسجد رسول اللّٰه و مسجد الکوفه»

الخصال، ج/ ۱، ص ۹۴/ بحارالانوار، ج/ ۹۶، صص ۲۴۰ و ۳۷۹

معنی این روایت این است که «به هیچ مسجدی از مساجد بار سفر بسته نمی شود مگر به این سه مسجد» و از آن برداشت نمی شود که تمام سفرهای زیارتی و سیاحتی ممنوع است. که در غیر این صورت خلاف نص صریح قرآن و سنت است. امام محمد غزالی در احیاء العلوم

در این مورد مفصل بحث کرده و گفته است «شدرحال» به هدف سفرهای مختلف قبور پیامبران و اولیاء اشکال ندارد و منافی با حدیث شدّرحال نیست. احیاءالعلوم، ج/ ۲، ص ۲۴۷

ص ۱۵۷/ س ۱۳ ابودجانه: ابودجانه همان «سماک بن خرشه» یا «اوس بن خرشه» است که با حضرت رسول- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در جنگهای بدر و احد حضور داشت. اطم او تا سالها در داخل مرزعه بزرگی وجود داشت.

برای اطلاع بیشتر در این مورد ر. ک: الاصابه فی تمییز الصحابه ابن حجر، ج/ ۴، ص ۵۸- ۵۹؛ آثار، ص ۷۷

سالشمار مسجدالنبی

سال هجری قمری

۱- ص/ ۱۷۳ بنای مسجدالنبی.

۷- توسعه مسجد در زمان پیامبر اکرم.

۱۷- توسعه مسجد در زمان عمر بن الخطاب.

۲۹- توسعه مسجد در زمان عثمان بن عفّان.

۸۸ تا ۹۱- بازسازی مسجد در روزگار ولید.

۱۶۱ تا ۱۶۵- توسعه مسجد در عهد مهدی.

۵۴۸- تعمیر مسجد توسط وزیر ایرانی جمال الدین اصفهانی.

۵۵۷- کندن خندق اطراف حجره مطهّر و پُر کردن آن از سرب مذاب.

۶۵۴- فعال شدن آتشفشان نزدیک مدینه و سوختن مسجد.

۶۵۵- تعمیر مسجد در عهد المستعصم.

۷۰۵- تعمیر مسجد در روزگار محمد بن قلاوون.

ص: ۴۲۴

۷۰۶- تعمیر مسجد در روزگار محمد بن قلاوون.

۷۲۹- تعمیر مسجد و توسعه آن توسط محمد بن فلاوون.

۸۳۱- تجدید بنای دو رواق مسجد در زمان اشرف برس بای.

۸۵۳- تجدید بنای سقف روضه مُطهّر.

۸۷۹- تعمیر و مرمت مسجد در زمان قایتبای.

۸۸۶- آتش گرفتن مناره رئیسیه در اثر برق گرفتگی و توسعه آتش در مسجد.

۸۸۶- ۹۰۰- تعمیر اساسی مسجد توسط سلطان قایتبای.

۹۳۸- تعمیر و بازسازی محراب نبوی و محراب سلیمانی.

۹۷۴- ساخت مناره سلیمانیه.

۹۸۰- تعمیر در روزگار سلطان سلیم.

۱۲۳۳- تجدید و تعمیر ساختمان گنبد مسجد و رنگ آمیزی آن به رنگ سبز و معروف شدن گنبد به «قُبه الخضراء»

۱۲۶۵ تا ۱۲۷۷- بازسازی اساسی مسجد در عهد سلطان عبدالمجید، و ساختن باب مجیدی.

۱۳۳۶- تعمیر محراب رسول خدا- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- توسط فخری پاشا و تعمیر چاهی که داخل حیاط مسجد قرار داشت.

۱۳۴۸ تا ۱۳۵۰- ترمیم در زمان ملک عبدالعزیز آل سعود.

۱۳۵۴- ترمیم توسط حکومت مصر.

۱۲۷۳- شروع تعمیرات و بازسازی و توسعه مسجد در زمان سعودیها.

مسجدالنبی

ص ۱۷۳ راویان در مساحت و مقیاسهای مسجد در ابتدای ساختمان آن اختلاف نظر دارند ولی با توجه به نظریه سمهودی طول مسجد ۷۰ ذرع عربی یعنی ۴/ ۳۶ متر و عرض آن ۶۳ ذرع عربی معادل ۷۶/ ۳۲ متر و مساحت آن تقریباً حدود ۱۱۹۲ متر

مربع بوده است این مسجد بدون سقف بوده و فقط دارای چهار دیوار در اطراف و سه در به

ترتیب ذیل بوده است:

۱- دری که در سمت مشرق قرار دارد و موسوم به باب النبی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- است. به این دلیل که پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- از این در رفت و آمد می کرده اند.

۲- دری در سمت مغرب موسوم به «باب عاتکه» یا «باب الرحمه».

۳- دری در سمت جنوب.

و در آن حال قبله به سوی بیت المقدس در جهت شمال قرار داشت و مسلمین بدان سو نماز می گزاردند. بنا به روایت سمهودی مردم از شدت گرما در وقت نماز به پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- شکایت بردند. رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- دستور فرمودند تعدادی از ساقه های نخل را آوردند و به عنوان ستون در مسجد قرار دادند، که گفته شده است تعداد ۱۸ ساقه نخل در سه ردیف شش تایی، سه ستون در سمت راست محل منبر و سه ستون در سمت چپ محل منبر قرار دادند و روی آن را با شاخ و برگهای درخت خرما پوشاندند.

منبر هم در آن روز عبارت بود از قطعاتی از ساقه نخل که پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بدان تکیه می دادند.

آن ساختمان بدان گونه که ساخته شده بود حدود ۱۲ یا ۱۷ ماه حفظ شد و تغییر نکرد تا موضوع تغییر قبله از بیت المقدس به کعبه مشرفه روی داد که بنا به روایت حافظ بن حجر عسقلانی اولین نمازی که پیامبر بعد از تحویل قبله خواندند در محله بنی سلمه و در محلی که امروز به مسجد قبلتین مشهور است، بوده که نماز ظهر را حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در آنجا گزاردند و سپس به مسجدالنبی آمدند و نماز عصر را با مسلمانان اقامه فرمودند.

بدیهی است تغییر قبله از جهت شمال به جنوب تغییرات اساسی در معماری مسجد به وجود می آورد. به طوری که اگر مسلمانان می خواستند از همان سایبان ساخته شده شمالی استفاده کنند، باید در صف اول رو به در حیاط بایستند زیرا محل محراب عوض

شـده بود، لذا مسـلمانان سايبان ديگرى و يا به اصـطلاح شبسـتان دومى در طرف جنوبى احداث كردند و ميان اين دو شبسـتان فضاى باز به صورت حياطى باقى ماند.

قسـمت شـمالى يا شبسـتان شمالى مسجد محلى شد براى سكونت اهالى صفه و آنها افرادى بودند از مهاجرين كه به دليل عدم توانايى مالى در مسجد زندگى مى كردند.

توسعه مسجدالنبى در زمان پيامبر- صلى اللّه عليه وآله وسلم.

بنا به روايت سمهودى هنوز هفت سال از بناى مسجد نگذشته بود كه مسجد براى نمازگزاران تنگ شد، لذا پيامبر خانه اى كه متعلق به يك انصارى بود و در جوار مسجد قرار داشت خريد و به اضافه كرد.

مسـجد در آن روز تقريباً به شـكل مربع و مسـاحت آن به طول و عرض ۵۰ متر بود و چون حـدود ۱۴ متر به عرض آن اضـافه شـده بود طبيعتاً براى پوشـش سـقف آن سه سـتون نيز اضافه مى شد. به طورى كه تعداد اسـتوانه ها به ۹ عدد مى رسـيد. براى پوشش سقف نيز پس از آنكه با شاخ و برگهاى نخل روى مسجد را پوشاندند، روى آن نيز خاك ريختند.

طبق روايت سـمهودى در يك شب بارانى مشاهده شد كه باران از سقف نفوذ كرده و در شبستان جارى شده، به طورى كه بر پيشانى پيامبر بعد از سجده آثار گل آشكار بود.[۱۲۳۰]

اخبار مدينه ؛ ؛ ص۴۲۶

تفاع ديوارها نيز بنا بر همان مقياس اول يعنى ۷ ذرع (حدود ۵/ ۳ متر) باقى ماند.

توسعه مسجد در عصر خلفاى راشدين

استوانه هاى نخستين، در عصر ابوبكر پوسيده شده بود و وى با تنه ها و برگهاى خرما آن را بازسازى كرد.

وسـعت مسـجد در آن موقع نسبت به تعـداد نمـازگزاران تنگ و محـدود بود و خليفه دوم- عمر بن خطاب- در سال ۱۷ ه. ق مسـجد را تجديد بنا كرد و اسـتوانه هايى از آجر تعبيه كرد و سـقف مسجد را با شاخه هاى خرما پوشانيد و ستونهاى چوبى نيز در آن به كار برد و سفارش كرد كه آن را به رنگهاى زرد و قرمز رنگ آميزى نكنند تا مردم شيفته نشوند.

عمر فضاى مسـجد را نيز توسـعه داد و از نظر مساحت از شرق تا غرب مسجد را به مقدار ۱۲۰ ذرع و مـا بين ديوار قبله و ديوار اخير را به مقدار ۱۳۰ ذرع اضافه كرد.

توسعه بخشی عمر نسبت به قبله از طرف غرب و شمال بود به طوری که دیوار قبله را ده ذرع جلو برد و در نهایت از طرف شام نیز ۲۰ ذرع بدان افزود.

عباس بن عبدالمطلب عموی پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- نیز از جهت غرب مسجد را توسعه بخشید. به طوری که به انتهای دیوار قبله در آن جهت چسبیده بود و شبستان اصلی را از جهت غرب به اندازه سه استوانه، یعنی نزدیک به ۳۰ ذرع امتداد داد.

عمر برای مسجد شش در قرار داد، یعنی دو در به اسامی «جبرئیل» و «النساء» به آن اضافه کرد و «باب الرحمه» را تا غرب جلو برد و در دیگری در محل بیت عباس گشود که به نام «باب اسلام» معروف است و دو در را در انتهای مسجد گشود.

توسعه مسجد در عصر عثمان بن عفان

در سال ۲۹ ه. ق مردم از تنگی مسجد در روز جمعه به عثمان بن عفان شکایت بردند و راویان در اینکه وی مساحت زیادی به آن افزود و دیوار آن را با سنگهای منقش و آجرهای رنگین تزیین و استوانه هایی از سنگ منقوش و سقف چوبی ایجاد کرد متفق اند.

عثمان شخصاً به بازسازی مسجد نظارت داشت و بعد از ده ماه از آن فارغ شد. وی به دیوار قبله تا حدی افزود، به طوری که تراسی در آن، برای ایام اللَّه واقع شد و این وسعت دیوار قبله تا به امروز باقی است و میزان افزایش آن ده ذرع تخمین زده شده است.

عثمان در جهت شام نیز بیست ذرع افزود ولی از جهت شرق چیزی بر مسجد اضافه نکرد و بالاخره در جهت غرب ده گز به آن اضافه کرد که در نتیجه طول مسجد ۱۶۰ و عرض آن ۱۳۰ ذرع شد.

در راستای این توسعه بخشی، ستون بزرگی به جای ستون چوبی برپا کرد به گونه ای که استوانه هایی که در زمان رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- وجود داشت تغییر نکرد و به علاوه ۶ دریچه بزرگ در دو دیوار شرقی و غربی جایگاه نماز و بین دو استوانه گشود و بر روی این استوانه ها، کنگره هایی قرار داد و به همین سبب در بالای آن سقف چوبی تعبیه کرد.

وضع مسجد بعد از آن تا حدود شصت سال به همین منوال بود تا اینکه ولید بن

عبـدالملک. عمارت در خور توجهی بنا کرد و در این زمینه پولی برای عمر بن عبـدالعزیز که فرمانـدار او در مکه و مـدینه بود ارسـال داشت و به او دسـتور داد که مسـجد را ویران و دوباره بازسازی کنـد و او اتاقهای همسـران پیامبر- صـلی اللّه علیه وآله وسلم- را خراب کرد و به مساحت مسجد افزود.

این توسـعه از جهت مشرق و مغرب و شام- طرف بیت المقدس یا جهت شمالی- صورت گرفت، ولی بعد از سه سال یعنی در سال ۹۱ ه. ق کار توسعه ساختمان مسجد به اتمام رسید.

توسعه ولید

توسعه بخشی ولید در گنجایش مسجد از طرف شرق به غرب با ۶ ستون و در جهت غرب با ۲ ستون صورت گرفت. سمهودی نقل می کند که مسافت بین دو ستون ۹ الی ۱۰ ذرع است و به این معنی که مساحت و توسعه ولید در دیوار قبله نزدیک به ۶۰ ذرع بوده است که در نتیجه طول دیوار قبله از شرق تا غرب در حدود ۱۶۵ ذرع بوده امّا توسعه از جهت شمالی به ۴۰ ذرع بالغ شد که این مقدار طول دیوار غربی مسجد به حساب می آید.

مساحت مسجد بعد از توسعه ولید به شرح ذیل است:

- طول دیوار غربی، ۲۰۰ ذرع/ ۱۰۴ متر

- طول دیوار پشت به قبله یا جهت شام، ۱۳۷ ذرع/ ۲۴/ ۷۱ متر

- طول دیوار قبله، ۱۶۵ ذرع/ ۸/ ۸۵ متر

کل مساحت مسجد در دوره ولید برابر بوده با حدود ۸۱۰۰ متر مربع.

ولید برای شبستان اصلی مسجد ۵ ردیف سـتون قرار داد که هر یک از آنها از ۱۷ سـتون تشکیل می شد و قسمت شمالی را به میزان ۴ ردیف توسعه داد که هر یک از آنها از ۱۷ ستون تشکیل می شد.

عمر بن عبدالعزیز صـحن حیاط را با سـقفی در کناره مشرق و مغرب مسجد احاطه کرد و طرف شرق یا شبستان شرقی را به سه ردیف و جهت غرب را با چهار ردیف سـتون پوشانیـد، به طوری که صـحن را گـذرگاههای سـر پوشـیده و تاقـداری از چهار طرف در خود

احاطه کرده بود و جلو و عقب مسجد مشرف به یازده گذرگاه و هر دو جناح شرقی و غربی مشرف به ۱۴ گذرگاه است.

عمر بن عبدالعزیز در بالای این گذرگاهها، کنگره هایی ساخت که صحن مسجد را از چهار طرف در احاطه خود دارد، این کنگره ها مشبک بوده اند.

وی برای مسجد چهار گلدسته در هر زاویه مسجد قرار داد و همچنین در جایگاه نماز امام، مقصوره ای از چوب به جای تراس سنگی زمین عثمان احداث کرد.

مسجدالنبی در عهد مهدی عباسی

توسعه مجدد مسجد در دوره مهدی عباسی بعد از دو سال و به عبارتی بعد از پنج سال بین سنوات ۱۶۱- ۱۶۵ ه. ق صورت پذیرفت. به طول دیوار غربی ۶۵ ذرع اضافه شد و بدین ترتیب به مساحت مسجد دو هزار و چهارصد متر افزوده گردید. و مساحت کل به ده هزار و پانصد متر مربع می رسید. اینکه در مدینه (ص ۵۳) مساحت آن را ۸۸۹۰ متر مربع ذکر کرده، یقیناً اشتباه است. میزان افزایش مسجد معادل ۶ ستون بوده و حدود شمالی آن تا این حد در طول تاریخ قید شده است. گفته می شود مهدی، قسمت عقب مسجد را با کاشیهای رنگین- نازک کاری- زینت داد و آثار این تزیین تا عهد سمهودی باقی بود.

مسجدالنبی در دوره های بعد

الف- همان طور که سمهودی اشاره کرده ممالیک بحری و برجی در توسعه و بازسازی مسجدالنبی کوششهایی به عمل آورده اند. بخصوص سلطان قایتبای مناره رئیسیه را تعمیر کرد و مرمت و بازسازی گنبد و مقصوره و توسعه کوچکی در شرق مسجد در حدود ۱۲۰ متر مربع در زمان او انجام گرفته است. علی حافظ، ص ۸۶

ب- سلاطین عثمانی نیز هر یک به نوبه خود برای تعمیر مسجد اقداماتی انجام دادند. مانند سلطان سلیم (۹۱۸- ۹۲۹ ه. ق)، سلطان سلیمان (۹۳۸- ۹۷۴ ه. ق) و سلطان سلیم ثانی در سال ۹۸۰ ه. ق تعمیرات لازم را به عمل آوردند. سلطان محمود عثمانی که در فاصله سالهای ۱۲۲۳- ۱۲۵۵ ه. ق حکومت کرد، کار ماندگاری انجام داد و

آن بازسازی گنبد مسجدالنبی بود. این گنبد قبلًا توسط اشرف قایتبای ساخته شده بود.

چون در سطح خارجی آن شکافهای زیادی دیده می شد، در سال ۱۲۳۳ ه. ق گنبد را برداشته و از نو ساختمان آن را تجدید بنا کردند.

سلطان عبدالحمید عثمانی نیز در سال ۱۲۵۳ ه. ق دستور داد گنبد را به رنگ سبز رنگ آمیزی کنند به همین علت به «قبهالخضراء» معروف شد که تاکنون این گنبد باقی مانده است. علی حافظ، ص ۱۱۶

سلطان عبدالمجید عثمانی نیز در سال ۱۲۶۵ ه. ق بازسازی و تعمیر بسیار اساسی برای مسجدالنبی انجام داد و تاقها و سقفهای مستدیر مسجد را کلًا بازسازی کرد که این عمل مدت دوازده سال به طول انجامید، حدود ۱۲۹۳ متر مربع نیز به مساحت مسجد افزوده شد. آثار، ص ۱۱۱

تا دوره سعودیها ساختمان سلطان عبدالمجید باقی بود تا اینکه، ۶۲۴۷ متر مربع از آن ساختمان را خراب کردند و حدود ۱۲۲۲۷ متر مربع برای ساختمان بنا مورد استفاده قرار دادند. یعنی شش هزار متر مربع به مساحت مسجد افزوده شد. علی حافظ ص ۸۴

در دوره سعودیها، توسعه روز به روز مسجدالنبی بدون توجه به معماری منطقه ای و بدون در نظر داشتن حفظ میراث گذشتگان انجام گرفته و همین امر سبب تخریب تمام محلات اطراف مسجدالنبی شده و بسیاری از آثار مهم به جا مانده از گذشته مدینه از بین رفته است.

اگر به حفظ این آثار اهمیت داده می شد، از نظر اصول معماری روشهایی وجود داشت که می توانست هم به حفظ آثار کمک کند و هم امکان توسعه مسجدالنبی را فراهم آورد. در این زمینه، مبحث مفصلی نگاشته ام که جای آن در این مختصر نیست.

ص ۱۷۵/ س ۲ بئر ابو ایوب: به ابوایوب انصاری تعداد دو یا سه چاه منسوب است.

معروفترین آنها چاهی بوده است در شرق محله رومیّه و شمال بقیع.

آثار، ص ۲۵۲.

ص: ۴۳۱

منبر نبوی شریف

ص ۱۸۰ منبر چگونه بود و به چه نحوی تحول یافت:

روایتی از دارمی نقل شده است که پیامبر زمانی که موعظه می کرد برمی خاست و حالت قیام را طول می داد و چون خسته می شد به حالت ایستاده به تنه درخت خرما تکیه می داد. تا اینکه مسلمانان مردی را دیدند که می گفت می توانم برای رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- تکیه گاهی بسازم تا هر وقت بخواهد بر روی آن بایستد و اگر بخواهد بنشیند پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- فرمود او را به نزد من بیاورید. او را به حضور حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بردند، پیامبر دستور داد که تکیه گاهی برای او بسازد.

هنگامی که منبر ساخته شد پیامبر بر روی آن می نشست. این موضوع در سال هفتم هجری بر حسب روایت طبری و یا در سال هشتم و نهم هجری بر حسب گفته دیگران روی داده است.

در صحیح مسلم آمده است: منبری که برای رسول خدا ساخته شد سه پله داشت و برخی گفته اند که منبر از سه پله غیر از پله ای که به نام «راحتگاه» معروف بوده است ساخته شده بود.

معمولًا پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بر پله سوم می نشست و سخن می گفت و هنگامی که نوبت ابوبکر رسید او بر پله دوم می نشست و پایش را بر پله پایین می گذاشت و زمانی که نوبت عمر رسید و بر پله پایین می نشست و پایش را بر زمین می گذاشت و زمانی که نوبت به عثمان رسید بر منبر رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بالا می رفت و بر جایگاه پیامبر می نشست.

هنگامی که این مسأله به گوش معاویه رسید او بر پله های منبر افزود و شش پله بر آن تعبیه کرد و مطری نقل می کند منبری که معاویه توسعه داد در طول زمان پوسیده شد و برخی از خلفای عباسی آن را مرمت کردند. به هر حال این منبر شریف در آتش سوزی مسجد نبوی به سال ۶۵۴ در آتش سوخت، این منبر از چوب درخت گز ساخته شده بود.

بعد از سوخته شدن منبر، حاکم یمن به نام مظفر دستور داد منبری در یمن بسازند و به مدینه بفرستند که این منبر در حدود ده سال آنجا بود. سپس منبری توسط الظاهر بیبرس در سال ۶۶۴ به مدینه فرستاده شد که تا سال ۷۹۷ ه. ق. بر آن خطبه خوانده می شد. بعد از وی ظاهر برقوق منبر فرستاد و در سال ۸۲۰ ه. ق. المؤید شیخ منبری به مدینه فرستاد که در حریق سال ۸۸۶ سوخت.

سپس اشرف قایتبای منبری از سنگ مرمر برای مدینه فرستاد. در سال ۹۹۸ ه. ق سلطان مراد عثمانی منبر بسیار زیبای حجاری شده ای از مرمر که روی نقشهای آن طلاکاری شده بود به مدینه فرستاد و این منبر در مسجدالنبی قرار گرفت و اکنون نیز وجود دارد. منبری که اشرف قایتبای به مدینه فرستاده بود را به مسجد قبا بردند و هنوز در آنجاست.

ص ۱۸۲/ س ۱۲ منبر رسول اللَّه: از امام صادق- ع- روایت شده است که در سال ۴۱ ه. ق. معاویه می خواست حج گزارد. نجاری به مدینه فرستاد و به والی مدینه نوشت که منبر پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- را از جای خود درآورد و هم اندازه منبر او در شام کند.

هنگامی که نجار خواست، منبر رسول خدا را از جای خود حرکت دهد کسوف عارض شد و زمین به لرزه افتاد ... کافی، ج/ ۴، ص ۵۵۴

ص ۱۹۳/ س ۳ روایت خوخه ابوبکر حدیثی جعلی است و آثار وضع در آن آشکار است. ر. ك: الغدیر، ج/ ۳، ص ۲۱۳

ص ۱۹۵/ س ۱۵ درباره سد ابواب مسجد پیامبر- ص- و سخنان حضرت رسول که تمام بابها بسته شود غیر باب علی- علیه السلام- در دهها مأخذ و منبع اهل سنت مطالبی آورده شده. علامه امینی در الغدیر مفصلًا بحث کرده است و اسناد فراوان آن را نشان داده است به عنوان مثال:

قال ابو هریره: قال عمر: لقد اعطی علیٌّ بن ابی طالب ثلاث خصال لإن تکون لی خصله منها احب الیَّ من أن اعطی حمرالنعم قیل: وما

هنَّ یا امیرالمؤمنین؟ قال: تزوجه فاطمه بنت رسول اللّه. و سکناه المسجد مع رسول اللّه، یحل له فیه یحلُّ له. والرایه یوم خیبر.

ص ۱۹۷ خلیفه دوم بـا آثـار پیـامبر برخـورد داشتماننـد واقعه قطع شـجره رضوان، روایـتی از نـافع در کتب روایی و تـاریخی دربـاره نظر خلیفه دوم بـا آثـار پیامبر- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- آمـده است بـدین ترتیب که مردم در زیر درختی که بیعت رضوان در زیر آن رویداده بود می آمدند و در آن محل نماز می گزاردند خلیفه این موضوع را فهمید و دستور به قطع درخت داد و مردم را از کنار آن دور کرد.

طبقات ابن سعد، ص ۶۰۷، شرح ابن ابی الحدید، ج/ ۱، ص ۶۰ و الغدیر، ج/ ۶، ص ۱۴۷

ص/ ۲۰۰ س ۱۸ در باره اقدام عثمان در توسـعه مسـجد پیامبر- ص- و سخنان مردم که گفتند: «یوسّع مسجد رسول اللّه و یغیر سنه» ر. ک: الغدیر، ج/ ۸، ص ۱۲۹

محراب

ص ۲۰۵/ س ۲ چگونگی پیدایش محراب در صدر اسـلام به هنگام بررسـی پیرامون بازسازی مسـجد نبوی به دسـتور ولید بن عبدالملك بر ما روشن می شود.

کلمه محراب در دو آیه از سـوره مریم (آیه ۱۱) و سوره آل عمران (آیه ۳۷) آمـده است که معنی و مفهوم محراب در این دو آیه مشـخص می شود. کلمه محراب در این آیات به معنی اتاق یا مکان بخصوصـی آمده است که در آن عبادت می کردند و نماز برپا می داشتند و از طرفی به عنوان مقدس ترین محل در مسجد که نماز به سوی آن اقامه می شد تعیین شده است.

رسول اکرم- صـلی اللّه علیه وآله وسـلم- از سال دوم هجری، در مسـجد قبا و مسـجد مـدینه محراب بخصوصـی نداشـتند و به گمـان قـوی، تنهـا محلی در دیـوار قبله وجـود داشت که سـاده بود و از این رو می توان وجود محرابهـای توخـالی از هر نوع و شکل را در آن دوره

نفی کرد. زیرا این توخالی بودن به مرور زمان دگرگون شده و هر بار که دیوار قبله را خراب می کردند و یا مسجد نبوی را توسعه می دادند این محراب عمقش بیشتر می شد. تا اینکه در عمارت عثمان در سال ۲۴ هجری شکل کاملًا مجوف به خود گرفت.

در هر صورت محلّ مصلای رسول خدا- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- که به نام محراب خوانده شد در ساختمان مسجدالنبی در طول زمان حفظ شد و در بازسازیی که توسط سلطان اشرف قایتبای پس از حریق صورت گرفت محراب مسجد نیز با نقش و تزیینات و کتابت های مختلف تزیین شد.

در کتیبه قسمت فوقانی محراب این عبارت به چشم می خورد. «هذا محراب رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.»

و در جانب غربی ستون محراب نوشته شده: «هذا مصلی رسول اللَّه، صلی اللَّه علیه وآله وسلم.»

در مسجدالنبی، غیر از محراب رسول اللَّه محرابهای دیگری نیز وجود دارد، مانند «محراب عثمان» که در زمان عثمان ساخته شد و شافعی ها در آن نماز می خواندند و «محراب سلیمانی» که در غرب منبر شریف است و در سال ۹۳۸ ه. ق توسط سلطان سلیمان عثمانی ساخته شد و به «محراب حنفی» معروف است که حنفی ها در آن نماز می گزاردند.

«محراب تهجّد»: که در روی استوانه تهجّد بود و پشت خانه صدیقه کبری قرار داشت و پیامبر نماز شب را در آن محل اقامه می فرمود. این محراب در توسعه دوره سعودی برچیده شد.

«محراب فاطمه»: در جنوب غرب محراب تهجد، داخل مقصوره یا حجره فاطمه قرار دارد که از پشت پنجره برای زائران نمایان است.

«محراب مشایخ حرم»: در مکان اهل صُفّه ساخته شده بود به فاصله چهارمتری «دکهالاغوات» قرار دارد. آثار، ص ۹۸

ص: ۴۳۵

مأذنه های مسجدالنبی

ص ۲۰۵/ س ۳ در زمان پیامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- و خلفای راشدین مأذنه ای ساخته نشده بود در زمان حکومت ولید که عمر بن عبدالعزیز حاکم مدینه بود. به هنگام توسعه عمارت مسجد در سالهای ۸۸- ۹۱، در چهار طرف مسجد. چهار مناره برای مسجد ساخته شد. (علی حافظ، ص ۶۶).

سلاطین عثمانی نیز هر کدام در ساختن مناره ها اقداماتی انجام دادند:

- سلطان قایتبای «مناره رئیسیه» را سه بار در سالهای ۸۸۶، ۸۸۸ و ۸۹۲ ساخت و مرمت کرد. این مناره در حدود ۶۰ متر ارتفاع دارد و در جنوب شرقی مسجدالنبی قرار گرفته است. تصویر این مناره با قبهالخضراء در تصاویر دیده می شود.

- سلطان عبدالمجید عثمانی مناره شمال غربی را ساخت که به «مناره شکیلیّه» یا «مجیریه» معروف است و در توسعه دوره سعودی بازسازی شده است.

- سلطان عبدالعزیز عثمانی مناره شمال شرقی مسجد را ساخت که به «مناره سنجاریّه» معروف بود. این مناره در توسعه دوره سعودی تخریب و به جای آن مناره دیگر ساخته شد.

- مناره «باب السلام» در جنوب غربی مسجد نیز از بناهای ناصر محمد قلاوون است که در سال ۷۰۶ ه. ق ساخته شده است.

- مناره «باب الرحمه» از بناهای سلطان اشرف قایتبای است و در سال ۸۸۸ ه. ق ساخته شده بود. این مناره در توسعه دوره سعودی تخریب شد.

درهای مسجد:

ص ۲۴۳ درهای مسجد تا چند سال پیش ده تا بود، ۵ در، در نوسازی سلطان عبدالمجید عثمانی ساخته شده بود.

ورودیهای مربوط به عصر سلطان عبدالمجید عبارت اند از:

۱- «باب السلام» در محل دری که خلیفه دوم ساخته بود در زاویه جنوب غربی مسجد.

۲- «باب الرحمه» یا «عاتکه» در محل دری که در زمان حضرت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- به مسجد باز می شد و در دیوار غربی مسجد قرار گرفته است.

۳- «باب جبرئیل»، به «باب النبی» هم معروف است و در دیوار شرقی مسجد قرار دارد و در محل همان دری است که پیامبر در بنای نخستین مسجد به عنوان ورودی از آن استفاده می کرده اند.

۴- «باب النساء» در دیوار شرقی مسجد قرار دارد و بعد از باب جبرئیل قرار گرفته و مخصوص ورود زنان بوده است. این در محل دری است که خلیفه دوم در مسجد ساخت.

۵- «باب الصدیق» در دیوار غربی مسجد قرار گرفته است.

در توسعه دوره سعودی نیز ۵ در به نامهای «باب عبدالعزیز»، «باب عثمان»، «باب مجیدی»، «باب عمر» و «باب سعود» ساخته شده است.

دفن پیکر پاک پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم

ص ۲۰۷/ س ۱ ابن اسحاق والزهانی می گویند که سعید بن سیب به نقل از ابی هریره به ما چنین گفت که زمانی که حضرت رسول اکرم- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- رحلت کردند، عمر برخاست و گفت عده ای از منافقین تصور می کنند که رسول خدا وفات یافته است در حالی که به خدا قسم این چنین نیست و رسول وفات نکرده بلکه او نزد پروردگار خود رفته است، همچنان که موسی بن عمران رفته و چهار روز از قومش دور شده و سپس به نزد آنان بازگشت. رسول خدا نیز باز خواهد گشت، همچنان که موسی بازگشت در این موقع ابوبکر به مسجد رسید و چون سخنان عمر را شنید فریاد زد:

خاموش باش. زمانی که مردم صدای ابوبکر را شنیدند به طرف او رو آوردند و عمر را رها کردند. ابوبکر گفت: محمد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- درگذشته است و سپس این آیه را تلاوت کرد: «وما محمد الارسول قد خلت من قبله الرسول» (۳/ ۱۴۴)

پس آن گاه در حالی که در محله سقیفه بنی ساعده طی یک شورای ساختگی کودتایی به وقوع می پیوست تا ضمن آن فرصت طلبان و توطئه گران اولین حرکت را در جهت تحریف اسلام و تغییر خلافت از وصی خاص رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم-

بیاغازنـد علی- علیه السـلام- جهت تعظیم و تکریم پیکر پاک رسول خـدا، خود اقـدام به غسل و کفن آن حضـرت کرد و آن پیکر مطهر را در محـل حجره عایشه دفن کرد و در میان قبر سـر مبارک حضـرت را به سـمت مغرب و پاهای آن بزرگوار را به سمت مشـرق و صورت حضـرت را به طرف قبله قرار دادند. بین پیکر حضـرت پیامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و دیوار خانه قبلی یک وجب فاصله بود و گفته می شود به اندازه یک تازیانه بین حضرت و بین دیوار غربی به اندازه دو ذرع فاصله بود.

ص ۲۴۳/ س ۱۰ رباط عجم: همان رباط جمال الدین اصـفهانی است که اسدالدین شیر کوه عموی سلطان صلاح الدین ایوبی در آنجا مدفون بوده است.

در جنوب این ربـاط پس از طی پنـج ذرع دار ابی ایوب انصـاری قرار داشت ربـاط عجم در احـداث خیابان در قسـمت شـرقی مسجد نبوی از بین رفت. آثار، ص ۳۴

ص ۲۴۵/ س ۳ دار مروان بن الحکم: در محل این خانه «مدرسه بشـریه» را ساخته بودند که در جهت جنوب غربی باب السلام مسجد نبوی قرار داشت.

این مـدرسه در توسـعه خیابان جنوبی مسـجد قسـمتی از آن تخریب شد و در بقیه زمین آن ساختمان اداره «والمحکمهالشـرعیه الکبری» ساخته شد. آثار، ص ۴۳

ص ۲۴۴/ س ۴ دار ریطه: ریطه نام مادر یا دختر ابوالعباس سفاح است. خانه او نیز در احداث خیابان شرقی مسجد از بین رفت. آثار، ص ۳۸

ص ۲۴۵/ س ۱۶ دار عبـداللّه بن عمر: این خـانه در خیابـان جدیـدی در جنوب مسـجد نبوی قرار داشت که در توسـعه خیابان خراب شد. آثار، ص ۳۰

ص ۲۴۷/ س ۱۴ دار خالـد بن ولیـد: این خانه چسبیده به دار ریطه بود که در توسـعه خیابان شـرقی مسـجد نبوی تخریب شد. آثار، ص ۴۱

ص ۲۴۷/ س ۲۳ دار ابی ایوب انصاری: در ناحیه جنوب شرقی مسجد نبوی قرار دارد.

شمال آن به کوچه تنگی معروف به «کوچه حبشه» ختم می شده و در

ص: ۴۳۸

جنوب آن خانه امام جعفر صادق- علیه السلام- قرار داشته است. آثار، ص ۲۸

مقابل کتابخانه عارف حکمت در پشت در آهنین دکانی سنگ نوشته ای وجود داشته است که بر روی آن نوشته شده بود:

«هذا بیت ابی ایوب الانصاری موفد النبی علیه الصلوه والسلام فی سنه ۱۲۹۱» مدینه، ص ۲۴۰

ص ۲۴۷/ س ۴ دار امام جعفر صادق- علیه السلام: در جنوب شرقی مسجد نبوی چسبیده به دار ابوایوب انصاری قرار داشته و سالها مسکن امام و خطیب مسجد نبوی بوده است. بعدها این خانه خراب شد و ساختمان اداره اوقاف به جای آن ساخته شد. آثار، ص ۲۲

ص ۲۴۸/ س ۷ خانه حسن بن زید: حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب- علیهم السلام- کنیه اش ابو محمد پدر سیده نفیسه- که مزارش در قاره است- و شوهر سیده نفیسه اسحاق المؤتمن فرزند امام جعفر صادق- علیه السلام- است. محل خانه در جهت غربی خانه ابو ایوب و امام جعفر صادق بوده که در جنوب شرقی مسجد پیامبر قرار داشت. احمد عارف حکمت پاشا که از سال ۱۲۳۹ ه. ق قاضی القضات مدینه بود این خانه را خرید و کتابخانه ای در آنجا تأسیس کرد که معروف به کتابخانه عارف حکمت است.

شکیب ارسلان، مکتبات المدینه المنوره، مجله المجمع العلمی العربی رقم ۲۵، سنه ۱۹۵۰ م./ علی حافظ، صص ۲۴۱- ۲۴۲

ص ۲۴۹ بلاط: به فتح اول به معنای زمین فرش شده با سنگ یا آجر یا مصالح دیگر است. آثار، ص ۱۴۵

ص ۲۵۲/ س ۷ سور و حصار مدینه: درباره بنای سور مدینه اطلاعات جامعی وجود دارد. در سال ۲۶۳ ه. ق محمد الجعدی آن را ساخت و سپس

جمال الدين اصفهانی در سال ۴۵۰ ه. ق آن را تعمیر و بازسازی کرد. به همین ترتیب در سالهای ۵۵۸، ۷۵۵ ه. ق این حصار بازسازی شد تا اینکه سلطان سلیم عثمانی دستور ساختن سور بسیار عظیمی صادر کرد این حصار از سال ۵۳۷ ه. ق شروع و در سال ۹۴۸ ه. ق تمام شد به طوری که در قُلّه جبل سلع قلعه دیده بانی وجود داشت. طول این حصار ۳۰۷۲ ذرع که هر ذرع ۷۵ سانتیمتر بوده است. این حصار بسیار مُحکم بود و در زمان سعودیها کُلًا تخریب شد. علی حافظ، ص ۳۳

ص ۲۵۷/ س ۷ مسجد علی- علیه السلام: در محدوده مسجد مصلی قرار دارد.

سمهودی به عنوان مسجد مستقل «معلومه العين» نیاورده است امّا از ابن شبه مدرکی می آورد که محل نماز عید حضرت علی- علیه السلام- در ایام محاصره خانه خلیفه سوم بوده است. وفاء الوفا ج/ ۳ ص ۷۸۴

این مسجد بارها بازسازی شده و اکنون نیز آباد و پر رونق است و در سمت غربی مناخه و مدخل «زقاق الطیاره» واقع شده است.

مسجدالنبی در فاصله ۳۵۰ متری شرق این مسجد قرار دارد علی حافظ، ص ۱۳۵

ص ۲۵۸/ س ۵ مسجد مصلا: همان مسجد غمامه است. پیامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- در زمین این محل نماز عید اقامه کرده است. بعدها در این مکان مسجدی بنا نهاده شد که در دوره های مختلف بازسازی شده است. در قرن هشتم سلطان حسن نوه قلاوون آن را تعمیر اساسی کرد.

در حکومت عثمانی نیز چندین بار مرمت شده است. بنای مسجد ۲۶ متر طول، ۱۳ متر عرض و ۱۲ متر ارتفاع دارد. صخامت دیوارها حدود ۱/ ۵ متر است. محرابی سنگی و مناره ای بلند در رکن شمال غربی و یک گنبد دارد. آثار، ص ۱۲۲/ مدینه، ص ۱۵۵

ص ۲۵۸/ س ۱۸ روضه شریف: ما بین منبر و قبر منور پیامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم

– و در قسمت شرقی منبر قرار دارد. مساحت آن حدود ۳۳۰ متر و طول آن ۲۲ متر و عرض آن ۱۵ متر است. در روایات اهل بیت نیز حدیث «مابین منبری و قبری ...» یا «منبری و بیوتی ...» آمده است.

برای اطلاع بیشتر ر. ك: كلینی، فروع الكافی ج/ ۴، ص ۵۵۳ شیخ طوسی، تهذیب، ج/ ۶، ص ۱۲

ص ۲۶۰/ س ۱ مسجد قبا: مسجد قبا در جنوب غربی مدینه قرار دارد و بارها تعمیر و بازسازی شده است. قدیمترین اثر باقیمانده از مسجد، كتیبه ای است به خط كوفی به تاریخ ۴۳۵ هجری. بر روی آن نوشته شده است: «...

علی یدالشریف حسن المسلم ... ابی عبداللّٰه بن مساك فی سنه خمس وثلاثین و اربعمائه» این كتیبه در كنار محراب مسجد قرار داشته است.

عمر بن عبدالعزیز در سالهایی كه حاكم مدینه (۸۷– ۹۳ ه) بود. برای اول بار مناره ای برای مسجد ساخت. جمال الدین اصفهانی نیز در سال ۵۵۵ آن را بازسازی كرد و در سالهای ۶۷۱، ۷۳۳، ۸۴۰، ۸۴۱ و ۱۲۴۵ هجری قمری و نیز در دوران معاصر چندین بار تعمیر و بازسازی شده است. آثار، ص ۸۱/ علی حافظ ص، ۱۲۵

ص ۲۶۶/ س ۱۷ دار سعد بن خیثمه: در مكانی به نام قبه (/ گنبد) كه در ادامه مسجد قبا و چسبیده به آن است قرار داشته است. این مكان به «بیت فاطمه» مشهور شده بود. بعدها این مكان خراب شد و در محل آن مدرسه ابتدایی پسران در قبا ساخته شد. آثار، ص ۲۷

ص ۲۶۶/ س ۲۰ دار كلثوم بن هدم: در مكانی به نام قبه (/ گنبد) كه بعدها به نام «مقام عُمره» معروف شده بود، قرار داشته. مقام عمره نیز بعدها ویران شد و در محل آن مدرسه ابتدایی پسران در قبا ساختند. آثار، ص ۲۵

ص ۲۶۹/ س ۱ مسجد جمعه: این مسجد در وادی رانوناء در شرق جاده مسجد قبا واقع شده است. مساحت بنای آن قبلًا بسیار كوچك بود (۵/ ۴* ۸ متر).

علی حافظ، ص ۱۲۶/ آثار، ص ۹۱

ص ۲۶۹/ س ۱۲ مسجد الفضیخ: در محل شرقی روستای عوالی قرار دارد و هم اینک معمور و آباد است. مساحت آن ۴* ۱۹ متر بوده و گنبد و محراب با دیوارهای کنگره ای داشته است. پیامبر- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- هنگامی که مشغول غزوه بنی النضیر بودند، ۶ روز در این مسجد نماز گزارده اند.

«فضیخ» به معنای شراب خرماست و در این مسجد بود که ابو ایوب حکم تحریم شراب را به گروهی از انصار ابلاغ کرد. علی حافظ، ص ۱۴۳/ آثار، ص ۱۴۲

ص ۲۷۱/ س ۱۸ مسجد بنی ظفر: محل این مسجد در جهت «حُره واقم» طرف «حره شرقیه» در شرق مدینه واقع است. در این مسجد کتیبه ای به تاریخ ۶۳۰ ه. ق بوده که به مصر برده شد و اینک در «دارالکتب المصریه» در قاهره نگهداری می شود.

بنای مسجد که بر بلندی محلی به نام «عرصه معاویه» قرار دارد.

مربع شکل و هر ضلع آن ۷/ ۳ متر است. آثار، ص ۱۳۴/ مدینه، ص ۱۷۱

ص ۲۷۲/ س ۱۱ مسجد بنی معاویه: همان «مسجد اجابه» است. این مسجد در شمال بقیع و پانصد متری مسجدالنبی قرار داشته است. با ابعاد: ۱۰ متر طول و ۸ متر عرض. مسجد دارای گنبد و محراب بوده. اداره اوقاف مدینه آن را مرمت و بازسازی کرده و اینک ساختمان مربع شکل و دارای مناره ای به سبک جدید است.

بنی معاویه از قبیله اوس بوده اند. مدینه، ص ۱۶۶/ آثار، ص ۱۳۷

ص ۲۷۳/ س ۱۳ مسجد فتح: در دامنه کوه «سلع» و در جهت غربی آن واقع شده است.

در سال ۵۷۵ هجری قمری توسط حسین بن ابی الهیجاء مرمت شده و

هم اینک نیز آباد و پرونق است. آثار، ص ۱۲۵ علی حافظ، ص ۱۲۹

ص ۲۷۶/ س ۱۳ مسجد القبلتین: این مسجد در محل مرتفعی در «حره الوبره» در شمال غربی مدینه قرار دارد. مسجد را به این علت قبلتین می نامند که پیامبر در این مسجد به طرف بیت المقدس نماز می گزارد که آیه تحویل قبله به طرف کعبه نازل شد. آثار، ص ۱۳۱/ علی حافظ، ص ۱۲۸

ص ۲۷۷/ س ۱۰ مسجد السقیا: این مسجد در نزدیکی بئر السقیا قرار داشته است. در محل این مسجد ایستگاه راه آهن ساخته اند. سابقاً در آنجا ساختمان متروکه ای معروف به «قبه الرئوس» قرار داشت مسجدالسقیا در محل این گنبدخانه بوده است. فعلًا در محوطه پایانه حمل و نقل در غرب میدان عنبریه واقع شده است. علی حافظ، ص ۱۴۴/ آثار، ص ۱۳۶/ مدینه، ص ۱۳۹

ص ۲۷۷/ س ۲۱ مسجد ذباب: ذوباب هم خوانده و نوشته می شود و نام دیگر آن مسجدالرأیه است. کوه کوچکی است با سنگهای سیاه. در غزوه خندق پیامبر- صلی اللّه علیه وآله وسلم- در این مکان نماز اقامه فرمود.

مسجد در میان خانه مخروبه ای است و بقایای آن به صورت اتاقی کوچک با ابعاد ۴* ۴ متر و ارتفاع ۶ متر هنوز دیده می شود. آثار، ص ۱۲۹ مدینه، ص ۱۶۰

ص ۲۷۹/ س ۹ مسجد طریق السافله ظاهراً همان مسجد ابوذر است. گرچه سمهودی از شهرت این مسجد به ابوذر متعجب است و دلیل و مدرکی برای آن نیافته است (ج/ ۳، ص ۸۵۱) امّا به هر حال این مسجد در تقاطع شارع المطار و شارع ابی ذر قرار دارد و در دوره سعودی ها بازسازی شده مناره ای مرتفع در گوشه شمال غربی آن احداث شده است. علی حافظ، ص ۲۰۷

ص ۲۷۹/ س ۱۱ مسجد بحیر: این مسجد در وسط یک بستان قرار داشته است و محل

یحیی بری بوده است. صاحب آثار محل این مسجد را نشان می دهد.

آثار، ص ۱۴۰

ص ۲۸۰/ س ۲ مسجد البقیع: تـا سال ۱۳۰۵- ۱۳۰۶ ه. ق این مسجد در کنـار بقیـع بـاقی بود. (تحفه الحرمین، نـایب الصـدر شیرازی، ص ۲۲۷) اکنون اثری از آن نمانده است. مدینه، ص ۱۹۶

ص ۲۸۳/ س ۱۲ مسجد بنو حـارثه: در کنار جاده احـد مجاور سـمت غربی قلعه ای معروف به المستراح- ساخته شـده توسـط عثمانی- قرار دارد. این مسـجد توسط اداره اوقاف ساخته شـده و آثار قدیمی قلعه همچنان باقی است. وصف المدینه، ص ۴۶/ مدینه، ص ۱۰۶

ص ۲۸۶/ س ۱۰ مسجد عتبان بن مالک: مؤلف کتاب مدینه شناسـی می گوید: «آثار این مسـجد در تلی از خاک در قسـمت شمـالی مسـجد جمعه در یـک چهـار دیواری بـدون سـقف قرار دارد. بنایی سـنگی با دیوارهای بسـیار کوتاه و مساحتی بسـیار کوچک.» ص ۲۰۳

ص ۲۸۷ درباره زیارت ائمه بقیع ر. ک: الغدیر، ج/ ۵، ص ۱۵۹ و ۱۶۱/ زیارت حمزه سید الشهدا.

ص ۲۸۷- ۲۹۴ مدفونین در مدینه منوره و بقیع

مقابر اهل بیت عصمت و طهارت، سلام اللَّه علیهم اجمعین

عباس بن عبدالمطلب

امام حسن بن علی- علیهم السلام.

امام علی بن حسین، زین العابدین- علیهم السلام.

امام محمد باقر بن علی- علیهم السلام.

امام جعفر بن محمد صادق- علیهم السلام.

مقابر فرزندان پیامبر- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.

صدیقه کبری فاطمه زهرا- سلام اللَّه علیها.

زینب

ام کلثوم

رقیّه

ابراهیم

مقابر همسران پیامبر

عایشه

حفصه

زینب بنت جحش

ام سلمه

ماریه قبطی

رمله

زینب بنت خریمه

جویریه بنت حارث

صفیّه

سوده بنت زمعه

ریحانه بنت زید

مقابر بنی هاشم

فاطمه بنت اسد

ابو سفیان بن حارث

عقیل بن ابی طالب

عبداللّٰه بن جعفر بن ابیطالب

اسماعیل بن جعفر الصادق

نوفل بن حارث بن عبدالمطلب

محمد بن الحنفیّه

مقابر عمه های پیامبر

صفیّه بنت عبدالمطلب

عاتکه بنت عبدالمطلب

مقبره عبداللَّه پدر پیامبر

در دارالنـابغه بود دارای بقعه و آباد و پررونق بود، بعـدها گنبـد آن را تخریب کردنـد، تا بیست سال پیش وجود داشت. آن را زیارت کرده بودم و عکسـهایی از آن گرفتم در کتاب «حجّ و انقلاب اسـلامی» سال **۱۳۶۲** چاپ شده است. در سال **۱۳۹۵** در توسعه مدینه کلًا تخریب شد.

مقابر یاران پیامبر

مقبره عثمان بن مظعون

اسعد بن زراره

خنیس بن حُذافه

سعد بن معاذ

عبداللَّه بن مسعود

عبدالرحمان بن عوف

عثمان بن عفان

سعد بن ابی وقاص

ابو سعید خدری

مقداد بن عمر

ابو هریره

صهیب بن سنان

ابوعبس

اسید بن الحضیر

حویطب بن عبدالعزی

رکانه بن عبد یزید

زید بن سهل

ارقم بن ابی ارقم

اسامه بن زید

عبداللّٰه بن سلام

عبداللّٰه بن عمر

ابو سلمه بن عبدالأسد

عبداللّٰه بن عتبک

قتاده بن نعمان

جبار بن صخر

حاطب بن ابی بکتعه

حکیم بن حزام

عمر بن حزم

مخرمه بن نوفل

عبداللَّه بن انیس

براء بن معرور

جبیر بن مطعم

جابر بن عبداللَّه

مسطح بن اثاثه

معاذ بن عواء

زید بن ثابت

ابن عمرو بن نفیل

سهل بن سعد ساعدی

مالک بن التیهان

ابوالسید ساعدی

محمد بن مسلمه

عویم بن ساعده

کعب بن عمر

مقبره شهیدان حرّه

در بقیع نزدیک قبر عثمان بن مظعون

مقبره بزرگان تاریخ اسلام

مالک بن انس

نافع الفقیه

نافع شیخ القراء

زید بن حسن

سالم بن عبداللّٰه

مغیره بن عبدالرحمان

مقابر زنان مشهور

ام البنین مادر حضرت ابوالفضل عباس بن علی (ع)

ام رومان

حلیمه مادر رضاعی پیامبر

اروی بنت کویر

ص ۲۸۸/ س ۳ درباره آداب زیارت ابراهیم فرزند رسول خدا، ر. ک: بحارالانوار، ج

ص: ۴۴۷

/ ۱۷، ص ۲۲۱

ص ۲۸۸/ س ۱۹ درباره آداب زیارت فاطمه بنت اسد ر. ک: مصباح الزائر، ص ۲۸

ص ۲۹۰/ س ۲۰ موضع قبر صدیقه کبری- سلام اللّه علیها- در روایات مختلف عامّه و خاصّه مختلف ذکر شده است. گفته شده که قبر آن مظلومه در بیت فاطمه- علیهاالسلام- بوده که در توسعه مسجد داخل روضه مطهر شده است و یا محل مزار بین قبر و منبر است. در هر حال افضل آن است که انسان در همه مواضع گفته شده زیارت کند.

محل قبر معروف به حضرت فاطمه در بقیع، گویا قبر فاطمه بنت اسد است.

بحارالانوار، ج/ ۹۷، صص ۱۹۲- ۱۹۳ و ۲۲۰

ص ۲۹۱/ س ۲۰ بیت الاحزان: ابن شهر آشوب (م. ۵۸۸ ه. ق) در مناقب آل ابی طالب (ج/ ۳، ص ۳۴۲) از این محل نام برده است و همچنین ابن جبیر، سیاح قرن ششم می گوید: «سمت شرقی خارج از قبرستان بقیع محلی بود مسطح معروف به بیت الاحزان که بارها آنجا را زیارت کرده ام.»

تا بیست سال پیش هم منطقه مسطح کوچک بدون بنایی وجود داشت که مردم آنجا را زیارت می کردند.

برای اطلاع بیشتر در مورد بیت الاحزان ر. ک به ترجمه کتاب بیت الاحزان نوشته مرحوم حاج شیخ عباس قمی.

ص ۲۹۲/ س ۱۱ درباره آداب زیارت ائمّه بقیع- علیهم السلام- ر. ک:

- کامل الزیارات، ص ۵۳

- مصباح الزائر، ص ۱۰۸

- مصباح کفعمی، ص ۴۷۹

- بحارالانوار، ج/ ۷، صص ۲۰۳- ۲۱۱

ص ۲۹۸ جبل احد: کوه احد در شمال مدینه قرار دارد و حضرت رسول-

صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در شأن آن فرموده است: «هذا جَبَلُ یُحبُّنا و نُحِبه» آثار، ص ۱۹۷

ص ۲۹۸/ س ۱ اسامی شهدای احد

حمزه بن عبدالمطلب

شماس بن عثمان

عمر بن ثابت

صیفی بن قبطی

أیاس بن أوس

أبوسفیان بن الحارث

عُبیداللَّه بن جبیر

عمرو بن قیس

أبوهبیرهبن الحارث

قیس بن مخلد

خارجه بن زید

سعد بن سوید

عبداللَّه بن عمرو

نعمان بن مالك

عبداللَّه بن عمرو

عبیده بن عمرو

عُبید بن المعلّی

أياس بن عدى

عبداللّٰه بن جحش

عمرو بن معاذ

ثابت بن وقش

الحباب بن قبطى

عُبيد بن التهان

أنيس بن قتاده

أبو سعد بن خيثمه

قيس بن عمرو

عمرو بن مطرف

عمرو بن أياس

سعد بن ربيع

علبه بن ربيع

ضمره الجهنى

ألمحذر بن زياد

عمرو بن الجموح

عنتره مولى عبيده

مالك بن نميله

كيسان مولى بنى النجّار

مصعب بن عمير

ألحارث بن أنس

رفاعه بن وقش

عُباد بن سهل

حبيب بن زيد

حنظله بن أبی عامر

عبداللّٰه بن مسلمه

ثابت بن عمرو

أوس بن ثبت

سليم بن الحارث

أوس بن الأرقم

ثعلبه بن سعد

نوفل بن عبداللّٰه

عباده بن الحسحاس

خلّاد بن عمرو

سهل بن قيس

ألحارث بن عدی

عماره بن زياد

سلمه بن ثابت

حسيل بن جابر

ألحارث بن أوس

يزيد بن حاطب

أبو حيَّه بن مسلمه

سُبيع بن حاطب

عامر بن مخلد

أنس بن النضر

نعمان بن عبد

مالك بن سنان

نقيب بن فروه

عبّاس بن عباده

رفاعه بن عمرو

أبوأيمن مولى عمرو

ذكوان بن عبدقيسر

مالك بن أياس

نيز ر. ك به: وفاء الوفا، ج/ ۲، ص ۱۱۴/ سيره ابن هشام، ج/ ۳، ص ۷۵- ۸۱ الغدير، ج/ ۵، صص ۱۶۱، ۱۶۲

ص: ۴۴۹

چاه ها

ص ۳۰۵ در این باره بیتی از ابی انوج ناصرالدین مراغی را علامه امینی در الغدیر آورده است.

اذا رمت آبار النبی بطیبهفعدتُها سبعٌ مقالًا بلاوهن

اریسٍ و غرسٍ و رومهٍ و بضاعهکذا بصه قل بئر حاء مع العهن

الغدیر، ج/ ۵، ص ۱۶۳

ص ۳۰۵/ س ۱ بئر اریس: این چاه در نزدیکی مسجد قبا و در فاصله ۳۰۰ متری و در غرب آن قرار داشت. عمق میله آن ۱۲ متر بود که به مخزن می رسید.

اسم دیگر این چاه، چاه خاتم است و وجه تسمیه اش آنکه انگشتر حضرت رسول- صلی اللّٰه علیه وآله و سلم- که در دست عثمان بود به چاه افتاد.

بئر اریس اینک در زیر میدان قباست و آثارش محو شده است. آثار، ص ۲۴۳ مدینه ص ۳۱۰ علی حافظ ص ۱۷۳

ص ۳۰۷/ س ۲۰ بئر بصه: پیامبر مقداری سدر از ابو سعید خدری گرفت و با آب این چاه سر مبارک را شستشو داد. این چاه در داخل باغی معروف به باغ بصه واقع است و در حد فاصل دو جاده اصلی عوالی و نخاوله در امتداد جنوبی خیابان ابوذر و باب الجنائز در ۲۰۰ متری قبرستان بقیع جای دارد. داخل این باغ دو چاه است که چاه بزرگتر در سمت چپ و چاه کوچکتر به فاصله ۶۰ متری آن قرار دارد و هر دو به چاه بصه معروف اند که اکنون متروک اند. علی حافظ، ص ۱۷۱/ مدینه، ص ۳۱۲

ص ۳۰۸/ س ۸ بئر بضاعه: نزدیک محل سقیفه بنی ساعده از راه باب الشامی واقع شده. حدود ۵۰۰ متری مسجد پیامبر و در غرب خیابان سحیمی بین عمارت شیخ عبدالعزیز بن صالح و خانه های ورثه شیخ بدرالدین قرار گرفته است. قطر چاه ۵ ذرع و عمق آن ۱۰ متر است. بنای قسمتهای

تحتانی از قدمت بسیار برخوردار است. ابن بطوطه نیز در سفرنامه خویش از آن یاد می کند (سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه موحد، ص ۱۱۴، سال ۱۳۳۷) علی حافظ، ص ۱۶۹

ص ۳۰۹/ س ۱۹ بئر الحا: در خارج از سور مدینه و در شمال شرقی آن واقع شده بود.

بیش از ۸۵ متر از دیوار شمالی مسجد النبی فاصله ندارد و بنای آن مخروبه است.

آثار، ص ۲۴۸/ مدینه، ص ۲۸۶/ علی حافظ، ص ۱۷۰

ص ۳۱۱/ س ۳ بئر رومه: در وادی عقیق قرار دارد. ارتفاع میله آن ۱۲ متر و قطر چاه ۴ متر است. در حفریات کنار چاه آثار قدیمی ظاهر شده بود. این چاه با زمین اطراف آن وقف است. در شمال شرقی جاده دانشگاه مدینه بوستانی است که چاه در میان آن قرار دارد آثار، ص ۲۲۴ مدینه، ص ۲۹۲ علی حافظ، ص ۱۷۶

ص ۳۱۲/ س ۱ بئر السقیا: در جنوب ساختمان قدیم ایستگاه راه آهن مدینه و به فاصله ۱۲۰ متری مسجد عنبریه قرار دارد. قبلًا محل سکونت زائران ایرانی بوده و چون ایرانیان آن را در سال ۷۷۸ ه. ق تعمیر کردند لذا به «بئر الاعجام الفرس» معروف شد. از آب این چاه پیامبر نوشیده و وضو گرفته است. قطر آن ۶ متر و عمق میله آن ۱۴ متر است و در جنوب آن مزرعه ای وجود داشت. اینک جاده مدینه- مکه از جنوب آن می گذرد.

آثار، ص ۲۵۰/ علی حافظ، ص ۱۷۶

ص ۳۱۲/ س ۱۹ بئر العهن: علی حافظ اطلاعات جامعی در مورد این چاه داده است.

قطر چاه حدود ۳/ ۵ متر و عمق آن ۱۶/ ۵ متر است و در خارج از مدینه سمت شرقی وادی بطحان در منطقه ای معروف به «بلاد البدریه» قرار دارد. این چاه و باغ اطراف آن وقف است. علی حافظ، ص ۱۷۹

ص ۳۱۳/ س ۵ بئر غرس: همان چاهی است که پیامبر از آب آن نوشید و وصیت

فرمود که با آب آن چاه او را غسل دهند. این چاه در روستای جفاف نزدیک مدینه قرار داشته و عمق و قطر آن هر یک ۴ متر بوده است.

آثار یک مسجد نیز در کنار آن دیده شده. این چاه اینک با همان بنای قدیمی و ۵/ ۳ متر قطر و ۱۱ متر عمق در جاده جدید قبا- عوالی در محلی به نام «البلاد البدریه» وجود دارد. مدینه، ص ۲۷۹/ علی حافظ، ص ۱۷۴/ آثار، ص ۲۴۶

ص ۳۲۱/ س ۵ مسجد ذوالحلیفه: همان مسجد شجره است. میقات حاجیانی است که از مدینه به مکه می روند. ذوالحلیفه به آبار علی معروف شده بود همان طور که سمهودی نوشته در ذوالحلیفه چاهی بود منسوب به حضرت علی- علیه السلام- (ج ۳، ص ۱۱۹۵) منطقه شجره از مناطق کشاورزی بوده و آن امام همام در آن چاه هایی برای آبیاری مزرعه حفر کرده بود.

مدینه، ص ۱۸۲/ سفرنامه ابن بطوطه، ص ۱۱۶

ص ۳۲۲/ س ۶ مسجد معرس: معرس محل خراب مسافر است. این مسجد در ذوالحلیفه و در یکصد و پنجاه متری جنوب غربی مسجد شجره واقع است. پیامبر یک شب را تا صبح در این مسجد گذرانده است. چهار گوشه آن با ۴ ستون سنگی بنا نهاده شده است.

مدینه، ص ۱۹

مسجد غدیر خم

واقعه غدیر خم

ص ۳۲۷/ س ۱۰ همانطور که در متن آمده سمهودی واقعه غدیر خم را به اجمال نقل کرده و در عین حال از مسجد غدیر خم نام برده است مسلمانان برای یادبود این واقعه عظیم مسجدی بنا نهاده بودند.

در بحارالانوار از حسّان جمّال، روایتی است که می گوید با حضرت امام صادق در کاروان مدینه به مکه می بودم، هنگامی که به مسجد غدیر رسیدیم امام نگاهی به طرف چپ مسجد کرد و فرمود اینجا موضعی است که پیامبر خدا قدم گذاشت و فرمود: «من کنتُ مولاه فعلیٌ مولاه الخ ...» ج/ ۹۷ ص ۲۲۵

برای اطلاع بیشتر خوانندگان روایت واقعه غدیر را ذیلًا می آوریم. برای اطلاع از مدارک و مسانید فراوان آن ر. ک به کتاب مستطاب الغدیر علّامه امینی- ره

ورود پیغمبر- ص- و همراهان به غدیر خم در روز پنجشنبه هجدهم ذیحجه تحقق یافت امین وحی الهی آیه «یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ...» را آورد و از طرف خداوند آن حضرت را امر کرد که علی- ع- را به ولایت و امامت معرفی و منصوب فرماید و آنچه درباره پیروی از او و اطاعت اوامر او از جانب خدا بر خلق واجب آمده به همگان ابلاغ فرماید. در این هنگام آنها که از آن مکان گذشته بودند به امر پیغمبر باز گشتند و آنها هم که در دنبال قافله بودند رسیدند و در همان جا متوقف شدند. در این سرزمین درختان کهن و انبوه و سایه گستر وجود داشت که پیغمبر- ص- قدغن فرمود کسی زیر درختان پنجگانه که به هم پیوسته بودند فرود بیایدتا خار و خاشاک آنجا را برطرف سازند. وقت ظهر حرارت هوا شدّت یافت به طوری که مردم قسمتی از ردای خود را بر سر و قسمتی را زیر پا افکندند و برای آسایش پیغمبر- ص- چادری تهیه و روی درخت افکندند تا سایه کاملی برای پیغمبر- ص- فراهم شد. اذان ظهر گفته شد و آن حضرت در زیر آن درختان نماز ظهر را با همه همراهان ادا فرمود. پس از فراغ از نماز در میان گروه حاضرین بر محل مرتفعی که از جهاز شتران ترتیب داده بودند قرار گرفت و آغاز خطبه فرمود و با صدای بلند همگان را متوجه ساخت و چنین فرمود:

«ألحمد للّه ونستعینه و نؤمن به، و نتوکّل علیه، و نعوذ باللّه من شرور أنفسنا، و من سیّئات أعمالنا الذی لاهادی لمن ضلّ، ولا مضلّ لمن هدی، و أشهد أن لا إله إلا اللّه، و أنّ محمّداً عبده و رسوله- أما بعد: أیها الناس قد نبَّأنی اللطیف الخبیر أنه لم یعمر نبیٌّ إلّامثل نصف عمر الذی قبله، و انی أو شک أن ادعی فأجبت، و إنی مسؤول و أنتم مسؤولون، فماذا أنتم قائلون؟ قالوا:

نشـهد أنک قد بلّغت و نصـحت وجهدت فجزاک اللَّه خیراً، قال: ألسـتم تشـهدون أن لا إله إلّااللَّه، و أن محمداً عبده ورسوله، و أنّ جنته حقّ وناره حقّ وأنَّ الموت حقّ و أنَّ الساعه آتیه لاریب فیها وأنَّ اللَّه یبعث من فی القبور؟ قالوا:

بلی نشهد بذلک، قال: الّلهم اشهد، ثمّ قال: أیها الناس ألا تسمعون؟ قالوا:

نعم. قال: فانی فرط علی الحوض، وأنتم واردون علیّ الحوض، وإنَّ عرضه مابین صـنعاء وبصری فیه أقداح عدد النجوم من فضه فـانظروا کیف تخلّفونی فی الثقلین فنـادی منـاد: ومـا الثقلاـن یا رسول اللَّه؟ قال: الثقل الأکبر کتاب اللَّه طرف بیـداللَّه عزوجل و طرف بأیـدیکم فتمسّـکوا به لاـ تضـلّوا، والآـخر الأصـغر عترتی، وإن اللطیف الخبیر نبّأنی انهما لن یتفرَّقا حتی یردا علیّ الحوض فسـألت ذلـک لهماربی، فلا تقـدّموهما فتهلکوا، ولا تقصـروا عنهما فتهلکوا، ثم أخذبیـد علیّ فرفعها حتی رؤی بیاض آباطهما و عرفه القوم أجمعون، فقال:

أیّهـا الناس مَن اولی الناس بالمؤمنین من انفسـهم؟ قالوا: أللَّه ورسوله أعلم، قال: إن اللَّه مولای وأنا مولی المؤمنین وأنا أولی بهم من أنفسـهم فمن کنت مولاـه فعلیّ مولاـه، یقولهـا ثلث مرات، و فی لفـظ احمـد إمام الحنابله: أربع مرات. ثم قال: أللهمّ وال من والاه، وعاد من عاداه، وأحبّ من أحبه، و أبغض من أبغضه، وانصـر من نصـره، واخـذل من خذله، وأدر الحق معه حیث دار، ألا فلیبلّغ الشاهد الغایب، ثم لم یتفرّقوا حتی نزل أمین وحی اللَّه بقوله:

«ألیوم أکملت لکم دینکم و أتممت علیکم نعمتی»، الآـیه. فقـال رسول اللَّه صـّلی اللَّه علیه وآله: أللَّه اکبر علی إکمال الـدین، و إتمام النعمه، ورضـی الربّ برسالتی، والولایه لعلیّ من بعدی، ثم طفق القوم یهنّئون أمیرالمؤمنین صلوات اللَّه علیه وممن هنّأه فی مقـدّم الصـحابه: الشیخان ابوبکر و عمر کلٌّ یقول: بـخ بـخ لک یابن ابی طالب أصبحت و أمسیت مولای و مولی کل مؤمن و مؤمنه، وقال ابن عباس: وجبت واللَّه فی أعناق القوم، فقال حسان:

إئـذن لی یا رسول اللَّه أن اقول فی علیّ ابیاتاً تسـمعهن، فقال: قل علی برکه اللَّه، فقام حسان فقال: یا معشـر مشـیخه قریش أتبعها قولی بشهادهٍ من رسول اللَّه فی الولایه ماضیه ثم قال:

ینادیهمُ یوم الغدیر نبیّهم بخمّ فاسمع بالرسول منادیا

«حمد و ستایش مخصوص ذات خدا است. یاری از او می خواهیم و به او ایمان داریم و توکّل ما به اوست و از بدیهای خود و اعمال ناروا به او پناه می بریم. گمراهان را جز او راهنمایی نیست و آن کس را که او راهنمایی فرموده گمراه کننده ای نخواهد بود. و گواهی می دهم که معبودی (در خور پرستش) جز او نیست. و اینکه محمّد- ص- بنده و فرستاده اوست. پس از ستایش خداوند و گواهی به یگانگی او، ای گروه مردم، همانا خداوند مهربان و دانا مرا آگهی داده که دوران عمرم سپری گشته و قریباً دعوت خداوند را اجابت و به سرای باقی خواهم شتافت. من و شماها هر کدام بر حسب آنچه به عهده داریم مسئولیم. اینک اندیشه و گفتار شما چیست؟

مردم گفتند: ما گواهی می دهیم که تو ابلاغ فرمودی و از پند ما و کوشش در راه وظیفه دریغ نفرمودی. خدای به تو پاداش نیکو عطا فرماید. فرمود: آیا نه این است که شماها به یگانگی خداوند و اینکه محمد- ص- بنده و فرستاده اوست گواهی می دهید؟ و به اینکه بهشت و دوزخ و مرگ و قیامت تردید ناپذیر است و اینکه مردگان را خدا برمی انگیزد و اینها همه راست و مورد اعتقاد شما است؟

همگان گفتند آری، باین حقایق گواهی می دهیم. پیغمبر گفت: خداوندا گواه باش. و با تأکید و مبالغه ای در توجّه و شنوایی همگی و اقرار مجدّد آنان به اینکه سخنان آن حضرت را شنیده و توجّه دارند فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت. و شما در کنار حوض بر من وارد می شوید. پهنای حوض من به مانند مسافت بین صنعاء و بصری است(۱) و در آن به شماره ستارگان- قدحها و جامهای سیمین هست. بیندیشید و مواظب باشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گرانبها و ارجمند که در میان شما می گذارم چگونه رفتار نمایید؟!(۲) در این موقع یکی در

۱- صنعا اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه ای است جزء ایالت حوران از توابع دمشق و این تشبیه متناسب باحدود درک و تصور آنها که در آن روز حضور داشته اند بیان شده و تقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است.

۲- دو چیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه ثقلین است که مفرد آن ثقل است یعنی چیز بزرگ و گرانبها.

میـان مردم بانـگ برآورد که یا رسول اللّٰه آن دو چیز گرانبها و ارجمنـد چیست؟ فرمود آنکه بزرگتر است کتاب خـداست که یک طرف آن در دست خـدا و طرف دیگر آن در دست شـما است (کنایه از اینکه کتاب خدا وسـیله ارتباط با خداوند است) بنابر این آن را محکم بگیریـد و از دست ندهید تا گمراه نشوید. و آن دیگر که کوچکتر است عترت من (اهل بیت من) اسـت و همانا خـدای مهربان و دانا مرا آگاه فرمود که این دو هرگز از یکـدیگر جـدا نخواهد شد تا کنار حوض بر من وارد شوند. و من این امر را (عـدم جـدایی کتـاب و عترت را) از پروردگـار خود درخواست نموده ام. بنـابراین بر آن دو پیشـی نگیریـد و از پیروی آن دو باز نایستید و کوتاهی نکنید که هلاک خواهید شد. سپس دست علی-ع- را گرفت و او را بلند نمود تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد و مردم او را دیدند و شناختند.

و فرمود: ای مردم کیست که بر اهـل ایمان از خود آنها سـزاوارتر است؟ گفتنـد: خـدای و رسولش داناترنـد. فرمود همانا خـدا مولای من است و من مولای مؤمنین هسـتم و اولی و سزاوارترم بر آنها از خودشان. پس هر کس که من مولای اویم علی-ع- مولای او خواهد بود و این سـخن را سه بار و بنا به گفته احمد بن حنبل پیشوای حنبلی ها چهار بار تکرار فرمود. سـپس دسـت به دعا گشود و گفت: بار خدایا، دوست بدار آنکه را که او را دوست دارد و دشـمن دار آنکه را که او را دشـمن دارد و یاری فرمـا یـاران او را و خوار گردان خوار کننـدگان او را، و او را معیـار و میزان و محور حق و راستی قرار ده. آن گـاه فرمود: باید آنان که حاضـرند این امر را به غایبین برساننـد و ابلاغ نمایند. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که امین وحی الهی رسـید و این آیه را آورد: «الْیَوْم اکْمَلْتُ لکُم دِیْنَکُمْ وَ اتْمَمْتُ عَلَیْکُمْ نِعْمَتِی وَ رَضِیْتُ لَکُمْ الاسْلام دینا(۱)» در این موقع پیغمبر- ص- فرمود اللّٰه اکبر، بر اکمـال دین و اتمـام نعمت و خشـنودی خـدا به رسالت من و ولایت علی-ع- بعـد از من، سـپس آن گروه شـروع کردند به تهنیت أمیر المؤمنین-ع- و از جمله آنان (پیش از دیگران) شیخین (ابوبکر و عمر) بودند که گفتند: به به برای تو ای پسر ابی طالب که صبح و شام را درک

۱- آیه ۳ از سوره مائده: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

نمودی در حالیکه مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی. و ابن عباس گفت: به خدا سوگند که این امر (ولایت علی-ع-) بر همه واجب گشت. سپس حسان بن ثابت گفت: یا رسول اللّٰه اجازه فرما تا درباره علی-ع- اشعاری بسرایم. پیغمبر-ص- فرمود بگو با میمنت و برکت الهی. در این هنگام حسان برخاست و چنین گفت: ای گروه بزرگان قریش. در محضر پیغمبر اسلام درباره ولایتی که مسلّم گشت، گفتار و اشعار خود را بیان می کنم و گفت:

ینادیهم، یوم الغدیر نبیّهم بخمّ فاسمع بالرّسول منادیا

ص ۳۳۷ در وادی عقیق قصرهایی بنا شده بود که آثار بعضی از آنها باقی است از جمله:

قصر سعید بن العاص: سعید بن العاص در عهد معاویه حاکم مدینه بود و کاخی را در حومه مدینه در وادی عقیق در شمال غربی مدینه ساخت.

آثار این کاخ در «وادی عقیق» در فضای سبز متعلق به کاخ شاهی مسعودی هنوز باقی است. طول آن در حال حاضر ۳۶ متر، عرض آن ۲۷ متر ارتفاع دیوارهای باقیمانده ۹ متر و قطر دیوارها حدود ۷۶ سانتیمتر است. بنا از قطعات متوسط سنگی ساخته شده و دیوارهای درونی قصر از گچ پوشیده شده است. این کاخ از مهمترین بناهای باعظمت قرن اول هجری محسوب می شود. آثار، ص ۴۹

قصر عاصم: عاصم بن عمرو بن عثمان در وادی عقیق کاخی ساخت که به «قصر عاصم» معروف شد. برای تامین آب این قصر سدی از سنگهای مقاوم و بزرگ ساخت که هنوز آثارش باقی است. قصر مربع شکل است با طول و عرض ۳۰ متر در اصلی آن در شمال قصر قرار دارد. در بررسیهای باستان شناسی معلوم شده که شکل و اندازه اتاقها یکسان نبوده و بعضاً مربع یا مستطیل شکل اند. قصر برج، بارو و حصار داشته و محل نگهداری چهارپایان و انبارها در داخل حصار و خارج از قصر قرار داشته است. آثار، ص ۵۴

ص ۳۳۷/ س ۱ وادی عقیق: یکی از مسیل های شش گانه مدینه است که در غرب آن قرار دارد. منطقه بسیار خوش آب و هوا بـا خـاک مرغوبی است که در آن قصـرها و باغها و مزارع فراوان قرار دارد. چاه های معروفی ماننـد «بئر رومه» و «بئر عروه» در این وادی قرار گرفته انـد. این وادی را پیـامبر به بلال بخشـید تا آن را آباد کنـد. بعـدها به هنگام خلافت عمر و به دسـتور وی بخشـهایی از این وادی از بلال گرفته شد و بین عده ای تقسیم شد و صاحبان جدید در آن محل ساختمانهایی بنا کردند. آثار، ص ۲۱۹

ص ۳۳۸/ س ۱۲ وادی بطحان: از مسیل های مدینه است و در غرب مسجد مصلا قرار دارد. حدیث پیامبر است که فرمود:

«ان بطحانَ علی تُرَعهٍ من تُرَع الجنه» آثار، ص ۲۳۳

ص ۳۳۸/ س ۱۸ وادی رانوناء: از مسیل های مدینه است. مسیل قدیمی رانونا، در سال ۱۲۸۹ ه. ق به امر سلطان عبدالعزیز خان عثمانی بازسازی و تعمیر شده است. آثار، ص ۲۲۹

ص ۳۳۹/ س ۱ وادی قناه: وادی است در شـرق مدینه و مسـیل معروفی که بارها در آن سیل جاری شده است. مانند سیل های سال ۶۹۰ و ۷۳۴ هجری قمری. بین مدینه و احد ضـریح مبارک حضـرت حمزه سید الشهدا قرار دارد. برای جلوگیری از ورود سیل به احد بارها اقداماتی انجام داده اند. آثار، ص ۲۳۷

ص ۳۳۹/ س ۱۳ در متن وفاء الوفا سوران است. وفاء الوفا ج/ ۴، ص ۱۰۷۶

ص ۳۴۶/ س ۸ بئر عروه: چـاه عروه بـن زبیر در غرب مـدینه و در طرف راسـت راه مکـه قرار دارد. زمـانی آب آن بهـترین و خوشگوارترین آبهای چاههای مدینه بود. اکنون تخریب شده است. آثار، ص ۲۵۵

ص ۳۵۰/ س ۱ بقیع: در لغت به مکـانی گفته می شود که در آن درختان مختلف کاشـته شـده باشـد. امّا اینک بـدون درخت است.

بقیع از روزگـار رسول خـدا تـا سالهای اخیر تنها گورستان مـدینه منوره بوده است و در طول تاریـخ صـدها شخصـیت بزرگ اسـلامی در آنجـا دفن شـده انـد. بویژه مزار تابنـاک چهـار امام- علیهم السـلام- زمین آن مسـتطیل شـکل با ابعاد ۱۰۰* ۱۵ و مساحت آن پانزده هزار متر مربع است. آثار، ص ۱۷۶

ص ۳۵۱/ س ۶ بیـداء: اینکه بیـداء میـان ذوالحلیفه و جبـل مفرح است در متن وفاء الوفا و خلاصه الوفا نیامـده است بلکه گفته شده بیداء بین ذوالحلیفه و ذات الجیش قرار دارد. وفاء الوفا، ج/ ۱، ص ۱۱۵۷، خلاصه الوفا. ص ۴۶۳.

ص ۳۵۲/ س ۱۰ تضارع: به کسـر راء نیز خوانده می شود و نیز به فتح اول و ضـم راء تضارع و تضرع نام دو کوه است متعلق به بنی کنانه در تهامه یا نجد.

وفاءالوفاء ج/ ۴، ص ۳۵۲

ص ۳۵۴/ س ۱۵ ثنیه الوداع: ثنیه به معنای راهی است که در کوه ساخته می شود.

آثار، ص ۱۵۹

ص ۳۵۵/ س ۱ ثور: کوه کوچک سرخ رنگی است در شمال مدینه. آثار، ص ۲۰۹

ص ۳۵۷/ س ۱۶ جی: در متن وفاء الوفا در مورد اینکه جی در میان عرج و رویثه واقع شـده مطلبی نیامـده است. وفاء الوفا. ج: ۴، ص ۱۱۸۱.

ص ۳۵۷/ س ۱۸ حاجر: از مکانهای خوش وآب و هوای اطراف مدینه است که هم اینک مسکونی است. آثار، ص ۱۷۱

ص ۳۵۹/ س ۷ حره: به فتح «ح» و تشدید «ر» به معنای منطقه پوشیده از سنگهای آتشفشان است. به عبارت دیگر حَرّه به زمینی گفته می شود که سابقه آتشفشان فعال داشته است. آثار، ص ۲۱۱

ص ۳۵۹/ س ۸ در وفاء الوفا حره بنی بیاضه ذیل حره واقم توضیح داده شده است.

ج/ ۴، ص ۱۱۸۹

ص ۳۶۰/ س ۱۰ حره قریظه: سمهودی گفته که همان حره واقم است در شمال شرقی

آن عریض قرار دارد. وفاءالوفا ج/ ۴، ص ۱۱۸۸

و عریض منطقه ای است که علی عریضی فرزند امام جعفر صادق- ع- در آنجا مدفون بوده و مسجد آبادی نیز داشته است.

در دوره سعودی مسجد و مزار امامزاده خراب شده و اثری از آن باقی نمانده است. وصف المدینه، ص ۱۰/ علی حافظ، ص ۱۳۵/ مدینه، ص ۲۱۶

ص ۳۶۰/ س ۱۱ حره واقم: در شرق مدینه قرار دارد و آثار مواد آتشفشانی در آن باقی است. در همین حره کشتار سال ۶۳ ه. ق توسط یزید- لعنت اللّه- که منجر به شهادت عده زیادی شد روی داد. آثار، ص ۲۱۰

ص ۳۶۰/ س ۱۶ حره الوبره: در جهت غربی مدینه قرار دارد و به مدینه نزدیکتر است تا حره واقم. ثنیه الوداع در این مکان و مسجد قبلتین در شمال آن واقع شده است. آثار، ص ۲۱۱

ص ۳۶۱/ س ۴ در وفاء الوفا حزن بنی یربوع ذیل حزن آورده شده است وفاء الوفا ج/ ۴، ص ۱۱۹۰

ص ۳۶۳/ س ۲۰ حماضه: در وفاء الوفا حماضه و مطالب مربوط به آن آورده نشده است وفاء الوفا ج ۴، ص ۱۱۹۷.

ص ۳۷۶/ س ۱۹ زغابه: مکانی است در آخر وادی عقیق در غرب مزار حمزه سید الشهدا و محل جمع شدن سیل هایی که به طرف مدینه سرازیر می شدند. آثار، ص ۱۷۹

ص ۳۷۹/ س ۱۲ جبل سلع: در شمال مدینه واقع شده و غار کوچکی دارد که حضرت رسول قبل از نزول آیه «واللّه یعصمک من الناس» مدتی در آن توقف داشته اند. کتیبه هایی به خط کوفی قدیم در این کوه نقر شده است در شمال این غار در دامنه کوه، مسجد فتح قرار دارد. آثار، ص ۲۰۴ و ۲۰۵

ص ۳۷۹/ س ۱۴ سلیع، کوه کوچکی در جنوب کوه سلع بوده که بر بالای آن سالهای

پیش قلعه باب الشامی قرار داشت. آثار، ص ۲۰۶

ص ۳۸۷/ س ۳ در متن وفاء الوفاء ضارح و مطالب مربوط به آن نیامده است. وفاء الوفا ج ۴، ص ۱۲۵۶.

ص ۳۷۸/ س ۹ در وفاء الوفا ضباد مطالب مربوط به آن نیامده است وفاء الوفا ج ۴، ص ۱۲۵۶

ص ۳۸۷/ س ۱۴ اطم الضحیان: محل آن در «وادی عصبه» در غرب مسجد قباست آثار اطم الضحیان هنوز باقی است. دیوارهای آن از سنگ سیاه ساخته شده است. ۲۷ متر طول و ۱۲ متر عرض و ۸ متر ارتفاع آن است. آثار، ص ۷۳

ص ۳۸۹/ س ۴ طفیل: به فتح اول متصل به وهرشی است که هرش منطقه شنزاری است که در وسط آن کوه کوچک سیاهرنگی قرار دارد که به او طفیل گفته می شود. معجم البلدان، ج/ ۴، ص ۴۲

ص ۳۹۳/ س ۴ وفاء الوفا در شرح عمق آن را میان سلسله و معدن بنی شرید ذکر می کند و از قاموس نقل می کند که عمق جایی است بین ذات العذق و معدن بنی سلیم. وفاء الوفا، ج/ ۴، ص ۱۲۶۸

ص ۳۹۳/ س ۲۱ عیر: کوه بلند و سترگی است در جنوب مدینه. در دامنه این کوه قصرهایی ساخته شده بود. آثار، صص ۲۰۹ و ۲۲۳

س ۳۹۴ عیون/ چشمه ها: در سال ۱۳۵۳ ه. ق مدینه ۲۴ چشمه داشت. بعدها بجز عین الازرق بقیه خشک شدند. علی حافظ، ص ۲۷۹ آثار، ص ۲۶۰

ص ۳۹۴/ س ۲ جبل عینین: کوه کوچکی است در جنوب مزار حمزه سیدالشهدا اسم دیگر آن جبل رُماه است. در گوشه شرقی کوه، مسجد کوچکی که طول آن ۹/ ۵ متر و عرض ۴/ ۴ متر و قطر دیوارهای آن ۷۰ سانتیمتر است قرار دارد. این مکان محل شهادت حمزه سیدالشهداست. در کنار مسجد مزار حمزه و همچنین مصعب بن عمیر و دیگر شهدای احد واقع شده

است. در همین کوه است که به هنگام جنگ احـد، پیامبر- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- ۵۰ تیر انداز را مسـتقر کردند و دستور دادند که از جای خود حرکت نکنند. آثار، ص ۲۰۱

ص ۳۹۴/ س ۱۳ عین ازرق: عین زرقـا نیز گفته می شود معاویه آن را در اوائل نیمه دوم قرن اول هجری احـداث کرده است و بعدها توسط حکام لایروبی شده و سرچشمه برخی از رودها در این چشمه جاری شده تا خشک نشود.

آب ده چشمه کوچک در اطراف مدینه به این چشمه وارد می شده و بخشی از آب لوله کشی مدینه نیز تامین می کرده است. علی حافظ، ص ۲۸۴ آثار، ص ۲۶۵

ص ۳۹۴/ س ۲۰ عین کاظمه: نام دیگر آن «عین شـهدا» ست. کاظمه به معنی چاهی است که در کنار چاه دیگری حفر شود و در زیر زمین این دو چاه به یکـدیگر متصل شوند تا آب هر دو یکسان شود. عین کاظمه در سال ۴۳ ه. ق توسط معاویه ساخته شد. به آن عین کظامه نیز می گویند. آثار، ص ۲۶۱

ص ۳۹۵/ س ۷ الغابه: غابه به معنای زمینی است که انبوهی از درختان در آن کاشـته شـده باشـد. غابه در شـمال مدینه و غرب کوه احد قرار دارد. این مکان به مرور متروک شده و اینک فقط آثاری از آن باقی است. آثار، ص ۱۸۰

ص ۳۹۷/ س ۶ فـدک: سـند مظلومیت صـدیقه کبری- سـلام اللَّه علیهـا- است و سـند غصب حق حکومت از حضـرت علی و فرزنـدان او نمادی از حکومت الهی اهل بیت به حـدیث امام موسـی کاظم- علیهم السـلام- که فـدک را سـرزمینی محـدود به حدود زیر می داند:

حدی به عدن- حدی به سمرقند، حدی به آفریقا، و بالاخره حدّی به کناره دریای روم و ارمنستان.

درباره فدک ده ها کتاب و رساله نوشته است ر. ک:

ص: ۴۶۲

- شرح و ترجمه احتجاج طبرسی، نظام الدین احمد غفاری تهران، ج/ ۲، ص ۲۷

- جلاء العیون، علامه محمدباقر مجلسی، ص ۲۲۳

- شبهای پیشاور، سلطان الواعظین شیرازی، ص ۶۷۱

و دو کتاب ذیقیمت زیر:

فدک: محمد حسن قزوینی، ترجمه سید احمد علم الهدی، مقدمه از مرحوم آیت اللّٰه حسن سعید، تهران، ۱۳۶۱

فدک در تاریخ، محمدباقر صدر- ترجمه محمود عابدی، تهران، ۱۳۶۰

ص ۴۰۷/ س ۱۸ مستنذر: کوهی است با ارتفاع کم که در بعضی نقاط ارتفاع آن به ۳ متر می رسد. محل استقرار مهاجرین بوده است بعدها در آنجا ساختمانهای مسکونی بنا شد آثار، ص ۲۰۷

ص ۴۰۹/ س ۲۱ مناصع: مکانهایی خارج از شهر مدینه و در جهت شرقی آن بوده است که برای قضای حاجت مورد استفاده قرار می گرفته است. آثار، ص ۱۸۶

ص ۴۱۰/ س ۷ المنحنی: مکانی که از شرق وادی بطحان تا مسجد مصلا امتداد داشته و اکنون ساختمان اداره مخابرات مدینه در آنجا واقع شده است.

آثار، ص ۱۷۲

ص ۴۱۰/ س ۱۹ مهراس: در لغت به سنگهایی که در فرو رفتگیهای آنها آب جمع می شود اطلاق می گردد و اصطلاحاً به محل آبهای جمع شده در کوه احد گفته می شود.

در روایت است که حضرت علی- علیه السلام- در جنگ احُد از مهراس آب آورد و بر سر حضرت رسول ریخت و با آن خون صورت مبارک پیامبر را شست. آثار، ص ۱۸۳

ص ۴۱۲/ س ۱۸ نقا: از مکانهای غربی مدینه که هم اینک مسکونی است. آثار، ص ۱۰۷

ص: ۴۶۳

ص ۴۱۲/ س ۱۵ نفاع: اطمی است از منازل بنی خطمه در بالای بئر عماره. وفاء الوفا ج/ ۴، ص ۱۳۲۱

ص ۴۱۲/ س ۲۳ نقمی متعلق به آل ابی طالب بوده است. معجم البلدان ج/ ۵، ص ۳۴۷

ص ۴۳۹/ س ۴ در متن کامل وفاء الوفا ارخصیه است. وفاء الوفا: ج/ ۴، ص ۱۰۷۴

ص: ۴۶۴

سفید

فهرست ها

ص: ۴۶۷

آیات مبارکه قرآن

ص ۴۲/ س ۲ أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَهَ فَتُهَاجِرُوا فِيهَا (آیا زمین خدای گشاده نبود تا مهاجرت کنید شما در آن) ۴/ ۹۷

ص ۴۲ س ۱۶ وَالَّذينَ تَبَوَّءُ والدّارَ والایمان (آن کسانی که منزل ساخته اند دار و ایمان را) ۵۹/ ۹

ص ۴۳/ س ۹ لا اقْسِمُ بِهَذا الْبَلَدَ (به این شهر قسم می خورم) ۹۰/ ۱

ص ۴۳/ س ۱۱ كَمَا أَخْرَجَكَ رَبُّكَ مِنْ بَيْتِكَ (چنان بود که پروردگارت تو را به حق از خانه ات برون آورد) ۸/ ۵

ص ۴۳/ س ۲۰ لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيا حَسَنَه (در حق مردمی که مهاجرت کرده اند در راه خدا در دنیا مکان نیکویشان دهیم) ۱۶/ ۴۱

ص ۴۶/ س ۴ وَسْئَلِ الْقَرْيَه (شهری که در آن بودیم) ۱۲/ ۸۲

ص ۴۶/ س ۱۹ رَبِ ادْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ (پروردگارا مرا درون بر درون بردنی نیک و برون بر برون بردنی نیک) ۱۷/ ۸۰

ص ۴۷/ س ۱۰ وما ارْسَلْناكَ إلَّا رَحْمَةَ لِلْعالمين (ما تو را جز رحمتی برای جهانیان نفرستادیم) ۲۱/ ۱۰۷

ص ۵۰/ س ۱۸ ائْتِيَا طَوْعاً أَوْ كَرْهاً (به رغبت یا به کراهت بیایید) ۴۱/ ۱۱

ص ۶۵/ س ۱۴ انَّ الْحَسَناتِ یُذْهِبْنَ الْسَیئأتِ (نیکی ها، بدیها را نابود می کند) ۱۱/ ۱۱۴

ص ۷۷/ س ۷ أَلَمْ تَکُنْ ارْضُ اللَّهِ واسِعه (ر. ک: ص ۴۲/ ۲) ۴/ ۹۷

ص ۷۷/ س ۱۸ کَما اخْرَجَکَ رَبَکَ مِنْ بَیْتِک (ر. ک: ص ۴۳/ ۱۱) ۸/ ۵

ص ۷۸/ س ۱ لا اقْسِمُ بِهذَا الْبَلَد (ر. ک: ص ۴۳/ ۹) ۹۰/ ۱

ص ۷۸/ س ۲ رَبِ ادْخِلِنی مُدْخَلَ صِدْق (ر. ک: ص ۴۶/ ۱۹) ۱۷/ ۸۰

ص ۷۹/ س ۱۴ لَّمَسْجِدُ اسِّسَ عَلیَ التَّقْوی مِنْ اوَّلِ یَوْم (مسجدی که از نخستین روز بنیان آن با پرهیزکاری نهاده شده) ۹/ ۱۰۸

ص ۹۱/ س ۵ انَّا لِلَّهِ وَانَّا الَیْهِ رَاجِعُون (ما متعلق به خداییم و به سوی او باز می گردیم) ۱/ ۱۵۶

ص ۱۰۵/ س ۱۱، ۱۹ وَلَوْ أَنَّهُمْ اذ ظَّلَمُوا انفُسَهُمْ جَاءُوك (اگر آنها دمی که به خویش ستم کردند ...) ۴/ ۶۴

ص ۱۱۲/ س ۱۶ وَلَوْ انَهُمْ اذْ ظَلَمُوا انْفُسَـهُمْ جاءُوک فَاسْـتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّاباً رَحیماً (اگر آنها دمی که به خویش ستم کردند پیش تو آمده و از خدا آمرزش خواسته بودند و پیغمبر برایشان آمرزش خواسته بود، خدا را توبه پذیر و رحیم می یافتند) ۴/ ۶۴

ص ۱۱۸/ س ۷ قُلْ یا ایُهَا الْکافَرون (بگو ای کافران) ۱۰۹/ ۱

ص ۱۱۸/ س ۷ قُلْ هواللَّهُ احَد (بگو او خدای یگانه است) ۱۱۲/ ۱

ص ۱۲۰/ س ۱۱ لو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤك فاستغفروا اللَّه واستغفر لهم الرسول لوجدواللَّه توابا رحیما (ر. ک: ص ۱۱۲/ ۱۶) ۴/ ۶۳

ص ۱۲۳/ س ۲۲ انَّ الَّذیـنَ یَغُضُّونَ اصْـوَاتَهُمْ عِنـدَ رَسُـولِ اللَّهِ اوْلئـکَ الَّذینَ امْتَحَنَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ لِلتَّقْـوَی لَهُم مَّغْفِرَهُ واجْرٌ عَظیمٌ (کسانی که نزد پیغمبر خدا، صدای خویش ملایم کنند همان کسان اند که خدا دلهایشان را به پرهیزکاری امتحان کرده است و مغفرت و پاداشی بزرگ دارند) ۴۹/ ۳

ص ۱۲۵/ س ۱۸ فَمَن نَّكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ وَمَنْ اوْفَى بِما عَاهَدَ عَلَيْهُ اللَّهَ فَسَـيُؤْتِيه اجْرَاً عَظيما (هر كه نقض بيعت كند به ضرر خويش مى كند و هر كس به پيمانى كه با خدا بسته وفا كند پاداشى بزرگ به او خواهد داد) ۴۸/ ۱۰

ص ۱۲۶/ س ۲ لا ـ تَقُمْ فِيه ابَدالْمَسْـجِدُ اسِّسَ عَلَى التَّقْوى مِنْ اوَّلِ يَـوْمٍ احَـقُ انْ تَقُومَ فِيه رِجَـالٌ يُحِبُّونَ انْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَّهِّرين (هيچ وقت در آن نايست، مسـجدى كه از نخستين روز بنيان آن با پرهيزكارى نهاده شده، سـزاوارتر است كه در آن بايستى. در آنجا مردانى هستند كه دوست دارند پاكيزه خويى كنند و خدا پاكيزه خويان را دوست دارد) ۹/ ۱۰۸

ص ۱۴۹/ س ۱۰ انَّ اللَّهَ اشْتَرى مِنَ المؤمِنينَ انْفُسَـهُمْ وَامْوالَهُم بِـانَّ لَهُمُ الْجَنَّه (خـدا از مؤمنـان جانهـا و اموالشـان را خريـد [در مقابل اين] بهشت از آن آنهاست) ۹/ ۱۱۱

ص ۱۷۳/ س ۵ رَبِّ انْزِلنِى مُنزَلًـا مُبارِكاً وَانْتَ خَيْرُ الْمُنزِلين (پروردگارا مرا به منزلى مبارك فرود آر كه تو بهترين منزل دهنـده اى) ۲۳/ ۱۱

ص ۱۸۵/ س ۹ يا ايُهَا الَّذينَ امَنُوا لا تَخُونوا اللَّهَ والرَّسُولَ (اى ايمان آورندگان به خدا و پيغمبر خيانت مكنيد) ۸/ ۲۷

ص ۱۸۶/ س ۴ وَاصْبِر نَفْسَكَ مَعَ الَّذينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَواهِ وَالْعَشِيِ يُرِيُدونَ وَجْهَهُ ولا تَعْدُ عَيْناكَ عَنْهُم (با كسانى كه بامداد و شبانگاه پروردگـار خـويش را مى خواننـد و رضـاى او مى جوينـد بـا شـكيبايى قرين بـاش و ديـدگانت به جسـتجوى زيـور زندگانى دنيا از آنها منصرف نشود) ۱۸/ ۲۸

ص ۲۲۸/ س ۱۲ وانْ نَّكَثُوا ايْمـانَهُم مِنْ بَعْـدِ عَهْـدِهِمْ وَطَعَنُواْ فى دينِكُمْ فَقـاتِلُوا ائِمَهَ الْكُفْرِ انَّهُمْ لَـا ايْمـانَ لَهُمْ لَعَلَّهُم يَنْتَهُونَ الا تُقـاتُلون قَوْمـاً نَّكَثُوا ايمـانهم وَهمُّوا بِاخراجِ الرَّسُول (اگر قسـمهاى خويش را پس از پيمان بسـتن بشكسـتند و به دين شـما طعنه زدند با پيشوايان كفر كه پايبند قسمهاى

ص: ۴۷۰

خود نیستند کارزار کنید شاید بس کنند چرا با گروهی که پیمانهای خویش بشکستند و قصد بیرون کردن پیغمبر کردند کارزار نمی کنید) ۹/ ۱۲ و ۱۳

ص ۲۶۲/ س ۱ لمسجد اسس علی التقوی من اول یوم (ر. ك: ص ۱۲۶/ ۲) ۹/ ۱۰۸

ص ۲۶۲/ س ۴ و ۱۰ فیه رجال یحبون ان یتطهروا (ر. ك: ص ۱۲۶/ ۲) ۹/ ۱۰۸[۱۲۳۴]

۲۶۵/ س ۱ لمسجد اسس علی التقوی (ر. ك: ص ۱۲۶/ ۲) ۹/ ۱۰۸

ص ۲۶۷/ س ۱ وَالَّذینَ اتَّخَذُوا مَسْجِداً ضِرَاراً (کسانی که مسجدی برای ضرر زدن ساخته اند) ۹/ ۱۰۷

ص ۲۶۷/ س ۸ لا تقم فیه ابدا (ر. ك: ص ۱۲۶/ ۲) ۹/ ۱۰۸

ص ۲۶۷/ س ۱۱ افَمَن اسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی تَقْوی مِنَ اللَّهِ وَرِضْوانٍ خَیْرٌ امُ مَن اسَّسَ بُنْیانَهُ عَلی شفاجُرُفٍ هارٍ فَانْهارَ بِه فی نارِ جَهَنَم (آن که بنای خویش بر پرهیزکاری خدا و رضای او پایه نهاده بهتر است یا آن که بنای خویش بر لب سیل گاهی نهاده که فرو ریختنی است که با وی در آتش جهنم سقوط کند) ۹/ ۱۰۹

ص ۲۶۷/ س ۱۶ وَاللَّهُ لایَهْدیِ الْقَوْمَ الْظالمین (خدا قوم ستمکاران را هدایت نمی کند) ۹/ ۱۰۹

ص ۲۷۷/ س ۳ فَلَنُوَلِیَنّکَ قِبْلَةً تَرضاها (تو را به قبله ای که دوست داری بگردانیم) ۲/ ۱۴۴

ص ۲۷۸/ س ۱۱ یا ایُهَا الَّذینَ امَنوا اذَا قیلَ لَکُمْ تَفَسَّحُوْا فِی الْمجالِس (ای ایمان آورندگان چون به شما گویند مجلسها گشاده کنید ...) ۵۸/ ۱۱

ص ۲۹۹/ س ۲۲ وَلا تَحْسَبَنَ الَّذینَ قُتِلُوا فِی سَبیلِ اللَّه امواتا (کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده مپندار) ۳/ ۱۶۹

احادیث و اشعار و عبارات عربی

ص ۴۴/ س دار الابرار و دار الاخیار الی یوم القرار.

ص ۴۴/ س هو المسک ما کررّته یتضوّع.

ص ۴۴/ س یـا خیر من دفنت بالقـاع اعظمه فطاب من طیبهنّ القاع والأکم نفسـی الفـداء لقبرٍ أنت ساکنه فیه العفاف وفیه الجود والکرم

ص ۴۴/ س ۵ الْمَدینَه قُبه الاسْلام وَ دارالایمان.

ص ۵۱/ س ۱۵ احبّه عنداللَّه و عند رسوله.

ص ۵۱/ س ۲۲ احب ارض اللَّه الی اللَّه.

ص ۵۲/ س ۲۰ المدینه خیر من مکه.

ص ۵۲/ س ۲۱ افضل من مکه.

ص ۵۴/ س ۱ اللهم حَبِّب إلینا المدینه کُحبّنا مکّه او أشد.

ص ۵۴/ س ۵ اللهم اجعل لنا بها قرَاراً وَارْزُقْنا رِزقاً حَسَناً.

ص ۵۴/ س ۸ اللهم اجعل بالمدینه ضعفی ما جعلت بمکه من البرکه.

ص ۵۴/ س ۱۱ اللهم بارک لهم فی مکیالهم وبارک لهم فی صاعهم وبارک لهم فی مدهم.

ص ۵۵/ س ۴ اللهم بارک لنا فی مـدینتنا، اللهم بارک لنا فی صاعنا، اللهم بارک لنا فی مـدنا، للهم بارک لنا فی مـدینتنا، اللهم اجعل مع البرکه برکتین.

ص ۵۵/ س ۹ اللهم بـارک لنـا فی ثمرنـا و بـارک لنـا فی مـدینتنا و بـارک لنا فی صاعنا و بارک لنا فی مـدنا، اللهم ان ابراهیم عبدک و خلیلک و نبیک و انی عبدک و نبیک و انه دعاک لمکه وانا ادعوا للمدینه بمثل مادعاک لمکه و مثله معه.

ص ۵۵/ س ۱۸ اللهم بارک لنا فی ثمرنا و بارک لنا فی مدینتنا.

ص ۵۶/ س ۱ «أنّ النّبی- صـلی اللَّه علیه وآله وسـلم- خرج الی ناحیه من المدینه و خرجت معه فاستقبل القبله و رفع یدیه حتی انی الأـری بیـاض مـا تحت منکبه، ثُم، قـال: اللهم انّ ابراهیم نبیـک و خلیلک دعاک لاهل مکه و انا نبیک و رسولک ادعوک لاهـل المـدینه، اللهم بـارک لهم فی مُـدّهم و صـاعهم و قلیلهم و کثیرهم ضـعفی مـا بارکت لاهل مکه، اللهم من ههنا الی ههنا حتی اشار الی نواحی الارض کلها، اللهم من ارادهم بسوٍ فاذبه کما یذب الملح فی الماء.» ...

ص ۵۶/ س ۷ اللهم حبب الینـا المـدینه کحبنا مکه او اشـد و صـححها لنا و بارک لنا فی مـدها و صاعها و انقل حماها واجعلها بالجحفه.

ص ۵۶/ س ۲۲ ان کان الوبا فی شی ء من المدینه فهو فی ظل مشعط کمرفق.

ص ۵۹/ س ۴ بسم اللَّه تراب ارْضِنا بِریقِ بَعْضِنا شِفاء لِمَریضِنا بِاذّنِ رَبّنا.

ص ۶۰/ س ۳ بسم اللَّه تربه ارْضِنا یریقَه بَعْضِنا یَشْفی سُقِیمُنا بِاذْن رَبّنا.

ص ۷۲/ س ۴ یا ابا عمیر مافعل النغیر.

ص ۷۸/ س ۱۹ من اخاف اهل المدینه فقد اخاف ما بین جنبی.

ص ۷۹/ س ۱ ان الشیاطین قد یئست ان تعبد ببلدی هذا.

ص ۷۹/ س ۷ علی کل مسلم زیارتها.

ص ۸۳/ س ۵ یوشک الناس ان یضربوا اکباد الابل فلا یجدون عالما اعلم من عالم المدینه.

ص ۸۶/ س ۶ فاتّخذوا الغنم علی خمس لیال من المدینه.

ص ۸۸/ س ۱۶ اللهم لا تدرکنی سنه ستین ولا امره الصبیان.

ص ۹۷/ س ۹

ان ترد عبره فهذی بنوا العباس دارت علیهم الدئرات

استبیح الحریم ادقتل الأحیا منهم واحرق الاموات

ص ۱۰۲/ س ۹ لو اتفق احدکم مثل احد.

ص ۱۰۵/ س ۱ السلام علیک یا رسول اللّه، السلام علیک یا ابابکر، السلام علیک یا ابتاه.

ص ۱۰۶/ س ۵ لا تشد الرحال الا الی ثلاثه مساجد.

ص ۱۰۷/ س ۹ لا تجعلو قبری عیدا.

ص ۱۰۷/ س ۱۲ لاتجعلو بیوتکم قبوراً.

ص ۱۱۰/ س ۳ اللهم انی اسئلک واتوجه الیک نبیک محمد- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نبی الرحمه یا محمد انی توجهت بک الی ربی فی حاجتی لیقضی لی اللهم شفعه فی.

ص ۱۱۰/ س ۱۳ اللهم انی اسئلک واتوجه الیک نبینا محمد- صلی اللّه علیه وآله وسلم- نبی الرحمه یا محمد انی اتوجه بک الی ربک فتقضی حاجتی.

ص ۱۱۳/ س ۳ «اللهم انّک قُلَت فی کتابک لنبیّک- علیه السلام- وَلو انَّهُم اذْ ظَلَموا انْفُسهم جاؤک فاستغفروا اللّه (الآیه) و انّی اتیت نبیِّک- صلی اللّه علیه وآله وسلم- مُستَغْفِراً فَاسألُکَ ان توجب لی المغفره کما اوْ جَبْتَها لِمَنْ اتاهُ فی حیاتِه، اللّهم إنّی اتوجَّه الیک بنبیّک- صلی اللّه علیه وآله وسلم.»

ص ۱۱۴/ س ۱۴ لا تعلمه حاجه الا زیارتی.

ص ۱۱۵/ س ۳

تلک الدیار التی قلب المحب له شوق الیها و تذکار واشجان

وانه و حنين كلما ذكرت ولوعه و شجى منه واحزان

ص ۱۱۵/ س ۶ بسم اللّٰه، آمنت باللّٰه، حسبى اللّٰهُ توكلت على اللّٰه، لاحول ولا قوه الا باللّٰه، الّلهم اليک خرجت و انت اخرجتنى، الّلهم سلّمنى و سلّم منى وردنىِ سالماً فى دينى كما اخرجتنى، اللهم انى اعوذبک ان اضِل او أضل او ازِل او ازل او اظلم او اظَلَم او اجَهْل اوْ يجهل علىّ عزّ جارك و جلّ ثناؤك و تبارك اسمک ولا اله غيرك، اللهم انى اسَالک بحق السائلين عليک و بحق ممشاى هذا اليک الى آخر الذكر المستحب لقاصد المساجد.

ص ۱۱۶/ س ۱

قرب الديار يزيد شوق الواله لاسيّما ان لاح نور جماله

او بشر الحادى بان لاح النقاو بدت على بعد روؤس جباله

فهناك عيل الصبر من ذى صبوهوبدى الذى يُخفيه من احْواله

ص ۱۱۶/ س ۸ اللهم إنّ هـذا هُو الحَرَمُ الّـذى حرمته عَلَى لِسان حبيبك و رسُولك- صَلى اللّٰهِ عليه وآله وسلم- وَدَعاك انْ تَجْعَلَ فيه من الخير والبركه مثلى ما هو بحرم بيتك الحرام فحرّ منى عَلى النار و آمنى من عَذابِکَ يَومَ تَبعث عَبادِك وارْزُقنى ما رَزَقْتَه اوليائک واهل طاعَتك وفقنى فيه لحسن الادب و فعل الخيرات و ترک المنكرات.

ص ۱۱۷/ س ۳ «بسم اللّٰه ماشاء اللّٰه ولا حول ولا قوّه الّا باللّٰه رَبّ ادخلنى مُدخل صدقٍ واخرجنى مخرج صدقٍ واجعل لى من لدنک سلطاناً نصيراً آمنت باللّٰه حسبى اللّٰه».

ص ۱۱۷/ س ۱۶ «اعوذ باللّٰه العظيم و بوجهه الكريم و بنوره القديم من الشيطان الرجيم بسم اللّٰه والحمد للّٰه ولا حول ولا قوه الا باللّٰه، اللهم صل عَلى [سيدنا] محمّد عبدك و رسولک و على آله و صحبه و سلّم تسليماً كثيراً، اللهم اغفرلى ذنوبى وافتح لى ابواب رحمتک و وفّقنى و سدّدنى واعنّى على [۳۳- آ] ما يرضيک و منّ علىّ بحسن الآدب، السلام عليک ايها النبى و

رحمه اللّه و برکاته السّلام علینا و علی عباداللّه الصالحین.»

ص ۱۱۸/ س ۱ وافتح لی ابواب فضلک.

ص ۱۱۹/ س ۲ «السلام علیک ایها النبی و رحمه اللّه و برکاته، السلام علیک یا رسول ربّ العالمین، السّلام علیک یا خیر الخلایق اجمعین، السلام علیک یا سیدالمرسلین و خاتم النبیین، السلام علیک یا امام المتقین، السلام علیک یا قائد الغرّ المحجلین، السّلام علیک ایها المبعوث رحمهً للعالمین، السلام علیک یا شفیع المذنبین، السلام علیک یا حبیب اللّه، السلام علیک یا خیره اللّه، السلام علیک یا صفوه اللّه السلام علیک ایها الهادی الی الصراط مستقیم، السلام علیک یا من وصفه اللّهُ بقوله «وانک لعلی خلق عظیم» و بقوله «بالمؤمنین رؤف رحیم» السّلام علیک یا سبّح الحصی فی یدیه و حنّ الجذع الیه، السلام علیک یا من امرنا للّه بطاعته و الصلاه و السّلام، علیه السلام علیک و علی سائر الانبیاء والمرسلین و عباد اللّه الصالحین و ملائکه اللّه المقربین و علی آلک وازواجک الطّاهرات امّهاتِ المؤمنین و اصحابک اجمعین کثیراً دائما ابداکما یحبّ ربنا و یرضی جزاک اللّه و عنّا افضل ماجزی به رسولًا عن امته و صلی اللّه علیک افضل واکمل و ازکی و انمی صلاه صلّاها علی احد من خلقِه و اشهد ان لا اله الا اللّه وحدهُ لا شریک لهُ واشهد انک عبدهُ و رسوله و خیرتهُ من خلقه، اشهد انک قد بلغت الرساله و ادیت الامانه و نَصَحْت الاّمَه وکشَفْتَ الغمه وَاقمْت الحجّه و اوْ ضَحتَ الحَّجه وجاهدت فی اللّه حق جهاده و کنت کما نَعتکَ اللّه فی کتابه حیث قال «لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنّتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم» فصلوات اللّه وملائکته و جمیع خلقه [۳۴- آ] فی سماواته وارضه علیک یا رسول اللّه، اللهم اته الوسیله والفضیله وابعثه مقاماً محمودا الذی وعدتهُ وآته نهایه ما [ینبغی أن] یسألهُ السّائلون، ربّنا امنا بما انزلت

واتبعنا الرسول فاکتبنا مع الشاهدین آمنتُ باللّٰه و ملائکته و کتبه و رسله والیوم الآخر وبالقدر خیره و شرّه، اللهم فثبتنی علی ذلک ولا تردّنا علی اعقابنا ولا تزغ قلوبنا بعد اذهدیتنا وَهَب لنا من لدنک رحمه انک انت الوهاب، الّلهم صلّ علی محمّد عبدک و رسولک النبیّ الامیّ وعلی آل محمد و ازواجه و ذریّته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم وبارک علی محمد النبی الامی وعلی آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید.»

ص ۱۲۰/ س ۶ السلام علیک یا رسول اللّٰه- صلی اللّٰه وعلیه وآله وسلم.

ص ۱۲۰/ س ۷ السلام علیک یا ایها النبی و رحمه اللّٰه و برکاته.

ص ۱۲۰/ س ۸ السلام علیک یا رسول اللّٰه از فلان بن فلان.

ص ۱۲۰/ س ۱۴

یاخیر من دفنت فی التُراب اعظمه فطاب من طیبهن القاعُ والاکم

نفسی الفداء لقبرانت ساکنهُ فیه العفافُ و فیه الجودُ والکرمُ

ص ۱۲۰/ س ۱۷

انت الشفیع وآمالی معلقهوقد رجوتک یا ذا الفضل تشفع لی

هذا نزیلک اضحی لا ملاذ له الا جنابک یا سؤلی و یا املی

ضیف ضعیف عزیب قد اناخ بکم و مستجیر بکم یا ساده العرب

یا مکرمی الضیف یاغوث الزمان ویاغوث الفقیر و مرمی القصد والطلب

هذا مقام الذی ضاقت مذاهبه وانتم فی الرجا من اعظم السبب

ص ۱۲۲/ س ۱۰ السلام علیک یا دار قوم المومنین وانا ان شاء اللّٰه بکم لاحقون یرحم اللّٰه المستقدمین منکم والمستأخرین، اللهم اغفر لاهل بقیع الغرقد، اللهم لا تحرمنا اجرهم ولا تفتنا بعدهم واغفرلنا ولهم.

ص ۱۲۴/ س ۹

فیا ساکنی اکتاف طیبه کلکم الی القلب من اجل الجیب حبیب

ص ۱۲۴/ س ۱۰ تصدق بما امکن.

ص ۱۲۴/ س ۲۱ اللهم انا نسألك فی سفرنا هذا البر والتقوی و من العمل ما تحب و ترضی.

ص ۱۲۴/ س ۲۲ اللهم لا تجعله آخر العهد. بهذا المحل الشریف.

ص ۱۲۵/ س ۲ یا رسول اللّه نسألك ان تسال اللّه تعالی «ان یقطع اثارنا من زیارتك وان یعیدنا سالمین وان یبارك لنا فیما» وهب لنا ویرزقنا الشکر علی ذلك، اللهم لا تجعله آخر العهد بحرم رسولك- صلی اللّه علیه وآله وسلم- و حضرته الشریفه ویسرلی العود الی الحرمین سبیلا سهله وارزقنی العفو والعافیه فی الدنیا والآخره.

ص ۱۳۳/ ص ۲ من قال لا اله الا اللّه دخل الجنه.

ص ۱۳۳/ س ۹ لقاب قوس احدکم فی الجنه خیر من الدنیا و مافیها.

ص ۱۳۹/ س ۲ انا رسول، رسول اللّه سلیمان بن داوود- علیها السلام- الی اهل یثرب.

ص ۱۳۹/ س ۱۱ رب جسد مصون و مال مدفون بین زهره و رانون.

ص ۱۴۲/ س ۱۶

شهدت علی احمدانه رسول من اللّه باری النسم

فلو مد عمری الی عمره لکنت وزیراً له وابن عم

ص ۱۴۵/ س ۲۲ ما احسن هذا و ما اجمله.

ص ۱۵۲/ س ۲۴

فان یسلم السعد ان یصبح محمدمن الامن لایخشی خلاف المخالف

ص ۱۵۳/ س ۶ برد امرنا و صلح.

ص ۱۵۴/ س ۱۴ اللهم بارک فی ام جردان.

ص ۱۵۸/ س ۱۲ المرءُ مع رحله.

ص ۱۵۹/ س ۲

نحن جوارمن بنی النجاریا حبذا امحمد من جار

ص ۱۵۹/ س ۷

طلع البدر علینامن ثنیات الوداع

وجب الشکر علینامادعی للّٰه داع

ایها المبعوث فیناجئت بالامر المطاع

ص ۱۶۴/ س ۱۶ من لکعب بن الاشراف.

ص ۱۷۴/ س ۱

اللهم ان الاجر اجرا الاخرهفارحم الانصار والمهاجره

ص ۱۸۱/ س ۵ نعم قد فعلت.

ص ۱۸۷/ س ۱۱ السلام علیک اهل البیت انما یرید اللّٰه لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یُطهرکم تطهیرا.

ص ۱۹۲/ س ۲ سدوا الابواب الاباب ابی بکر.

ص ۱۹۲/ س ۱۳ امن ناس علی.

ص ۲۰۲/ س ۳ المقصوره الدار الواسعه المحصنه اوهی اصغر من الدار لایدخلها الا صاحبها.

ص ۲۲۳/ س ۲

ولو قيل للمجنون ارض اصابهاغبار ثرى ليلى لجدوا سرعا

ص ۲۲۴/ س ۲۱ بطيب رسول اللّٰه طاب نسيمها فما المسک ما الكافور ما المندل الرطب.

ص ۲۴۱/ س ۱۶ ان اللّٰه قبل وجه احدکم فلا یبزقن بین یدیه.

ص ۲۴۷/ س ۱۵ اتسع فی السماء.

ص ۲۵۳/ س ۱ هذا ما امر بعمله العبد الفقیر الی اللّٰه تعالی محمود بن زنگی بن آقسنقر غفراللّٰه له سنه ثمان و خمسین و خمسمائه.

ص ۲۵۳/ س ۹ اللهم صن حریم من صان حرم نبیک بالسور محمد بن علی بن ابی منصور فرحمه اللّٰه و رضی اللّٰه عنه.

ص ۲۵۳/ س ۱۲ ولو لم یکن له الا هذا لمکرمه لکفاه فخراً فکیف و قد اصابت صدقته تخوم الارض.

ص ۲۶۱/ س ۱ ارخ زمامها و ابنوا علی مدارها فانها مأموره.

ص ۲۷۴/ س ۲۰ لا الهَ اللّٰهُ العَظیمُ الْحَلیمْ، لا الهَ الّا اللّٰهُ رَبُ الْعَرشِ الْعَظیمْ، لا اله الّا اللّٰهُ رَبِ السَمَواتِ وَربِ الْارَضین رَب الْعَرشِ الْکَریم، اللّهُمَ لَکَ الْحَمْدُ هَدَیْتَنی مِنَ الْضَلالَهَ فَلا مکرم لمن أهنت ولا مُهین لمن أکرمت ولا مُعزّ لمن اذللت ولا مذّل لمن اعززت ولا ناصر لمن خذلت ولا خاذل لمن نصرت ولا معطی لمن منعت [ولا مانع لما اعطیت] ولا رازق لمن حرمت ولا حارم لمن رزقت ولا رافع لِمَن خفضت ولا خافض لمن رفعت ولا خارق لماسترت ولا ساتر لما خرقت ولا مقرب لما باعدت ولا مبعد لما قربت، اللهم انت عضدی ونصیری بک احول وبک اصول و بک اقاتل [اللهم یا صریح المستصرخین والمکروبین ویا غیاث المستغیثین ویا مفرج کرب المکروبین ویا مجیب دعوه المضطرین] صل علی سیدنا محمد و آله و صحبه وسلم و اکشف عنی کُرْبی و غَمّی و حُزْنی و هَمّی کَما کشفْتَ عَنْ حَبیبِکَ وَ رَسُولِکَ- صلی اللّٰه علیه وآله وسلم- وکربه وحزنه وغمّه فی هذا المَقام وانَا اسْتَشْفِع إلیک به- صلی اللّٰه علیه وآله وسلّم- فی ذلک فقد تری حالی و تَعْلم عَجْزی و ضَعْفی یا حنّان یا منّان یا ذِالْجُود وَالْاحْسان أَسألُکَ مِنْ خیر ما سألک مِنْه عَبْدک و حبیبک سَیِّدنا

مُحَمّد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- واستعیذ بک مِنْ شَرِّما استعاذ منه عبدک و حبیبک سَیِّدنا محمد- صلی اللَّه علیه وآله وسلم.

ص ۲۸۹/ س ۱۶ اللهم اغفر لُامّی فاطمه بنت اسد و وسع علیها مدخلها بحق نبیک والانبیاء الذین من قبلی فانک ارحم الراحمین.

ص ۲۹۱/ س ۷ هذا قبر فاطمه بنت رسول- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- سیده نساء العالمین و قبر الحسن بن علی و علی بن الحسین بن علی و قبر محمد بن علی و جعفر بن محمد- علیهم السلام.

ص ۲۹۹/ س ۶ المرء مع احب.

ص ۲۹۹/ س ۷ اسکن یا احد.

ص ۳۰۰/ س ۴ السلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی الدار.

ص ۳۰۰/ س ۵ السلام علیکم بما صبرتم فنعم اجر العاملین.

ص ۳۱۵/ س ۷

اذا رمت ابار النبی بطیبهفعدتها سبع مقالا بلاوهن

اریس و غرس رومه و بضاعهکذا بصه قل بئر حاء مع العهن

ص ۳۱۸/ س ۵ و ۷ لا نورث ما ترکنا صدقه.

ص ۳۲۳/ س ۲۱ اللهم بارک لنا فیه و بارک لاهله.

ص ۳۲۷/ س ۱۶ و عند نزوله- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بغدیر خم وصلاته الظهر به تحت الشجره و اخذ بیدعلی و قوله: اللهم مَن کُنْتُ مَوْلاه فَعَلیٌ مَوْلاه.

ص ۳۵۱/ س ۲۱ مازلتما تبوکانها.

ص ۳۶۳/ س ۷ یُهِلّ اهْلُ المدینه مِنَ العقیق.

س ۳۶۳/ س ۱۳ کُنّا مَع النبی- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- بذی الحلیفه من تهامه.

ص ۳۶۹/ س ۸ واما دعان فنهانی عن نفسه.

ص ۳۸۴/ س ۱۳ بارک اللّه فی شوران.(۱)

پی نوشتها

[۱] (۱)- جهت اطلاع بیشتر ر. ک:

- یاقوت، معجم البلدان، مصر، ج/ ۷، ص ۴۲۴

- الطبری، ابی جعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم و الملوک، قاهره، ۱۹۳۹ م. ج/ ۲، ص ۱۱۵ به بعد.

- ابن اثیر، الکامل، چاپ اوّل، ۱۳۴۹ ه. ق، مصر، ج/ ۲ ص ۷۱ به بعد.

- میر خواند، روضه الصفا فی سیره الأنبیاء والملوک والخلفاء، تهران، خیام، ح/ ۲، ص ۱۸۶ به بعد.

- خواندمیر، حبیب السیر، تهران، خیام، با مقدمه استاد جلال همائی. ج/ ۱، ص ۳۲۶ به بعد.

[۲] (۲)- در معجم البلدان، اطلاعات فراوانی از جغرافیای مدینه وجود دارد که بر حسب مورد می توان به آن رجوع کرد. مانند: ج/ ۱ ص ۲۲۳، ج/ ۲ ص ۱۱۵ و ۳۶۷، ج/ ۳ ص ۱۸۰، ج/ ۳ ص ۷۵۳ و ج/ ۴ ص ۱۹۸ و ...

[۳] (۱)- جهت اطلاع نیز ر. ک: ابن جبیر، رحله، نشر، حسین نصار، مصر، ۱۹۵۵ م، ص ۱۷۵

[۴] (۲)- ترجمه محمدعلی موحّد، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی. تهران.

[۵] (۳)- مانند سفرنامه تجیبی(م: ۷۶۰ ه. ق) از قاسم بن یوسف بن علی بُستی تونسی.

[۶] (۴)- ر. ک: فهرست مشترک.

[۷] (۵)- ر. ک به مقدّمه فهمیم محمد شلتوت بر کتاب ابن شبّه، تاریخ المدینه، بیروت، ۱۴۱۰ ه. ق، ص الف- ل.

[۸] (۱)- ر. ک به وفاءالوفاء، سمهودی، به تصحیح محمد محیی الدین عبدالحمید، مصر، جزء اوّل ص ۲۵۲، ۳۶۶.

[۹] (۲)- سمهودی، جزء اوّل، ص ۱۱۰، سمهودی حدود سیصد و پنجاه مطلب از او در لا به لای کتابش نقل می کند.

[۱۰] (۳)- سمهودی، جزء اوّل، ص ۲۵۲، سمهودی بیش از دویست مطلب از او در کتابش آورده است.

[۱۱] (۴)- ر. ک به ابن ندیم، فهرست، ص ۱۴۷

[۱۲] (۵)- سمهودی، جزء اوّل، ص ۱۵۰

[۱۳] (۶)- سمهودی، جزء دوم، ص ۲۰۸

[۱۴] (۷)- سمهودی، حدود ۵۰ مطلب آورده است، مانند جزو دوّم، ص ۵۱ و ۵۴ و ۱۸۹

[۱۵] (۸)- ر. ك: سلسله النوادر المخطوطات، محمد عبدالسلام هارون، مدينه، ۱۳۵۷ ه. ق.

۱- علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶

[۱۶] (۹)- ج/ ۳ ص ۸

[۱۷] (۱)- جزء اوّل ص ۶۹

[۱۸] (۱)- چاپ دوم آن در سال ۱۴۰۱ ه. ق در مکّه مکرّمه در ۱۶۶ صفحه منتشر شده است.

[۱۹] (۲)- ر. ك: علّامه شیخ آقا بزرگ طهرانی، الذریعه الی تصانیف الشیعه، بیروت، ۱۹۸۳ م. ج/ ۲۰، ص ۲۵۱.

[۲۰] (۱)- یا سَمهود. به ضمّ نیز صحیح است. ر. ك به مقدّمه محمد محیی الدین بر وفاء الوفا.

[۲۱] (۲)- جهت اطلاع بیشتر از شرح احوال و آثار وی ر. ك:

- الزرکلی، خیرالدین، الاعلام، بیروت، ۱۹۶۹ م. ج/ ۵، ص ۱۲۳

- عبدالقادر بن شیخ عیدروس، النور السافر عن اخبار القرن العاشر، بغداد، ۱۹۳۴ م، ص ۵۸

- السخاوی، الضوء اللامع، مصر، ۱۳۵۳ ه. ق، ج/ ۵، ص ۲۴۵

- یوسف الیان سرکیس، معجم المطبوعات العربیّه و المُعرّبه، مصر، ۱۹۲۸ م، ص ۱۰۵۲

[۲۲] (۱)- عنوان این کتاب را به صورت« وفاء الوفی بأخبار دارالمصطفی» هم نوشته اند، هر دو صورت صحیح است.

[۲۳] (۱)- مانند چاپ دارالطباء قاهره سال ۱۲۸۵ ه. ق/ ۱۸۶۹ م.

[۲۴] (۱)- ر. ك: احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطّی فارسی پاکستان، ج/ ۱۰، ص ۱۱.

[۲۵] (۱)- جهت اطلاع بیشتر ر. ك: فهرست نسخه های خطّی کتابخانه های فوق و نیز احمد منزوی، فهرست مشترک نسخه های خطّی فارسی پاکستان، اسلام آباد پاکستان، ۱۳۶۷، ج/ ۱۰، ص ۹ و ص ۱۱

- حهت اطلاع از مشخصات فهرست ها ر. ك: به بخش منابع و مآخذ آخر همین کتاب.

[۲۶] (۱)- محمد تقی دانش پژوه، فهرست میکرو فیلم های کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۳، ج/ ۳ ص ۸۸ و ۸۹ و ۱۰۹

[۲۷] (۱)- سکینه: آرامش، وقار، طمأنینه.

[۲۸] (۲)- طابّه: به فتح بای موحده نام مدینه منوره و به این معنی طیبه هم آمده است.

[۲۹] (۳)- م: تفصیل.

[۳۰] (۴)- م: ندارد.

[۳۱] (۵)- ل: ذرع.

[۳۲] (۶)- طيب: با كسر؛ بوى خوش، از اسامى مدينه منوره.

[۳۳] (۷)- رداءِ: تباه شد و فاسد گرديد.

[۳۴] (۸)- حمى: تب.

[۳۵] (۹)- هر سه نسخه: حما.

[۳۶] (۱۰)- اطلاعات مربوط به جُحفِه بعداً خواهد آمد.

[۳۷] (۱۱)- ن: ندارد.

[۳۸] (۱)- محتجب: نقاب دار و حجاب دار.

[۳۹] (۲)- خاطر فاتر: كم هوش.

[۴۰] (۳)- وسيط: آنكه در نسب ميانه و در قدر و منزلت بلندتر باشد.

[۴۱] (۴)- م: تحرير.

[۴۲] (۵)- نحرير: دانشمند و زيرك.

[۴۳] (۶)- م: آوانه.

[۴۴] (۷)- نزيل: مهمان، فرود آمد.

[۴۵] (۸)- ل: ندارد.

[۴۶] (۱)- غرر: ج غره. نامدار، مشهور.

[۴۷] (۲)- اقتصار: كوتاهى و ايستادگى بر چيزى.

[۴۸] (۳)- امنيت: ج امانى. آرزو و خواهش.

[۴۹] (۴)- م: باديه.

[۵۰] (۵)- هاويه: نام طبقه هفتم از طبقات دوزخ.

[۵۱] (۶)- م: فی الترب.

[۵۲] (۷)- از اینجا نسخه« د» شروع می شود.

[۵۳] (۱)- م و ل: او.

[۵۴] (۲)- ل: پیغامبر.

[۵۵] (۳)- مآب: بازگشت و رجوع و جای بازگشت.

[۵۶] (۴)- م و ل: تأکّد: استوار شدن(آنند راج).

[۵۷] (۵)- شدّر حال: شَدُّالرّحال: کنایه از سفر است.

[۵۸] (۱)- م و د: متعلق است به آن.

[۵۹] (۲)- ل و د: ندارد.

[۶۰] (۳)- م: انوار فخر.

[۶۱] (۴)- م: ندارد.

[۶۲] (۵)- خوخه: روزن در دیوار که از آن روشنایی به خانه رسد، ۲- ل: ابو بکر پنجره.

[۶۳] (۱)- شرفات: ج: شرف، کنگره ها.

[۶۴] (۲)- ل: حایر.

[۶۵] (۳)- حائز: در اینجا به دیواری که احاطه به حجره شریفه دارد گفته می شود.

[۶۶] (۴)- م: شریفه شریفه.

[۶۷] (۵)- رُخام: سنگی بغایت صُلْب و سخت که زرد و سپید و سرخ است، مرمر و مرمرسفید.

[۶۸] (۶)- تخلیق: خوشبو کردن.

[۶۹] (۷)- م: آن.

[۷۰] (۸)- رصاص: سرب.

[۷۱] (۹)- ل: پازدهم.

[۷۲] (۱)- حواصل: محل قرار گرفتن آب، آبگیر حوض.

[۷۳] (۲)- تحصیب: ریگ در افکندن، قرار دادن ریگ.

[۷۴] (۳)- مصابیح: جمع مصباح که به معنی چراغ باشد.

[۷۵] (۴)- اجمار: آماده کردن آتش را.

[۷۶] (۵)- بلاط: سنگهایی که در سرا و جز آن گسترده باشند. و هر زمین که بر آن سنگ یا خشت پخته گسترده باشند.

[۷۷] (۶)- م: او.

[۷۸] (۷)- آبار: ج بئر، چاه ها.

[۷۹] (۸)- عیون: چشمه های آب.

[۸۰] (۹)- غراس: نهال نشاندن.

[۸۱] (۱)- م: پیغمبر.

[۸۲] (۲)- م: ندارد.

[۸۳] (۳)- م: کرده اند.

[۸۴] (۴)- اودیه ج: وادی صحرا و بیابان.

[۸۵] (۵)- احماءِ: ج: رَحماء: چراگاه، علفزار(نفیسی).

[۸۶] (۶)- اطام: ج: اطم. قلعه و خانه، هر خانه چهار گوشه مسطح؛ بیشتر به خانه هایی که در حومه شهر بنا شده است و به صورت ییلاقی بوده اطلاق می شود. اطم کلمه ای عبری است و به حایطهایی که از خارج منفذ نداشته باشد اطلاق می شود و در عربی بنای مرتفع را گویند.

[۸۷] (۷)- د و م: ندارد.

[۸۸] (۸)- م و د: مشتمل است.

[۸۹] (۱)- م: ندارد.

[۹۰] (۲)- م و د: شهر به اشهر این.

[۹۱] (۳)- م: بوده.

[۹۲] (۴)- م و د: ثرب به تحریک.

[۹۳] (۵)- ل و د: گناه.

[۹۴] (۱)- سوره نسا آیه ۹۷.

[۹۵] (۲)- م: است آن.

[۹۶] (۳)- م و د: از به قریه ای تا اینجا ندارد.

[۹۷] (۴)- م: ندارد.

ص: ۴۸۵

[۹۸] (۵)- د: می خورد قریه ها را، ندارد. ل: یک کلمه نامشخص.

[۹۹] (۶)- م: قریه ها.

[۱۰۰] (۷)- سوره حشر، آیه ۹.

[۱۰۱] (۸)- ل: مصیر.

[۱۰۲] (۱) سوره بلد، آیه ۱.

[۱۰۳] (۲)- هر سه نسخه: دیه ها.

[۱۰۴] (۳) سوره انفال، آیه ۵.

[۱۰۵] (۴)- م و د: بر وزن جعفربه.

[۱۰۶] (۵) سوره نحل، آیه ۴۱.

[۱۰۷] (۱)- م: است.

[۱۰۸] (۲)- م و ل: سکنها.

[۱۰۹] (۳)- به نقل از ابن عمر در ص ۱۸ خلاصه الوفا آمده است.

[۱۱۰] (۴)- عربی، ص ۱۸. طّابه: نام مدینه منوره(منتهی الارب).

[۱۱۱] (۵)- ل و م: ندارد.

[۱۱۲] (۶)- ل م: مختلفاتند.

[۱۱۳] (۷)- م: ندارد، ل: اسما.

[۱۱۴] (۱)- م: ندارد.

[۱۱۵] (۲)- م: از زمین و تا فتح معجمه ندارد.

[۱۱۶] (۳)- هر سه نسخه: نمی درآید.

[۱۱۷] (۱)- م: حقیقه به قابلیت.

[۱۱۸] (۲)- م و د: ندارد.

[۱۱۹] (۳) سوره یوسف، آیه ۸۲.

[۱۲۰] (۴)- وفاء الوفا و خلاصه الوفا: مبیّن الحلال و الحرام.

[۱۲۱] (۵)- م و د: تکرار شده است.

[۱۲۲] (۶) سوره بنی اسرائیل، آیه ۸۰.

[۱۲۳] (۱)- م: ندارد.

[۱۲۴] (۲)- مصر: ج امصار، شهرستان.

[۱۲۵] (۳)- م و ل: در حدیث آمده المرحومه.

[۱۲۶] (۴)- سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.

[۱۲۷] (۵)- شاید به دلیل اینکه آخرین مسجد انبیاء در زمین بوده است، مسجدالأقصی نام نهاده اند. عربی، ص ۲۱.

[۱۲۸] (۶)- م: مطالعه.

[۱۲۹] (۷)- ل: آن اهل.

[۱۳۰] (۱)- خلاصه الوفا، ص ۲۱.

[۱۳۱] (۲)- م: عقاه.

[۱۳۲] (۳)- عُتاه: ج: عاتی، متکبر و در گذرنده از حد.

[۱۳۳] (۴)- م: بنات.

[۱۳۴] (۵)- در خلاصه الوفا، ص ۱۵- ۲۱.

[۱۳۵] (۱)- د: و بعده.

[۱۳۶] (۲)- د: شریف.

[۱۳۷] (۳)- د م: نواوی.

[۱۳۸] (۴)- امام نووی: محیی الـدّین ابو زکریّا یحیی بن شـرف الدّین نووی یا نواوی(۶۳۱- ۶۷۶ ه. ق) محدّث معروف عامّه صاحب کتاب« الأربعون حدیثاً»(الأعلام).

[۱۳۹] (۵)- م: است.

[۱۴۰] (۶)- م: ندارد.

[۱۴۱] (۷)- ل: ندارد.

[۱۴۲] (۱)- ابن جوزی: متکلم، محدث و واعظ مشهور قرن ششم.(و. ۵۰۸ یا ۵۱۰- ف. ۵۹۷ ه. ق) از کتابهای اوست المنتظم وتلبیس ابلیس.

[۱۴۳] (۲)- تسنیم: چشمه آبی است در بهشت.(آنند راج)

[۱۴۴] (۳)- تغمیس: فرو بردن چیزی در آب.(اقرب الموارد)

[۱۴۵] (۴)- ابن سیرین: معاصر با حسن بصری و او از تابعین است. در خوابگزاری و تعبیر، مَثَل است و کتابهایی به او نسبت می دهند مانند منتخب الکلام فی تفسیر الاحلام، کتاب تعبیر الرؤیا و کتاب جوامع. آرامگاهش به بصره است.(الأعلام).

[۱۴۶] (۵)- بّار: پُرخیر، مهربان.

[۱۴۷] (۶) سوره فصلّت، آیه ۱۱.

[۱۴۸] (۱)- از دحو، اشاره به آیه ۹ سوره مبارکه صافات است.

[۱۴۹] (۲)- حث: به معنی برانگیختن و تحریض.

[۱۵۰] (۱)- ل: مودّت.

[۱۵۱] (۲)- ل و م: ندارد.

[۱۵۲] (۳)- م: ندارد.

[۱۵۳] (۴)- ل: ندارد.

[۱۵۴] (۵)- م: ندارد.

[۱۵۵] (۱)- ل: ندارد.

[۱۵۶] (۲)- بارک: ج بروک، شتر.

[۱۵۷] (۱)- م: ندارد.

[۱۵۸] (۲)- صحیحین: مراد« صحیح بخاری» و« صحیح مُسلم» است.

[۱۵۹] (۱)- مکیال: پیمانه.

[۱۶۰] (۲)- صاع: پیمانه ای است که بر آن احکام مسلمانان از کفاره و فطره و جز آن دائر و جاری است و آن چهار مد است.، ل: ضاع.

[۱۶۱] (۳)- مد: پُری دو کف است از طعام. در فقه نیز به کار می رود.

[۱۶۲] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۱۶۳] (۴)- نوباوه: هر چیز تازه و نو عموماً، میوه خصوصاً.، ل: باوه.

[۱۶۴] (۵)- م و ل: الحدیث.

[۱۶۵] (۶)- م: بنابر آن.

[۱۶۶] (۱)- م و ل: حما.

[۱۶۷] (۲)- م: حزیله و در کل متن نیز این گونه آمده است، م: حزیله. در متن عربی حذیله امّا صحیح آن همان حزیله است.

[۱۶۸] (۱)- م: ندارد.، ل: حما.

[۱۶۹] (۲)- سیّآت: معاصی و گناهان.

[۱۷۰] (۱)- ل: ندارد.

[۱۷۱] (۲)- ل و د: لثام.

[۱۷۲] (۳)- ل: ندارد.

[۱۷۳] (۴)- م: ندارد.

[۱۷۴] (۱)- تفل: خدو انداختن و افکندن چیزی از دهان.

[۱۷۵] (۲)- ل: نفحی.

[۱۷۶] (۳)- ل: کرد.

[۱۷۷] (۱)- قرحه: ریش و جراحت و آبله.

[۱۷۸] (۲)- م: ندارد.

[۱۷۹] (۳)- م: ندارد.

[۱۸۰] (۴)- عجوه: نام نوعی خرمای نیکو و مرغوب است در مدینه منوره.

[۱۸۱] (۵)- م و ل: همچنین گفته است.

[۱۸۲] (۱)- دوام و دوار بر وزن سُعال؛ دوام: گردش سر و آن را دوار نیز گویند، سرگیجه.

[۱۸۳] (۲)- دوار: گردش سر از علتی؛ سرگیجه.

[۱۸۴] (۳)- م و ل: همچنین گفته است.

[۱۸۵] (۴)- هر سه نسخه: برّی.

[۱۸۶] (۵)- م: که نوعی است زیاده کرده که.

[۱۸۷] (۱)- ل: وصه.

[۱۸۸] (۲)- م: وصیت کند به بدی نسبت به ایشان را ندارد.

[۱۸۹] (۳)- م: ندارد.

[۱۹۰] (۴)- م: روخا.

[۱۹۱] (۵)- رخاءِ: فراخی زیست و توانگری.

[۱۹۲] (۶)- د: خانه.

[۱۹۳] (۷)- لأواء: سختی.

[۱۹۴] (۸)- م و ل: ندارد.

[۱۹۵] (۱)- ابوسعید خدری: سعد بن مالك بن سنان بن ثعلبه انصاری خزرجی صحابی است. او از حفّاظ مكثرين بود و به سال ۷۴ درگذشت. مدفون در بقیع مزاری منسوب به او و به اسلامبول در محلّه ایوانسرای به حوالی جامع قعریه است.(الأعلام).

[۱۹۶] (۲)- م: ندارد.

[۱۹۷] (۳)- م: عاصّه.

[۱۹۸] (۴)- م و ل: و در شهادت و شفاعت.

[۱۹۹] (۱)- ل: ندارد.

[۲۰۰] (۲)- م: تختار. ل: مجتاز.

[۲۰۱] (۳)- طلقاء: ج: طليق، از بند رها كردگان.

[۲۰۲] (۱)- ل: مى ترسيم.

[۲۰۳] (۲)- ل: معدا.

[۲۰۴] (۳)- د: لاوا.

[۲۰۵] (۴) سوره هود، آيه ۱۱۴.

[۲۰۶] (۱)- ل: ندارد.

[۲۰۷] (۲)- ل: ندارد.

[۲۰۸] (۳)- ابط: زير بغل.

[۲۰۹] (۴)- ل: ندارد.

[۲۱۰] (۵)- ل: ندارد.

[۲۱۱] (۱)- م: ويست.

[۲۱۲] (۲)- م: خوب.

[۲۱۳] (۳)- ل: حقيق.

[۲۱۴] (۴)- م: امن. د: سزاوارتر امّت من.

[۲۱۵] (۵)- ل: ندارد.

[۲۱۶] (۶)- خبال: تباهی و نقصان و هلاکی و رنج و گرانی.

[۲۱۷] (۱)- ل: کند بی تأمل ندارد.

[۲۱۸] (۱)- لابتین: تثنیه« لایه» و آن« حره» است. وفا، ج: ۱، ص ۸۹.

[۲۱۹] (۲)- کوه عیر: مرادف« حمار» کوه مشهوری است نزدیک ذی الحلیفه که میقات مدینه است. وفا، ج: ۱، ص ۹۲.

[۲۲۰] (۳)- کوه ثور: در مدینه غیر از جبل« ثور» معروف که در مکّه واقع شده است.

[۲۲۱] (۴)- ل: ندارد.

[۲۲۲] (۵)- جِمام: به کسر جیم نام سه کوه است در وادی عقیق. وفا، ج: ۱، ص ۹۱، بعداً در متن اشاره می شود.

[۲۲۳] (۶)- م: حمای.

[۲۲۴] (۷)- در متن نسخه ل نواوی گفته شده که همان نووی است.

[۲۲۵] (۱)- م و ل: و مراد به لابتین لابتین و ما بین لابتین، است.

[۲۲۶] (۲)- تنفیر: رماندن.

[۲۲۷] (۳)- لقطه: مالی که بر روی زمین پیدا شود و صاحب آن معلوم نباشد.

[۲۲۸] (۴)- م: لِقظه.

[۲۲۹] (۵)- حماء: علفزاری که حکام برای چهارپایان خود از غیر منع کنند.

[۲۳۰] (۶)- م: بریده.

[۲۳۱] (۷)- م: گوید.

[۲۳۲] (۱)- ل: استبعار.

[۲۳۳] (۱)- ل: ندارد.

[۲۳۴] (۲)- ل: آن را است.

[۲۳۵] (۳)- در متن حدیث« القماری» جمع قُمری هم آمده است. وفا، ج: ۱، ص ۱۰۹.

[۲۳۶] (۴)- نغیر: مصغر نغر و یا نغره. گنجشك نوك سرخ خرد و كوچك.

[۲۳۷] (۵)- ل و م: آن را صید.

[۲۳۸] (۶)- ل: است.

[۲۳۹] (۷)- ل و م: او.

[۲۴۰] (۱)- م: منقطع.

[۲۴۱] (۲)- م: از همچنان تا اینجا ندارد.

[۲۴۲] (۳)- ل و م: مفصوب.

[۲۴۳] (۴)- م: حرب.

[۲۴۴] (۱)- تنفیل: غنیمت دادن.

[۲۴۵] (۲)- حَما: علفزاری که حکّام برای چارپایان خود اختصاص می دهند.

[۲۴۶] (۳)- شمله: شالی باشد که بر دوش اندازند و بر سر هم پیچند.(برهان قاطع)

[۲۴۷] (۴)- ل: ندارد.

[۲۴۸] (۵)- م: ندارد.

[۲۴۹] (۶)- سلب: یکی از آلات کشاورزی.

[۲۵۰] (۷)- م: ندارد.

[۲۵۱] (۱)- م: این خصایص.

[۲۵۲] (۲)- رطب: تر.

[۲۵۳] (۳)- حشیش: گیاه خشک، خار.

[۲۵۴] (۴)- اصطیاد: شکار کردن چیزی را، ل: حشیش تر.

[۲۵۵] (۵)- م: ندارد.

[۲۵۶] (۶)- م: لقط.

[۲۵۷] (۷)- د: ندارد.

[۲۵۸] (۸)- م و ل: تداوی.

[۲۵۹] (۱)- ل و د: آن.

[۲۶۰] (۲)- ل: ندارد.

[۲۶۱] (۳)- د و ل: ندارد.

[۲۶۲] (۴)- ل و د: و ساير بلاد به بلارک و سنان.

[۲۶۳] (۱)- م و ل: و عدبان.

[۲۶۴] (۲)- استحباب: مستحبّ بودن، ثواب داشتن.

[۲۶۵] (۳)- منکب: ج: مناکب، دوش، کتف.

[۲۶۶] (۴)- منيف: پاک و بزرگ.

[۲۶۷] (۵) سوره نسا، آيه ۹۷

[۲۶۸] (۶) سوره انفال، آيه ۵

[۲۶۹] (۱) سوره بلد، آيه ۱

[۲۷۰] (۲) سوره الاسراء، آيه ۸۰

[۲۷۱] (۱)- م: قرى.

[۲۷۲] (۲)- م و ل: خبائث و ضغینه.

[۲۷۳] (۳) سوره توبه، آیه ۱۰۸.

[۲۷۴] (۴)- م و ل: احقیه آن به زیارت.

[۲۷۵] (۱)- م: کردن.

[۲۷۶] (۲)- م: ندارد.

[۲۷۷] (۳)- معنای ترعه در اینجا همان است که در متن اشارت شده: محلی که بر مکان مرتفع واقع است. ل، نزعه.

[۲۷۸] (۴)- ل: ندارد.

[۲۷۹] (۵)- ل: نزعه ای.

[۲۸۰] (۶)- ل: نزعه.

[۲۸۱] (۱)- ل: دید چون.

[۲۸۲] (۲)- م: درآمد.

[۲۸۳] (۳)- م: علیهم السلام.

[۲۸۴] (۴)- خفض: بلند نکردن آواز، ل: حفض.

[۲۸۵] (۵)- م: ندارد.

[۲۸۶] (۶)- م: ندارد.

[۲۸۷] (۱)- یکی از ستونهای مسجد مدینه.

[۲۸۸] (۲)- درّه: تازیانه.

[۲۸۹] (۳)- م: دخل.

[۲۹۰] (۴)- م: مدینه.

[۲۹۱] (۵)- م: ندارد.

[۲۹۲] (۶)- ل: نازر.

[۲۹۳] (۷)- اتیان: درآمدن.

[۲۹۴] (۱)- د: اجتکاء، ل: احتکاء.

[۲۹۵] (۲)- م و د: اتخاذ.

[۲۹۶] (۳)- ترویحه: نماز تراویح: بیست و دو رکعت نماز نافله در شبهای ماه رمضان معمول عامه.

[۲۹۷] (۴)- م: می گزارند.

[۲۹۸] (۵)- م: ندارد.

[۲۹۹] (۶)- م: مجزا.

[۳۰۰] (۱)- م: ندارد.

[۳۰۱] (۲)- مشی: روش و رفتن.

[۳۰۲] (۳)- د: تطیب؛ م: تظیب.

[۳۰۳] (۴)- د و م: تمیز ندارد.

[۳۰۴] (۵)- م: ندارد.

[۳۰۵] (۱)- غبراء: زمین.

[۳۰۶] (۲)- م: او را خدای.

[۳۰۷] (۳)- ل: او.

[۳۰۸] (۴)- م و د: ندارد.

[۳۰۹] (۵)- م: ندارد.

[۳۱۰] (۶)- م: است گفته.

[۳۱۱] (۷)- رفع به پیامبر حدیث مرفرعاً.

[۳۱۲] (۸)- م: پیغمبر.

[۳۱۳] (۱)- ینبع: شهری است بین مکّه و مدینه.

[۳۱۴] (۲)- آماج: نشانه تیر. ابزار برزیگران.

[۳۱۵] (۳)- م: کنند.

[۳۱۶] (۴)- م و ل: پایهای.

[۳۱۷] (۱)- د: گفت.

[۳۱۸] (۲)- م: بلحمه.

[۳۱۹] (۳)- ل: و خروج دجال ندارد.

[۳۲۰] (۴)- مُسیّب: رها شده.

[۳۲۱] (۵)- م: ماند.

[۳۲۲] (۶)- ل: نواوی.

[۳۲۳] (۱)- ل: این شیبه، م: این شیه، درباره ابن شبّه ر. ک: مقدّمه همین کتاب.

[۳۲۴] (۲)- ل: نواوی.

[۳۲۵] (۳)- ل: ابن شیبه.

[۳۲۶] (۴)- کشال: کشاله: از پس چیزی کشیدن(نفیسی).

[۳۲۷] (۵)- هشته: رها کرده و معلّق و آویخته و آویزان شده.

[۳۲۸] (۶)- م: ندارد.

[۳۲۹] (۷)- م: ندارد.

[۳۳۰] (۸)- ل: ملحمد.

[۳۳۱] (۱)- م: ندارد.

[۳۳۲] (۲)- م: قصه.

[۳۳۳] (۳)- ل: در این.

[۳۳۴] (۴)- م: ندارد.

[۳۳۵] (۵)- ل: آن جماعت فرستاده، ندارد.

[۳۳۶] (۶)- م: نبارد.

[۳۳۷] (۱)- ل: دیگر ندارد.

[۳۳۸] (۲)- ل: ندارد.

[۳۳۹] (۳)- ل م: قتل ندارد.

[۳۴۰] (۴)- ل: امّا ندارد.

[۳۴۱] (۱)- سوره بقره، آیه ۱۵۶.

[۳۴۲] (۲)- د: سفیر.

[۳۴۳] (۱)- در معجم البلدان ج ۲ ص ۲۴۶ و وفاء الوفا ج ۱ ص ۱۴۰:« حبس سَیل» درج شده است.

[۳۴۴] (۱)- د: قسِطانی.

[۳۴۵] (۲)- د: قریضه.

[۳۴۶] (۳)- دویّ: آواز نرم و غلیظ.

[۳۴۷] (۱)- ل: ندارد.

[۳۴۸] (۱)- مَکْسْ: ج: مکوس؛ باج و خراج گرفتن.

[۳۴۹] (۱)- سحق: سودن و کوفتن یا ریزه ریزه کردن و محو و ناپدید کردن.

[۳۵۰] (۲)- ل: ندارد.

[۳۵۱] (۱)- م و ل: فصول ثلاثه.

[۳۵۲] (۱)- د: ندارد.

[۳۵۳] (۲)- استئجار: به مزد گرفتن کسی را.

[۳۵۴] (۳)- ل: شفاعت من واجب می شود.

[۳۵۵] (۴)- م: ندارد، ل: و در این ندارد.

[۳۵۶] (۵)- تنویت: بر وزن تربیت روا کردن حاجت.

[۳۵۷] (۱)- ل و م: ندارد.

[۳۵۸] (۲)- غزاتی: غزاه بالفتح: جنگ با دشمن دین.(منتهی الارب)

[۳۵۹] (۳)- م: ندارد.

[۳۶۰] (۱)- م: می شنود.

[۳۶۱] (۲)- ل: نیابد.

[۳۶۲] (۳)- م: آنکه.

[۳۶۳] (۱)- م: مرفوع صحیح.

[۳۶۴] (۲)- ل: بزّاز.

[۳۶۵] (۳)- م: اگر این به صحت رسد، ندارد.

[۳۶۶] (۴)- م و د: قاصد.

[۳۶۷] (۱)- سوره نساء، آیه ۶۴

[۳۶۸] (۲)- ل: صلی اللَّه علیه وآله وسلم، ندارد.

[۳۶۹] (۳)- ل: آن حضرت صلی اللَّه علیه و آله وسلم، ندارد.

[۳۷۰] (۱)- ل: عیّه.

[۳۷۱] (۲)- این حدیث را علمای امامیّه(ره) صحیح نمی دانند.

[۳۷۲] (۳)- ل: نی.

[۳۷۳] (۴)- ل: ندارد.

[۳۷۴] (۵)- ل: بر وی ندارد.

[۳۷۵] (۱)- م: باب مبالغه می نمود تا آنکه از پدر خود.

[۳۷۶] (۲)- م: ندارد.

[۳۷۷] (۳)- عکوف: مُعتکف شدن.(بر اساس آداب اعتکاف)

[۳۷۸] (۴)- در هر سه نسخه ابن کح، در متن عربی قاضی ابن کج ص ۹۶

[۳۷۹] (۱)- م: ندارد.

[۳۸۰] (۱)- اقتراف: گناه ورزیدن و گناه کردن.

[۳۸۱] (۲)- م: شد.

[۳۸۲] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۳۸۳] (۳)- ل: مردی شده که ندارد.

[۳۸۴] (۴)- ل: کردی.

[۳۸۵] (۱)- و ل م: آن خانه ندارد.

[۳۸۶] (۲)- ل: واخورد و گفت.

[۳۸۷] (۳)- ل: اعمایی.

[۳۸۸] (۴)- ل: قصه.

[۳۸۹] (۱)- م: زاده ای ندارد.

[۳۹۰] (۲)- د و ل: برداشته، آرم.

[۳۹۱] (۳)- ل: ندارد.

[۳۹۲] (۱)- ل: حفض.

[۳۹۳] (۲) سوره نساء، آیه ۶۴

[۳۹۴] (۳)- ل: بر.

[۳۹۵] (۱)- ل: علیه الصلوات والسلام.

[۳۹۶] (۲)- در متن عربی کمال بن الهمام آمده است. ص ۱۰۲.

[۳۹۷] (۱)- غرام: عشق و شیفتگی.

[۳۹۸] (۲)- حنّو: شفقت کردن مهربانی.

[۳۹۹] (۱)- هَنا: گوارا.

[۴۰۰] (۲)- مُنا: آرزو.

[۴۰۱] (۳)- م: ندارد.

[۴۰۲] (۱)- م: که باید.

[۴۰۳] (۱)- ل: بلد.

[۴۰۴] (۲)- م: ندارد.

[۴۰۵] (۳)- د و ل: ها ندارد.

[۴۰۶] (۴)- خلاصه الوفا، ص ۱۰۶.

[۴۰۷] (۱)- سوره کافرون، آیه ۱.

[۴۰۸] (۲)- سوره اخلاص، آیه ۱.

[۴۰۹] (۳)- م: ابو حنیفه.

[۴۱۰] (۴)- این بیت فقط در نسخه م آمده در متن عربی و دیگر نسخ نیست.

[۴۱۱] (۵)- م: ندارد.

[۴۱۲] (۱)- آنچه که در فوق آمده از آداب زیارت نزد عامّه است. در کتابهای ادعیه شیعه، مفصّل تر آمده است.

[۴۱۳] (۲)- م: ندارد، ل: الترب.

[۴۱۴] (۱)- سوره نساء آیه ۶۴.

[۴۱۵] (۲)- م: فی الترب امّا در متن عربی دفنت بالقاع، ص ۱۱۰، در مقدّمه مؤلف همین کتاب به گونه ای دیگر درج شده.

[۴۱۶] (۳)- خلاصه الوفا ص ۱۱: وانتمو.

[۴۱۷] (۱)- م: اجمعین زیاده، ندارد.

[۴۱۸] (۲)- ل: گورانیده.

[۴۱۹] (۱)- مفضی: رساننده و مباشرت کننده.

[۴۲۰] (۲)- اطالت: دراز کردن چیزی را.

[۴۲۱] (۳)- د و ل: نفل.

[۴۲۲] (۱)- غض صوت: فروداشتن آواز و صدا.

[۴۲۳] (۲)- ل: حفض.

[۴۲۴] (۱) سوره حجرات، آیه ۳.

[۴۲۵] (۲)- م: ندارد.

[۴۲۶] (۱)- غبرات: گرد.

[۴۲۷] (۲)- زفرات- زفره: بانگ کردن.

[۴۲۸] (۳)- م: نکس.

[۴۲۹] (۴)- نکس: بازگشت کردن مرض.

[۴۳۰] (۵)- اثیم: گنهکار و دروغگو.

[۴۳۱] (۶)- ناکث: عهدشکن، پیمان شکن.

[۴۳۲] (۷)- سوره الفتح آیه ۱۰.

[۴۳۳] (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۸

[۴۳۴] (۲)- م: ندارد.

[۴۳۵] (۱)- سوره توبه، آیه ۱۰۸.

[۴۳۶] (۲)- عامّه و خاصّه در باره این روایت بحث کرده اند. ر. ك به پخش اضافات.

[۴۳۷] (۳)- ل: بزاز.

[۴۳۸] (۱)- ل: بزاز.

[۴۳۹] (۲)- م: ندارد.

[۴۴۰] (۳)- ل، د: ابن ابطال.

[۴۴۱] (۴)- نفل: عبادت مستحبی.

[۴۴۲] (۱)- ابن تیمیه: متکلّم و فقیه متصلّب حنبلی(۶۶۱- ۷۲۸ ه. ق) با آراء خاصّی که چند قرن بعد سرچشمه پیدایش وهابیّت شد.

[۴۴۳] (۲)- محطوط: گم کرده شده.

[۴۴۴] (۱)- ل: می کند.

[۴۴۵] (۲)- ل و د: می کند.

[۴۴۶] (۳)- ل و د: می کند.

[۴۴۷] (۴)- ل و د: می کند.

[۴۴۸] (۵)- ل و م: منبر من روایت.

[۴۴۹] (۶)- م: ندارد.

[۴۵۰] (۱)- ل: آن.

[۴۵۱] (۲)- عُقر: دنباله حوض یا جای آب خوردن ستور از حوض ج: اعقار. کنایه از داخل خانه.

[۴۵۲] (۳)- م: این مؤید.

[۴۵۳] (۱)- ل و د: این منبر شریف است ندارد.

[۴۵۴] (۱)- م: شریف.

[۴۵۵] (۲)- وفاء الوفاء: ج ۲، ص ۴۳۳. اشاره به قاب قوسین سوره نجم، آیه ۹.

[۴۵۶] (۳)- مُسامتِ: مقابل، رو به رو.

[۴۵۷] (۴)- محاذات: رو به رو.

[۴۵۸] (۱)- ل: جبه.

[۴۵۹] (۲)- شبر: وجب.

[۴۶۰] (۱)- تُبع: ج تابع. پیروان.

[۴۶۱] (۲)- ل: کشت.

[۴۶۲] (۳)- م: لود.

[۴۶۳] (۴)- م: ثموده.

[۴۶۴] (۵)- م: خالق.

[۴۶۵] (۶)- م: قاینه، ل: فاینه.

[۴۶۶] (۱)- م: ما.

[۴۶۷] (۲)- ل: بنواهف.

[۴۶۸] (۳)- ل: ندارد.

[۴۶۹] (۴)- هر سه نسخه: جدسین.

[۴۷۰] (۵)- ل: ابن شيبه.

[۴۷۱] (۱)- صعل: باريك گردن و كوچك سر.

[۴۷۲] (۲)- فالج: از فَلَجْ.

[۴۷۳] (۳)- م: ندارد.

[۴۷۴] (۱)- ل: ندارد.

[۴۷۵] (۲)- م: مذینت.

[۴۷۶] (۱)- در نسخه: فطیورْ، اساس متن عربی ج ۱ ص ۱۶۴ و معجم البلدان ج ۵ ص ۱۰۱ تصحیح شد.

[۴۷۷] (۲)- ل: ازاله.

[۴۷۸] (۱)- م: بیان، ل: تبان بن سعد.

[۴۷۹] (۱)- در ترجمه ندارد، از متن عربی گرفته شد. ص ۱۵۱.

[۴۸۰] (۲)- یوم بُعاث: روز جنگ اوس و خزرج.

[۴۸۱] (۳)- ابو عامر پدر حنظله، غسیل الملائکه است، عربی، ص ۱۵۸.

[۴۸۲] (۴)- ترهب: وعده بد کردن و ترسانیدن.

[۴۸۳] (۵)- م: کرده.

[۴۸۴] (۶)- ل و م: دیاست.

[۴۸۵] (۷)- اغترار: فریفته گردیدن. م: اعتزار.

[۴۸۶] (۱)- در متن، فصل دوم.

[۴۸۷] (۲)- م: ندارد.

[۴۸۸] (۳)- رهط: مردان از سه یا هفت تا ده و یا کم از ده و یا از سه تا چهل بودن زنان.

[۴۸۹] (۴)- ل: عقبه منا رهطی.

[۴۹۰] (۱)- م: ساخت.

[۴۹۱] (۲)- ل: دین و اسلام.

[۴۹۲] (۳)- م: ندارد.

[۴۹۳] (۴)- د: كن پيش ايشان.

[۴۹۴] (۱)- م: مجمع.

[۴۹۵] (۲)- ل: معصب.

[۴۹۶] (۱)- ل و م: حطمه.

[۴۹۷] (۲)- م: ندارد.

[۴۹۸] (۱)- م: یتهان.

[۴۹۹] (۱)- ل: که ندارد.

[۵۰۰] (۲)- ل: ندارد.

[۵۰۱] (۳) سوره توبه، آیه ۱۱۱.

[۵۰۲] (۴)- فزع: هر چیز هولناک، و هر آنچه مردم از آن بترسند.

[۵۰۳] (۱)- م: قوم ندارد.

[۵۰۴] (۲)- م: ابن مکتوم.

[۵۰۵] (۳)- همان ابو سلمه بن عبدالأسد مخزومی است.

[۵۰۶] (۱)- ل و م: به.

[۵۰۷] (۲)- ل و م: ندارد.

[۵۰۸] (۳)- م و ل: کرم اللَّه وجهه.

[۵۰۹] (۴)- قصوی: شتر ماده ای که کنار گوشش آن بریده باشد.

[۵۱۰] (۵)- جدعا: شتری که بریدگی بینی، گوش و غیر آن دارد.

[۵۱۱] (۶)- ل: هفتصد.

[۵۱۲] (۱)- م: ندارد.

[۵۱۳] (۱)- ل: علمی.

[۵۱۴] (۲)- ل: وقت.

[۵۱۵] (۳)- م: حاجت خود.

[۵۱۶] (۱)- زُهو: غوره خرمای زرد و سرخ.

[۵۱۷] (۲)- عَذق: شاخه های خرما.

[۵۱۸] (۳)- ل: ندارد.

[۵۱۹] (۱)- م و ل: فصل سوّم.

[۵۲۰] (۱)- م: ندارد.

[۵۲۱] (۲)- م: ندارد.

[۵۲۲] (۳)- عُدّه: شمار و شماره ل: عُدد. و جمعیت.

[۵۲۳] (۴)- د: ندارد.

[۵۲۴] (۵)- ل: می خواست.

[۵۲۵] (۶)- احتباء: دست را گرد زانو حلقه کرده نشستن.

[۵۲۶] (۷)- م: مساعده.

[۵۲۷] (۱)- ل: ندارد.

[۵۲۸] (۲)- ل: الی.

[۵۲۹] (۳)- جوار: ج: جاریه: کنیز.

[۵۳۰] (۴)- م: و ل: ذاهان.

[۵۳۱] (۱)- م: ندارد.

[۵۳۲] (۲)- در نسخه ل به صورت زیر نوشته شده است:

S\i\ طلع البـدر علینا من ثنیات الوداع\Z وجب الشـکر علینا ما دعی اللّه داعی\Z ایهـا المرسل حقا جئت بالامر المطاع\Z جئت تمشی هینا یا مرحبا یا خیر داع\E\E\Z

[۵۳۳] (۳)- ت و ل: خردیکان.

[۵۳۴] (۴)- حراب: ج: حربه، آلت جنگ و چوب دستی، و تازیانه و نیزه زنی.

[۵۳۵] (۵)- م و د ل: پایان.

[۵۳۶] (۱)- م و د ل: پایان.

[۵۳۷] (۲)- م و د: بپای، ل، برای.

[۵۳۸] (۳)- م: باشیم.

[۵۳۹] (۴)- م: بر.

[۵۴۰] (۵)- م: ندارد.

[۵۴۱] (۶)- م: ندارد.

[۵۴۲] (۷)- ل و د: قاعه.

[۵۴۳] (۸)- قائمه: ستون.

[۵۴۴] (۹)- م و ل و د: خورد.

[۵۴۵] (۱۰)- ل و م: مبرک.

[۵۴۶] (۱)- موآخات: برادری و برادر گرفتگی و اخوت و دوستی صمیمی.

[۵۴۷] (۲)- د: ندارد.

[۵۴۸] (۳)- د: کوا.

[۵۴۹] (۱)- م: صور.

[۵۵۰] (۲)- م و ل: جماعت.

[۵۵۱] (۳)- د: غزاه.

[۵۵۲] (۴)- ابواء محلّ رابغ فعلی و محل دفن مادر پیامبر اکرم نیز هست.(ر. ك: عربی، ص ۱۷۶)

[۵۵۳] (۱)- م: بجار.

[۵۵۴] (۲)- د: کرد. ل: کرر.

[۵۵۵] (۳)- م: نحله.

[۵۵۶] (۴)- نخله: مکانی است در راه طائف. ر. ك: عربی، ص ۱۷۶.

[۵۵۷] (۵)- ل: فدیح.

[۵۵۸] (۶)- ل: ندارد.

[۵۵۹] (۱)- اذرعات: مکانی است در احد. ر. ك: عربی، ص ۱۷۷.

[۵۶۰] (۲)- م و د: ادرعا.

[۵۶۱] (۳)- ل: سعدیه.

[۵۶۲] (۴)- د و ل: ذوالقعده.

[۵۶۳] (۱)- م و د: بوسفیان.

[۵۶۴] (۲)- م: داد.

[۵۶۵] (۳)- ر. ك: وفاء، ص ۲۹۹.

[۵۶۶] (۴)- م: غزوه بدر.

[۵۶۷] (۵)- غزوه بدر موعد غزوه بدر سوّم است، ر. ك: وفاء، ص ۲۹۹.

[۵۶۸] (۱)- وافد: از وفد: گروه، به نمایندگی آمدی.

[۵۶۹] (۲)- م: مریسع.

[۵۷۰] (۳)- احتباس: گرفتاری، مترجم آن را به جای واژه عِقد که در متن عربی آمده است، به سبب عقد عایشه آورده است

ج ۱، ص ۳۰۰.

[۵۷۱] (۴)- فی ء: غنیمت.

[۵۷۲] (۵)- م: طاهره.

[۵۷۳] (۱)- د: طهار.

[۵۷۴] (۲)- م: عينه.

[۵۷۵] (۳)- ل و م: الفرارى.

[۵۷۶] (۱)- اصطفاء: بر گزيدن.

[۵۷۷] (۱)- م: به.

[۵۷۸] (۲)- م: مبايله.

[۵۷۹] (۳)- بر اساس روايات صحيح از ائمه معصومين، شيعه بر آن است كه وفات آن حضرت بيست و هشت صفر بوده است.

[۵۸۰] علامه نور الدين سمهودى ترجمه: دكتر سيد كمال حاج سيد جوادى، اخبار مدينه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفى صلى الله عليه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۵۸۱] (۱) سوره مُؤمنون، آيه ۲۹

[۵۸۲] (۲)- م: به مسلمان.

[۵۸۳] (۱)- جريد و جريده: شاخ و برگ نخل.

[۵۸۴] (۲)- م و د و ل: حبحبه.

[۵۸۵] (۳)- م: ندارد.

[۵۸۶] (۱)- توصل: ۱ رسيدن، وصول.

[۵۸۷] (۲)- ل، م: الصفى.

[۵۸۸] (۳)- درج: پله.

[۵۸۹] (۴)- هر سه نسخه: حبحيه.

[۵۹۰] (۱)- ل و د: خريد.

[۵۹۱] (۲)- در اینجا مترجم قسمت مربوط به فعالیت عمار یاسر را حذف کرده است. سمهودی در کتاب، روایت مربوط به گفتار پیامبر را نقل می کند که عمار دو خشت دوخشت بر می داشت و پیامبر به او فرمود« ویح عمار تقتله الفئه الباغیه» عمار یاسر در جنگ صفین شهید گردید و معلوم شد که فئه باغیه همان معاویه و یارانش هست.

[۵۹۲] (۳)- در اینجا مترجم علّت آمدن مردم خدمت پیامبر را ترجمه نکرده است که السمهودی ذکر می کند که باران کف مسجد را گل آلود می کرد و نماز مشکل می شد. ص ۱۹۲

[۵۹۳] (۴)- و د: عرایش.

[۵۹۴] (۵)- عریش: خانه از چوب و گیاه ساخته شده، هر پوششی که سایه افکن، سایبان، ل: بلکه عریشی.

[۵۹۵] (۶)- آبزین: ظاهراً همان آبزن است به معنای حوض کوچک.

[۵۹۶] (۱)- ل: معدودم.

[۵۹۷] (۲)- ل و م: رفته.

[۵۹۸] (۱)- م: ندارد.

[۵۹۹] (۲)- م: از آنکه کدام .... تا اینجا ندارد.

[۶۰۰] (۱)- م: نهار.

[۶۰۱] (۲)- هدم: خراب کردن.

[۶۰۲] (۳)- پوده: کهنه، پوسیده.

[۶۰۳] (۱)- ل و د: ندارد.

[۶۰۴] (۲)- م: ندارد.

[۶۰۵] (۳)- ل: دودگران.

[۶۰۶] (۱)- ل: رخالی.

[۶۰۷] (۲)- ل م و د: نو ندارد.

[۶۰۸] (۳)- ل: تحمين.

[۶۰۹] (۱) سوره انفال آيه ۲۷

[۶۱۰] (۲)- م: خلف.

[۶۱۱] (۳)- ل: ضيفان.

[۶۱۲] (۱)- ل: مى بر.

[۶۱۳] (۲) سوره کهف، آیه ۲۸

[۶۱۴] (۳)- اضطجاع: خواب، راحتی(جامع).

[۶۱۵] (۴)- شُبّاک: پنجره.

[۶۱۶] (۱) ۱- سراه: بزرگان و مهتبران قوم.

[۶۱۷] (۲)- ل: عربیه.

[۶۱۸] (۳)- ل: ملاحیق.

[۶۱۹] (۴)- د و م: ندارد.

[۶۲۰] (۱)- م و د ول: حُجرهای.

[۶۲۱] (۲)- م: ندارد.

[۶۲۲] (۳)- م: ندارد.

[۶۲۳] (۱)- م: در. ل: به ندارد.

[۶۲۴] (۲)- ل: منسد شد.

[۶۲۵] (۳)- اذی: پلیدی.

[۶۲۶] (۴)- م: ندارد.

[۶۲۷] (۱)- روایات سدّ ابواب در مورد خانه حضرت علی(ع) نیز آمده است. سمهودی در ادامه آن را نقل می کند که، حدیث فوق را علمای امامیّه وضعی می دانند.

[۶۲۸] (۲)- ل: نسای.

[۶۲۹] (۱)- م: ببندید.

[۶۳۰] (۲)- ل: جابر ابن سحره، م: ثمره.

[۶۳۱] (۳)- م: ندارد.

[۶۳۲] (۱)- قادح: عیب کننده.

[۶۳۳] (۱)- سمهودی در نقل این حدیث سرانجام عادلانه نظر خویش را در تقدم امر باب علی بن ابیطالب علیه السلام ابراز کرد.

[۶۳۴] (۱)- ل: به شیب. م: شیب.

[۶۳۵] (۲)- ل: با من همراه.

[۶۳۶] (۱)- م: مغضوبن.

[۶۳۷] (۲)- م و د: غصب.

[۶۳۸] (۳)- ل: بشی.

[۶۳۹] (۴)- م: پای.

[۶۴۰] (۵)- میضات: جای وضو گرفتن، و آبی که از آن وضو می گیرند و مطهره.

[۶۴۱] (۱)- ل: درجها.

[۶۴۲] (۲)- ل: نپخته.

[۶۴۳] (۱)- ل: ربیع الرسول.

[۶۴۴] (۲)- ل: سندله.

[۶۴۵] (۱)- ل: ندارد.

[۶۴۶] (۲)- ل: خربثه.

[۶۴۷] (۱)- شُرفات: ج: شرفه؛ کنگره که در بالای ساختمان ساخته می شود.

[۶۴۸] (۲)- منارات: ج: مناره: مأذنه، گلدسته.

[۶۴۹] (۳)- ل: وضع.

[۶۵۰] (۴)- م: ندارد. ل: زرین.

[۶۵۱] (۵)- م: حجره ها را و اکتفا نمودن.

[۶۵۲] (۱)- م: حجره ها را و اکتفا نمودن.

[۶۵۳] (۲)- م: حجرات.

[۶۵۴] (۳)- فسیفساء: قطعات کوچک از کاشی و یا سنگ و یا شیشه که به صورت معرّق چینی کنار هم قرار داده می شوند. ل: شیشه های رنگین رومی.

[۶۵۵] (۴)- احمال: یاری دادن کسی را به برداشتن بار، یاری دادن در باربر نهادن.

[۶۵۶] (۵)- ل: شیشه ها.

[۶۵۷] (۶)- نوره: آهک.

[۶۵۸] (۷)- ل: شیشه ها.

[۶۵۹] (۱)- ل: شیشه ها.

[۶۶۰] (۲)- ل: شش.

[۶۶۱] (۳)- طنف: هر چه بلند و بیرون آمده باشد از بنا گوشه های دیوار از خشت فروگرفته ل: طیف.

[۶۶۲] (۴)- میازیب، ج میزاب، ناودان.

[۶۶۳] (۵)- ل: پستر.

[۶۶۴] (۶)- الناصر ناصرالدّین محمّد بن قلاوون از ممالک بحری است که بین سالهای ۶۹۳ تا ۷۴۱ سه بار در مصر به حکومت رسید.

[۶۶۵] (۷)- جنایز: جنائز. ج: جنازه.

[۶۶۶] (۱)- در متن خلاصه الوفا: خبیب امّا در پاورقی ذکر شده که در نسخه دیگر شبیب آورده شده است.

[۶۶۷] (۱)- ل: ندارد.

[۶۶۸] (۲)- تستر: پوشیده گشتن، در پرده شدن، روی نهفتن، پرهیز کردن.

[۶۶۹] (۱)- ل: این را.

[۶۷۰] (۲)- افتاء: فتوی دادن، حکم صادر کردن.

[۶۷۱] (۳)- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د: ندارد.

[۶۷۲] (۱)- ۵۴۸.

[۶۷۳] (۲)- خلاصه الوفا: عمر النشائی. ص ۲۵۷.

[۶۷۴] (۳)- حظیره: محوطه ای که پیرامونش از چوب و نی و خار حصار کشند، دیوار پست.

[۶۷۵] (۴)- ل، م: پایان.

[۶۷۶] (۵)- ل، م: هارون شاذلی.

[۶۷۷] (۱)- حجر غشیم: سنگ تراش نخورده.

[۶۷۸] (۲)- م: روایت.

[۶۷۹] (۳)- م: جرد.

[۶۸۰] (۴)- ل: با ندارد.

[۶۸۱] (۵)- در متن عربی جمال.

[۶۸۲] (۶)- م: ارّه.

[۶۸۳] (۱)- ل: زرین.

[۶۸۴] (۱)- ل، د: ابی بکر و عمر.

[۶۸۵] (۲)- م: روایت اولی اشهر است ندارد.

[۶۸۶] (۳)- ل: حفط.

[۶۸۷] (۴)- سَهْوَه: دالان خانه.

[۶۸۸] (۵)- مُخدع: گنجینه و خانه خود در خانه کلان.

[۶۸۹] (۱)- ل، م: خواهد مدفون.

[۶۹۰] (۱)- م: از.

[۶۹۱] (۲)- ل: وجه ندارد.

[۶۹۲] (۳)- تأزیر: پوشاندن.

[۶۹۳] (۴)- صفایح: پهن گردانیدن، پوشاندن.

[۶۹۴] (۵)- فضّه مُمّوه: نقره زراندود شده.

[۶۹۵] (۶)- ل: با صندوق همراه.

[۶۹۶] (۷)- در حاشیه متن عربی آورده که اکنون به جای« مسمار فضّه» قطعه ای از الماس به اندازه« تخم کبوتر» در صفحه ای ازطلّا مزین به احجار کریمه یاقوت و زمرد قرار دارد که این قطعات را سلطان احمد خان عثمانی در سال ۱۱۱۱ فرستاده و آنجا نصب کرده اند، ص ۲۶۶.

[۶۹۷] (۱)- ۲۳۲ ه. ق.

[۶۹۸] (۲)- ۵۴۸ ه. ق.

[۶۹۹] (۳)- جمال الدین اصفهانی: از رجال و وزرا عهد سلاجقه که یک چند وزارت اتابک عمادالدین زنگی(دوران حکومت ۵۴۱- ۵۲۱ ه. ق.) حاکم موصل و حلب و پسر او سیف الدین غازی(دوران حکومت ۵۴۴- ۵۴۱ ه. ق.) را داشت.

این وزیر ایرانی خدمات گرانسنگی به شهر مدینه نمود.

[۷۰۰] (۴) -۸۸۱.

[۷۰۱] (۵)- ۸۸۷ ه. ق. د و ل: ثمانمائه ندارد.

[۷۰۲] (۶)- ل و م: می گوید که مناره.

[۷۰۳] (۱)- دبیق: پارچه ای از حریر منسوب به شهر دبیق مصر. ستارت از دبیق: پرده حریر.

[۷۰۴] (۲)- ل: المستضی بامراللّٰه دوبار تکرار شده است.

[۷۰۵] (۳)- بنفسجی: بنفشه ای.

[۷۰۶] (۴)- م: ابو الیجا.

[۷۰۷] (۵)- م و ل: علای.

[۷۰۸] (۶)- ۱۷۰ ه. ق.

[۷۰۹] (۱)- د و م و ل: نفیر.

[۷۱۰] (۲)- خوشخانه: واژه فارسی به معنای نوعی دیگ. ل و د: حوشخانه.

[۷۱۱] (۳)- ۸۱۲.

[۷۱۲] (۱)- ل: عزیز بن هیازع بن هبه الخماری. وفاء الوفا ج: ۱، ص ۵۸۷: غُریر بن ... الجمازی

[۷۱۳] (۲)- م: زمبن.

[۷۱۴] (۳)- ل: ندارد.

[۷۱۵] (۴)- م: لغوی ندارد.

[۷۱۶] (۱)- سیف الدین برس بیک، اشرف: از سلاطین ممالیک برجی مصر(دوران حکومت: ۸۴۲- ۸۲۵ ه. ق.).

[۷۱۷] (۲)- ل و م: کیبقا.

[۷۱۸] (۳)- م و د ول: طاهر حقمق.

[۷۱۹] (۴)- م: بافتند.

[۷۲۰] (۵)- م: مفاصل.

[۷۲۱] (۶)- ۶۷۸.

[۷۲۲] (۱)- بای: بیک، برس بیک.

[۷۲۳] (۲)- ۷۶۵ ه. ق.

[۷۲۴] (۳)- ل، م: خواهد مذکور.

[۷۲۵] (۱)- م: ندارد.

[۷۲۶] (۲)- ۸۸۱

[۷۲۷] (۳)- و ل د: حزرات.

[۷۲۸] (۴)- ل: خررهای.

[۷۲۹] (۱)- بیل و میتین ترجمه« عُتل و المساحی» است عُتل به معنای دیلم آهنی که بدان زمین و دیوار کنند، و مساحی و مسحاهبیل آهنی و کلنگ را گویند.

[۷۳۰] (۲)- ل: ایساع.

[۷۳۱] (۳)- ل: نیفتم.

[۷۳۲] (۱)- م: ندارد.

[۷۳۳] (۱)- ل و د: نه درآورده اند.

[۷۳۴] (۲)- قبو: طاق و طاق نما.

[۷۳۵] (۳)- م: گسترد.

[۷۳۶] (۴)- م: تصوّر.

[۷۳۷] (۱)- د: روز ندارد.

[۷۳۸] (۱)- ل و م: پویند فرستاده اند.

[۷۳۹] (۲)- ارزیز: بر وزن شبخیز، قلع، ترجمه رصاص(غیاث).

[۷۴۰] (۱) سوره توبه، آیه ۱۲ و ۱۳

[۷۴۱] (۱)- ۶۵۴.

[۷۴۲] (۲)- ل: مشروز.

[۷۴۳] (۱)- ۶۵۵.

[۷۴۴] (۱)- م: سنه سبع و خمسين و ستمائه.

[۷۴۵] (۲)- ل و م: حوالى.

[۷۴۶] (۳)- د و ل و م: قبرص.

[۷۴۷] (۴)- م: طاهر حقمق.

[۷۴۸] (۵)- ۸۵۳. ه. ق.

[۷۴۹] (۶)- م: او.

[۷۵۰] (۷)- ۸۷۹. ه. ق.

[۷۵۱] (۱)- ۸۰۱.

[۷۵۲] (۲)- ۸۸۶.

[۷۵۳] (۳)- م: فرو.

[۷۵۴] (۱)- م: ندارد.

[۷۵۵] (۲)- ل: بوده.

[۷۵۶] (۳)- قسيطل بن زهيرالجمازى، عربى، ص ۲۹۰.

[۷۵۷] (۴)- ل و م: نه درآمده.

[۷۵۸] (۱)- م: عرض.

[۷۵۹] (۲)- ل: در اينجا چند عبارت تكرار شده است.

[۷۶۰] (۳)- ل: قبيل.

[۷۶۱] (۴)- ل: تنظيف.

[۷۶۲] (۵)- چوب دوم: چوب درخت كُنار(سدر).

[۷۶۳] (۱)- ل: حد.

[۷۶۴] (۲)- م: زنجیر.

[۷۶۵] (۱)- مترجم برنجین را ترجمه« نحاس» به معنی« مس» گرفته است.

[۷۶۶] (۲)- ل: دام.

[۷۶۷] (۳)- ل و م: رنگه.

[۷۶۸] (۴)- تابدان: روزنی که برای ورود روشنی آفتاب در ساختمان بسازند و طرف درون آن را از شیشه الوان کنند.(دهخدا)

[۷۶۹] (۵)- ل: اتمام ندارد.

[۷۷۰] (۶)- ۸۰۹.

[۷۷۱] (۷)- ل: کار فرش.

[۷۷۲] (۸)- ل: نصره

[۷۷۳] (۹)- ل: به اجمال.

[۷۷۴] (۱)- ل و د: عن المرسل.

[۷۷۵] (۲)- خلاصه الوفا:« جشیشه» ص ۲۹۴.

[۷۷۶] (۳)- ل: بلغوره.

[۷۷۷] (۴)- وفاء الوفا: عباسا، ج: ۲، ص ۶۴۴.

[۷۷۸] (۵)- م: ندارد.

[۷۷۹] (۶)- د: کفایت.

[۷۸۰] (۱)- بالوعه: حوض کوچك با دهانه تنگ.

[۷۸۱] (۲)- ل: بیش.

[۷۸۲] (۱)- د: ندارد.

[۷۸۳] (۲)- ل: ذكرى.

[۷۸۴] (۱)- ل: شعله هایی.

[۷۸۵] (۲)- ل و م: ته.

[۷۸۶] (۳)- خلاصه الوفا: عبدالرحمان الازدی، ص ۲۹۹.

[۷۸۷] (۴)- م و ل: خصب.

[۷۸۸] (۵)- د: نمایی.

[۷۸۹] (۱)- در نسخه د: این قسمت را ندارد.

[۷۹۰] (۲)- مقط: سختی و سخت بافتگی رسن.

[۷۹۱] (۳)- م: درداء.

[۷۹۲] (۴)- م: عبارت داخل[] را ندارد.

[۷۹۳] (۱)- م: ندارد. ل: خیزران سریه.

[۷۹۴] (۲)- از اینجا ادامه مطلب در نسخه د شروع می شود.

[۷۹۵] (۱)- خلاصه الوفا: چگونگی گریه فراوان مردم بر وی را می نگارد و مرثیه ای که گفته شده است. ص ۳۰۵

[۷۹۶] (۲)- یرکوج بن اولغ طرخان الترکی از امرای مصر در عهد خلفای عباسی که در سال ۲۵۸ ه. ق در مصر مرد. زامباور: نسب نامه خلفا و شهریاران ص ۴۲، ۶۴. وفاء الوفا: یازکوح ج: ۲، ص ۶۹۲؛ خلاصه الوفا: بازکوش. ص ۳۰۵.

[۷۹۷] (۳)- ل و م: نه درآمد.

[۷۹۸] (۴)- ل و د: تنبیه.

[۷۹۹] (۱)- م: ینبع.

[۸۰۰] (۲)- ۸۸۶.

[۸۰۱] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۸۰۲] (۱)- د: ادریس.

[۸۰۳] (۲)- ل: امروز چواپانیه.

[۸۰۴] (۳)- د و ل: النجام العروی، م: النجام العدی.

[۸۰۵] (۴)- م: ابیات خالصه ندارد و به جای آن نوشته دارالمغیث.

[۸۰۶] (۵)- داه: دایه، پرستار.

[۸۰۷] (۱)- وفاء الوفاء: قهطم. ج: ۲، ص ۷۲۹.

[۸۰۸] (۲)- ل: تعنی.

[۸۰۹] (۱)- ساباط: پوشش رهگذر، پوشش سقفی که زیر آن راه بود.

[۸۱۰] (۱)- ل: با بر.

[۸۱۱] (۲)- خلاصه الوفا: عبدالرحمان. ص ۳۱۸.

[۸۱۲] (۳)- م: جهیم.

[۸۱۳] (۴)- م: جهیم.

[۸۱۴] (۵)- ل: قینتاع.

[۸۱۵] (۶)- ل: نشود در او.

[۸۱۶] (۱)- ل: عیاده.

[۸۱۷] (۲)- ل و م: عظیم سعت.

[۸۱۸] (۳)- ل: سرور.

[۸۱۹] (۱)- هر سه نسخه: الحبوب.

[۸۲۰] (۱)- هر سه نسخه: الحبوب.

[۸۲۱] (۲)- نسخه م از« و بعد از آن تا در قبله مصلّاست» ندارد.

[۸۲۲] (۳)- ل: وقف.

[۸۲۳] (۱)- م و ل: فرمود که ارخای زمام کن.

[۸۲۴] (۲)- ل و م: غزّه.

[۸۲۵] (۳)- هر سه نسخه: سموس بن نعمان.

[۸۲۶] (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۸

[۸۲۷] (۲) سوره توبه آیه ۱۰۸

[۸۲۸] (۳) سوره توبه آیه ۱۰۸

[۸۲۹] (۱)- سعف: نخل.

[۸۳۰] (۲)- در متن عربی هم همان است: فأخذ وذمهای سیراً فربطها ... ص ۳۳۴

[۸۳۱] (۳)- م و ل: از تو نداد و.

[۸۳۲] (۴)- م: او.

[۸۳۳] (۵)- م: ندارد، ل: چند کلمه اضافی دارد.

[۸۳۴] (۱)- ل: سطوانه.

[۸۳۵] (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۸

[۸۳۶] (۲)- ل: خطیره ای.

[۸۳۷] (۳)- مبرک.

[۸۳۸] (۴)- ۶۷۱.

[۸۳۹] (۵)- ۷۳۳.

[۸۴۰] (۱)- ۸۴۰.

[۸۴۱] (۲)- ۸۷۷.

[۸۴۲] (۳)- د و م: خفته. ل: چسپیده.

[۸۴۳] (۱) سوره توبه، آیه ۱۰۷

[۸۴۴] (۲) سوره توبه، آیه ۱۰۸

[۸۴۵] (۳) سوره توبه، آیه ۱۰۹

[۸۴۶] (۴)- سوره توبه، آیه ۱۰۹.

[۸۴۷] (۱)- ل: بسوزید او.

[۸۴۸] (۱)- د: بنی قریضه.

[۸۴۹] (۱)- ل: خطیره ای

[۸۵۰] (۲)- ل: خطیر.

[۸۵۱] (۳)- در عبارت عربی نیز آمده: یُعرف بالدشت؛ کلمه فارسی دشت در آنجا کاربرد داشته است.

[۸۵۲] (۴)- اشرف قواسم: از بنی قاسم بن ادریس بن جعفر برادر امام حسن عسکری(ع). عربی ص ۳۴۳.

[۸۵۳] (۱)- المستنصر باللّه خلیفه عباسی. دوران خلافت: ۶۴۰- ۶۲۳ ه. ق.

[۸۵۴] (۲)- ل: در حاشیه کتاب نوشته شده.

[۸۵۵] (۱)- ل: می دانند.

[۸۵۶] (۲)- ل: امری.

[۸۵۷] (۱)- م و ل: او.

[۸۵۸] (۲)- ل: معین.

[۸۵۹] (۱)- ل و م: اعطیت.

[۸۶۰] (۲)- م و ل و د: ندارد از متن عربی تکمیل شد. ص ۳۴۷.

[۸۶۱] (۱)- ل: می گذارند.

[۸۶۲] (۲)- ۵۷۷.

[۸۶۳] (۳)- ل: زرین.

[۸۶۴] (۴)- ل: او.

[۸۶۵] (۵)- م: ندارد.

[۸۶۶] (۱) سوره بقره، آیه ۱۴۴

[۸۶۷] (۱)- ل: المساجد.

[۸۶۸] (۲) سوره مجادله، آیه ۱۱

[۸۶۹] (۱)- د: نحیر.

[۸۷۰] (۲)- هر سه نسخه: اسواف.

[۸۷۱] (۳)- م: سعت.

[۸۷۲] (۴)- هر سه نسخه: اسواف.

[۸۷۳] (۵)- نسخه د از آن حضرت روایت کرده تا چند صفحه بعد را ندارد.

[۸۷۴] (۱)- ل: هر سه نسخه: اسواف.

[۸۷۵] (۲)- ل و م: جدیله را همه جا حدیله نوشته اند. در متن عربی هر دو آمده است.

[۸۷۶] (۱)- ر. ك: پا نوشت صفحه قبل.

[۸۷۷] (۱)- م و ل: طفر.

[۸۷۸] (۲)- ل: طفر.

[۸۷۹] (۳)- در متن عربی: والشیخان اطمان.

[۸۸۰] (۱)- م و ل: در.

[۸۸۱] (۲)- م: بنی تکرار شده.

[۸۸۲] (۱)- م: سنج.

ص: ۵۲۳

[۸۸۳] (۲)- ل و م: سنج.

[۸۸۴] (۳)- ل و م: سنج.

[۸۸۵] (۴)- م و ل: العجور.

[۸۸۶] (۵)- م و ل: زيد.

[۸۸۷] (۱)- ل و م: او.

[۸۸۸] (۱)- ل: نقيع.

[۸۸۹] (۱)- م و ل: الاخبار.

[۸۹۰] (۲)- ل: مگيرند.

[۸۹۱] (۳)- ل: درختان. از اينجا نسخه د شروع مى شود.

[۸۹۲] (۱)- نوشتن عباراتى بر لوح قبر از صدر اسلام مرسوم بوده است در روايات تشيع آمده است كه امام زين العابدين روى لوح تربت امام حسين نگاشته« هذا قبرالحسين بن على ... الخ» سنگ نوشته لوح قبرى به تاريخ ۳۱ ه. ق. باقيمانده است. ر. ك: ميراث جاودان، ج/ ۱، مقدمه.

[۸۹۳] (۲)- م: در بقيع ندارد.

[۸۹۴] (۱)- ل: قظيفه.

[۸۹۵] (۲)- م ول: ندارد.

[۸۹۶] (۱)- ل و م: خدافه، د: خذافه.

[۸۹۷] (۲)- از نظر تشيع ارجح اقوال در مورد قبر فاطمه- سلام اللّه عليها- اين است كه در روضه مطهّر ما بين قبر و منبر باشد. ر. ك: منتهى الآمال، ص ۱۶۲ و بخش اضافات.

[۸۹۸] (۱)- م: ندارد.

[۸۹۹] (۲)- ل: الحزن.

[۹۰۰] (۱)- هر سه نسخه: ندارد.

[۹۰۱] (۲)- م: تکرار شده.

[۹۰۲] (۳)- حتی بر جنازه مطهّر او نیز بنی امّیه تیر انداختند. ر. ک- منتهی الآمال، ص ۲۷۵.

[۹۰۳] (۴)- علمای عامه چندین مکان برای رأس مطهّر امام حسین- علیه السلام- نوشته اند مشهور نزد شیعیان آنکه: رأس مُطهّر بعدها در کنار بدن آن حضرت دفن شد- همان، ص ۵۱۲.

[۹۰۴] (۱)- م: ندارد.

[۹۰۵] (۲)- م: سر.

[۹۰۶] (۱)- ل و م: برديك.

[۹۰۷] (۲)- ل و م: ايوب.

[۹۰۸] (۱)- م: ندارد.

[۹۰۹] (۲)- م: عين منهل ازرق.

[۹۱۰] (۱)- م و ل: فرموده به زينه ها فرو مى روند و اين.

[۹۱۱] (۱)- ل: او سعداى م: او سعدان، د: سعداى ندارد. عربى سعداى ندارد.

[۹۱۲] (۲)- م: مى آيند.

[۹۱۳] (۱) سوره آل عمران، آيه ۱۶۹

[۹۱۴] (۱)- م: اين گور شهيدان است.

[۹۱۵] (۱)- م: الجسحاس.

[۹۱۶] (۲)- هر سه نسخه: المجدر.

[۹۱۷] (۱)- م: افتاده اتفاق.

[۹۱۸] (۲)- م: به.

[۹۱۹] (۱)- درجه: پلكان.

[۹۲۰] (۲)- هر سه نسخه: شطيبه.

[۹۲۱] (۳)- هر سه نسخه: سنگ مباركش فرموده.

[۹۲۲] (۴)- م: جدعى، ل: جز.

[۹۲۳] (۵)- م: خنافه؛ د: خنافنه، ل: خفافه.

[۹۲۴] (۶)- ل: خنافه.

[۹۲۵] (۱)- ل: ربا يمنه؛ د: يمنيه.

[۹۲۶] (۱)- م و ل: زكوى. وفاء الوفا: زكى الدّين بن ابى الفتح بن صالح. ج: ۳، ص ۹۵۵.

[۹۲۷] (۲)- وفاء الوفا: بدرى شهامى، ج: ۳، ص ۹۵۵.

[۹۲۸] (۳)- م: درع بئرحاست.

[۹۲۹] (۴)- ل: بصاعه.

ص: ۵۲۵

[۹۳۰] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۹۳۱] (۱)-« مسح علی الخفین و الخمار» را فقهای امامیّه به تفضیل بحث و ردّ کرده اند.

[۹۳۲] (۲)- م: جوف.

[۹۳۳] (۳)- خزق الجمل کوچه ای بوده است در ناحیه« شرشوره». در سال ۱۲۶۹ ه. ق خانه بزرگی در آن مکان ساخته شد. عربی حاشیه ص ۴۰۱. ل و م: خرق الجمل؛ د: حرق الجمل.

[۹۳۴] (۱)- م: فعلی.

[۹۳۵] (۲)- م و ل: حدیله.

[۹۳۶] (۳)- م و ل: حدیله.

[۹۳۷] (۴)- هر سه نسخه: حطمه.

[۹۳۸] (۱)- هر سه نسخه: حطمه.

[۹۳۹] (۲)- هر سه نسخه: حطمه.

[۹۴۰] (۱)- ل: جوزد.

[۹۴۱] (۲)- م و ل: ودی.

[۹۴۲] (۱)- د: قا ن.

[۹۴۳] (۲)- هر سه نسخه: حارث بن عبداللّه.

[۹۴۴] (۳)- ل و م و د: قریصه است بئر حارثه یا.

[۹۴۵] (۴)- ل: او.

[۹۴۶] (۱)- وفاء الوفا: الیسره. ج: ۳، ص ۹۸۳.

[۹۴۷] (۲)- م: آبار مبار مبارکه.

[۹۴۸] (۳)- خلاصه الوفا، ص ۴۰۸.

[۹۴۹] (۴)- م: ندارد.

[۹۵۰] (۵)- ل و د و م: آورده عامه.

[۹۵۱] (۶)- وسق: بار شتر،(منتهى الارب).

[۹۵۲] (۱)- درباره فدک و حدیث مجعول« لانورث ماترکنا صدقه» که خلاف قرآن و سنّت بوده مطالب فراوان گفته شده است. ر. ک به کتاب« فدک» محمّدرضا مظفر و بخش اضافات.

[۹۵۳] (۱)- ل: حیف.

[۹۵۴] (۱)- م: تیراندازه.

[۹۵۵] (۲)- م و ل: ندارد.

[۹۵۶] (۱)- م: برای.

[۹۵۷] (۲)- این مکان مقدس محل تولد حضرت امام حسین بن علی- علیهماالسلام- است. عربی، ص ۴۲۱.

[۹۵۸] (۳)- ل: قبال.

[۹۵۹] (۴)- ل: ندارد.

[۹۶۰] (۱)- د و م: از وطبرانی و یحیی ... تا اینجا ندارد، در حاشیه ل آمده است.

[۹۶۱] (۲)- ل: باز.

[۹۶۲] (۱)- د: در ساق او کتابت بسیار است، ندارد، در متن عربی ص ۴۲۳ آمده است که« موفی ساقها کتْب کثیره»، ظاهراً در نسخه ای که مترجم در اختیار داشته« کثب» نوشته شده بوده و مترجم و آن را کتابت بسیار ترجمه کرده است، در وفاء الوفاء ج: ۳، ص ۱۰۱۲ نیز کثب نوشته شده، کثب به معنی: هر چیز گرد آمده از طعام و خاک،(منتهی الارب)

[۹۶۳] (۱)- ل: بیضا.

[۹۶۴] (۲)- ل: مسجدی است از آن پیغامبر دوبار تکرار شده است.

[۹۶۵] (۳)- ل: از رسول اللَّه- صلی اللَّه علیه وآله وسلم- در جانب کوه تا اینجا در حاشیه نوشته شده است.

[۹۶۶] (۱)- عربی مسجد ان.

[۹۶۷] (۲)- متن عربی ص ۴۲۵؛ در وفاء الوفاء ج ۳، ص ۱۰۱۸ عبارت کامل است و سمهودی آورده:« ... الّلهم و ال من والاه و عاد من عاداه، قال: فلقیه عُمر بعد ذلک فقال: هنیئاً یا ابن ابی طالب، اصبحت و امسیت مولی کل مؤمن و مؤمنه و عن زید بن ارقم مثله. و نیز ر. ک به بخش اضافات».

[۹۶۸] (۱)- ل: قدیر.

[۹۶۹] (۱)- ل: ننگی.

[۹۷۰] (۲)- م و ل: جبیرتین.

[۹۷۱] (۳)- ل: ثبم.

[۹۷۲] (۴)- ل: عبید.

[۹۷۳] (۱)- م و د: عصر.

[۹۷۴] (۲)- هر سه نسخه: سمران.

[۹۷۵] (۱)- ل و م: خیقه.

[۹۷۶] (۱)- ل: ندارد.

[۹۷۷] (۲)- ل: خوش در حاشیه نوشته شده است.

[۹۷۸] (۱)- م: ندارد.

[۹۷۹] (۲)- م: گرفتن.

[۹۸۰] (۳)- مُطهّره: آفتابه و ظرف آب که بدان وضو کنند.(آنندراج)

[۹۸۱] (۱)- م و ل: تبب

[۹۸۲] (۲)- ل و م: گشتن.

[۹۸۳] (۳)- د: تراع.

[۹۸۴] (۴)- ل و م: دیگر در.

[۹۸۵] (۱)- ل و م: شطاه.

[۹۸۶] (۲)- د: از در این وادی نزول کرد، تا اینجا ندارد.

[۹۸۷] (۳)- م: فناه.

[۹۸۸] (۱)- د: ندارد.

[۹۸۹] (۲)- م و د: ندارد.

[۹۹۰] (۳)- ل: جاره.

[۹۹۱] (۴)- م: فروع.

[۹۹۲] (۵)- ل، م: ابرق العراف.

[۹۹۳] (۱)- ل: رای مهمله.

[۹۹۴] (۲)- ل: سوارقیه درحضیه.

[۹۹۵] (۳)- م: اثابه.

[۹۹۶] (۴)- م: بنی ساعده.

[۹۹۷] (۱)- ل: وقعه.

[۹۹۸] (۲)- ل و م: مرء.

[۹۹۹] (۳)- ل: مجاحد.

[۱۰۰۰] (۴)- ل: بلل.

[۱۰۰۱] (۵)- م: خریم.

[۱۰۰۲] (۶)- هرسه نسخه: قریب مکّه ندارد از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۴، ص ۱۱۲۳.

[۱۰۰۳] (۱)- اشاره به حدیث عشره مبشّره است که امامیه آن را مجعول می داند.

[۱۰۰۴] (۲)- م و ل و د: اشنق.

[۱۰۰۵] (۳)- م: آن.

[۱۰۰۶] (۴)- ل، م: دوضاخ.

[۱۰۰۷] (۵)- م و ل و د: هرشا.

[۱۰۰۸] (۶)- م: ندارد.

[۱۰۰۹] (۱)- خلاصه الوفا: ذت الجیش.

[۱۰۱۰] (۲)- ل، م: بین ندارند.

[۱۰۱۱] (۳)- م و ل: افواق.

[۱۰۱۲] (۴)- وفاء الوفا: الأب ج: ۴، ص ۱۱۲۹.

[۱۰۱۳] (۵)- م: ندارد.

[۱۰۱۴] (۱)- م و ل: ستاریه.

[۱۰۱۵] (۲)- ل، م: دریق.

[۱۰۱۶] (۱)- ل: مردان.

[۱۰۱۷] (۲)- م: رباب.

[۱۰۱۸] (۳)- ل: مروی.

[۱۰۱۹] (۴)- ل، م: عین ندارند.

[۱۰۲۰] (۵)- ل، م: ذال ندارند.

ص: ۵۳۰

[۱۰۲۱] (۶)- ل: حسن.

[۱۰۲۲] (۱)- ل و م: غاضر.

[۱۰۲۳] (۲)- ل: قجار.

[۱۰۲۴] (۳)- ل: قجار.

[۱۰۲۵] (۴)- هر سه نسخه: بنی طفر.

[۱۰۲۶] (۵)- ل و م: محزومی.

[۱۰۲۷] (۱)- وفا الوفا: بألی.

[۱۰۲۸] (۲)- ل، م: تبوک ندارند.

[۱۰۲۹] (۳)- ل، م: بحرج.

[۱۰۳۰] (۴)- ل: عروه.

[۱۰۳۱] (۵)- خلاصه الوفا: بدر الاولی و بدر الثانیه ندارد. از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۲، ص ۱۱۴۵.

[۱۰۳۲] (۶)- ل: است بالنون.

[۱۰۳۳] (۷)- م: به قدم.

[۱۰۳۴] (۱)- ل و م: برود.

[۱۰۳۵] (۲)- ل، م: برمه.

[۱۰۳۶] (۳)- ل، م: پایان تر.

[۱۰۳۷] (۴)- ل: نحل.

[۱۰۳۸] (۱)- ل، م: پایان تر.

[۱۰۳۹] (۲)- ل، م: عین.

ص: ۵۳۱

[۱۰۴۰] (۳)- خلاصه الوفا: بغیبات، ص ۴۶۱.

[۱۰۴۱] (۴)- ل: ردّت.

[۱۰۴۲] (۱)- ل: کثیر.

[۱۰۴۳] (۲)- ل: الحیل.

[۱۰۴۴] (۳)- در متن عربی آمده است:« قال یاقوت: و هو لآل علی» ص ۴۶۲.

[۱۰۴۵] (۴)- م: بواطاف.

[۱۰۴۶] (۱)- ل: لام در بدل.

[۱۰۴۷] (۲)- ل: راء ندارد.

[۱۰۴۸] (۳)- ر. ك: بخش اضافات.

[۱۰۴۹] (۱)- ل: تناصب.

[۱۰۵۰] (۲)- ل: تناصب.

[۱۰۵۱] (۳)- ل: بنی عفار. م: بنی عقار.

[۱۰۵۲] (۱)- ل و م و د: فیکدر.

[۱۰۵۳] (۲)- ل: ثغال، م: ثفال.

[۱۰۵۴] (۱)- ل، م: پایان تر.

[۱۰۵۵] (۲)- هر سه نسخه: مطالب داخل قلاب را ندارند از متن وفاء الوفا گرفته شد ج: ۴: ص ۱۱۶۷.

[۱۰۵۶] (۱)- ل: ثره کاو.

[۱۰۵۷] (۲)- ل: جناب.

[۱۰۵۸] (۳)- ل: سمیخه.

[١٠٥٩] (١)- ل: كشد.

[١٠٦٠] (٢)- م: اثيفه.

[۱۰۶۱] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۱۰۶۲] (۳)- ل، م: الجلس.

[۱۰۶۳] (۱)- م و ل: الجمادات.

[۱۰۶۴] (۲)- ل، م: جموم.

[۱۰۶۵] (۳)- م و د: جتفا.

[۱۰۶۶] (۴)- ل: بنی قراره، م: بی قراره.

[۱۰۶۷] (۱)- هر سه نسخه: البتنا.

[۱۰۶۸] (۲)- ل، م: مکّه.

[۱۰۶۹] (۳)- ل: حرها.

[۱۰۷۰] (۱)- ل: ازحضیه.

[۱۰۷۱] (۲)- ل: جوره.

[۱۰۷۲] (۳)- ل و م و د: حربا.

[۱۰۷۳] (۴)- ل: نداد.

[۱۰۷۴] (۵)- ل و م: درجم.

[۱۰۷۵] (۶)- م: ماعر.

[۱۰۷۶] (۷)- م: رجلا.

[۱۰۷۷] (۱)- م و ل: بنی سلیم ندارد.

[۱۰۷۸] (۱)- ل: حیف.

[۱۰۷۹] (۲)- م: حوزه.

[۱۰۸۰] (۳)- ل: فرع، م: فروع.

[۱۰۸۱] (۴)- ل و م: الحسين الاسليمون.

[۱۰۸۲] (۵)- م و ل: حرف.

[۱۰۸۳] (۶)- ل: حضره.

[۱۰۸۴] (۱)- ل و م: حضوره.

[۱۰۸۵] (۲)- ل: ملتغه النبات.

[۱۰۸۶] (۳)- بعوض: پشّه.

[۱۰۸۷] (۴)- ل: تبكير.

[۱۰۸۸] (۵)- ل: مقصوده.

[۱۰۸۹] (۶)- ل: عابه.

[۱۰۹۰] (۱)- ل: لام ندارد.

[۱۰۹۱] (۲)- ل و م: سليت.

[۱۰۹۲] (۳)- م و ل: حماتان.

[۱۰۹۳] (۴)- ل: حزم الحماتين.

[۱۰۹۴] (۱)- م: اهل.

[۱۰۹۵] (۱)- ل: دفران.

[۱۰۹۶] (۲)- در عربی ابن هاشم ص ۱۱۹۸.

[۱۰۹۷] (۱)- ل: حبار.

[۱۰۹۸] (۲)- م: خبا.

[۱۰۹۹] (۳)- م: مشغر، ل: مثغر.

[۱۱۰۰] (۴)- ل: خزبا.

[۱۱۰۱] (۵)- ل و م: خرلق.

[۱۱۰۲] (۶)- ل و م: حریق.

[۱۱۰۳] (۱)- ل: حضره.

[۱۱۰۴] (۲)- ل: در دوازده میلی مدینه منزلی است.

[۱۱۰۵] (۱)- کتاب مسالك و الممالك: از چند مؤلف به خصوص ابن خرداذبه است.

[۱۱۰۶] (۲)- ل و م: حنط.

[۱۱۰۷] (۳)- ل: محنب.

[۱۱۰۸] (۴)- ل: کور.

[۱۱۰۹] (۱)- ل: حبل.

[۱۱۱۰] (۱)- ل و م: دمش.

[۱۱۱۱] (۲)- در متن عربی چاپ شده خلاصه وفاء الوفاء مبحث« ذال» بسیار ناقص آمده است. معلوم شد که نسخه کامل در اختیار مصحح نبوده است. ص ۴۸۱، افتادگیهای این مبحث در متن عربی در مبحث راء و جیم آمده است. ص ۴۸۳.

[۱۱۱۲] (۱)- ل، م: ذات الرضم.

[۱۱۱۳] (۲)- ل: حطمه.

[۱۱۱۴] (۱)- ل، م: ذو الفضوین.

[۱۱۱۵] (۲)- ل، م: ابوا.

[۱۱۱۶] (۱)- ل: رجله.

[۱۱۱۷] (۱)- ل: رخضیه.

[۱۱۱۸] (۲)- ل: رجیب.

[۱۱۱۹] (۳)- ل: رجب.

[۱۱۲۰] (۴)- د: از ردیهیه تا است ندارد.

[۱۱۲۱] (۵)- ل: افسان.

[۱۱۲۲] (۱)- ل و د: الاوجال.

[۱۱۲۳] (۱)- ل: الغلاج.

[۱۱۲۴] (۱)- ل، م: شد.

[۱۱۲۵] (۲)- مسنون: خوب.

[۱۱۲۶] (۳)- ل: حلاج.

[۱۱۲۷] (۴)- م: سبح.

[۱۱۲۸] (۱)- ل: سنار.

[۱۱۲۹] (۲)- ل و م: سراه.

[۱۱۳۰] (۱)- م و ل: سنوان.

[۱۱۳۱] (۲)- هر سه نسخه: سکاف.

[۱۱۳۲] (۱)- ل، م: ذات السلم.

[۱۱۳۳] (۲)- د و ل: سبخ، م: سبح.

[۱۱۳۴] (۳)- همان طور که مذکور شد اطمّ خانه های ییلاقی خارج از شهر را گویند.

[۱۱۳۵] (۴)- ل: سبح.

[۱۱۳۶] (۵)- هر سه نسخه: سورقیه.

[۱۱۳۷] (۶)- ل: پلی.

[۱۱۳۸] (۱)- هر سه نسخه: دینار. ل: خایفه بنی دینار که زنی است.

[۱۱۳۹] (۲)- ل: سواد.

[۱۱۴۰] (۳)- م: فسح.

[۱۱۴۱] (۴)- ل: حیف.

[۱۱۴۲] (۱)- در متن عربی عراف نوشته امّا در پاورقی ص ۴۹۱ نوشته است درست آن عزاف است با زای معجمه.

[۱۱۴۳] (۲)- هر سه نسخه: عراق.

[۱۱۴۴] (۳)- هر سه نسخه: قراره.

[۱۱۴۵] (۱)- مطالب داخل قلاب از متن وفاء الوفا گرفته شده است. ج: ۴، ص ۱۲۴۳.

[۱۱۴۶] (۲)- ل: قطاط.

[۱۱۴۷] (۳)- هر سه نسخه: شنوكه.

[۱۱۴۸] (۴)- ل، م: يليل.

[۱۱۴۹] (۱)- ل، م: باوان.

[۱۱۵۰] (۲)- ل: شناصر.

[۱۱۵۱] (۱)- ل: شوطان.

[۱۱۵۲] (۲)- ل و م: الثمان.

[۱۱۵۳] (۱)- ل و م: عصبه.

[۱۱۵۴] (۱)- د: غريب.

[۱۱۵۵] (۱)- ل: صيحان.

[۱۱۵۶] (۲)- در متن عربى مطالب فوق درج نشده است. ص ۴۹۷.

[۱۱۵۷] (۳)- م: به ضم.

[۱۱۵۸] (۴)- م: ضعن.

[۱۱۵۹] (۵)- ل، م: قراره.

[۱۱۶۰] (۶)- ل: لعرى.

[۱۱۶۱] (۱)- دواب: چار پايان، حيوانات.

[۱۱۶۲] (۲)- ل، م: پهلوى بزوى.

[۱۱۶۳] (۱)- هر سه نسخه: عدينه.

[۱۱۶۴] (۲)- هر سه نسخه: عدنه.

[۱۱۶۵] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۱۱۶۶] (۱)- ل و د: اشنق.

[۱۱۶۷] (۲)- د: عران.

[۱۱۶۸] (۳)- دیه کی: دیه کوچک.

[۱۱۶۹] (۴)- مصحّح متن عربی ذکر کرده که باید العزاف باشد« کان یسمع به عزیف الجنّ» ص ۵۰۱؛ ل و د: ابرق العراف، م: ابرق العراق.

[۱۱۷۰] (۵)- هر سه نسخه: عزوزا.

[۱۱۷۱] (۱)- در هر سه نسخه: عضد.

[۱۱۷۲] (۱)- در وفاء الوفا آمده است که امام زین العابدین در آنجا ساکن بود. ج: ۴، ص ۱۲۶۹.

[۱۱۷۳] (۲)- از اینجا تا چند صفحه بعد را نسخه د ندارد.

[۱۱۷۴] (۳)- ل: عوارق.

[۱۱۷۵] (۱)- هر سه نسخه: جدید.

[۱۱۷۶] (۲)- م و ل: حیف.

[۱۱۷۷] (۳)- ل، م: عین الغورا.

[۱۱۷۸] (۴)- ل و م: فشیری.

[۱۱۷۹] (۱)- م و ل: الصایله.

[۱۱۸۰] (۲)- از اینجا نسخه د شروع می شود.

[۱۱۸۱] (۳)- د: غمزه.

[۱۱۸۲] (۱)- در عربی: الظهران.

[۱۱۸۳] (۲)- در متن عربی روحا.

[۱۱۸۴] (۱)- ل، م: لآر.

[۱۱۸۵] (۲)- در متن عربی این روایت از حضرت صادق نقل شده است. ص ۵۰۷.

[۱۱۸۶] (۱)- د و م: جلگه: یعنی سبزه زار؛ النگ: سبزه زار.

[۱۱۸۷] (۲)- در نسخه د از و در آنجا مغاکی ... تا می نامند ندارد.

[۱۱۸۸] (۳)- د: ندارد.

[۱۱۸۹] (۴)- ل، د: فلیح.

[۱۱۹۰] (۵)- ل: ندارد و در م بعد از فلیج آمده است.

[۱۱۹۱] (۱)- ل: حجری.

[۱۱۹۲] (۲)- وفاء الوفا: قراصه و توضیاحات مربوط به آن را ندارد.

[۱۱۹۳] (۳)- حویل: چهار دیواری خانه.(غیاث)

[۱۱۹۴] (۱)- در عربی« الکدید» آمده ج/ ۳ ص ۱۲۸۸ در چند صفحه بعد ص ۱۲۹۴، الکدر نوشته شده است.

[۱۱۹۵] (۲)- ل: او.

[۱۱۹۶] (۱)- در وفاء الوفا،« قلهیا و قلهی» هر دو را به مانند هم نگاشته شده است. ج/ ۴ ص ۱۲۹۲

[۱۱۹۷] (۲)- قموص همان مکانی است که پیامبر اسلام قریب بیست شب آنجا را محاصره کرد و سپس پرچم اسلام را به علی- علیه السلام- داد و حضرت علی با قتل مرحب آنجا را فتح فرمود. ر. ک: متن عربی، ص ۵۱۲.

[۱۱۹۸] (۱)- ل: کُسب.

[۱۱۹۹] (۱)- ل، م: لقت.

[۱۲۰۰] (۱)- ل: محدل.

[۱۲۰۱] (۲)- ل: فلیج.

[۱۲۰۲] (۱)- هر سه نسخه: مربد الغنم.

[۱۲۰۳] (۱)- ل: مرج.

[۱۲۰۴] (۲)- ل و م: حيف.

[۱۲۰۵] (۱)- ل: قدير. وفاء الوفاء: مشلل و مطالب مربوط به آن را ندارد.

[۱۲۰۶] (۲)- ل: مضعن.

[۱۲۰۷] (۳)- ل: ضاد.

[۱۲۰۸] (۴)- وفاء الوفاءِ معدن المامون.

[۱۲۰۹] (۵)- ل: مغرقه.

[۱۲۱۰] (۱)- ل: جنانه.

[۱۲۱۱] (۲)- ل و د:« و ربذه» ندارند.

[۱۲۱۲] (۳)- ل و م: نها.

[۱۲۱۳] (۱)- ل: منفى.

[۱۲۱۴] (۲)- ل: نجاست.

[۱۲۱۵] (۳)- ل: او.

[۱۲۱۶] (۱)- ل: نازيتين.

[۱۲۱۷] (۲)- ل: ناضفه.

[۱۲۱۸] (۱)- ل: نحيل.

[۱۲۱۹] (۲)- ل و م: شفيره.

[۱۲۲۰] (۳)- ل، م: مزينه.

[١٢٢١] (۴)- ل: نقاب.

[١٢٢٢] (۵)- ل: نفعا.

[۱۲۲۳] (۱)- ل، م: کحمری.

[۱۲۲۴] (۱)- وفاء الوفاء: هرب و مطالب مربوط به آن را ندارد.

[۱۲۲۵] (۱)- ل، د: بنی خداره و اطم بنی خرتمه.

[۱۲۲۶] (۲)- ل: حثحاثه.

[۱۲۲۷] (۳)- ل: عرح.

[۱۲۲۸] (۱)- ۹۶۹ هجری.

[۱۲۲۹] (۲)- ل: در حاشیه آخرین صفحه آمده است: صاحبه و مالکه میر مهدی هذا التاریخ ۱۲۵۵ و عشر جز وکان واضحا.

[۱۲۳۰] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۱۲۳۱] (۱)- صنعا اکنون پایتخت یمن است و بصری قصبه ای است جزء ایالت حوران از توابع دمشق و این تشبیه متناسب باحدود درک و تصور آنها که در آن روز حضور داشته اند بیان شده و تقریب اذهان است بر امری که حقیقت آن مهمتر است.

[۱۲۳۲] (۲)- دو چیز گرانبها و ارجمند مفاد کلمه(ثقلین) است که مفرد آن(ثقل) است یعنی چیز بزرگ و گرانبها.

[۱۲۳۳] (۱)- آیه ۳ از سوره مائده: امروز دین شما را کامل نمودم و نعمت را بر شما تمام کردم و دین اسلام را برای شما پسندیدم.

[۱۲۳۴] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

[۱۲۳۵] علامه نور الدین سمهودی ترجمه: دکتر سید کمال حاج سید جوادی، اخبار مدینه (ترجمه خلاصه الوفا باخبار دار المصطفی صلی الله علیه و آله)، ۱جلد، نشر مشعر - تهران، چاپ: ۱، تابستان ۱۳۷۶.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹